انجمن

دهلی نو

ـ سال چهارم فروردین ماه ، ۳۵۱

مراسم گشایش میدان

برگزاری جشن نوروز در "کمانی هال"

تهنیت صبا به پیر میفروش

صبا به تهنیت پیر می فروش آمد
که موسم طرب و عیش و ناز و نوش آمد
هوا مسیح نفس گشت و باد نافه‌گشای
درخت سبز شد و مرغ در خروش آمد
تنور لاله چنان بر فروخت باد بهار
که غنچه غرق عرق گشت و گل بجوش آمد
بگوش هوش نیوش از من و بعشرت کوش
که این سخن سحر از هاتفم بگوش آمد
ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع
بحکم آنکه چوشد اهرمن سروش آمد
ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد
چه گوش کرد که با ده زبان خموش آمد
چه جای صحبت نامحرمست مجلس انس
سر پیاله بپوشان که خرقه پوش آمد
ز خانقاه بمیخانه میرود حافظ
مگر ز مستی زهد ریا بهوش آمد

"حافظ"

جشن نوروز در شبه قارهٔ هند

از دکتر حیدر شهر یار نقوی

جشن نو روز که از اعیاد باستانی ایران و از نخستین دوران تاریخی مورد علاقهٔ شاهان و همگان این مرز و بوم بوده است قاعدةً باید از قدیم الایام در تمام سر زمینهای ضمیمه شده بآن و در بین کلیهٔ اقوام و ملل خاور میانه که در ظرف قرون و اعصار با ایرانیان محشور و مربوط بودند معمول و مرسوم شده باشد. بویژه در تاکسیلا و سایر شهرهای درهٔ سند که در اغلب ادوار تاریخی خود با ایران هم سر نوشت و جزو خاک این کشور محسوب بود، آشنائی مردم با جشن مزبور امری بسیار طبیعی و عادی بنظر میرسد و با اینکه چنین ادعائی مستلزم تحقیقات دامنه داری در زمینهٔ فرهنگ قدیم در نواحی مذکور میباشد ولی از ظواهر امر چنین بر میآید که جشن نو روز در شمال غرب شبه قاره ریشهٔ بس کهنسال و سوابق درازی دارد.

شبه قاره دارای سه فصل است: جارا، گرمی، برسات. یعنی زمستان، تابستان و فصل باران. هرکدام از اینها چهار ماه طول میکشد. در بین اینها فصل بهارکه در ایران پس از زمستان میآید وجود ندارد و بجای آن موسم برسات که در ادبیات فارسی بنام برشکال معروف است و بعد از تابستان میآید در هندوستان فصل سبزی و خرمی و شادابی است، طبیعت در آنزمان در آنجا میشکفد هوای لطیف و ملایم میوزد، چشمه سارها و آبشارها، کوه و دمن را آذین بندی میکنند در صحرا و چمن زارها فرشهای زمردین گسترده میشود، پرندگان خوش نوا چون کویل و پپیها به نغمه سرائی و

طاووسان خوش سیما به رقص و دلربائی
میپردازند و درختان سبز قبا و شکوفه ها
و گلهای عطر زا جان و روان صاحبدلان
را بوجد می آورند. ادبیات سانسکریت
و زبانهای محلی آن دیارها مشحون از
منظوماتیست که در باب چنین فصل
کیف و نشاط و سرور و انبساط گفته
شده است.

تقریباً در حدود اوایل فروردین که
مصادف با ماه ''چیت'' هندوان است
جشن ''بسنت'' در بین هندوان برگزار
میشود و بابودن آن که در واقع مساوی
هست با جشن بهار و نو روز جای برای
جشن خارجی وجود نداشت.

فصل بهار ایرانی که در ادبیات
فارسی هندوستان و زبان اردو داخل و با
شعف و شور عجیبی توصیف شده کاملا
زائیدۀ تقلید از شاعران ایرانی است و
همچنین عید نو روزکه قرنها در شبه قاره
هند اهمیت بسزائی داشته و در بعضی
از ممالک و نواحی هنوز هم برگزار
میشود، توسط ایرانیان به آن ممالک
برده و در آن سرزمین‌ها رواج داده
شده است.

جشن‌های سده و مهرگان از طرف
سلاطین غزنوی که در لاهور حکومت
داشتند برگزار میشد و جشن های آب پاشان
و نو روز در دربارهای سلاطین دهلی و
پادشاهان تیموری با اهتمام فراوان و
عظمت خاصی برگزار می گردید.

جشن آب پاشان که جشن تیرکان
و عید گلابی نیز نامیده میشد تا زمان
اورنگ زیب در دربار دهلی انعقاد
مییافت و ذکر آن در ''عالمگیر نامه''
در صحفه ۶۲۳ بمیان آمده است.

نورالدین جهانگیر پادشاه هندوستان
در توزک خود در ضمن نهمین سال
جلوس چنین مینویسد: ''مجلس گلاب پاشی
که از زمان قدیم به آب پاشی مشهور
است و از رسوم مقررۀ پیشینیان است
منعقد گشت''.

در کتاب ''عمل صالح'' موسوم به
''شاهجهان نامه'' اثر محمد صالح کنبوه
لاهوری (جلد اول چاپ کلکته ص ۳۸۴)
در مورد انعقاد این جشن مطالب زیر
بچشم میخورد:

''از سوانح ایام ترتیب یافتن عید گلابی
است برسم معهود این دولتخانۀ جاوید

چنانچه هر ساله در روز تیر از ماه تیر که نخستین روز است در موسم برسات هند این جشن فرخنده بآئین پادشاهانه تزیین مییابد و آنرا بپارسی عید تیرگان میگویند و ملوک عجم نیز از عهد قدیم باز پیوسته این روز را عید گرفتندی. مجملاً بآئین معهود شاهزاده‌های والا قدر و امرای رفیع مقدار صراحی‌های مرصع بنوادر جواهر و سایر بندها، صراحی‌های میناکار و زرین و سیمین از گلاب ناب سرشار ساخته گذرانیدند...''

در ''پادشاهنامه'' تألیف عبدالحمید لاهوری چاپ کلکته جلد اول ص ۲۰۳ دربارهٔ این جشن چنین نوشته است: ''روز دوشنبه سلخ شوال که روز تیر از ماه تیر بوده جشن عیدگلابی انعقاد یافت پادشاه زاده های کامگار و یمین الدوله صراحی‌های مرصع و دیگر نوئینان نامدار صراحی‌های میناکار و زرین و سیمین پر از گلاب و عرق فتنه و عرق بهار از نظر مقدس گذرانیدند...''

جشن نوروز از آغاز سلطنت اسلامی در شبه قاره هند و در بین تمام اعیاد سلطنتی و جشن‌های درباری اهمیت فراوانی کسب نمود و با اهتمام و احتشام خاصی برگزار میگردید امیر خسرو دهلوی در مثنوی ''قران السعدین'' انعقاد جشن نوروز را در زمان سلطنت معزالدین کیقباد (۶۸۹-۶۸۶ ه) چنین شرح داده است:

''صفت موسم نوروز و طرب کردن شاه بزم دریا و کف دست چو ابر نیسان

رفت چو خورشید به برج حمل
نور شرف کرد به گیتی عمل
دور جهان روز نو از سر گرفت
موسم نوروز جهان در گرفت
شاه در آن روز هم از بامداد
قصر فلک مرتبه را تاب داد
کنگرهٔ قصر طرف بر طرف
تا بحمل رفته شرف بر شرف
صفه‌ٔ نه طاق بیاراستند
پردهٔ زربفت فلک خواستند
تخت زدند و تتق آویختند
عرش دگر بر زمین انگیختند

چتر ز هر سو به فلک سر کشید
ابر سر از شرم به چادر کشید
پنج طرف چتر چو مهر سپهر
شش جهت آراسته زان پنج مهر
همچو گل و سنبل و سوری و بید
لعل و سیه گلگزو سبز و سپید''

در دنباله این چترهای همه رنگ علیحده علیحده توصیف شده و در دوازده صفحهٔ این مثنوی بیان کیفیت برگزاری جشن ادامه دارد و از همهٔ این مطالب عظمت این جشن بخوبی آشکار است.

شعر زیر از بابر مؤسس سلطنت گورکانی در هندوستان و گویندهٔ علاقهٔ او به نو روز است.

نوروز و نو بهاری و دلدادگی خوش است
بابر بعیش کوش که عالم دوباره نیست

بگواهی آثار مورخین نامدار دورهٔ سلطنت جلال‌الدین اکبر مانند شیخ ابوالفضل صاحب اکبرنامه وآئین اکبری و ملا عبدالقادر بدایونی صاحب منتخب التواریخ و امثال این‌ها جشن نو روز در دربار سلاطین مغول بابری کمال اهمیت را داشت و با نهایت علاقه و با شکوه زایدالوصفی برگزار میشد ، بقول صاحب اکبرنامه (جلد ۲ ص ۱۳ چاپ کلکته) اکبر شاه که بسال ۹۹۲ هـ- تقویم اسلامی را منسوخ و تقویم خورشیدی ایرانیان را بجای آن رواج داده بود جشن‌های پارسیان را طبق منشور زیر در قلمرو پهناورش مقرر ساخت :

''چون دانشوران ملل و نحل بجهت شکرگزاری و سپاسداری از شهور و سنین روزی چند را بمناسبت فلکی و مرابطات روحانی بجهت سرور جمهور خلایق و خوشحالی طوایف انام که باعث چندین خیرات و مبرات است اختیار فرموده اعیاد نام نهاده اند و در آن ایام مسرت پیرا اساس سپاس را محکم ساخته در ادای مراسم خضوع و خشوع بجناب کبریای الهی که خلاصهٔ عبادات و زبدهٔ طاعات است مساعی جمیله بتقدیم رسانیده غنی و فقیر و صغیر و کبیر بقدر قدرت فایدهٔ تفضل و احسان گشاده ابواب عشرت و کامرانی را بر خواطر مکروبه و

بواطن محزونه اخوان زمان و ابنای روزگار گشوده انواع بر و احسان نموده اند . بنابر آن بعضی جشن های عالی که تفصیل آن از ذیل این منشور فایض النور بوضوح خواهد پیوست و از چندین هزار سال در بلاد مشهور و معروف است ، رسماً در این هزار سال معمول سلاطین عدالت گستر و حکمای حقایق آئین بوده است و در این زمان بواسطهٔ بعضی امور از شیوع افتاده بود بجهت ابتغای مرضیات الهی و اقتفای آثار قدما آن ایام مسرت فرجام رایج ساختیم باید که در جمیع ممالک محروسه از امصار و بلاد و قری بر وجه اتم و طریق احسن رایج گردانند و در این معنی کمال اهتمام مبذول داشته دقیقه‌ای نامرعی نگذارند . تفصیل اعیاد نوروز :

''۱۹ فرور دین ماه الهی
۳ اردیبهشت الهی
۶ خرداد ماه الهی
۱۳ تیر ماه الهی
۷ امرداد ماه الهی
۴ شهریور ماه الهی
۱۶ مهر ماه الهی
۱۰ آبان ماه الهی
۹ آذر ماه الهی

هشتم و پانزدهم و بیست و سوم دیماه الهی ، دوم بهمن ماه الهی ، و پنجم اسفند ماه الهی''

خواجه نظام الدین احمد بن محمد مقیم هروی در طبقات اکبری (چاپ انجمن آسیائی بنگال کلکته جلد دوم صفحه ۳۶۴/۵) در ذکر وقایع سال بیست و هشتم الهی برگزاری جشن نوروز را در دربار اکبری چنین تعریف کرده است :

''ابتدای این سال روز سه شنبه بیست و هفتم صفر سنهٔ احدی و تسعین و تسعماة بود ، در نوروز اصطبل دیوار ستون ایوانها و دولتخانه عام و دولتخانهٔ خاص را باسرا تقسیم نموده و در قماشها و پرده‌های مصور گرفته کمال زینت داده بنوعی آراستند که نظارگیان را از مشاهدهٔ آن ، حیرت بر حیرت میافزود و صحن بارگاه دولتخانه را بشامیانه‌ها زری دوزی و زربفت و غیره ترتیب داده تخت از طلا و مرصع بیاقوت

لآلی در آن نهاده رشک فردوس برین
ساختند."

صفهٔ نـه طاق بیاراستند
پردهٔ زربفت فلک ساختند
تخت زدند و تتق آویختند
عرشی دگر بر زمین انگیختند

مدت هیجده روز این منازل دلگشا آراسته بود شبها به فانوس‌های رنگی می‌آراستند و بندگان حضرت هر روز و شب یکبار، دوبار تشریف فرموده صحبت میداشتند و اهل نغمه فارس و هندوی در ملازمت میبودند. بهر یک از امرا و اهل خدمت عنایت خسروانه بظهور میرسید. و بازار شهر فتحپور و آگره را آئین بندی می نمودند و خلایق اطراف و جوانب بتفریح و تماشای این جشن عالی که هرگز ندیده و نشنیده بودند می‌آمدند و در هفته‌ای یکروز حکم عموم میشد و دیگر ایام امرا و مقربان و مردم اعیان آمد و شد میداشتند.

"حضرت در روز نوروز بر تخت سلطنت جلوس فرمودند و امرا و ارباب دولت صف‌ها زده بترتیب مرتبه و حالت ایستادند و روز شرف که آخرین ایام نوروز است نیز همین دستور مجلس عالی ترتیب یافت و جمیع امراء بمراحم پادشاهی مباهی گشتند بعضی بعنایات اسب و خلعت و بعضی به زیادتی علوفه و بعضی بزیادتی نوکر و جمعی بیافتن جاگیر و هیچکس نماند که در این هیجده روز مورد مراحم خسروانه نشده باشد و امرای کبار پیشکش‌های لایق گذرانیدند و درین هیجده روز حضرت در دیوان یکی از امرای کبار تشریف آورده صحبت میداشتند و در آنروز لوازم مهمانی و صحبت را آنکس متکفل می بود و پیشکش بسیار از پارچهٔ هندوستان و خراسان و عراق و مروارید و لعل و یاقوت و طلا آلات و اسبان عربی و عراق و پیلان کوه پیکر و قطارهای شتر نر و ماده و اشتران راهوار بردعی میگذرانیدند، و در ایام نوروز شاهم خان جلایر از صوبهٔ بنگاله و راجا بهگوان داس از لاهور آمده بشرف عتبه‌بوسی مشرف گشتند و چنین مقرر شد که در هر سال در ایام نوروز مجلس نوروزی بطریقی که مذکور شد منعقد شده باشد".

مطابق بیان ابوالفضل علامی که در

آئین اکبری (جلد اول آئین شمارهٔ ۲۲) مرقوم داشته برگزاری جشن نوروز در زمان اکبر ۱۹ روز طول میکشید و در آن ایام بقدری زیاد بآئین بندی و تزئینات و چراغانی میپرداختند که مردم با دیدن آن از فرط مسرت نعره میزدند در آغاز هر پهر نقاره‌ها بصدا در می آمدند. آواز خوانها و خنیاگران از هنر خویش مردم را محظوظ میساختند. تمام شبها چراغانی ادامه داشت و در روز قبل از جشن و در آخرین روز آن صدقه‌ها داده و هدیه‌ها رد و بدل میشد.

ابوالفضل باز هم در اکبر نامه (ج ۳ ص ۳۸۹) می نویسد که در جشن نوروزی که در بیست و هفتمین سال جلوس اکبر شاه برگزار شد از طرف دربار احکام تعمیر کاروانسراها و بیمارستانها صادر گردید، شکار پرندگان کوچک و ازدواج دختران کمتر از دوازده سال قدغن شد. سزای مرگ برای کسی بدون حکم شاهی ممنوع گردید و انجام کارهای عام المنفعه زیاد در نظر گرفته شد.

شاهنشاه نورالدین جهانگیر پسر اکبرشاه مطالب بسیار جالبی دربارهٔ برگزاری جشن نوروز که در هر سال در دربار او صورت میگرفت در تألیف ذیقیمت فارسی خود بنام ”توزک جهانگیری“ مرقوم داشته است.

او که در لاهور بخاک سپرده شد ۲۲ سال (از ۱۰۰۴ الی ۱۰۲۶ ه) بر قلمرو وسیع هند حکمران بود و در ظرف تمام این مدت مانند زمان پدرش هر سال از اول فروردین ماه تا هیجدهم آن برج جشن نوروز ادامه میداشت و روز نوزدهم با برگزاری ”جشن شرف“ پایان می پذیرفت.

توزک جهانگیری بمناسبت مدت سلطنت جهانگیر به ۲۲ بخش تقسیم شده است و هر بخش که جشن نوروز نام دارد و حاوی وقایع مهم سال مربوط میباشد با شرح جریان انعقاد جشن نوروز و جشن شرف آغاز میگردد، بطور نمونه در اینجا عبارتی از بخش اول آن بعنوان ”جشن اولین نوروز“ بمنظور فراهمی اطلاعات پیرامون برگزاری جشن مزبور در دربار مشار‌الیه نقل میشود.

”شب سه شنبه یازدهم ذیقعدهٔ هزار و چهارده صبح که محل فیضان نور است

حضرت نیراعظم از برج حوت بخانهٔ شرف و خوشحالی خود که به برج حمل باشد انتقال فرمود ، چون اولین نوروز از جلوس همایون بود فرمودم که ایوان های دولتخانهٔ خاص و عام بدستور زمان والد بزرگوارم در اقمشه گرفته آئینی در غایت زیب و زینت بستند و از روز اول نوروز تا نوزدهم درجهٔ حمل که روز شرف است خلایق داد عیش و کامرانی دادند. اهل ساز و نغمه از هرطایفه و هر جماعت بودند لولیان رقاص و دلبران هند که با کرشمه دل از فرشته می ربودند هنگامهٔ مجلس را گرم داشتند فرمودم هرکس از مکیفات و مغیرات آنچه میخواسته باشد بخورد و منع و مانعی نباشد .

ساقی بنور باده بر افروز جام ما
مطرب بگوکه کار جهان شد بکام ما

در ایام پدرم در این هفته هژده روزه مقرر بود که هر روز یکی از امرای کلان مجلس آراسته پیشکش های نادر از اقسام جواهر و مرصع آلات و اقمشهٔ نفیسه و فیلان و اسبان سامان نموده آن حضرت را تکلیف آمدن بمجالس خود می نمود و ایشان بنا بر سرفرازی بندگان خود بدان مجلس قدم رنجه داشته حاضر میشدند و پیشکش ها را ملاحظه فرموده آنچه خوش می آمد برداشته تتمه را بصاحب مجلس می بخشیدند چون خاطر مایل رفاهیت و آسودگی سپاهی و رعیت بود در این سال پیشکش ها را معاف فرمودم مگر قلیلی از چندی نزدیکان بنابر رعایت خاطر آنها درجهٔ قبول یافت . در همین روزها بسیاری از بندگان بزیادتی منصب سرافرازی یافتند .''

در ابتدای تمام بخش های کتاب توزک جهانگیری شرح نسبتاً مفصلی از انعقاد جشن نوروز سال مربوط داده شده و جریان آن تا نوزده روز برشتهٔ تحریر در آمده است .

نمونهٔ دیگری از نحوهٔ برگزاری جشن مزبور بزبان خود جهانگیر بیان میداریم :

(جشن پنجمین نوروز) ''روز یکشنبه بیست و چهارم ذی‌حجه بعد از دو پهر (ظهر) و سه گهری (گهری = ۲۴ دقیقه) حضرت نیراعظم به برج حمل که خانهٔ شرف و سعادت است تحویل نموده و این ساعت فیض بخشی در مقام پاک پهل که

اهداء دسته گل از طرف جناب آقای وحید مازندرانی سفیر شاهنشاهی ایران
به خانم «سونال مان سینگ»

از مواضع پرگنه باری بوده باشد مجلس نوروز ترتیب داده به سنت پدر بزرگوارم بر تخت جلوس نمودم صباح آنکه روز نوروز عالم افروز بود مطابق غرۀ فروردین ماه سنه پنجم جلوس در همین مقام بار عام داده جمیع امراء و بنده‌های درگاه به سعادت کورنش تسلیم مبارکباد سرفراز گشته پیش‌کشی بعضی امراء از نظر گذشت. خان اعظم یکدانه مروارید که بچهار هزار روپیه قیمت شده بود گذرانید و پسران صدر جهان بیست و هشت دست جانور شکاری از ساز و جره و دیگر تحف بنظر گذرانیده، مهابت خان دو صندوقچه کار فرنگ که اطراف آنرا بتخته های بلور ترتیب داده بودند چنانچه هرچه در درون آنها نهاده میشد از بیرون بنوعی مینمود که گویا هیچ مالی نیست پیشکش نموده، کشور خان بیست و دو زنجیر فیل از نر و ماده پیشکش گذرانید، روز دیگر نوروز بقصد شکار شیر سوار شدم سه شیر دو نر یکی ماده شکار شد...»

مراسم با شکوه جشن نوروزی را که یازدهمین سال جلوس جهانگیر برگزار شد وی در توزک خود با تفصیلات زیادی بیان داشته و جریان هر روزی از نوزده روز جشن را نگاشته است:

نورجهان ملکه نورالدین جهانگیر که ایرانی بود جشن نوروز را در قصر خود با اهتمام وصف نا پذیری برگزار میکرد منجمین دربار رنگی را که بنوروز هر سال مربوط بود با و میگفتند و او مقرر میداشت دیوار های منزلش را بهمان رنگ نقاشی کنند. رنگ فرشها و پرده ها و لباس تمام بیگمات و کنیزها نیز بهمان رنگ مطابقت داشت.

پوشش فیلان و اسبان و شتران و جانوران اهلی دیگر نیز بهمان رنگ بود حتی مخمل و اطلس هم که در تزئینات در و دیوار کاخهای زنان قصر بکار برده میشد همان رنگ مخصوص سال را داشت در یک موقع خاصی جهانگیر در قصر وارد میشد و همراه نورجهان در شه نشینی جلوس میکرد، در آنوقت از نقارخانه صدای شهنائی و نوبت بلند میشد فقرا دم در قصر جمع میشدند و بآنها صدقه داده میشد. سپس نورجهان و جهانگیر باهم به

بالاخانه میآمدند و فیلان و اسبان و شتران و نظامیان از مقابل آنها با نشان دادن هنر های خویش میگذشتند در دنبال آنها مصنوعات صنعتکاران بنمایش گذارده میشد. در آخر از طرف نورجهان مردم در نواحی مختلف شهر اطعام میشدند (سید محمد علی اشهری در کتاب "نور جهان بیگم کی سوانح عمری" به اردو نوشته مطالب جالبی پیرامون برگزاری جشن نوروز بوسیلهٔ نورجهان بیان داشته است).

شاهجهان پسر جهانگیر باذوق ترین شخصی در بین تمام افراد خانوادهٔ سلاطین بابری بشمار میرود او همان کسی است که زیبا ترین ساختمان جهان تاج‌محل را از خود بیادگار گذاشت و ابنیهٔ متعدد باعظمت تاریخی چون مسجدجامع دهلی و قلعهٔ دهلی وغیره را ساخت.

برگزاری جشن نوروز در دربار چنین شاهنشاه باذوق با ابهت و شکوه بیشتری صورت میگرفت:

شاهجهان در سال ۱۰۴۴ هـ برای جلوس بر تخت معروف بنام تخت‌طاووس که باخرج ۱۰ میلیون روپیه آنوقت ساخته شده بود روز نوروز را انتخاب کرد شعرای دربار در آن روز قصایدی نوشتند ابوطالب حکیم نیز قصیده‌ای سرود و هموزن خود پول گرفت و آن ۵۰۰۰ روپیه شد محمد جان قدسی در سال ۱۰۴۲ هـ د جشن نوروز قصیده‌ای گفت و شاهجهان آنرا خیلی بسندید و امر کرد تا هفت بار دهانش را با جواهرات پر کنند. محمدجان قدسی در سال ۱۰۴۵ هـ در جشن نورو قصیده ای گفت و از طرف شاهجهان با هموزنش پول بخشیده شد. در جشن نورو سال ۱۰۴۶ هـ باقیا نائنی شاعر دربا شاهجهان قصیده‌ای گفت و مانند قدسی و حکیم هموزن خود پول گرفت که جمع ۵۰۰۰ روپیه شد.

ملاعبدالحمیدلاهوری مؤلف بادشاهنامه (جلد اول صفحه ۳۸۱ چاپ کلکته) اولین جشن نوروز در زمان سلطنت شاهجهان ر زیر عنوان جشن مسرت افزای نورو عالم آرا چنین بیان نموده است:

"... دید به قدوم بهجت لزو نوروز جهان افروز جهانیان را نوید عشرت جدید رسانید و طنطنهٔ مقدم فیض توأ بهار نشاط آثار زمانیان را مژدهٔ عیش جاوی

از رسیدن کوکبهٔ شاه رنگین کلاه گل اشجار پژمرده خلعت خرمی و شادابی پوشید و روزگار خزان دیده چمن مهرگان رسیده بر زمردین بساط سبزه بادهٔ شکفتگی و سیرابی درکشید بلبل نغمه‌سرا بلحن باربدی غمزدگان خزان را نشاط تازه بخشید و صلصل جادونوا بصوت زهروی افسردگان مهرگان را انبساط بی‌اندازه. ابر گوهر بار سایبان فیض بر روی صحن گلشن بر افروخت. رعد خروشنده کوس عروسی گل بر بام فلک می‌نوازد یا صور رستخیز است که باحیای اموات نبات می پردازد.

روز دوشنبه دوازدهم رجب هزار و سی و هفتم جلالی سرمایهٔ نور و ضیای آسمانیان پیرایهٔ فر و بهای زمینیان، جمشید زرین کلاه، خورشید عالم آرا کیخسرو آسمان گاه، آفتاب ظلمت ز دارایات عدالت و اعتدال والویه شوکت و جلال بشرف خانهٔ خویش بر افراشت، باد سبك پا بفراشی بساط عالم را رفت و روب تازه داد و ابر چابك دست بسقائی بسط زمین را آب و تاب بی اندازه روی کوه هامون چون ...کیون بگونهای رنگا رنگ نگارین شد و رخسار باغ و راغ چون بوقلمون برنگهای گوناگون نمودار بهشت برین شمال روح پرور از ریاحین روح گستر عنبر تر بد امن و آستین کشید و از بوی بهار چون زلف یار وطبلهٔ عطار مشک بیز و عنبر ریز گردید، عرصهٔ زمین را سمن و یاسمین چون آسمان پر زهره و پروین ساخت صحن بوستان از سبزه زمردین رنگ در فیروزهٔ چرخ برین انداخت. گل جلوه کنان و عشوه گران نقاب از رخ بر انداخت و بلبل شیدا کشانهٔ دل را از متاع شکیبائی بپرداخت.

(نظم)

جهان شد تازه از باد بهاران
زمین را آبرو افزود باران
خور و خرم نهاد خرمی دوست
بتها بر درید از خرمی پوست
گل از گل تخت کاووسی بر آورد
بنفشه پر طاووسی بر آورد
زهر شاخ شکفته نو بهاری
گرفته هر گلی بر کف نثاری

در این اوقات فرخنده سمات که از اعتدال هوا دلها از غم وا پرداخته بود

و خاطرها باخرمی در ساخته باهتمام پیشکاران کارگاه دولت و کارگزاران کارخانهٔ سلطنت در صحن دولتخانهٔ خاص و عام سایه بانی موسوم به دل بادل که مانند عرش بلند مکان است و چون آسمان فراخ داسان بر افراخته سپهری دیگر بر روی چرخ برین کشیدند و درته آن اسپکی از مخمل زر بفت و بر دور آن شامیانه‌ها هم ازاین جنس به ستونهای طلا و نقره برپا کردند و فرشهای رنگا رنگ و بساطهای گوناگون گسترده در و دیوار دولتخانه خاص‌وعام را بمخمل زربفت پرده‌های فرنگی و دیباهای رومی و چینی و زربفت های گجراتی و ایرانی آرایش دادند مجلسی روی کارآمد که عقل دشوار پسندان جهان گردرا بحیرت‌انداخت۔

بیت :

زده خیمه های بریشم طناب
در و فرش زربفت بیش از حساب

همه پرده ها دیبهٔ شوشتری
همه فرشها سندس وعبقری

چنان نقشها کرده بروی نگار
که نقاش چین گشته زو شرمسار

خدیو عالم، خداوند بنی آدم، طراز کسوت جهانبانی مظهر رحمت یزدانی که پیش همت خورشید آثارش گنج شایگان مانند احجار بی مقدار است و دفاین معادن و خزاین بحار چون خاک و آب بی‌اعتبار بر اورنگ جهانبانی که سدرهٔ آمال و امانی است و طوبای افضال و کامرانی با فر آسمانی وشأن سلیمانی جلوس میمنت مأنوس فرموده بر روی زمانیان اسباب نشاط و ابواب انبساط آماده و گشاده گردانیدند، نسایم عدل دماغ روزگار عطرآمود گردانید و روایح بذل مشام زمانه بخوراند و دو آفتاب بر و نوال کوه و صحرا را منور ساخت و ابر احسان و افضال خارستان و گلستان را تازه‌تر .

سریر مملکت اکنون کند سر افرازی
که سایه بر سرش افکنده خسروغازی
فلک کلاه غرور این زمان نهد از سر
که هست افسر شه بر سر سرافرازی
خطاب خسرو انجم کنون بگردانند
که مصلحت نبود خسروی با نبازی

غریو کوس و کرنا و صدای نفیر و سرنا آوای مسرت د زمان و زمین

اخت و طنطنهٔ دعای اصحاب عمایم
استحقاق و زمزمهٔ ثنای سخن‌طرازان
م و نشر ولوله در چرخ برین ، دراری
دولت در درج حشمت چار پادشاهزاده
گوهر که چار عنصر شخص دولت
و ارکان اربعهٔ کعبه سلطنت در
گوشهٔ تخت سلیمانی با فر سلطانی
گرفتند و در پای سریر خلافت سرآمد
ان مملکت سر دفتر اعیان دولت
ن الدوله آصف خان استاده سر اعتبار
افراخت و دیگر ارکان دولت و اعیان
لنت و سایر ارباب مناصب در خور
ت و منزلت ایستادند و مجمع مفاخر
عالی یمین الدوله بنوازشهای ملوکانه
از یافت و عنایت خلعت زرین و
م فیل گزین چندوله نام با یراق
و ماده فیل ضمیمهٔ دیگر عواطف
ید ... »

مؤلف پادشاهنامه برگزاری همه ساله
ن نوروز را در دربار شاهجهان در
بش شرح داده و مطالب طولانی در
مورد مرقوم داشته است . مطابق
ئی او در هشتمین سال جلوس شاهجهان
که برابر با سال ۱۰۴۴ ه بود عیدفطر
مصادف با نوروز گردید و در آن موقع
بمنتهی درجه تزیین گشت ، خیمه های
زربفت و مخمل در مقابل دیوان عام و
دیوان خاص در قلعهٔ دهلی زدند در بین
انها یک خیمه بوسیلهٔ صنعتکاران گجرات
با هزینهٔ صد هزار روپیه تهیه و نصب
گردید ، ستونهای خیمه را با طلا و نقره
ساختند فرش هم‌کارهٔی طلائی داشت در
نزدیکی تخت‌گه شامیانه زرنگاری بود که
در آن مروارید های قیمتی آویخته بودند
ستونهای شامیانه هم طلائی بودند چتر مرصع
که در آن دیده میشد غلاف مرواریدی
داشت در و دیوارها با نقره باف گجراتی ،
زربفت عراق ، دیبای رومی و چینی و
پرده های فرنگی مزین بودند و در بین
اینها تخت طاووس گذاشته شده بود
تفصیلات زیادی دربارهٔ این جشن نوروز
که باعیدفطر همراه بود در کتاب مزبور
داده شده است و ازین نگارشات بخوبی
پیداست که جشن نوروز در زمان شاهجهان
با شکوه و عظمت خاصی بر گزار
میشده است .

محمد صالح کنبوه لاهوری در تألیفش «عمل صالح» چاپ کلکته جلد اول صفحه ۳/۲۸۲ زیر عنوان سرآغاز نوروز و سر سال اول جلوس مبارک (شاهجهان) مطالب زیر را نگاشته است :

«سرمایه ده انوار ذرات کائنات و پیرایه بخش حیات اموات عالم نبات نه گهری و سی و شش دقیقه از روز دوشنبه سیزدهم رجب سنه هزار و سی و هفت هجری سپری گشته تشریف تحویل اشرف از کاشانهٔ حوت بطرف خانهٔ حمل مبذول داشته بجهت ادای مراسم شادی و مبارکباد سال اول جلوس اقدس خود بنفس نفیس همت بر اهتمام آذین جشن نوروزی گماشت و بام و در هفت کشور را در پرند زربافت نورگرفته آرایش فضای باغ و بستان و تزیئن صفحه زمین و زمان را به سبزکاری قوای نامیه تفویض نمود. حسب الامر قرة العین نیر اعظم چشم و چراغ دودمان صاحبقران معظم صحن خاص و عام دارالخلافه اکبرآباد از آذین جشن نوروزی سرمایه آرایش روزگار و پیرایش تزیین لیل و نهار آمد و بارگاه دلبادل که همانا نسخه فلک اطلس است و بسعی و تلاش سه هزار فراش چابکدست ترفع آن با ضم هزار گونه جرثقیل و نصب صد منصوبه و حیل دست بهم میدهد بر پای شد . و درسایهٔ آن خرگاه‌های عالی که مشبکهای سیم ناب در شبکهای آن بجای چوب بکار رفته بود ایستاده کرده آنرا به پوششهای مخمل زربفت و زردوزی آراستند . و جا بجا چترهای مرصع بجواهر گرانمایه و مزین به سلسله های لآلی آبدار و علاقه های در شاهوار بر افراخته روکش قبهٔ فلک ثوابت و مرسلهٔ مجرهٔ خوشهای عقد ثریا و نثره ساختند و چندین جا تخت های مرصع و سریرهای زرین گذاشته زمین بارگاه فلک اشتباه را به بساطهای مصور و رنگارنگ روپوش نموده غیرت نگارخانه چین گردانیدند . در و دیوار انجمن همایون را بانواع اقمشهٔ هر دیار پیراسته نمودار بارگاه بوقلمون بروی کار آوردند - خدیو عالم درین روز سعادت اندوز که عید امید روزگار بود مانند خورشید جهان آرا از مشرق جهروکهٔ والا (دریچه ای در دیوار قلعه که پادشاه در آن جهت دیدار عموم مردم می نشست) طلوع نموده زبان

نمد سپاس یگانه دادار و دست بخشش
بخشایش بر گشودند . اول بخان
ظیم الشأن آصف خان خلعت گرانمایه و
ل خاصه با یراق و مادهٔ فیل با پوشش
مل زربفت مرحمت نمود ، لشکرخان را
ماحب صوبگی کابل و مرحمت خلعت
صه سر افراز فرمودند و فوجی آراسته
سادات بارهه و مغول و افغان از بندهای
نشاهی که عددشان با تعیناتیان کابل
پانزده هزار سوار میکشید بهمراهی او
یین گشتند . . . ''

ی الدین اورنگ‌زیب جانشین شاهجهان
، او مردی مقتصد و مسلمان متعصبی
، و در زمان حکومت وی برگزاری
ن نوروز از طرف دربار دهلی
موخ گردید ولی پس از او بازهم سلاطین
ی این جشن را برگزار میکردند و
، آخرین پادشاه بابری بنام بهادرشاه‌ظفر
، بدست انگلیسیها حکومتش فقط
ه دهلی محدود شده بود در انعقاد
ن نوروز اهتمام خاصی داشت و این
موع از بعضی از قصاید اردوی
ع ابراهیم ذوق بخوبی پیداست .

در نتیجهٔ اهمیت فراوانی‌که قرنها
از طرف پادشاهان و امرا و درباریان
مسلمان در هندوستان به نوروز داده میشد
آن در زندگی عموم مردم مسلمان آن سرزمین
نفوذ قابل ملاحظه ای پیدا کرد و در بین
تودهٔ مردم علاقهٔ خاصی نسبت بجشن
نوروز بوجود آمد بویژه شیعیان آن دیارها
که در عقاید دینی تابع علمای ایران
بوده بحکم بستگی‌های دینی و ملی با اهالی
این کشور هم مرام و همگام اندگرفتن
عید نوروز را جزو فرائض مذهبی و
سنن ملی محسوب داشته اند مرحوم علامه
محمد حسن نجفی در مقاله مهم خود که
در مورد نوروز نگاشته و بسال ۱۳۵۹ ه
در بمبئی چاپ گردیده است مینویسد :

''اقوام مختلفهٔ شیعهٔ اثنی عشری
امروزه از ایرانی و عرب و ترک و هندی
و سندی و تبتی و کشمیری وغیره
نوروز شناس اند و همهٔ آنان بایک عاطفهٔ
دینی آن روز بزرگ را گرامی دارند و
آثار نوروزی و وظایف مذهبی را در آن
بجا آورند. . شیعیان هندوستان نیز نوروز
را گرامی دارند و آن عید را بزرگ شمارند
و مخصوصاً در لکهنئو وغیره خوشنودیها

ا.رای رقص ’بهارات ناتیام‘ بمناسبت جشن نوروز در ’کمانی هال‘
توسط هنرمند مشهور خانم ”سونال مان سینگ“

کنند و وظایف نوروزی خود را بجا آورند نسبت به بزرگی نوروز و تاریخ اجتماعی آن بزبانهای مختلف اوراقها نوشته و خدمتها باین روز باستانی نموده اند".

در قسمت غربی شبه قاره هند جشن نوروز که مصادف با ۲۱ الی ۲۳ مارس میباشد معمولا سه روز بطول می انجامد در خلال این مدت شیعیان اثنی عشری معتقدند به اینکه نوروز روز اعلام خلافت بلا فصل امیر مؤمنان علی علیه السلام است لباسهای نو و پاکیزه در بر و بساط دعوت و شادی پهن و می کنند اوراد و اذکار و دعاهای مربوط و سایر آداب را در آن روز و در هنگام تحویل آفتاب به برج حمل که هرسال در تقویمهای اردو چاپ میشود بجای میاورند و بیکدیگر این عید را تبریک میگویند نمازی که در روز نوروز وارد گردیده میخوانند در منازل و جاهای اجتماع آنان چراغانی و تزئینات جالبی صورت میگیرد و در آن محافل قصیده خوانی برپا میشود. در اینگونه محافل قصایدی در منقبت مولای متقیان علی بن ابیطالب(ع)خوانده میشود. سفرهٔ نوروز هم عده ای تهیه مینمایند که شامل هفت نوع سبزی و هفت رقم میوه‌های تازه و هفت جنس از آجیل همراه تخم مرغهای رنگارنگ و باد بزنهای دستی میباشد.

عید نوروز در بین شیعیان شبه قاره بدون مراسم دیگر آن که در ایران رواج دارد مانند چهار شنبه سوری و خانه تکانی و سیزده بدر و امثال اینها برگزار میشود و بیشتر جنبهٔ دینی و مذهبی بخود گرفته است بهمین جهت آن توأم با نیایش و عبادت و نماز و نیاز است. اعتقاد عموم مردم در آنجا بر اینست که در لحظهٔ تحویل خورشید در اجابت دعا باز و ادعیه قبول و مرادها بر آورده میشود از اینرو هنگام تحویل آفتاب مراد خواهان دورهم گرد میآیند و در مقابل چشمان همگی تنگه‌ای پر از آب که سوراخ باریکی در ته آن وجود دارد بوسیلهٔ طنابی میآویزند همهٔ حاضران چشم بدان تنگه میدوزند و با نهایت اشتیاق منتظر فرا رسیدن لحظهٔ تحویل آفتاب مینشینند همینکه حس میکنند جریان قطرات آب از سوراخ کمی متوقف شد با شعف عجیبی ادعیه و مرادهائی که در سینه محبوس نگاه میدارند با لبهای لرزان

ها میسازند .

در تعدادی از خانواده‌ها مرسوم است که در موقع تحویل خورشید تمام افراد اصیل دورهم جمع میشوند در وسطشان کاسه‌ای پر از آب روی سینی بزرگی قرار میگیرد . در آب عطر و گلهای محمدی و گلاب میریزند و بزرگ خانواده " یا ذوالجلال و الاکرام یا مدبر اللیل و النهار یا مقلب القلوب و الابصار حول حالنا الی احسن الحال " بر زبان می‌آورد و سایرین در خواندن این فقرات از او پیروی میکنند و این عمل ۳۶۵ بار تکرار میشود و پس از خواندن اوراد شخص مزبور درودگویان آب کاسه را بوسیلهٔ انگشتان دست بر روی همه افراد موجود میپاشد و بقیهٔ آب را در گوشه‌ای از حیاط میریزد و این تشریفات نزد همهٔ علاقمندان به نوروز سرچشمهٔ یمن و سعادت محسوب میگردد .

شیعیان لکنهؤ در روزهای نوروز ابتکاری بخرج داده و آب رنگارنگ را بوسیلهٔ تلمبه‌های کوچک و ظریف روی لباسهای یکدیگر میپاشند و از این بازی چنان لذت مفرطی میبرند که گوئی مقصد حقیقی شان را یافته اند .

در خود لکهنئو که یکی از مراکز مهم شیعیان هندوستان بشمار میرفت هنوز هم اهتمام خاصی در مورد گرفتن جشن نوروز بکار برده میشود و جوش و جنب زایدالوصفی در بین شیعیان آن دیار در نوروز بچشم میخورد بطوری که جشن را باید از اعیاد بزرگ دینی آن قلمداد نمود .

وزیر محمد اشرف خان متخلص بهاشرف در آغاز اثر خود بنام " ارمغان گلگت " که بسال ۱۹۵۷م در لاهور چاپ شد مینویسد که در نواحی گلگت در شمال کشمیر برگزاری جشن نوروز همراه با برنامه‌های آتش بازی و تیر اندازی و چوگان بازی میباشد .

برنامه‌های جشن نوروز در نواحی شمال غربی شبه قاره که از چندین حیث بایران نزدیکتر است بسیار جالب و توأم با جریانات خاصی میباشد . در آنجا علاوه بر پوشیدن لباس نو و تبریک گفتن بیکدیگر پس از تحویل خورشید

رتیب یافتن مجالس قصیده و شعر
نهائی نیز بمناسبت جشن مزبور در
ل صورت میگیرد و در آن سفرهٔ
الدؤمنین که شامل هفت نوع میوهٔ
ک و سبزیجات و یکنوع بیسکویت بنام
وچهٔ نوروزی'' و پلو با گوشت مرغ
. و تخم مرغهای رنگ‌زده میباشد
ترده میشود . مرغ سفید هر قدرهم
نادیدا باشد فراهم میکنند زیرا
تهیهٔ پلو با گوشت مرغ سفید را
ون نیک میدانند .

کوچهٔ نوروزی در بین مردم
اور محبوبیت خاصی دارد و حتی افراد
شیعه نیز بآن علاقهٔ زیادی دارند .

پس از '' فاتحه'' (نیاز) امیرالمؤمنین
دان و زنان شیعه در آن نواحی از
ه بیرون میروند و مدتی در باغها و
زارها بگردش میپردازند و کوشش
میکنند برهنه پا بر سر سبزه و چمن قدم
بزنند و این عمل را ''سبزه لگدکردن''
مینامند . بدین ترتیب تمام روز را
با خوشحالی و شادکامی بسر میبرند و
عید نوروز یکی از اعیاد جالب
مرزنشینان غربی هند بشمار میرود .

در ناحیهٔ پاراچنار در روز نوروز
زان با تفنگ از خانه بیرون میروند و در
مرغزارها و لب رود خانه‌ها بشکار
میپردازند و مردها نیز در جاهای وسیع
مبادرت به نمایش بازیهای مختلفی میورزند .

ناگفته نماند ایرانیان و زرتشتیان
مقیم شبه قاره که به تعداد قابل توجهی
در نقاط مختلف آن سکونت دارند
عید نوروز باستانی را با کلیهٔ ترتیبات و
مراسم آن که در ایران معمول است
برگزار میکنند و جشن نوروز آنان
با جشن نوروز ایرانیان در ایران فرق ندارد .

نل از مجلهٔ بررسی‌های تاریخی شمارهٔ چهارم جلد ششم

نام آوران

امیر خسرو دهلوی شاعر پارسی گوی و طوطی هند

همه ساله بمناسبت سالروز تولد و درگذشت امیر خسرو دهلوی مراسمی در دهلی‌نو برگزار میشود و رایزنی فرهنگی سفارت شاهنشاهی ایران درآن شرکت مینماید. امسال نیز این مراسم برگزار گردید و بهمین مناسبت در اینجا بذکر شرح مختصری از زندگی امیر خسرو پرداخته شد.

*　　*　　*

خسرو دهلوی در ادبیات بنام امیرخسرو معروفست. او پسر امیر سیف‌الدین دهلوی از ترکان ساکن دهلی و لاچین و پدر سیف‌الدین از ترکان ختا بود که در دوران استیلای مغول بهند گریخته در دهلی ساکن شده بود. خسرو در ۶۵۱ هجری قمری در دهلی متولد شد. پدرش در دربار شمس‌الدین التتمش پادشاه معروف ترقی کرد و بامیر سیف الدین محمود شمسی معروف گردید. وی در سال ۶۵۸ هجری در گذشت و خال خسرو تربیت اورا بعهده گرفت و از آغاز جوانی جزو خدمتگزاران پادشاهان دهلی شد و متوالیاً در ملازمت و مصاحبت نزدیک به هفت سلطان وقت:

۱- محمد سلطان پسر غیاث‌الدین بلبن (۶۶۸ - ۶۸۶)

۲- معزالدین کیقباد (۶۸۶ - ۶۸۹)

۳- جلال الدین فیروزشاه خلجی (۶۸۹ - ۶۹۵)

۴- علاءالدین محمد شاه خلجی (۶۹۵ - ۷۱۵)

۵. قطب الدین ملکشاه اول (۷۱۵ - ۷۲۰)

۶- غیاث‌الدین تغلق شاه اول (۷۲۰ - ۷۲۵)

۷- محمد بن تغلق (۷۲۵ – ۷۵۲) بوده است.

امیر خسرو در ضمن اینکه از امیرزادگان دربار هند بود درمیان متصوفهٔ هند نیز شهرت و اعتبار بسیار داشت. خواجه نظام‌الدین اولیاء که در ربیع‌الاول ۷۲۵ در ۹۳ سالگی درگذشت از بزرگان مشایخ هند بود و درمیان مریدان متعدد خود بخسرو توجه خاصی داشت و وی را ''ترک'' خطاب میکرد. دربارهٔ وی گفته است: روز قیامت از هرکس خواهند پرسید که چه آوردی؟ چون از من بپرسند خواهم گفت سوز سینهٔ این ترک را آورده‌ام.

الهی، مرا بسوز سینهٔ این ترک ببخش. و نیز گفته است:

گر برای ترک ترکم اره بر تارک نهند
ترک تارک گیرم و اما نگیرم ترک ترک

و می گفت: اگر در شرع شریف جایز می بود وصیت میکردم امیرخسرو را در قبر من دفن کنند تا هر دو در یک جا باشیم. در موقع مرگش خسرو در دهلی نبود و با سلطان محمد به بنگاله رفته بود. خواجه نظام‌الدین اولیاء گفت: امیرخسرو پس از من نخواهد زیست و چون از جهان رفت پیکرش را درکنار من بخاک بسپارید که او صاحب اسرار من است و من بی او قدم به بهشت ننهم.

چون خبر مرگ نظام‌الدین اولیاء بامیرخسرو رسید دیوانه وار نعره‌ای زد و بی اختیار بسوی دهلی روان شد و چون بسر خاکش رسید گفت: سبحان الله! آفتاب در زیر زمین و خسرو زنده؟ این بگفت و بیهوش شد و تا شش ماه درگریه و زاری بسر برد تا از جهان رفت.

امیرخسرو دهلوی که معاصر سعدی بود بدون شک از بزرگترین شاعران فارسی زبان هند بوده است و وی را سعدی هندوستان لقب داده اند. امیرخسرو علاوه بر شعر در نثر نویسی نیز استاد بود و گروهی از دانشمندان هند شناس وی را پایه‌گذار زبان اردو می دانند. آنچه مسلم است این است که وی فارسی و هندی را خوب میدانست و در بعضی از اشعارش کلمات مشترک در دو زبان را بکار برده است.

او در کودکی تحت تعلیم قرار گرفت
. خط فارسی را خوب مینوشت و در
وشتن خطوط شکسته و نستعلیق استاد
ود. در اقسام مختلف شعر مانند قصیده
، غزل و مثنوی مهارت کامل داشت.
شاهکارهای او بیشتر غزلیات عارفانه
ست که الفاظ رقیق و معانی دقیق را
با فکر تصوف آمیخته است. بهمین
علت است که در هند مقامی نزدیک
بمقام محبوب الهی حضرت خواجه نظام الدین
اولیاء دارد. در غزل امیر خسرو سبک
و روش سعدی شیرازی را اختیار کرده و از
او پیروی نموده است. اینست نمونه ای
از غزل های او:

ابر می بارد و من میشوم از یار جدا
چون کنم دل بچنین روز ز دلدار جدا
ابر باران و من و یار ستاده بوداع
من جدا گریه کنان، ابر جدا، یار جدا
سبزه نو خیز و هوا خرم و بستان سرسبز
بلبل روی سیه مانده ز گلزار جدا
ای مرا در ته هرموی ز زلفت بندی
چه کنی بند ز بندم همه یکبار جدا
دیده از بهر تو خونبار شد ای مردم چشم
مردمی کن مشو از دیدهٔ خونبار جدا
نعمت دیده نخواهم که بماند پس از این
مانده چون دیده ازآن نعمت دیدار جدا
دیده صد رخنه شد از بهر تو، خاک زرهت
زود برگیر و بکن رخنهٔ دیدار جدا
میدهم جان مرو از من، وگرت باور نیست
پیش از آن خواهی، بستان و نگهدار جدا
حسن تو دیر نپاید چو ز خسرو رفتی
گل بسی دیر نماند چو شد از خار جدا

دیوان غزلیات خود را به پنج کتاب
تقسیم کرده است:

۱- تحفة الصغر، شامل اشعار آغاز عمر.
۲- وسط الحیوة، شامل اشعار اواسط عمر.
۳- غرة الکمال، شامل اشعار اواخر عمر.
۴- بقیه نقیه، شامل اشعار پیری.
۵- نهایت الکمال شامل اشعار پایان زندگی

و خمسهٔ نظامی را بدین ترتیب
استقبال کرده است:

۱- مطلع الانوار در برابر مخزن الاسرار.
۲- شیرین و خسرو در برابر خسرو و شیرین.
۳- لیلی و مجنون که در سال ۶۹۸ بپایان
رسانیده است.
۴- آئینه سکندری در برابر اسکندر نامه.
۵- هشت بهشت در برابر هفت پیکر.
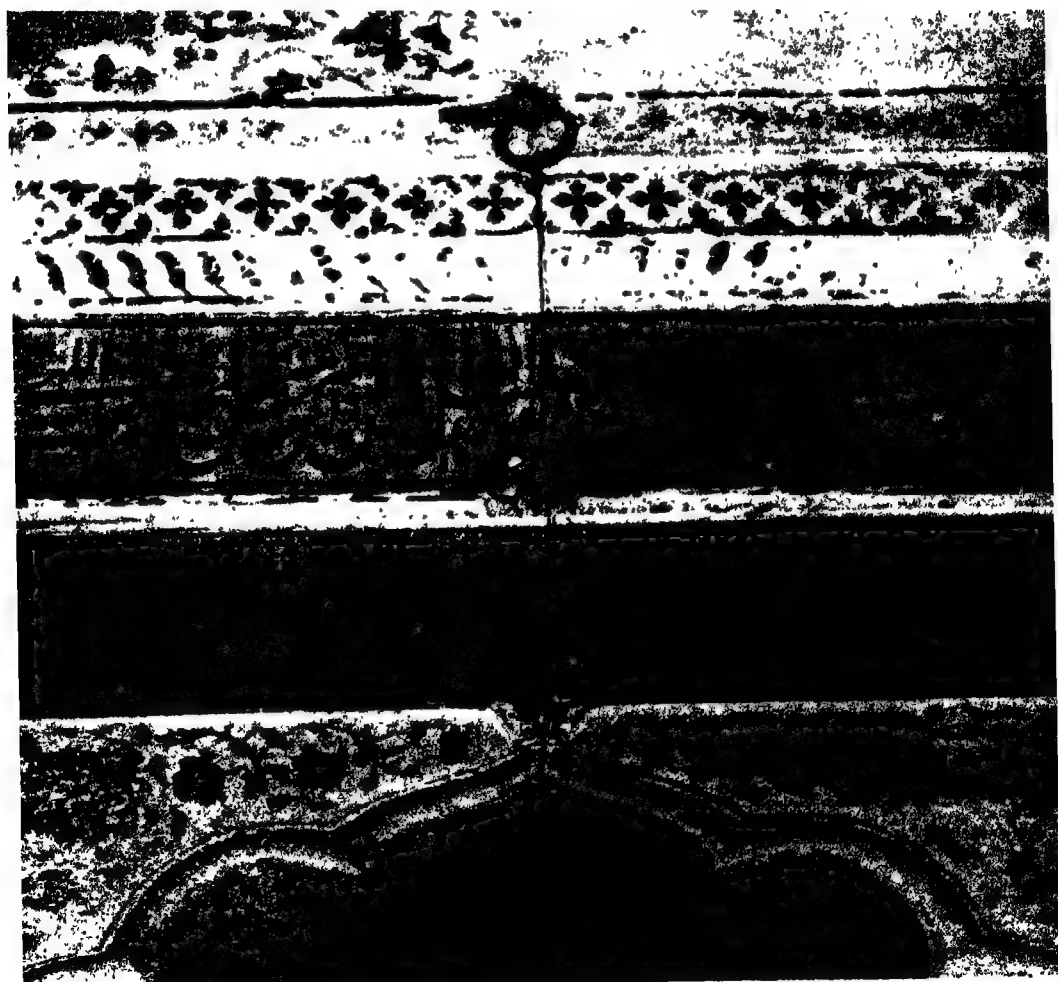
تصویر کیتبه های منقوش برسر در آرامگاه حضرت خواجه نظام‌الدین اولیاء محبوب الهی

گذشته از این پنج مثنوی خمسه ، پنج مثنوی دیگر بشرح زیر سروده است :

۱- قران السعدین بر وزن مخزن الاسرار در شرح ملاقات معز الدین کیقباد و برادرش ناصر الدین بغرا خان پادشاه بنگاله در ۶۸۸ .

۲- مثنوی نه سپهر ، به نه وزن مختلف .

۳- مثنوی مفتاح الفتوح بوزن خسرو و شیرین . در شرح فتوح جلال الدین فیروز شاه از ۶۸۹ تا ۶۹۰ .

۴- منظومهٔ خضر خان و دولرانی یا عشقیه در شرح معاشقات خضر خان و معشوقهٔ هندوی او .

۵- تغلق نامه در فتوح غیاث الدین تغلق شاه .

گذشته از این پانزده کتاب ، سه کتاب از او به نثر مانده است که با نشاء بسیار فصیح و روان نوشته شده و از شاهکارهای نثر فارسی در این دوره است . بدین شرح :

۱- خزاین الفتوح در تاریخ سلطان علاء الدین محمد خلجی (۶۹۵ - ۷۱۵)

۲- رسائل الاعجاز یا اعجاز خسروی که کتاب بزرگی است شامل قواعد انشاء زبان فارسی .

۳- افضل الفواید شامل ملفوظات نظام الدین اولیاء

اما بالاترین و عالی ترین خصیصه امیر خسرو انسان بودن اوست . این مرد انسانی لطیف طبع و فروتن و منصف بوده است تا آنجا که گاه از خود سخت انتقاد میکند و میفرماید .

وصف هر آنگونه فرو رانده ام
کز غرض قصه فرو مانده ام
عیب چنان نیست که بنهفته ام
کانچه بگویند همه گفته ام
عیب یکی نیست که جویند باز
چون همه عیب است چه گویند باز

و گاه از روی کمال انصاف نسبت بخود قضاوت کرده و فتوی داده است چنانکه میگوید :

"من در حقیقت استاد نیستم زیرا مخترع سبک و روش خاصی نبوده ام و بعلاوه کلامم از لغزش خالی نیست ."

فقط در عالم سیر و سلوک و مقام درویشی و بی نیازی ، آدمی باین درجه از فروتنی و انصاف میرسد و این کمال را درک میکند . در امیر خسرو هم پیدایش این خصیصه از برکت وجود فیاض

حضرت نظام الدین اولیاء بوده است که غزلی چنین با حال و پر شور و منقلب کننده سروده است :

جان ز تن بردی و جانانی هنوز
درد ها دادی و درمانی هنوز
آشکارا سینه ام بشکافتی
همچنان در سینه پنهانی هنوز
ملک دل کردی خراب از تیغ ناز
واندرین ویرانه سلطانی هنوز
هر دو عالم قیمت خود گفته ای؟
نرخ بالا کن که ارزانی هنوز
خون کس یارب نگیرد دامنت
گرچه در خون نا پشیمانی هنوز
من ز گریه چون نمک بگداختم
تو ز خندهٔ شکرستانی هنوز
جان ز بند کالبد آزاد گشت
دل بگیسوی تو زندانی هنوز
پیری و شاهد پرستی نا خوش است
خسروا تاکی پریشانی هنوز

امیر خسرو از استادان مسلم شعر فارسی است و نزدیک به صد هزار شعر از او باقی مانده است و بزبان هندی نیز شعر گفته است و نخستین کسی است که باین زبان شعر سروده است . در موسیقی نیز دست داشته است و از موسیقی‌دانان زبردست زمان خود بشمار رفته است .

تذکره نویسان شرح احوال امیرخسرو را به تفصیل ذکر کرده اند که خلاصهٔ بعضی از آنها در اینجا آورده میشود .

تذکره ''مرآة الخیال'' که از تذکره های معتبر شعرای فارسی است و در سال ۱۲۶۳ هجری برابر با ۱۸۴۸ میلادی توسط شیرعلی‌خان بن علی امجدخان لودی تألیف یافته است درباره امیر خسرو می نویسد :

''حرف سرای اعجازفن و رنگ آمیز بهارستان سخن ، سرآمد ارباب دانشوری ، علامهٔ دهر امیر خسرو دهلوی''

پس از ذکر شرح زندگی او می نویسد : ''تصانیف و اشعار فارسی اورا در تذکره‌ها زیاده از چهار لک (چهار صد هزار) بیت نوشته اند و آنچه در علوم دیگر سر زده متجاوز التقریر و التحریر است و شهرت عام دارد و لهذا به یک بیت از آن عارف حقیقی که در صفت ابهام ذی الوجوه واقع شده و عجب تر از آن کسی نگفته است ،
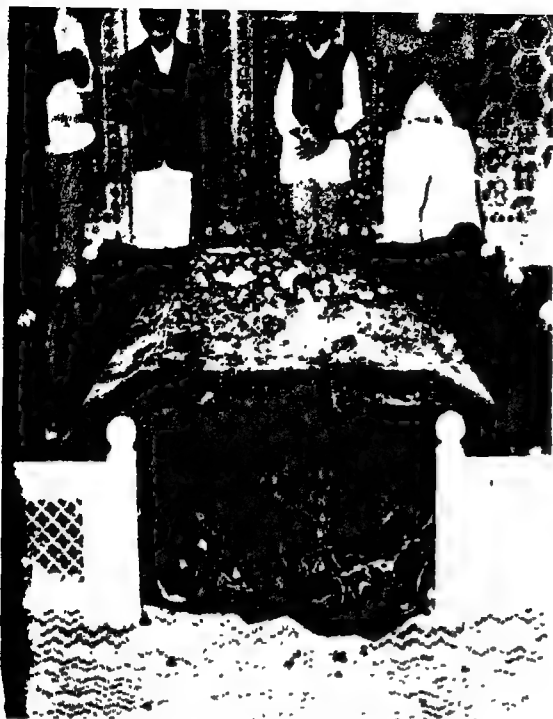
قسمت داخلی آرامگاه حضرت امیر خسرو دهلوی
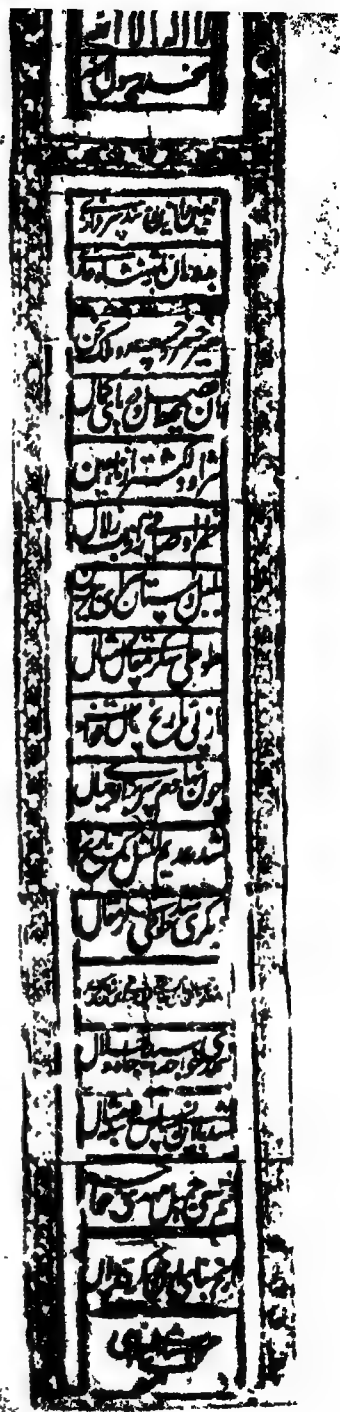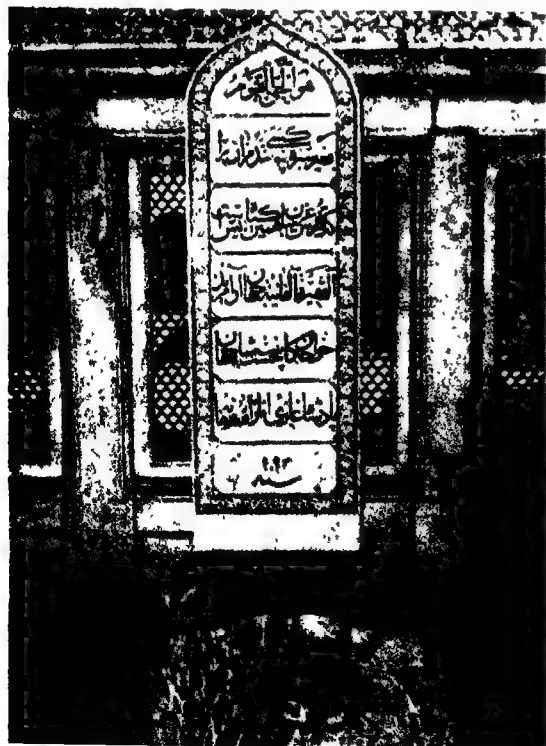
مویری از کتیبه سنک مزار امیرخسرو دهلوی

کاه جهان‌آرا ، دختر شاهجهان پادشاه ←

اکتفا نمود . و صنعت مذکور چنانست که شاعر لفظی در شعر درج نماید که آنرا دو معنی یا زیاده باشد و حضرت امیر در این بیت لفظی آورده که هفت معنی صحیح از آن بر میآید :

''پیلتن شاهی و بسیار است بارت برسریر
زان مرنج ای ابرو باغ ار گویمت بسیار بار''

در لفظ ''بار'' که آخر آمده است هفت معنی ظاهر میگردد ، اول ، تو پیلتنی ازآن مرنج اگر گویمت بسیار بار یعنی گرانباری و بار تو بسیار است. دوم ، تو شاهی ازآن مرنج اگر گویمت بسیار بار چه بار دادن پادشاهان عبارت از جلوس فرمودن است برسریر سلطنت و خود را بخاص و عام نمودن . سوم ، تو شاهی ازآن مرنج اگرگویمت بسیار بار(نیکوکار) چه بار در لغت نیک کردار است . چهارم ، توشاهی ازآن مرنج اگرگویمت بسیار بار یعنی بسیار بار تو را شاه گویم . پنجم ، توابری ازآن مرنج اگر گویمت بسیار بار یعنی بسیار بارنده. ششم توابری ازآن مرنج اگر گویمت بسیار بار یعنی بسیار ببار. هفتم ، ای باغ ازین مرنج که ترا گویم بسیار بار، ای بسیار میوه آورده و میوه دار۔ و این بیت امیر را تا امروز هیچکس جواب نتوانست رسانید'' تذکره مرآة الخیال صفحه ۴۷ .

مؤلف '' تذکره حسینی '' (تاریخ تألیف ۱۲۹۲ هجری) دربارۀ حضرت امیر خسرو دهلوی این الفاظ را میآورد :

''حضرت امیر خسرو دهلوی قدس سره زبدۀ کاملان روی زمین است و اصلش از هرات الاجین . امیر سیف‌الدین محمود در فتنه چنگیز خان بهند آمده. در موضع پتیالی من توابع اکبرآباد اقامت کرد . دختر عمادالملک را که از امرای عصر بود در حباله نکاح در آورد . چون امیر خسرو ازاو متولد شد در خرقه پیچیده پیش مجذوبی برد . نظر فقیر بر امیر جوان افتاد وگفت آوردی کسی را که دو قدم از خاقانی پیش خواهد رفت. پدرش در دهلی بخدمت تغلق شاه بدرجۀ امارت رسید و وقتی امیر هفت ساله بود پدر خود را از دست داد . امیر خسرو درآن دوره قصیده‌ای در مرثیۀ پدر گفت که مطلعش این است :

سیف از سرم گذشت و دل من دو نیم شد
دریای خون روان شد و دُر یتیم ماند

سپس امیر بمنصب پدر قائم شد. ولی
ترک خدمت پادشاه کرد و مرید
رت سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء
س سره گشت. شیخ زیاده از حد شفقت
ل امیر مینمود و بخطاب ترک الله
افرازش نمود و رباعی زیر در حق او
مود :

رو که بنظم و نثر مثلش کم خاست
در ملک شهنشاهی خسرو راست
ن خسرو ماست ناصر خسرو نیست
زیرا که خدای ناصر خسرو ماست

امیر نیز این رباعی در وصف شیخ گفته.

جدا از خانقاه او ز تعظیم
حریم کعبه را ماند بتقدیم
ملک کرده به سقفش آشیانه
چو اندر سقفها گنجشک خانه

از تذکره حسینی صفحه ۱۱۲ .

تذکرة الشعرا تألیف دولتشاه بن بختی شاه
رقندی (۱۳۱۸ هجری) ، در این تذکره
لف شعراء را به هفت درجه تقسیم
کند ، شعرائی نظیر فردوسی طوسی ،
کیم ناصر خسرو و استاد ابوالفرج را در
یف یکم قرار میدهد و امیر خسرو را
درجهٔ چهارم . در وصف امیر خسرو
گوید : (بقیه بر صفحه ۳۸)
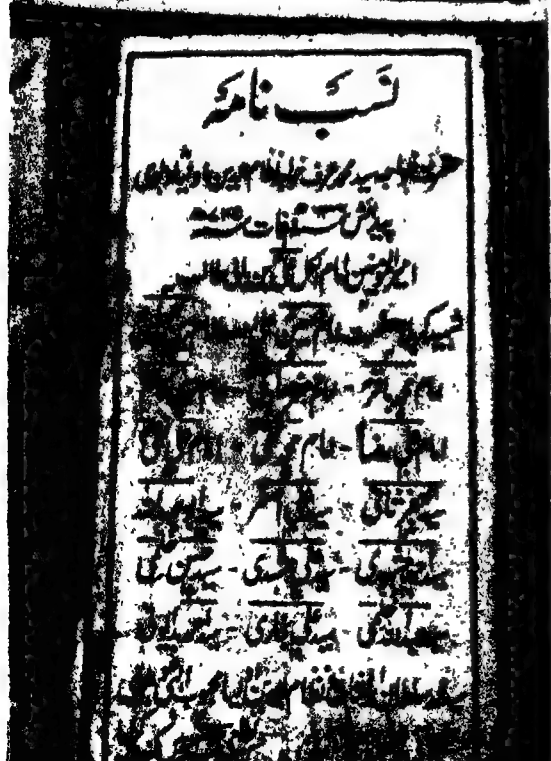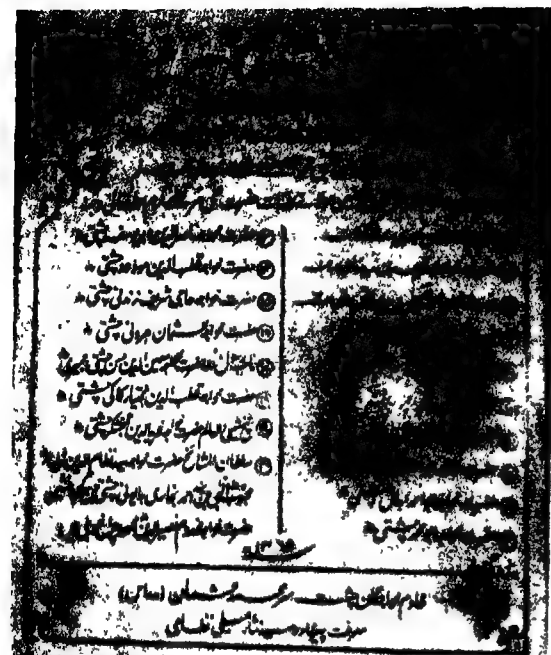
و پذیرائی پیرضامن نظامی از حضرت آقای سلطان حسین تابنده ''رضا علیشاه'' عارف عالیقد و همراهان در محل نظام‌الدین - دهلی نو .

ترجمهٔ آثار هندی بفارسی

پرفسور دکتر سید امیر حسن عابدی

مبنای ارزیابی ادبیات یک کشور تنها بر آثار اصیل و نبوغ تخلیقی استوار نیست، بلکه در این خصوص بناچار باید استعداد سازش آن زبان و رسائی آن و استعمال واژه‌های بیگانه را هم درنظر بگیریم. نبوغ ایرانی در بوجود آوردن آثاری بزرگ مورد قبول جهانیان قرار گرفته و گویندگان و نویسندگان نیز توجه جهانیان را بخود جلب کرده اند. ولی تنها در این زمینهٔ آثار اصیل نیست که نبوغ ایرانی جلوه‌گر شده، در ترجمه نیز ایرانیان پیشرو بسیاری از ملل بوده اند، چنانکه میدانیم پاره ای از آثار کلاسیک هند، از آن‌سامان بایران برده و بقالب فارسی در آورده شده که ...های خود از آثار ادبی درجهٔ اول بشمار میرود.

در سدهٔ ششم‌میلادی برزویه نام‌پزشک ایرانی، از درباریان خسرو انوشیروان، پادشاه ساسانی(۵۳۱-۵۷۹ م) بهند مسافرت نمود و به پنج تنترای ویشنو شارمان Panchtantra of Vishnusharman دسترسی پیدا کرد. اول این اثر سانسکریت توسط خود برزویه بزبان پهلوی و سپس از آنزبان به زبانهای متعدد از جمله بفارسی برگردانده شده. از جمله کسانیکه بترجمهٔ فارسی آن دست زدند، رودکی (م ۳۲۹ ه) و نصرالله بن عبدالحمید منشی (۵۳۹ ه) و امیر بهاء الدین احمد قانع (۶۵۵ ه) وحسین واعظ کاشفی (م ۹۱۰ ه) و ابوالفضل (۹۵۸-۱۰۱۱ ه) بوده اند. در سالهای اخیر ترجمهٔ دیگر از همین اثر هندی توسط دانشمند محترم آقای دکتر ایندو شیکر Dr. Indu Shekhar بعمل آمده که بوسیلهٔ دانشگاه تهران بچاپ هم رسیده است.

یکی دیگر از همین ترجمه‌های با ارزش که بوسیلهٔ نگارندهٔ این سطور

ـف گردیده ، عنوان ''پنج اکهیانا'' Panchakhy دارد که نسخهٔ خطی آن ارهٔ ۱۰۰۵/۶۲ در موزهٔ ملی هند National Museum of I مضبوط میباشد . فرح القلوب'' نام یکی دیگر از ترجمه های تنترا میباشد که اساس آن '' هیتوپدیشا'' Hitopade بوده است .

یکی دیگر از این آثار مهم بلوهر یوسف یا بلرام و جوزف (یا جوسفات) Bluhar and Yuzasof or Balram and Jose ستانی بودایی میباشد که در قرون اولیهٔ جری (سدهٔ ششم/هفتم میلادی) از هند ران رفته ، و باحتمال قوی اول بزبان پهلوی گردانده شده و سپس بزبان های متعدد جمله بفارسی بوسیله ملا محمد باقر مجلسی م ۱۱۱۰ ه) ترجمه شده است .

در قرون وسطی زبان فارسی نه تنها نوان زبان رسمی هند را داشته بلکه زبان علم و دانش نیز بشما میرفته و ادب هندی را از دو جهت خدمت شایسته نموده : یکی از راه آثار اصیل شعر و نثر و دوم از طریق ترجمهٔ آثار السنه دیگر بخصوص آثار سانسکریت بفارسی . محمد صدر علاء احمد حسن دبیر متخلص به تاج و معروف به اختصان اثری بنام بساتین الانس در سال ۷۲۶ ه بنظم کشیده . منظومهٔ مزبور رمانی هندیست که داستان عشق ''شاه کشور گیر'' وشاهزاده خانم ''ملک آرا'' را بازگو میکند . ضیاء الدین نخشبی داستان های طوطی را بعنوان ''طوطی نامه'' برشتهٔ تحریر کشیده که از قدیمی ترین و بزرگترین آثار در زمینهٔ داستانسرایی میباشد . همچنین عبدالعزیز شمس بهائی نوری بدستور سلطان فیروز شاه (م ۷۹۰ ه) اثری از وراهیمیرا Vorahimira را تحت عنوان ''ترجمهٔ براهی'' Barahi بفارسی منتقل نمود . بعلاوه عبدالله بن صفی که معاصر احمد ولی بهمنی (م ۸۳۸ ه) بوده ، ''سالیهوترا'' Salihotra را که از دانش دامپزشکی بحث میکند ، بفارسی برگرداند .

پس از تثبیت سلطنت گورکانیان در هند ، اکبرشاه (۹۶۳ - ۱۰۱۴ ه) هم خود را متوجه نمود تا ادب هندی را در قالب فنا نا پذیر فارسی بریزد و بدستور و تشویق نامبرده آثار متعددی ازسانسکریت بفارسی ترجمه گردید . فیضی (م ۱۰۰۴ ه) ''لیلاوتی'' Lilavati مربوط

بدانش جبر و هندسه را بفارسی ترجمه
نمود . بعلاوه او داستان "نلا و دمینتی"
Nala and Damayanti را باسم 'نل و دمن'
در یک مثنوی فارسی بنظم کشید که
در سال ۱۸۳۱م دوباره بوسیلهٔ عشرتی
عظیم آبادی بفارسی منثور بر گردانده شد .
گویا فیضی اثری دیگر بنام "کتهاسریت ساگر"
Katha Sarit Sagar تألیف سوم دیو Soma Dev
را نیز بفارسی ترجمه نموده است . نقیب خان
(م ۱۰۲۳ ه) ملا عبدالقادر بدیوانی
(م ۱۰۰۴ ه) و ملا شیری (م ۹۸۹ ه)
و محمد سلطان تهانیسری با همکاری یک
عده از دانشمندان زبان سانسکریت مانند
دیوی برهمن Devi Barahman ، ترجمه ای
لفظی از حماسهٔ معروف Mahabharata
بفارسی مرتب نمودند و آنرا "رزم نامه"
خواندند . گویند ترجمه ای دیگر از
مهابهارتا در عصر سلطان زین العابدین
در کشمیر بعمل آمد . قدر مسلم اینست
که ابو صالح شعیب و دارا شکوه و
و حسن جیلی در سال ۱۰۳۷ ه بترجمهٔ
همین حماسه همت گماشتند . از مترجمین
این حماسهٔ بزرگ در قرون بعدی ، حاجی
ع انجب (حدود سال ۱۱۵۷ ه) و

یک دانشمند هندو را نیز سراغ داریم .
ملا عبدالقادر بدایونی از جمله
کسانی است که "رامایانا" Ramayana
منظومهٔ معروف والمیکی Valmiki را بفارسی
منثور بر گرداندند . از مترجمین دیگری
که این منظومه را بفارسی منتقل کردند
مسیحی پانی پتی و گردهرداس Girdhar Das
و گوپال Gopal و چندرامن کایست مدهپوری
Chandran an Kacsth Madhupuri و امرسینگ
Amar Singh و امانت رای لالپوری و
مسررام قابل و منشی جگن کشور فیروزآبادی
Munshi Jugan Kishore (م ۱۸۶۶-۹۹)
Firozabadi و منشی بانکی لال زار Munshi
Bankey Lal و مکهن لال ظفر Makhan Lal
و رای منشی پرمیسوری سهای مسرور
Rai Munshi Parameswari Sahai و لاله
چندامل چاند Lala Chandamal Chand و
منشی هرلال رسوا Harlal و دیوی داس کایست
Devi Das Kaesth و هر بلبه سیته Har
Ballabh Seth و رای مهادیو بلی Rai
Mahadeobali دریا آبادی و آنند خان
خوش و برخی دیگر سرایندگان نا معلوم
هستند . یکی دیگر از آثار سانسکریت
که بوسیلهٔ ملا عبدالقادر مذکور بفارسی

منتقل گردید ، ''سینگهاسن بتیسی'' Singhasan Battisi میباشد که آنرا ''خرد افروز'' خوانده . از ترجمه‌های دیگر این داستان ''شاهنامهٔ چتر بهج‌داس کایسته'' Chatra Bhuj Das Kaesth و رسالهٔ سه پری و گل افشان و سینگهاسن بتیسی عتار و مجموعهٔ حکایت وکان جود ، تألیف سداسکه Sada Sukh وغیره را میتوان نام برد . همچنین بهارا مل کهتری Bahara Mal Khatri وکشن چند باسودیو Kishan Chand Basudev لاهوری و بشاری (یابساب) رای کایسته Bashari (or Basab) Rai Kaesth و چند بن مدهو رام Chand bin Madhu Ram و سید امداد علی وشیو کایسته Shiv Kaesth و تعدادی زیاد سرایندگان نامعلوم کسان هستند که بترجمهٔ کتاب نامبرده همت گماشتند .

در همین دوره ملاشیری ''هری و نشا'' Hari Vansha تالیف ویاس Vyas را بفارسی برگرداند . همچنین ملاشاه محمد شاه‌آبادی ''راج ترنگنی'' Raj Tirangini را در سال ۹۹۸ھ بفارسی منتقل نمود که ملا عبدالقادر بدایونی در سال ۹۹۹ھ تلخیصی از آن ترجمه مرتب کرد .

داستان معروف ''پدماوت'' Padmavat که توسط ملک محمد جایسی(۹۰۶-۹۹۹ھ) بزبان هندی نظم شده بود ، اول بوسیلهٔ ملا عبدالشکور بزمی (۱۰۰۱-۱۰۷۳ھ) در زمان سلطنت جهانگیر شاه در سال ۱۰۲۸ھ تحت عنوان ''رت پدم'' Rat Padam بشعر فارسی درآمد . ترجمه های دیگر این داستان ''شمع و پروانه'' سرودهٔ میرعسکری عاقل خان رازی (م۱۱۰۷-۸) و ''پدماوتی'' Padma vati اثر ذاکر و ''بوستان سخن'' از سرودهای امام (در سال ۱۱۲۳ھ) و ''نغمهٔ عشق'' (سال تألیف ۱۱۵۲ھ) اثر منشی آنند رام مخلص (م۱۱۶۴ھ) و''تحفهٔ القلوب''اثرگوبندرای منشی Gobind Rai و ''حسن و عشق'' سرودهٔ حسام‌الدین (در سال ۱۰۷۱ھ) و ''فرح بخش'' از لچهمی رام Lachhmi Ram ابراهیم آبادی میباشد . جز آنچه که در بالا بدانها اشاره کردیم پدماوت‌های دیگر هم دردست میباشد که توسط حسن غزنه و نواب ضیاءالدین احمد خان وحسین غزنوی و شاه محمد عشرتی برشتهٔ نظم کشیده شده .

مولانا داود و سودان Sudhan داستان
.این Chandaén را بزبان هندی سروده
حمید کلانوری (م ۱۰۲۸ ﻫ) آنرا
سال ۱۰۱۶ ﻫ در دوران سلطنت
انگیر شاه بفارسی منتقل نمود و
عصمت نامه" نامید. شاید در همین
ره میر محمد کاظم حسینی داستان
کامروپ و کام‌لتا " Kamrup and
Kaml را بفارسی بر گرداند. ترجمه های
گر این داستان " دستور حکمت "
بف محمد مراد لایق در سال ۱۰۹۶ ﻫ
" فلک اعظم " نوشتهٔ بدیع العصر
بی رهی انجبی در سال ۱۱۵۷ ﻫ
اشد .

البته ترجمه های دیگر این داستان
ت چند نفر دیگر از جمله منشی
رضا و همت خان و آقا مهدی نیز
ام گرفته است .

یکی از شاهکارهای دورۀ شاه جهان
۱۰۲ - ۱۰۷۸ ﻫ) بهار دانش داستانی
ی میباشد که بدست شیخ عنایت الله
بوه (م ۱۰۸۸ ﻫ) نوشته شده .
همین عصر داستان " منوهر و
مدهومالتی " Manohar and Madhumalti
که توسط شیخ منجهن Manjhan بشعر
در آمده بود، بوسیلهٔ شاعری نا معلوم
بشعر فارسی منتقل گردید. ترجمه های
دیگر این داستان را میر عسکری عاقل خان
رازی و نویسندهٔ نا معلوم دیگر تنظیم
کرده اند. بعلاوه عطاالله رشیدی بن
احمد " ویج گنیت " Vij Ganit را که
از جبر بحث میکند، بفارسی منتقل نمود.

از نظر ادب و فرهنگ میتوانیم
دوران سلطنت شاه جهان را " عصر
دارا شکوه" (۱۰۲۴ - ۶۹ ﻫ) بخوانیم.
داراشکوه شخصاً پنجاه قسمت از اپانیشادها
Upanishads را بفارسی بر گردانده،
آنرا " سر اکبر " نامید که اخیراً
بدست آقای دکتر تاراچند و آقای
جلالی نائینی تصحیح و در ایران بچاپ
رسیده است. بعلاوه " یوگا وششتا "
Yoga - Vashishta که اولین بار در زمان
اکبر بدستور شاهزاده سلیم (که بعداً
بنام جهانگیر شاه بتخت رسید) توسط
نظام الدین پانی پتی بفارسی منتقل گردیده
بود، دو مرتبه براهنمایی و زیر

نظر دارا شکوه بدست حبیب الله بفارسی ترجمه گردید . لازم بیاد آوری است که این ترجمه از طرف دانشگاه اسلامی علیگره بچاپ رسیده است "اطوار در حل اسرار" یا "تحفهٔ مجالس" تألیف صوفی شریف خوبجهانی تلخیص همین یوگا وششتای مذکور است . غیر از آنچه که در بالا اشاره کردیم کتابی دیگر نیز بتشویق دارا شکوه بدست منشی او بنام بنوالی داس Banwali Das ترجمه گردید . اسم اصلی کتاب "پرابوده چندرودیا" Prabodh Chandrodaya است که تحت عنوان "گلزار حال یا طلوع قمر معرفت" ترجمه و توسط آقای دکتر تاراچند و نویسندهٔ سطور تصحیح و بوسیلهٔ دانشگاه اسلامی علیگره چاپ شده است .

با اینکه دورهٔ عالمگیر (۱۰۶۸ - ۱۱۱۸ ﻫ) در زمینهٔ ادب و هنر فاقد تشویق شخص پادشاه بوده ، ولی بازهم چندین ترجمه‌های با ارزش فارسی در این دوره بچشم میخورد . منشی بخت رای Bakht Rai داستانی از زبان هندی بفارسی برگردانده آنرا "شبستان عشرت" یا "عجائب القصص" خواند . در سال ۱۱۳۴ ﻫ عزت‌الله نامی داستان دیگر هندی بنام "گل بکاولی" Gole Bakaoli را بفارسی منتقل کرد . در همین دوره میرزا روشن ضمیر کتابی بنام "پری جاتاکا" Pari Jataka که از علم موسیقی بحث میکند ، بفارسی ترجمه کرد و فقیر الله سیف خان "راگا درپن" Raga Darpan کتاب دیگر با ارزش دانش موسیقی را بفارسی بر گرداند (سال ۱۰۷۶ ﻫ) . همچنین کتابی مربوط بقانون و حقوق بنام "میتاک شارا" Mitak Shara در سال ۱۰۶۸ ﻫ بدست لال بیهاری کایست Lal Behari Kaesth بفارسی ترجمه گردید .

غیر از کتابهائیکه در بالا اسمی از آنها بردیم ، ترجمه‌های بسیاری از سانسکریت بفارسی وجود دارد که در دورهٔ آخر گورکانیان بعمل آمد . پاره‌ای از این ترجمه‌ها بدینقرارند .

"دیوالوک" Devaloka دربارهٔ علم جادو که بدست احمد خان اهرولوی ترجمه و مفتاح الفتح نامیده شد .

"براهمای وانا پورانا" Brahmai Vana Purana که بوسیلهٔ کشن سینگ

نشاط سیالکوتی تحت عنوان "عین‌الظهور" در سال ۱۷۱۷ م ترجمه گردید و از مزایای معنوی بنارس بحث میکند .

" شیوا پورانا " Shiva Purana را هم کشن سینگ نشاط بفارسی بر گرداند .

" سری بهاگوت " Sri Bhagvad ترجمه ایست ملخص .

کرن سینگ کهتری پنجابی در سال ۱۲۱۸ هـ " کاشی ماهاتمایا " Kashi Mahatmaya را ترجمه کرد .

" ترجمهٔ دیب " Dib که دربارهٔ محاکمه‌های مذهبی هندوان بوسیلهٔ عذاب بدنی میباشد ، بدست علی ابراهیم خان بفارسی منتقل گردید .

" ترجمهٔ خلاصهٔ دهرماشاسترا " Dharmashastra از قوانین مذهبی و آداب و رسوم هندوان بحث میکند .

ترجمهٔ " کرما وپاکا " Karma Vipaka (دربارهٔ کفارهٔ گناهان)

ترجمهٔ " ویشنو پورانا پورانارتا پراکاشا " Vishnu Purana Puranartha Prakasha بوسیلهٔ زورآور سینگ .

" پنج کروشی " Panj Kroshi که قسمتی از کتاب " کاشی ماهاتمایا " Kashi Mahatmaya دربارهٔ فواید عبادات در معابد شیوا در شهر بنارس ، بوسیلهٔ کشن سینگ نشاط Kishan Singh مذکور بفارسی منتقل گردیده .

"هری ونشا پورانا" Hari Vansha Purana

" ماهاتمایا اکادشی" Mahatmaya Ekadeshi مربوط به آیین مذهبی در روز یازدهم ماه .

" بحر النجات " ترجمهٔ فارسی " کاشی کهاند " Kashi Khand ، شرح جغرافیائی شهر بنارس که بدست آنند خان خوش ترجمه شد .

"بحر الحیات" که آنند خان خوش در سال ۱۷۹۱ کتاب "گیام ماهاتمایا" Gyam Mahatmaya را تحت این عنوان بفارسی بر گرداند .

" خیال الفلاح " که ترجمهٔ "چترا ریکها" Chitra Rekha میباشد . بوسیلهٔ محمد فلاح صالح صورت گرفت .

" کشف الانوار" ترجمهٔ " آتما سامهیتا" Atma Samhita

" آتما ویلاسا " Atma Vilasa
تألیف شانکرا آچاریه Shankaracharya
بوسیلهٔ چندر بهان کایست ساکسینا
Chandra Bhan Kaesth Saxena تحت
عنوان " نازک خیالات " بفارسی منتقل
گردید . "سوداما چریترا" Sudama Chritra
تألیف ناروتماداس را منشی جگن نات
ساهای بفارسی ترجمه کرد . "ساتسای"
Sat Sai نوشتهٔ بیهاری لال را جوشی تحت
عنوان "خیابان عشق" بفارسی برگرداند .
گنیشا پورانا Ganesha Purana

بوسیلهٔ هر لال رسوا بفارسی ترجمه شد .
بهاگوت گیتا Bhagvad Gita را هم
میتوانیم در فهرست کتابهای فوق اضافه
کنیم که چندین نفر بترجمهٔ آن همت
گماشتند . پاره‌ای از این ترجمه های
گیتا به ابوالفضل و فیضی و داراشکوه
منسوب میباشد و یکی از این ترجمه ها
اخیراً بتصحیح مرحوم آقای محمد اجمل
خان بوسیلهٔ شورای روابط فرهنگی هند
Indian Council for Cultural Relations,
New Delhi بچاپ هم رسیده .

نقل از مجله راهنمای کتاب - تهران

* * * *

بقیه از صفحه ۳۸

" ذکر صاحب قران الا قران و
خاتم الکلام فی آخرالزمان خواجه خسرو
دهلوی اعلی‌الله درجه فی اعلی علیین "
" کمالات و شرح حالات او مستغنی
از حد است و ذات ملکات صفات او بغدایم
عالم معنی غنی ، گوهرکان ایقان و دریای
عرفان است ، عشقبازی حقایق را
در شیوهٔ مجاز پرداخته ، جراحات عاشقان
را با اشعار ملیح نمک میباشد و دلهای
شکستهٔ خستگان را زمزمه خسروانی
می فراشد . پادشاه عاشقان است ، از

آتش خسرو نام است ، در ملک سخنوری
این نامش تمام است و در حق او مرتبه
سخن گزاری ختم است ، قصه کوتاه
باید کرد و السلام " . تذکرةالشعراء
دولتشاه صفحه ۱۰۶
مولوی غلام علی درکتاب خود بنام
" خزانهٔ عامره " ذکر امیر خسرو را
بشرح زیر مینماید :
" امیر خسرو دهلوی خسرو قلمرو
معانی است و صاحبقران سواد اعظم
سخندانی ، نمک کلامش شور افکن انجمن ها
و سوز سینهٔ او آتش زن خرمن ها "

در تنظیم قسمت اول این گفتار از کتاب "دیوان کامل امیر خسرو دهلوی" تألیف
مرحوم سعید نفیسی و بخش آخر آن از مقالهٔ آقای سلمان شمس ندوی استفاده شده است .

Reception to H. E. The Ambassador of Iran at Iran House, New Delhi

presented a programme of colour slides and Iranian music which was highly acclaimed.

Condolence Meeting :

Under the joint auspices of K. R. Cama Oriental Institute, India-Iran Cultural Society, and Iran Cultural House, a condolence meeting was held on January 6, 1972 at the Cama Institute Library Hall, to mourn the sad demise of late Professor Phiroze J. Shroff.

Another condolence meeting was held on March 15, 1972 under the chairmanship of the Mayor of Bombay. The Governor of Maharashtra Mr. Ali Yavar Jung, the Chief Justice of Bombay Mr. Madan, the Vice-Chancellor of the University of Bombay, Consul General of Iran H.E. Mr. Abbas Nadjm, and many other prominent citizens, pressmen and others attended. The audience paid homage to the departed soul by observing silence for two minutes. Dr. Shroff was an eminent scholar, writer and great humanitarian. He was the President of the K.R. Cama Oriental Institute and also of the India-Iran Cultural Society, Bombay, besides being closely associated with many other important organisations of the town. The passing away of Dr. Shroff has created a void which would be impossible to fill. May God bless his soul, Amen.

Exhibition of Unique Manuscripts and the Seminar on Cyrus the Great :

H.E. The Governor of Maharashtra appointed a Committee of important citizens to celebrate the 2500th year of Founding of Iranian Empire by Cyrus the Great. The Committee in collaboration with the Trustees and Members of the K.R. Cama Oriental Institute, organised an Exhibition of unique and rare manuscripts relating to Iranian history and culture. On the same occasion on February 5, 1972, a Seminar was also organised to commemorate the Founding of Persian Empire by Cyrus the Great. The Seminar was presided by Mr. Rutty S. Kotwal and inaugurated by Mr. Ali Yavar Jung, the Governor of Maharashtra. H. E. Mr. Abbas Nadjm, the Consul General of Iran in Bombay and Madam Nadjm were the chief guests of the Seminar which was largely attended by Members of the Cama Institute and scholars and elite of the town.

Felicitations :

The Cultural Department offers its hearty congratulations to Mr. Maheshwar Dayal, the Honrary Treasurer of Indo-Iran Society, New Delhi, and a prominent industrialist and socialite of the town, who has been awarded the Padma Bhushan for his meritorious services to the community by the Government of India. He received his award from President V. V. Giri, one of the two Patrons of the Society, in the investitature ceremony held at Rashtrapati Bhavan, New Delhi.

The Cultural Department also offers its hearty felicitations to Mr. Malik Ram, the Honrary Secretary of Indo-Iran Society, and a well known writer and critic of Urdu Language. On completion of his 65th birthday, the admirers of Mr. Malik Ram presented him three volumes of essays written by Indian and Foreign Scholars. The books were released by President V. V. Giri on March 16, 1972 in a solemn ceremony at Rashtrapati Bhavan, New Delhi.

Padma Bhushan for Mr. Maheshwar Dayal

Felicitations to Mr. Malik Ram

NEWS FROM BOMBAY

Exhibition at St. Xavier's College :

The foreign students of St. Xavier's College organised a three-day International Exhibition (Dec. 20 to Dec. 23, 1971) in which seventeen countries were represented. The Iranian Stall, which was adjudged the best and won first prize, exhibited pictures, photographs, posters, charts, dolls, books and magazines, miniatures, traditional dresses and other items depicting Iranian life and culture. The Iranian students also

March 3, 1972. Prof. S. A. H. Abidi, Head of the Department of Persian & Arabic, University of Delhi, gave a talk on his impressions about the Congress of World Iranologists, held in Persipolis, Shiraz, which he attended on the occasion of the celebrations of the 2500th year of Founding of Iranian Empire. After Dr. Abidi, Prof. Nishat Chughtai, a Turkish scholar and a visiting Professor at Aligarh Muslim University, also spoke about his impressions about Iran. The function was presided over by Mr. H. Kardoosh, the Cultural Counsellor, who in his presidential address emphasised over the importance of holding such functions as they provide an opportunity to understand the cultural and social developments between the two countries. The function was largely attended by the Professors, teachers and students of Jawaharlal Nehru University, Delhi University, Jamia Millia Islamia, and other institutions.

Meeting at the Jawaharlal Nehru University

Reception to Dr. Chugtai :

On March 4, 1972, Mr. H. Kardoosh, the Cultural Counsellor, gave a reception in honour of Prof. Nishat Chughtai, a Turkish Scholar and Visiting Professor at Aligarh Muslim University, Aligarh. Besides His Excellency the Ambassador for Iran, the luncheon was attended by Professors and learned scholars of the town.

Participation in the World Book Fair :

The Cultural Department had the privilege to participate in the World Book Fair, which was opened in New Delhi on March 18, 1972, by Shri V. V. Giri, the President of India. On the request of Sardar Kartar Singh Duggal, the Director of National Book Trust, India and also a Member of the Executive of Indo-Iran Society, New Delhi, the Cultural Department presented a large number of Persian and English books which were printed in Iran for display at the Fair. Mr. H. Kardoosh, the Cultural Counsellor, also participated in the Seminar which was organised by the World Book Fair Committee.

Lecture on Congress of World Iranologists in Persipolis, Shiraz :

In connection with the celebrations of the 2500th year of founding of Iranian Empire, the Shri Lal Bahadur Shastri Kendriya Sanskrit Vidyapeeth, New Delhi, organised a Lecture by Dr. Suniti Kumar Chatterjee, the National Professor of Humanities.

He spoke about the Congress of World Iranologists which was held in Persipolis, Shiraz, and which he had attended on his last visit to Iran.

The Cultural Department was represented by Mr. H. Kardoosh who made a valuable contribution by giving replies to various interesting questions which were asked by the audience after the lecture of the learned Professor.

Mr. Ali Zaheer welcoming the new Ambassador H. E Vahid-e-Mazandarani

Reception to H.E. The Ambassador :

On March 2, 1972, the Cultural Department and the Indo-Iran Society gave a reception to H.E. Mr. G. (A. Vahid-e-Mazandarani, the new Ambassador for Iran in India. The beautiful lawns of Iran House were full of dignitaries representing various fields of culture, art, education, politics, journalism and others. Those present had the opportunity to meet the learned and scholarly Ambassador.

Function at the Jawaharlal Nehru University :

The Department of Persian of the Centre of African and Asian Languages at the Jawaharlal Nehru University, New Delhi organised a function of Sham-e-Shiraz on

Mr. Kardoosh at the J. N University

News from the Cultural Department

Republic Day Celebrations :

To celebrate India's Republic Day, the Indo-Iran Society organised a function of classical dances on January 31, 1972. The internationally famous dancer Mrs. Sonal Man Singh was the star attraction. She gave a beautiful performance of Indian dances in the Kamani Hall, the new cultural centre of the Capital, which was packed to capacity. H.E. The Ambassador of Iran and Members of the Iranian and other Foreign Missions were present among the distinguished audience.

Visit of Holy Priest from Iran :

In the second week of February the Cultural Department had the privilege and honour to receive Qutbul Aqtab Hazrat Sultan Husain Tabendeh Reza Ali Shah Gunabadi from Iran who came to India to visit holy places of this country. Mr. H. Kardoosh, the Cultural Counsellor personally took his party to Dargah Hazrat Nizamuddin Aulia and Hazrat Amir Khusrow and other places and introduced him to the religious leaders of the town. Mr. Kardoosh also gave a Dinner in his honour at his residence which was also attended by Pir Zamin Nizami of Dargah Hazrat Nizamuddin Aulia and others.

Visit of Holy Priest from Iran

He had given talks and been interviewed on the All India Radio (A.I.R.), the British Broadcasting Corporation (B.B.C.), Australian Boradcasting Commission (A.B.C.), Canadian Broadcasting Corporation (C.B.C.) and New Zealand Broadcasting Corporation (N.Z.B.C.) on topics of common interest to India and the respective country.

A life-long student of comparative religions, history and oreintal culture and civilisation, he did his best to promote India-Iran Cultural relations and friendship through his own writings and lectures. He was always on the alert to scholars passing through Bombay to speak on the Cama Institute and India-Iran Cultural Society's platforms. In recognition of his work in the field of India-Iran Cultural relations he was invited by the Central Celebrations Committee of the Government of Iran to participate in the Congress of Orientalists held in Shiraz in October 1971 on the occasion of the 2500th Anniversary of the Founding of Persian Monarchy by Cyrus the Great.

He was the Chairman of the Cyrus the Great Celebrations Committee appointd by H.E. the Governor of Maharashtr[a] and a Vice-President of Cyrus the Great 2500th Anniversary Celebrations Committee formed by the Zoroastrians o[f] Bombay.

He was a self-made man who was bor[n] of middle-class Zoroastrian priestly parent[s] and had to start working at the age o[f] 15 years. But while he earned, he als[o] learned and completed a briliant academi[c] career.

He was extremely kind, gentle an[d] unselfish and was noted for the highe[st] sense of justice. He had also a keen sen[se] of humour. He was loved and admire[d] by all those who came in contact wi[th] him. In the words of Shri Rajagopalach[ari] "What gold is among metals, Phiro[ze] Shroff is among men".

He lived a very simple life and believ[ed] in having as few wants as possible.

He has lived the life of a true Zoro[as]train—of industry, hard work, hones[ty] and integrity and above all, of go[od] thoughts, good words and good dee[ds]. May his soul rest in eterna! peace :

Board of Edit[ors]

Prof. Phiroze J. Shroff

Professor Phiroze Jamshedji Shroff, M.A., LL.M., Advocate, President of K.R. Cama Oriental Institute and India-Iran Cultural Society, Bombay, died in Bombay on 14th December 1971.

He was also connected with various democratic, social welfare and cultural organisations and took very active part in their activities.

He began his career as a lawyer in Bombay. Soon his merits were recognised and at the young age of 30 years he was appointed the Principal of Sir Lallubhai Shah Law College, Ahmedabad. Later, he gave up the appointment to concentrate on his practice as a lawyer more intensively but soon thereafter he was appointed the Senior Professor of Law in Government Law College, Bombay.

In 1946 he resigned from the Government Law College and took up appointment as the Secretary of the Indian Bank's Association, Bombay. Soon thereafter his services were requisitioned by the Government of India and he was appointed Deputy Secretary in the Ministry of States, Government of India. Later, he was the Diwan and Administrator of Rajgarh State during the minority of the Ruler of that State.

An internationally known economist and constitutional lawyer, he was invited to lecture at various universities in Asia, Europe, America, Canada, Australia and New Zealand. He also took part in the International Seminar on Asian Constitutions held in Canberra and the Commonwealth and Empire Law Conference in Sydney, Australia.

Exhibition of Persian Manuscripts in Bombay

جی ڈھونڈتا ہے پھر وہی فرصت کہ رات دن
بیٹھے رہیں تصور جاناں کیے ہوئے
غالب ہمیں نہ چھیڑ کہ پھر جوش اشک سے
بیٹھے ہیں ہم تہیۂ طوفان کیے ہوئے

6. Urdu literary traditions have been borrowed from Persian. For example in Persian we have a tradition that the burning of the black seed (spand) averts the adverse effect of the evil eye. Hanzala of Baghqis, an early poet of Persian says:

یا رب ! سپند اگرچه بر آتش همی فگند
از بهر چشم تا نرسد مرد را گزند
اورا سپند و مجمر ناید همی بکار
با روی همچو آتش وبا خال چون سپند

The Urdu poetry has retained this tradition. Zauq says:

میں مجمر فنا میں ہوں کیا دانۂ سپند
کھولے ہے کار بستہ کی میری صدا گرہ

Putting on کاغذی جامہ or پیراھن کاغذی by seekers of justice has been abundantly mentioned in Persian poetry. For example Hafiz says :

کاغذین جامه بخوناب بشویم که فلک
رهٔ نمونیم بپای علم داد نکرد

Ghalib says :

نقش ' فریادی ہے کس کی شوخیٔ تحریر کا
کاغذی ہے پیرہن ہر پیکر تصویر کا

پہلے ہے پیرہن کاغذ ابری ' نیساں
یہ تنک مایہ ہے فریادی جوش ایثار

This is a very brief survey of the tremendous impact of Persian on Indian languages.

(*Contd. from page* 3)

The Wedneday preceding the Nourouz is known as *Char Shamba Suri* when bonfires are lit in Iran and people jump over it. This is symbolic of burning out of all dross and impurities in man and to regenerate him as a pure, loving and a peaceful human being. During the Nourouz festivities, seven things beginning with the letter "S" i.e. *Serkeh* (vinegar) *Sib* (apple) Sabzeh (green herbs) *Somagh* (sumac) *Samanoo* (green wheat dish) *Sekeh* (coin) and *Seer* (garlic) are kept in the house for 13 days to ward off all evil for the ensuing year.

India and Iran—the lands of Buddha and Zoroaster have always worked for *manashni*, *gavashni* and *kunashni* and for the establishment of peace in the world for the progress and betterment of humanity.

The Indo-Iran Society under the benign patronage of the President of India and H.I.M. Shahanshah Aryamehr of Iran has its only aim to foster good-will between peoples of India and Iran.

We welcome the Nourouz today. Let this Nourouz usher in a year of harmony, peace and goodwill in the world for the good of humanity.

Each of them in its turn is compared to so many things which widens extensively the area of its influence. I shall quote a paragraph from the *Ab-e-Hayat* in which a few symbols of *ghazal* have been incorporated in a very beautiful manner. These symbols and traditions have been borrowed from Persian:

رات کو اہل محبت کے جلسے میں ساقی کا آنا واجب ہے - اس کی پیشانی اور رخسار سے نور صبح روشن ہے ، مگر زلف کی شام بھی برابر مشک افشاں ہے - صراحی کبھی سرکشی کرتی ہے ، اس لئے جگر ، خون ہو کر ٹپکتا ہے - کبھی جھکتی ہے اور خندۂ قلقل سے ہنستی ہے ، کبھی وہی قل قل حق ہو کر یاد الٰہی میں صرف ہوتی ہے ، مگر پیالہ اپنے کھلے منہ سے ہنستا ہے اور اس کے آگے دامن پھیلاتا ہے - فلک تیر حوادث کا ترکش لئے کمان کہکشاں لگائے کھڑا ہے - مگر عاشق کا تیر آہ اس کے سینے کے پار ہو جاتا ہے - پھر زحل منحوس کی آنکھ نہیں پھوٹتی کہ عاشق کی صبح مراد روشن ہو - یہاں کی محفل میں شمع برقع فانوس میں تاج سر پر رکھے کھڑی ہے ، اس لئے پروانے کا آنا بھی واجب ہے - چراغ کو ہنساتے ہیں اور شمع کو عاشق کے غم میں رلاتے ہیں - وہ باوفا عشق کے غم میں سراپا جلتی ہے - اس کی چربی گھل گھل کر بہتی ، مگر پائے استقامت اس کا نہیں ٹلتا ، یہاں تک کہ سفیدۂ سحری کبھی آکر کافور دیتا ہے - اور کبھی طباشیر - شمع کا دل اس لئے بھی گداز ہے کہ شب زندگی کا دامن بہت چھوٹا ہے ، لیکن صبح دونوں کے ماتم میں گریبان چاک کرتی ہے -

The following Ghazal from Gha
would truly represent the nature of Pers
influence on this form.

ت ہوئی ہے یار کو مہماں کیے ہوئے
جوش قدح سے بزم چراغاں کیے ہوئے
ا ہوں جمع پھر جگر لخت لخت کو
عرصہ ہوا ہے دعوت مژگاں کیے ہوئے
وضع احتیاط سے رکنے لگا ہے دم
برسوں ہوئے ہیں چاک گریباں کیے ہوئے
گرم نالہ ہای شرر بار ہے نفس
مدت ہوئی ہے سیر چراغاں کیے ہوئے
پرسش جراحت دل کو چلا ہے عشق
سامان صد ہزار نمکداں کیے ہوئے
پھر رہا ہے خامۂ مژگاں بخون دل
ساز چمن طرازی داماں کیے ہوئے
دگر ہوئے ہیں دل و دیدہ پھر رقیب
نظارہ و خیال کا ساماں کیے ہوئے
پھر طواف کوے ملامت کو جائے ہے
پندار کا صنمکدہ ویراں کیے ہوئے
شوق کر رہا ہے خریدار کی طلب
عرض متاع عقل و دل و جان کیے ہوئے
ہے پھر ہر ایک گل و لالہ پر خیال
صد گلستاں نگاہ کا ساماں کیے ہوئے
چاہتا ہوں نامۂ دلدار کھولنا
جان نذر دلفریبی عنواں کیے ہوئے
ہے پھر کسی کو لب بام پر ہوس
زلف سیاہ رخ پہ پریشاں کیے ہوئے
ہے پھر کسی کو مقابل میں آرزو
سرمہ سے تیز دشنۂ مژگاں کیے ہوئے
نوبہار ناز کو تاکے ہے پھر نگاہ
چہرہ فروغ مے سے گلستاں کیے ہوئے
ی میں ہے کہ در پہ کسی کے پڑے رہیں
سر زیر بار منت درباں کیے ہوئے

3. The rhyme-system has very much significance in Persian poetry. All the rules governing the Persian poetry in respect of قوافی have been adopted in Urdu, perhaps with very little or no modification. Similarly Urdu follows the poetics of Persian, though the latter had in its own turn borrowed it from Arabic.

4. Urdu has adopted almost all the pre-Islamic Persian allusions of Prophets, Heroes, Kings, Warriors etc. directly from Persian. They are Keumars, Hushang, Jamshid, Zahhak, Feridun, Kawa, Iraj, Tur, Garshasp, Kai, Kaikaus, Kaiqubad, Kaikhusrau, Siaush, Afrasiyab, Darab, Dariush, Ardshir, Bahram, Anusherwan, Khusrau Parwiz, Mani, Mazdak, Zardasht, Vesta, Zand, Izad, Ahraman, Sarosh, Nauroz, Mehrgan, Gabr, Mobad, Mobad-i-Mobadan, Herbed, Sam, Rustam, Zal, Sohrab, Rakhsh, Bahman, Barzu, Godraz, Bizan, Manizha, Shirin, Farhad, Shabdiz, Gulgun, Khusrau's treasure-houses, Golden Orange (ترنج زر), soft gold طلای دست افشار, Farhad, Bisatun, Atashkada etc. A few examples of Urdu verses are quoted below:

پھاے خود دار تو مانند سکندر ہووے
پھر جہان میں ہوس شوکت دارائی

اسی میں حفاظت ہے انسانیت کی
کہ ہوں اک جلیدی و اردشیر

محبت خویشتن بینی ، محبت خویشتن داری
محبت آستان قیصر و کسری سے بے نیاز

اس مرد خود آگاہ و خدا دوست کی صحبت
دیتی ہے گداؤں کو شکوہ جم و پرویز

کوہکن گرسنہ مزدور طربگاہ رقیب
بیستون آئینۂ خواب گران شیرین

شرار سنگ سے پا در حنا گلگون شیرین ہے
ہوز اے تیشۂ فرہاد عرض آتشین پائی

حسن کا گنج گرانمایہ تجھے مل جاتا
تو نے فرہاد ! نہ کھودا کبھی ویرانۂ دل

رہے نہ ایبک و غوری کے معرکے باقی
ہمیشہ تازہ و شیرین ہے نغمۂ خسرو

A large number of allusious other than those mentioned above have also been taken from Persian e.g.

وامق عذرا , لیلی و مجنون , فرعون , موسی , ید بیضا , دجلہ و فرات , دریاے نیل , مکر زلیخا , گرگ , حسن یوسف , دم عیسوی , ایمن , بیت احزان , حزن یعقوب , صبر ایوب , کنعان , برادران یوسف , کلیم , طور سینا , بازار مصر etc.

5. The theme of Persian ghazal and its symbols are common to Persian and Urdu both. The *ghazal* covers a very wide field of human feelings and activities. Each and every line of a *ghazal* translates a human sentiment in an attractive manner in terms of its symbols which are large such as بادہ و ساغر , ساقی و مغبچہ , نرگس و سنبل , حریف , میکدہ , پیر مغان , گل و بلبل , سوسن و بنفشہ , ذرہ و آفتاب , ابرو , چشم , سرو , شمشاد , سر و قمری , مژگان , گیسو , لب , دندان , رخسار , زلف etc.

same pattern "نمونۃ and اندازاً are Urdu innovation, not found in Arabic and Persian.

9. A number of Arabic and Persian plural forms are common in Urdu e.g. Persian Plurals:

سالها سال , مژهای دراز , سختت جانیها , هزارها , صدها , والهان , فرمانروایان , صاحبان , ارکان , صاحبزادگان , خواجگان , پس ماندگان , بندگان

Arabic Plurals : شعرا , حکما , فضلا , وکلا , جرائد , فواید , قصاید , وجوه , ملل , امم کائنات , حالات , صوفیه , عرفا , علما , رسایل اقوام , سامعین , مسلمین , ناظرین , کتب تسلیمات , خیرات , حسنات , فقرات , علل , خیالات .

And on this pattern are : بیگمات , باغات خواتین , گزارشات , فرمایشات , آلایشات فرامین etc.

It has been contended that what is passed for Arabic influence is nothing but Persian in so much as the plural form in مسلمین , سامعین , مصلحین , حاکمین , مومنین , used in the nominative case is a Persian innovation which was subsequently adopted in Urdu as well. The use of جمع الجمع as in وجوهات is indicative of Persian influence, for Persian writers have at times added ها or آن to Arabic plurals as in اسرارها ,الحانها , انجمها ,ایوانها , عشاقان , اوتادان , ملوکان etc

10. In respect of agreement of adjectives with nouns, the Persains have not only adopted the Arabic system as in حرمین شریفین , والدۂ محترمه , ارشادات عالیه etc., but have also given a new touch to it in respect of two points:

(i) In the case of تثنیه (dual) the Arabic nominative case has been substituted by objective (as we have seen in the case of plural).

(ii) The Arabic ة has been changed into final 'h' (های مختفی) with all its implications.

In Urdu these two modifications have been incorporated without any change which points to Persian impact on it.

Now let us proceed to the examination of Persian influence on Urdu literature The above discussion may reveal that Urdu poetry has been influenced more by Pers than Urdu prose. The impact of Pers on Urdu poetry may be studied vis-a the follwing points:

1. All verse forms prevalent in P stan have been adopted in Urdu w very little modification. The *qasida*, *ghazal*, the *mathnavi*, the *rubai*, the *tarjih* the *tarkib-band* the *Musaddas*, the *mukh* have all been taken from Persian. T *qasida* has its origin in Arabic but U *qasida* writers followed the Persian mod The three main forms of Persian poe namely *ghazal*, *mathnavi*, and *rubai* w taken up in Urdu with very little or modifications.

2. As a consequence of the above the adoption of the Persian metre-syste which is no doubt of Arabic origin, U has the impact of Persian rather than th of Arabic. Some new experiments are doubt being tried in Urdu, but it is r a peculiarity of this language alo Instances of such experiments are qu common in various other eastern literatu including Persian.

Khub Chand Zaka, Bindra Ban Raqim and many other have left deep impress on Urdu Poetry.

Persian exercised tremendous influence on Urdu language and literature. We have seen that hundreds of Persian words of all class found their way into Hindi. As the grammar in Hindi and Urdu is basically the same, details of Persian influence on Hindi are equally applicable to Urdu as well. In early stages of both Hindi and Urdu, Persian influence was not so deep, but with the passage of time this impact became deeper and it is in respect of this impact that Urdu came to be distinguished from Hindi. From the lexical stage to the level of Persian impact on Urdu prose and poetry, the latter is more influenced than Hindi on following points:

1. The use of genitive (اضافت). In Persian the اضافت is denoted by a کسرہ below the مضاف or موصوف e.g. قابل داد ، صاحب سخن ، وقت خوش ، شعر خوب etc. This has not been fully adopted in Hindi ; in Urdu on the other hand it is as popular as in Persian, especially in poetry. In a few cases the Persian plural form has been adopted so as to make a room for Persian *Izafat* as in مژهای دراز ، گلهای ناز etc. It must be noted that the Arabic sign of genitive "ال" which was in vogue in Persian for long was borrowed in Urdu in combinations like

حسب الفرمایش ، حسب الفرمودہ ، قریب المرگ etc.

2. The Persian conjunction واو is so common specially in Urdu poetry in compounds like : خدوخال ، پیچ و تاب ، آب و تاب ، شیخ و شاب ، کروفر ، سر و پا ، آب و رنگ etc.

3. The Persian اسم فاعل مرخم is no doubt used in Hindi but not so comomonly as in Urdu which would accept all the Persian words of this class unhesitatingly.

4. Persian اسم مفعول is rarely used in Hindi but it is very common in Urdu as in ، پروانحتہ ، رفتہ ، گذشتہ ، آمیختہ ساختہ etc.

5. The Persian adjectives are used in Hindi but degrees are unknown to it. The impact of Persian on Urdu both in respect of abundance of Persian adjectives as well as the degrees such as کمتر ، کمترین ، خوشتر ، خوشترین ، خوبتر ، خوبترین is quite abvious.

6. Persian اسم حالیہ is rarely used in Hindi but it is quite common in Urdu as in خندان ، گریان ، لرزان ، افتان ، خیزان , etc. But its use is more common in poetry than in prose.

7. Persian prepositions in compounds like ، درحقیقت ، بغور ، بکثرت ، دراصل ، پے درپے ، دمبدم ، بر سبیل تذکرہ ، علاوہ برین ، مشتملبر پیش از پیش ، تہ بتہ ، قدم بقدم are very common in Urdu, though some of them are occassionally found in Hindi as well.

8. The Arabic تنوین denoting adverb which has been so much in use in Persian was adopted indirectly in Urdu in words like ، اصلاً ، عادۃً ، یقیناً ، مثلاً ، کنایۃً ، فوراً اختصاراً ، مختصراً ، حقیقۃً ، مقابلۃً ، نسبۃً ، رابعاً ، ثالثاً ، ثانیاً ، اولاً ، اشارۃً ، خصوصاً ایضاً ، ضرورۃً ، ابتداءً ، ایماناً etc. On the

amongst whom the names of Pratap Narain Misra, Ayodhya Singh Upadhyaya, Lala Bhagwan Din, Nirala and Shamsher may be cited by way of illustration. Some poets have imitated Rubai of whom Nathuram Shankar Sharma (1859-1918) deserves mention. Bachchan has successfully produced Rubais in Hindi on the model of Khayyam. Mathnawi remained a model for Sufi poets in Hindi from the earliest times. Likewise the love ballads of the 17th and 18th centuries were written in the form of Persian Mathnawi.

Occasionally Persian metres also were adopted by Hindi poets. The following poets are stated to have written under the influence of Persian metre:

Pratap Narain Misra; Sridhar Pathak; Ayodhya Singh Upadhya; Balmukund Gupta; Lala Bhagwan Din and Nirala

The Persian impact is clearly noticeable in Hindi mystic poetry produced by both the Mulsim and Hindu poets. Some lines of Kabir are quoted below to show this impact on his poetry:

کبیر ! اپنی نوبت دس دن لیو بجائے
هر کسی پنج روز نوبت اوست
کبیر ! سریر سرائے هے ' کیا سوئے سکھ چین
چه بندی تو دل بر سرای فسوس
سانس نکارہ کوچ کا ' باجت هے دن رین
که هر زمان همی آید آوای کوس

Urdu :

Urdu language is not very much different from Hindi so far as its basic grammar is concerned. Born in and around Delhi, it was based on the grammar and phonetical system of *Khariboli*, Urdu borrowed extensively from Persian words, phrases poetical forms and themes. But it amply accomodated itself with Hindu and Muslim traditions and had among its votaries persons of all creeds and communities. Urdu litrature first developed in the Deccan and its pioneers were the Sufis who preached their sermons in the language of the people. Some of them had gone from Northern India to preach their gospal there. Among this class of Sufis the name of Gesu Daraz is very prominent. Other Dakhani Sufi who contributed largely to the development of early Urdu were Ali Gamdhani, Shamsul Ushaq, Burhanud Din Janam and Aminuddin Ala. Some of their disciples were conspicious in the progress of Urdu. Ashraf, the author of *Nausar-har*, is one of them. This mathnawi composed in 909 A.H. 1504 is one of the earliest compositions in Urdu. Later on numerous poets appeared in Golcunda, Aurangabad, Bijapur, Ahmadnagar, Bidar and Gulburga. Among them were the rulers of Qutbshahi and Adilshahi dynasties.

From the Deccan the impulses came to the North and it was here that Urdu literature grew to its natural stature. A host of poets who were men of genius appeared on the scene of Urdu poetry and subsequently various centres of Urdu developed in Northern India at Delhi, Lucknow, Azimabad (Patna) etc. Among the brilliant stars of note were Mir Taqi Mir, Mirza Rafi Sauda, Khwaja Mir Dard, Momin, Ghalib and others. Hindus too made equally valuable contribution to the development of Urdu literature. Among them Wali Ram Wali, Jagwant Rai Munshi Nawal Rai Wafa, Daya Ram Pandit

9. اسم‌فاعل is formed on the pattern of Persian as in بڑھئی‌گیر , چوڑی‌گر (C. F. کلاکار , جانکار (بڑھئی گیری . The other forms of اسم فاعل are also common such as :

, ملنہ توز , سر توز , تیس مار , مکھی مار , مفزچٹ , پتھرچٹ , کفن‌کھسوٹ . Some time Persian verbs are combined as in , گھڑی ساز , ٹھٹھے باز , دلگی‌باز , اٹکل‌باز دھوکہ باز . چوڑی‌دار etc.

10. Some times مضاف and مضاف‌الیہ are transposed to form a word on the pattern of Persian as چور دروازہ , ملنہ زور , راج محل etc

11. According to some scholars formation of noun by adding the suffix ی is the result of Persian influence as in دھلائی برائی . اچھائی , مٹھائی , سلائی etc. The یاے لیاقت which is very common in Persian as in گفتنی ' شدنی etc. have caused to form such words as ھونی ' انھونی کرنی ' بھونی etc.

The phonetic system of Persian favourably agrees with that of Hindi except that فا , زا , خا and غا sounds are not available in the latter system. But these have in some cases been adopted in Hindi. The same is the case with Arabic sound 'قا' which had long been adopted in Persian. 'Sh' sound was not new to Indo-Aryan but at the Prakrit stage, it was changed into **'S'** which was again revived in Hindi due to Persian influence on it. Some other sounds as یا and وا were also standardised in Hindi under Persian influence.

A very interesting and important aspc of Persian influence in Hindi is noticeal in its usage of idioms and proverbs. T symbolic use of words which is an impo tant aspect in the formation of idioms a typically Persian influence. The majori of Hindi idioms are either composed Arabic --Persian words or are direct tra lation from Persian. Idiomatic usage one of the elements which had made t Persian language sweet and popular there extending the area of its influence on Indi languages. A few examples of Hindi trar lation of Persian idioms are as follows

سرآمدن = سرآنا
سورفتن = سرجانا
قسم خوردن = سوگندھ کھانا
نام دادن = نام دینا
زبان‌کشودن = زبان کھولنا
رازکشودن = بھید کھولنا
از پوست برآوردن = پول کھولنا
باد شدن = ھوا ھونا ھواھوجانا
آرزوکردن = اچھاکرنا
گوش دادن = کان دھرنا
حرف‌گرفتن = بات پکڑنا
شرط بستن = شرط باندھنا
نام نہادن = نام رکھنا

Impact on literature :

The most popular form in Persian ghazal and it was but natural that Hin could not resist its temptation. The im pact may not be very deep but sporac attempts are not rare. Tulsi and Kal have composed a few ghazals. Rahi Sudan and Shital also made an attem in this direction. In modern times quite sizeable number of poets composed ghaza

Persian vocabulary is composed of words appertaining to every walk of Indian life. Culture, religion, administration military, judiciary; articles of daily use, clothes, utensils, furniture, ornaments, sweets dishes, varieties of meals, drinks, fruits, vegetables, etc., professional loan-words used in tailoring, carpentary, masonary, gardening, horsemanship, agriculture, medical science, diseases, painting, music, games and sports etc. As a matter of fact the impact of Persian is so great and extensive that there can be no sphere where this influence is not conspiceously discernible.

I shall refer now to some grammatical writigs of Deokinadan Khatri and Bal- influence of Persian on Hindi which is equally applicable to Urdu as well :

1. A large number of adjectives are borrowed from Persian and the abstract nouns formed therefrom are commonly used such as :

آباد and آبادی ، بهادر and بهادری ،
براہر and برابری ، بڑا and بڑائی ، گندہ and گندگی ، کم and کمی etc

Even adjectives formed from nouns are common such as :

اصلی from اصل ، نقلی from نقل ، قیمتی from قیمت ، ضدی from ضد etc.

2. Persian abstract nouns are frequently used such as مالش ، سہارش ، سوزش ، آمیزش ، آلیش ، خراهش ، بارش ، گندگو نالش etc,

On this pattern has been formed the Hindi word رهایش .

3. Infinitive have been formed from Persian and Arabic words such as آزمانا ، رمانا ، گذرنا ، لرزنا ، تراشنا ; خریدنا شرمانا ، بدلنا etc.

4. Persian prepositions, adverbs advertial phrases are used freely ، سمیشہ ، بیشک ، بجز ، بغیر ، بجائے روبرو ، پس ، بابت ، هو بهو etc.

5. Formation of words like گرگشت جهه ، سر پهرا . دماغ چلا ، دل چلا is a peculiar feature of Hindi but even could not escape from Persian influe

6. The persian اسم مفعول in wo like ی شدہ ، رجسٹری شدہ ، نقوی شدہ etc. is on the pattern of آفت زدہ ، ستم رسیدہ .

7. Such compounds as پہل بلا پلنچها تانی ، دهما چوکڑی ، دهیلا مشتی کڑ ، بوندا بوندی . بهاگا بهاگ ، مارامار are formed under Persian influence.

8. Persian prefixes and suffixes are q common in Hindi such as

' دان ' in پاندان ، پهکدان ، کالدان سرمہ دانی ، مچهر دانی ، سلگاردان اگل خانہ ، چهاپہ خانہ in سار and خانہ ـدسار ، کہلدسار ، چلدوخانہ ، تازی خانہ etc.

چی (from Persian چہ) in ولچی چلمچی ، صحلنچی ، صندوقچی etc.

بے in بے تهب ، بے تول ، بے سرا etc.,

بہ in بقلم ، بدام etc.

نا in ناکارہ ، نالایق etc.

بلا in بلاوجہ ، بلاسبب etc.

هم in همجولی etc.

are quoted below :

برس سات سے ہوئے اناسی
تہیا یہ کہی سر سے بھاسی
ساہ پھیروج ولی سرطانا
جونا ساہ و جیہر بکھانا
دلمئو نگر بسے نو رنگا
اوپر کوٹ تہے بہے گنگا
ھندو ترک دؤ سم راکھیں
ست جو ھوئے تہونذھ کہدہ بھاکیں
گئو سنگھ اک پتھی دیکاویں
ایک گھاٹ دو ھوں پانی پیاویں
داؤد کب جو چاندا گائی
جہں رسنا سو کا مرجھائی

Even the such words have undergone phonological change, e.g., ساہ is شاہ , پھیروج is فیروز , وجھیر is وزیر ' سرطانا is سلطان . The word ولی has been incorporated with no change. This story of Lurak and Chanda subsequently became popular and a number of Bhaka poets attempted to versify it of whom one Sadhan is very significant whose *Minasat* is based on the *Chandayan* version.

Quite naturally Persian vocabularies in the writings of Muslim Sufi poets of Bhaka are much larger. The works of Qutban, Manjhan, Malik Muhammad Ja'isi and even Nur Muhammad may be quoted by way of illustration. Ja'isi at times uses Persian and Arabic words more copiously specially while praising religious personalities which however cannot be taken as his representative style, for special occasion warranted an altogether different atmosphere. Nevertheless there is no doubt that the poets of Braj resisted the temptation of enriching their diction by Perso-Arabic vocabularies.

It is stated that the court-poets from the time of Akbar to the death of Muhammad Shah had been much under the influence of Persian. A study of the writings of Gang, Manohar, Keshav, Chintamani, Bihari Mairam, Kalidas Trivedi, Bhushan, Dev Das, Padmakar, Ganganand and Thakur would reveal that there are more Persian loan-words in their writings than in those of Muslim poets such as Alam, Rahim Rasleen and others. The poets at the courts of Hindu Rajas were more enamoured of Persian than even those at the Mughal Court. For example Bhushan had a wider vocabulary than Bihari, Dev and Padmakar.

In *Khariboli* we find a more liberal use of Perso-Arabic words in preference to colloquial vocabularies which was a special feature of Braj Bhasha., as the growth of *Khariboli* literature synchronised with the growth of Urdu, we find a growing tendency among the *Khariboli* writers to enrich their diction by Persian loan-words and the writings of Deoki Nadan Khatri and Balkrishna Bhatt bear a testimony to this. During early 20th century, Hindi fiction writers tended to use more Persian words than others. The works of Prem Chand and others amply testify to it.

Persian influence on Hindi may be studied from various stand-points : lexical, formatives, idioms and literary.

History of Persian loan-words in Hindi has few parallels in the world of linguistics. The loan-words included nouns, adjectives, prefixes and suffixes adverbs, conjunctions interjection and even infinitives. Occasionally Persian rules of number are also employed in Hindi.

(vi) Even some of the اسم فاعل are formed according to Persian rules such as : پگار دار , ایت دار , کاوے باز , چمن باز , پہلدار , بھانڈ خور , ادھل خور etc.

(vii) Such Marathi compounds as تھوکا تھوک , ھانکا ھانک, توٹا توٹ etc. have been influenced in their construction by the Persian rule as is found in رنگا رنگ , ھزا ھز , دوا دو ,

(viii) Some Marathi words are formed by using Persian conjunction واو as بھاروبھار , راتورات etc.

(ix) Construction of words by combining Perso-Arabic words with Marathi reveals Persian influence, e.g., انگ محنت , انگ زور , چار خرچ , زمین اتھن etc.

(x) A number of Marathi idioms are Persian translations such as

شپتھ کھانے = قسم خوردن
ھانک مارنے = بانگ زدن
رستہ دیلے = راہ دادن
تہمت کہیلے = تہمت زدن
دوستی تھونے = دوستی داشتن
جبرکرنے = زبرکردن
صحبت تھونے = صحبت داشتن
ھاتھ دیلے = دست دادن
کمرباندھلے = کمربستن

Marathi in its turn made some phonological and semantic changes in a number of Perso-Arabic words. Some examples are these :

اگر	or
عدل	lesson
آمدانی	time or period
اتراجی	unpleasantness
شہرت	influence
ارسال	very good
امیدوار	youth
کتبہ	document

All this is true of Marathi prose only Marathi poetry remained aloof from the court and hence it bears no signs of Persian impact on it.

Hindi :

The history of Hindi literature during the three centuries preceding Kabir (1398-5-8) is obscure. *Prithvi Raj Rasu* a bardic poem of Rajasthan is ascribed to the period of Prithviraj but it has been proved to be the work of a much later date. Similarly the claim that the *Bisal Das Rasu* belongs to the 12th century, does not hold good. Probably the first authentic record is the *Chandayen*, the love story of Chanda and Lorak composed by Maulana Daud in the reign of Firuzhsah Tughlaq in 779 A.H. about which Badayuni has supplied the following information :

کتاب چلدائن را کہ مثنوی است بزبان
ھندوی در بیان عشق لورک و چاندا . . . و
الحق خیلی حالت بخش است ' مولانا
داؤد بنام او (جوناشہ) نظم کردہ و از نہایت
شہرت درین دیار احتیاج بہ تعریف ندارد ۔
مخدوم شیخ تقی الدین واعظ ربانی در
دھلی بعضی ابیات تقریبی اورا بر بزمی
خواند و مردم را از استماع آن ' حالت غریبہ
روی داد الخ

The poem which is in Avadhi dialect contains a few Perso-Arabic words. Some lines

verbs, Arabic number, Persian plural form (e.g. دیشمکهان)

There is an important historical document in the form of a letter by Malik Ambar to a prohit of Shahji, the father of Shivaji, with equivalent Arabic date in words. The letter is full of Persian words and its ratio with Marathi words is 5:2. A few lines will show the nature of the influence :

از دیوان رخت خانۂ خاص بجانب کارکنان و دیسمکهان پرگنۂ پونا مقاسائیان و عہدہداران از هتی حال و استقبال و مقدمان موضع دیول گاوں نزدیک آئے کنُو قریاتی پاتس پٹھل مذکور بدانند .

The use of Persian verbs, prepositions, conjunctions and *Izafat* in addition to Persian vocabulary, gives this passage a Persian appearance rather than Marathi. Even Shivaji Mahraj who was against the tendency of using freely the Perso-Arabic words in Marathi could not resist the influence and one of his short letter contains such words as

, جمع , سلک , جلس , نامزد , چشم , مذکور
, باقی , وضع , راس , در ماہ , تعینات
مجرا , موافق , باب , کاغذ , ادا , ماہ در ماہ

The above illustrations reveal the nature of Persian influence on Marathi which has not confined to vacabulary alone. Persian influence on Marathi grammar was no less salient, this may be summed up as follows :

(i) In Marathi as in other Indian languages nouns is preceded by an adjective. But under Persian influence some times the case is just the reverse e.g.,

پنڈت مشارنلے (مشار'' الیه) ء
راواعظم انگری وزارت مآب کائیکوار ء
سکندر ثانی لا (لا = را) ء پنڈت
مشارنلهیس (هیس علامت مفعول)

(ii) Occasional Persian *Izafat* and prepositions are available in official correspondence such as

,شهر پونا , بندر دابهوں , قلعه راے گڑھ
. (هر = در) در روز , در دیوس

(iii) Persian conjunctions, interjections, adverbs, and even a few pronouns are found in these examples :

, پس , هاں , یا , بلکه , مگر ,
, البت , همیش , بلا شک , بے شک
هر یک , کهد (خود) , هر همیش etc.

(iv) The formation of adjectives and nouns by adding " (ی) " to nouns and adjectives is the result of the Persian impact.

, بهادری , میتری , کاراگری
, ڈگری (پتهریلا) , بهائی بندی
دونگڑی (پهاڑی) etc.

In some cases ' گی ' is added, while in Persian it is confined to such words as end in final 'h' (هاے غیر ملفوظ) Examples of such nouns are these :

, شاباشکی , مادهارکی , بداگی
بهوشارکی etc.

(v) The Persian prefixes and suffixes are used in formation of words such as : بے ڈهب , بے ڈول , بے تال

, غیرسوے , غیرسمجھ , ناپیک
, کرتب کار , پالهکار , ماهتکار
, گلام گری , مچهردان , دیپ دان
, دهندےوار , گهڑیال چی , هتی خانه
مهیلے وار etc.

صدق صبوری صادق صبر توسے ملا یکان

صدق کر سجدہ من کر مقصود
جیدھر دیکھتا ہ تیدھر موجود
قدرت ھے قیمت نہ پاے
جا قیمت پاے ' کہی نہ جاے
مہر معیت صدق مصلی حق حلال قرآن
سرم سیت سنت روجا ہوہ مسلمان

Some times Persian verses without its metre, with one or two Punjabi words are available in this scripture, for example :

یک عرض گفتم پیش تو درگوش کن کرتار
حقا کبیر کریم تو بے عیب پروردگار

دنیاں مقام فانی تحقیق دل دانی
ہم سر موی عزرائیل گرفت دل ہیچ ندانی

زن پسر پدر برادران کس نیست دستگیر
آخر بیفتم کس ندارد چون شود تکبیر

شب و روز گشتم در ہوا کردم بدی خیال
گاہی نہ نیکی کارکردم ہم این چنین احوال

بدبخت ہمچو بخیل غافل بے نظر بے باک
نانک بگوید جن ترا تیرے چاکراں پر خاک

Marathi :

With the establishment of the Bahmani dynasty in the Deccan the contacts of Hindus and Muslims grew very rapidly. The adoption of Persian as the court language by the Bahmanis and after their downfall by the Adilshahis, Qutbashahis and Nizamshahis, coupled with the propagation of Persian culture in the region resulted in extending the area of Persian influence in every walk of the cultural life of the people including their language—Marathi. Dr. Abdul Haq in his treatise has given illustrations to show historically how the Persian influence has been in progress in Marathi and the result has been summed up as follows :

1290—1390 A.D. -	No influence
1390—1656 A.D. -	Persian influence increasing consistently
1656—1728 A.D. -	Progress stopped
1728 1818 A.D. -	Progress static.

He quotes a passage from a 13th century Marathi poet, which contains no Persian word. Then follows an inscription from a temple in Kolaba district (Bombay) dated 769 A.H. 1289 Salbahan Sambat which contains two words جمعیت and سازگار and a few Muslim names and the Hijra era. Then is given a quotation from a 17th century poet (of modern Aurangabad) which is an imaginary memorandom beginning with :

عرضداشت عرض دار بندگی بندہ نواز علیکم سلام

It contains words like کارکن , صاحب , *قلعہ کایاپوری* , (Persian شیکھدار (شقدار) , حرامزادہ , زمیندار , مذکور , سوار , (اضافت , دروبست ,چوبدار ,زبردست , تمام , قیاس پروانگی etc.

A letter by Raja Ankush Rao written in 1576 A.D. to one of his officials begins thus :

از رخت خانۂ راجے شری انکوش راو راجے
[illegible]گوساوی بجانب کارکنانی تب کھیز , باری
[illegible]داند سروسیت بعین , تسع مائۃ دیھی
[illegible]کھانی الخ

It contains besides a number of Perso-Arabic vocabulary, Persian *Izafat*, Persi[illegible]

decline of Persian influence on the Punjab. Despite this it was impossible on the part of Punjabi language and literature to remain unaffected by Persian especially when the whole atmosphere was still surcharged, though in a lesser degree, with Persian influences. The significant factors responsible for the Persian impact on Punjabi are as follows :

(i) Translation of Persian classics into Punjabi ;

(ii) Most of the early writers of Punjabi were Muslims who grew up and were trained in Persian atmosphere.

(iii) Some of the Punjabi poets were also poets of Persian and consequently their composition in Punjabi amounted to an unconscious attempt to bring these two languages closer to each other. Through them Persian literary traditions made their free access in Punjabi literature.

A critical study of the Punjabi stories of Sassi-Pannu, Hir-Ranjha, and Sohini-Mahiwal which have borrowed their themes from Muslim environment would show how great was the influence of Persian on Punjabi.

One may doubt the authenticity of Punjabi poems attributed to Baba Farid Ganjshakar of Multan, but Dr. Mohan Singh Diwana holds them to be genuine. However it is almost certain that the Persian loan-words available in these poems are not recent introductions into Punjabi. Some of these words have undergone semantic and phonetical changes. A few are quoted below :

ملک , جلد (زندہ) , پر سلات (پل صراط) ,
درویسی , دنیاں , گری وان , مرگ , دور ,
سکر , ساکھ (شاخ) , سیطان , کوجڑا (کوزہ) ,
نوات (نہات) , سلطان (سلطان) , درواجا
(دروازہ) , سیکھ (شیخ) , تن , بار , مسائک
(مشایخ) , کاگد (کاغذ) , دل , دربار , بےنواجا
(بی نمازا) , ساج (ساز) ۔

The most significant record for determining Persian influence on Punjabi is the Guru Granth Sahib, the Holy Book of the Sikhs. This sacred scripture is full of Perso-Arabic vocabulary which testifies to Baba Nanak and the early Sikh Guru's scholarship in Arabic and Persian and also their contact with Muslims. In the *Japji* Baba Nanak says :

کیو سچیاران ہوئیے کیو کوڑے تٹے پال
حکم رجائی چلناں نانک لکھیا نال
(رجائی=رضائی)

گاوے کو جاپے دسے دور
گاوے کو دیکھے ہادرا ہدور
(ہادر = حاضر ؛ ہدور = حضور)
جلی نام دھایا گئے مسقت نال
(مسقت = مشقت)

کھت ترسی مکہ بولدا مارن ناد گئے
(ترسی = ترشی)

Similarly words like ذات , نظر ,
شمار , سہلہ , ترکش , تیر , کمان ,
روز , پاتشاہ , فائہانہ , بد فعلی etc.
are frequently used in this book. At a few places in the *Guru Granth*, such lines are found as are composed of mostly Perso-Arabic vocabulary. The following instances from the book will illustrate the point :

پیر' پیغامبر' سالک ' صادق' شہدے اور شہید
شیخ 'مشائخ ' قاضی ' ملا اور درویش رشید

to introduce those very themes to Kashmiri which they had already reproduced in Persian. This was a situation quite similar to one in which Urdu developed and progressed. This is why in respect of Persian influence Urdu and Kashmiri are similar.

Persian influence on Kashmiri is not merely of lexical nature. Kashmiri Grammar has also been influenced by it. Persian *Izafat* is freely used in Kashmiri. Rules of word-formatives are also similar. Persian idioms and proverbs both in original and translation have found their way in it and Persian prepositions and conjunctions and even adverbs are occasionally used in this language.

The significant impact is traceable on Kashmiri literature especially poetry. The important forms of Kashmiri verse are Ghazal, Qasida, Qita and Mathnawi and they have all been taken from Persian. The Persian allusions and references and symbols and rules of Persian prosody have been adopted in Kashmiri poetry. The Kashmiri ghazal resembles Persian ghazal in respect of theme and subject matter. though certain it is that the former does not reach that height of sublimity for Persian ghazal is chiefly noted. The Kashmiri poets follow the same principles which govern Persian metre and rhyme system especially in Ghazal and Mathnawi. Kashmiri Sufi poets follow in the foot steps of the great mystic poets of Persia whose works have been translated into Kashmiri. In short in theme, in diction, in rhyme and metre Kashmiri poetry is very close to Persian and in this respect Persian impact on Kashmiri is much greater than on any other language, of course Urdu is an exception. At the end I shall quote one specimen each of Kashmiri Ghazal and Mathnawi:

در دانہ استھ بے خھر مرجان د پان چھی
خورشید رویس کیج نظر پدمان دپان چھی
یم قبہ سیلکی تیشہ و نہن دیہ پھران دل
انار شیرین کونہ دو پستان دپان چھی
قد چون نیشتہ ویر برھمان تیر گژھان خم
شمشاد سیمین سرو خرامان دپان چھی
شوبان روخ چو قلدہ هارچ زون زن تابان
خوبان عالم , ماہ مہربان دپان چھی

Following is a specimen of a Mathnawi in which the سراپا of the beloved has been depicted :

سراپاتس چھ رعنا دل فریبا
ز پا تا سر چھ سے مہتاب زیبا
جبھنا چیلہ روس آیلہ شقاق
نہ چیلہ جورہ تتھما چیلہ نشہ طاق
مسلمان رویہ موے نا مسلمان
بروو کعبہ بہ مو در کافرستان
کمان ابرو مژہ تیر چشم بادام
بہ مردم قتل مژم مویہ کلہ دام
بمو سنبل برو گل یا لب مل
بہ دندان در بہ خدس هلدہ بلبل
اسن تمی سلد کھسن زن آفتابہ
لعاب تمی سلد بہارن زن شورا باہ
زبان زمزم , دهان دمدم هونگلی ناگ
بھان کم کم و تان کم کم سو خن راگ

Punjabi :

Punjabi was developed in the Punja[b] which had been the most important cent[re] of Persian learning and culture for mo[re] than eight centuries. It is quite obvio[us] that the period of the development [of] Punjabi synchronised with the period of [the]

a doctorate from the Tehran University on the influence of Persian on Bengali has supplied a number of basic words and phrases and even short sentences, which are similar to Bengali phonologically and semantically.

The second part of Dr. Barq's thesis is based on a critical study of Persian influence on Bengali language in respect of the following points:

(i) Persian vocabulary in Bengali

(ii) Phonetical changes that occurred in Persian loan-words in Bengali

(iii) Impact of Persian on Bengali idioms and proverbs. Dr. Barq has collected about 9,000 Bengali idioms and proverbs more than 1,000 of which, according to his estimate, have been influenced by Persian.

Lastly, I shall mention two poets of celebrity viz, Mukundaram (16th century) and Bharat Chandra (18th century). Both of them made frequent use of Perso-Arabic words in their writings. The latter attempted to devise a mixed language composed of Persian, Sanskrit and Bengali. He was writing a drama in this newly devised language but could not complete it.

Kashmiri :

Kashmiri has been influenced more by Persian than any other language of India, perhaps second to Urdu only. Kashmir had developed contacts with Iran even before its conquest by the Arabs. The post-Muslim Persian influence on the cultural life of Kashmir began with the establishment of the Shah Mir dynasty in the middle of the 14th century A.D. which produced such an illustrious monarch Sultan Zainul Abidin (1420—1474). D ing the latter's reign the cultural c tacts between Iran and Kashmir increa and strengthened. A number of poets scholars migrated from Iran and Tran iana to Kashmir and permanently sett there. During his rule Persian was m the official language which resulted widening the area of its influence on life of the people. Zainul Abidin himself a poet and a writer and a g patron of men of learning. At his insta were written numerous books in Pers on various subjects including scien philosophy and medicine. Under his li ral patronage a number of Sanskrit wo were translated into Persian and v versa. Zainul Abidin was also interes in the reorientation of Kashmir art crafts and with this end in view he his own artists to Samarqand where t specialised in book craft. On their ret they developed the art of book-bind and paper-making in Kashmir.

When Kashmir was added to the minon of Akbar, its contact with Ir grew stronger which resulted in the p larisation of Persian in Kashmir.

The history of the Kashmiri langu does not go to a very remote past. development and prosperity of this langu and its literature took place during period when the influence of Persian Kashmir had shown signs of decline. the impact of Persian on the cultural of Kashmir during about 300 years Muslim rule had been so great that, language could not remain unaffected. the poets and writers of Kashmiri bilingual, it was quite natural on their

derivatively it belongs to a different family. This reveals the truth that the Persian influence is not fundamental but a historical necessity. The literature of Brahui is recent and manifests wider Persian impact than other languages of the group. Its folk songs are quite old and they likewise could not evade Persian influence. Two ines are quoted below:

شوخ‌شرابی‌مست‌آس‌دلبر ، هم‌پۂشکر ، بودانگی
بے آرامے نجے بے نے آن ، هم پۂ شکر بودانگی

In this song the words بے آرامی و شکر و مست و شرابی و شوخ are taken from Persian. They further indicate that Persian poetic symbols were adopted in the Brahui poetry.

Having dealt briefly with the Persian influence on the Dravidian languages, we shall now proceed to its influence on some of the Indo-Aryan languages such as Bengali, Punjabi, Kashmiri, Marathi, Hindi and Urdu.

Bengali :

The origin and the first stage of Bengali language cannot be dated earlier than the 9th century. A new era dawned in Bengali literature with the appearance of Muslims in Bengal. The people witnessed a new transformation in their society, culture and language during the many centuries of Muslim rule there. The court language being Persian, it extended its area of influence in every walk of Bengali life. The other facts responsible for the great impact of Persian on Bengali are as follows:

1. A large number of Persian classics were translated into Bengali such as *Yusuf-Zulaikha*, *Laila-Majnun*, *Sikandarnama*, *Haft-Paikar*, *Shahnama*, *Tutinama*, *Rubaiyat-i-Khayyam*, *Pandnama*, *Tazkiratul Aulia*, *Gulistan*, *Bostan*, Diwan-i-Hafiz and a host of other important Persian books.

2. The Hindus and Muslims were so closely associated that they worshipped a mixed god called Satya-Pir who subsequently found his place in the Bengal literature, and the poems written in his praise contained an appreciable number of Persian vocabulary.

3. A number of Muslim poets and writers such as Qazi Daulat, Saiyid Alau and others appeared on the scene of Bengal and their compositions naturally contained more Perso-Arabic vocabulary than others.

4. A group of modern Muslim story writers such as Mohammad Abid, Abid Ali, Ejazud-Din, Inayatullah Sarkar, Qurban Ali and others, used a large number of Persian words in their writings and consequently their style of writing came to be known as Musalmani Bangla.

5. Modern poets like Nazrul Islam contributed much to the Persian influence not only on the Bengali language but also on its poetry. He has written on many topics which compelled him to use Persian cultural terminology. He is the foremost among poets to have used Persian symbols and adopted some of its verse forms.

6. Many administrative and other terms were included in Bengali. Some of the titles which are retained as family names, were in vogue during the Muslim rule e.g. موجمدار = مجموعه‌دار ، سرکار قانونگو etc.

7. Bengali is very close to Persian and Dr. Ata Karim Barq who has obtained

(from Persian adjective نازک) is used as a noun in Telugu. Persian had exercised some influence on Telugu literature as well. But this influence is quite recent. There are instances of the diction of poets of 19th or 20th century being influenced by Perso-Arabic vocabulary. The credit for this change goes mainly to the Fitzgerald's version of the *Rubaiyat-i Omar Khayyam*. These *Rubaiyat* were rendered in Telugu from English translation by eminent poets of whom Royaprulu and Ramareddi are very well known. But two other equally eminent poets viz. Umar Ali Shah and Dr. Rama Krishna Rao translated Khayyam from the original Persian. Some Telugu poets have no doubt been influenced by Persian romanticism and Sufism.

Linguistically Kannada is only next to Telugu in adopting Persian loan-words. It is a strange phenomenon that some Kannada words of daily occurence are influenced by Perso-Arabic vocabulary. For instance the first part of the verb 'Shru-Vayitu' meaning "began" is Arabic شروع. Some Persian words are used for religio-cultural occasions. For instance 'mejuwani' is the word used for a special function during marriage cermony among the South-Indian Hindus. Quite obviously, it is the Persian word میزبانی. Another word of similar cultural importance is 'Paraku' which is borrowed from the Arabic فراغ. Some of the Persian vocabulary of Kannada is as follows:

، زمین ، زمیندار ، دستاویز ، بندوبست
میجا (میز) ، سربرائی (سربراهی) ، سهارسر
، سهائی ، کهول ، انداز ، کهجانه (خزانه
کاگدا (کاغذ ، کانون (قانون) ، کست ، گماسگ
، گلابی (گلاب) ، چاکری ، حساب ، جاگیر
، نگد (نقد) ، مجوری ، رومال ، سرکار
. سواری ، سامان ، هد (حد) ، آواز ، استر

In Tamil which is one of the most ancient languages of the Dravidian stock, the Persian influence is at its minimum. Tamil has eschewed to a large extent even the influence of Sanskrit. However it is not completely free from Perso-Arabic impact. The phrase "Parava Illai" though equivalent to "پروا نہیں", means "it does not matter". Thus the semantic change is quite clear in it.

The people of Kerala whose language is Malayalam had been in direct contact with the Arabs from very ancient times. Numerous Arabic words, therefore, found their way into this language. But occasionally one would come across Persian vocabulary which accounts for its influx from the north. It is stated that Tipu Sultan whose court language was Persian annexed a part of the modern Kerala and added it to his dominion. Thus Mysorians whose mother tongue was Dakhani Urdu, chose to move to Kerala. This resulted in the introduction of a few Persian administrative and official terms in Malayalam. It would suffice to quote a few words:

سهائی ، سواری ، سرکار ، شکار ، میهمانم
(میهدان) ، یاداست (یادداشت) ، سراسری
(سرسری) ، شمار ، مساوری (مسافری)
، معاپ (مهتاب) ، پیشکار ، تهار ، سامان
پاپسه (پاپوش) ، کسهال (خوشحال) ، کوجا
(کوزه) ، کانے شماری (خانه شماری)

The last of the Dravidian languages, viz., Brahui is full of Persian words, though

Ganjavara denote the influence of Pre-Islamic Iran on Sanskrit. The Shah Mir dynasty which was established in Kashmir in 1339 A.D. paved the way for the influx of a number of Persian words into Sanskrit. Words like Shahi, Surtana, Khwas and Silahdar occurring in those parts of the *Lokapraska* which were written during the Muslim rule bear out this fact. Simillary the appearance of words like Khatun, Khanqah, Malik, Masida, Madrasa and Ravava in the Sanskrit chronicles by Jonaraja, Shrivarar, Prajyabhatta and Suka bear eloquent testimony to the influence of Persian on Sanskrit. Dr. Tarachand has quoted the following Perso-Arabic words in the poetical works of Lakshmipati, a Sanskrit poet of the early 18th century:

زهر , گناه , دل , کم بخت , شهر , جواب ,
وزیر , دشمن , مشتری , شرح , پهل , خبر ,
مهتاب , فسل , حلال , آسمان , فراموشی ,
برداشت , دلیل

For similar reasons various languages and dialects of India borrowed liberally numerous Persian loan-words, of course each in a varying degree.

Indian languages are of two family-groups. Northern, Eastern, Western and North-Western, are of the Aryan family. This group includes Hindi, Urdu, Bengali, Assamese, Uriya, Punjabi, Kashmiri, Sindhi, Gujarati, and Marathi along with a number of dialects. The south-Indian languages viz. Telugu, Tamil, Kannada and Malayalam are Dravidian languages. To this latter group belongs the Brahui language which is in vogue in a part of Baluchistan.

The Dravidian languages are distincly of a different family as is conclusively proved by their numbers, nomenclature of relations, case endings and pronouns etc. Of these Telugu is influenced by Persian more than others. The Arabic vocabulary available in the Telugu writings also came via Persian. The influence of Persian is both linguistic and literary. There is no walk of life from the market place to the administration headquarters where Persian vocabulary is not freely used. A few examples will suffice:

عرضی , دستاویز , فریاد , دریافت , زمیندار
حق , معتبری , سپارس , مدعی , حاضر
ضبط , بازار , شربت , صلدو کایا (صندوق)
صبو (صابون) , گلابی (گلاب) .

I am told there are hundreds of such words in free use by the Telugu people in their spoken language. Naturally phonetical and semantic changes have taken place in Perso-Arabic words from time to time and got adopted in the host language. e.g.

آ < آ = واه وا < وه وا
ه < آ = امهر < همهر

Some times even a plural word has been taken for a singular and the plural has been formed by adding its particular plural suffix. e.g. from مراتب (which is plural form of مرتبه) the Telugu plural is 'Maratibulu'. Even in forming compounds some times Persian word is borrowed. For example in Telugu there is a word , پٹھانی پارو دلدار It is composed of the following :

پٹھانی is Hindi
پارو is Telugu
دل is Sanskrit
دار is Persian

Some times a Persian adjective is used as a noun. For instance 'Najuku'

Khan-i-Arzu, the author of *Siraj-ul Lughat* and *Musmir*, and Tek Chand Bahar, the author of *Bahar-e Ajam*.

The poetic literature produced in Persian by the Indian poets deserves patient investigation by research scholars. There is still enormous literature which lies buried in undeciphered *biaz* collections and uncatalogued works in libraries and private collections. Of the poets of the Ilberite period, the compositions of Siraji, 'Amid Tulki, Burhan-ud Din Bazzad, Tajud-Din Bukhari, 'Izz-ud Din 'Alawi, Hakim Tartari, and Mahmoud Khattat have been discovered only recently.

As least 50 collections of poets produced during the reign of Akbar are traceable in Indian and foreign libraries. It is about time that these works were properly edited and published.

In fact the literature produced in India in Persian can justify a ful project of Bio-biliographical survey.

Apart from original compilations, we have a number of translations made into Persian from Sanskrit, Arabic and Turkish. The translations of *Mahabbharat* and *Ramayana* made at the instance of Akbar should be made available in authoritative editions as early as possible. The translations of Qazi Abu Ali al-Hasan's *Al-Faraj ba'd al-Shiddah* by 'Aufi, of Alberuni's *Saidna* by Abu Bakr Kasani, of Ghazzeli's *Ihya-al Ulum* by Jajarmi, of Suhrawardi's *'Awarif-ul Ma'arif* by Qasim-i Daud and Ibn-i Khallikan's *Wafiyat al A'yan* by Yusuf B. Ahmad are too important and significant to be ignored.

Persian which had been the language court and culture in India for many centuries, had influenced Indian life in its varied form. Indian polity, Indian social life, Indian art and painting, Indian music, Indian philosophy, Indian architecture, Indian languages and their literatures have all vivid signs of Persian impact on them. In the evolution of the composite culture of our country Persian has played a highly significant role. A thorough study of Persian influence on the various aspects of our cultural life needs patient investigations by eminent scholars. The article is an humble attempt to trace of the influence of Persian on some of the major Indian languages and their literatures. I am fully aware of my limitations and cannot calim to have dealt with the topic in any exhaustive manner for which I beg to be excused.

It has been accepted on all hands that almost all the languages in vogue in India during the time of Persian ascendancy have been influenced by Persian in varying degrees. The beginning of the modern Indo-Aryan languages coincides with the establishment of the Muslim rule in India and hence it was inevitable that all of them should have absorbed elements from Persian. Even Sanskrit could not remain unaffected. When astronomical works from the School of central Asia came to India, a number of technical terms were borrowed in Sanskrit. The same thing happened when *al-Majisti* was rendered into Sanskrit from Arabic under the patronage of Raja Jai Singh. Traces of Persian influence on Sanskrit are visible in Kashmir even earlier than the establisiment of the Muslim rule there. On the basis of the *Rajatarangini* it has been shown that the official designations like *divir* or *divira* and

rulers attracted hordes of scholars, poets, divines, Sufis and others to their courts from the Persian speaking lands of Iran and Transoxiana. Thus the lamp of Persian was kept burning for centuries with renewed brightness.

Since the beginning of the 13th century the influence of Persian grew steadily. It reached its climax in the Mughal period especially under Akbar the Great whose vision imparted a new out-look to Persian. Although with the decline of Muslim power in India Persian was relegated to the back ground, still its great impact on Indian culture, languages, literature, art, painting etc. is an undeniable fact.

During the last seven or eight centuries enormous literature bearing on the life and conditions of the people of Hindustan has been produced in Persian. Historical works, Tazkiras, biographical works, poetical compositions, works on mathematics, astronomy, astrology, art of administration, art of war, medicine and a host of other topics, have been produced in Persian and for centuries the administration of the country has been carried on in this language.

When Delhi or Agra issued instructions to provincial governments in distant Gujarat or Deccan or Bengal or Kashmir it was the Persian language which was the medium of all this official correspondence. A large volume of papers: *akhbarat*, *farmans*, *parwanas* etc. preserved in the Indian Archives are a testimony of the important place the language occupied in the administration of the country.

Apart from this one cannot ignore another important fact: the Persian language has played a leading role in the transmission of Indian historical heritage and classical literature to the outside world. For example it was through Dara Shikoh's Persian translation that Europe came to know of the *Upanishads*.

We should be justly proud of the fact that the earliest work on Tasawwuf in Persian—*Kashf ul-Mahjoob* was written in India and the first Tazkira of Persian poets—*Lubab-ul-Albab* was also compiled in this country. The *Adab-ul-Harb wa Shuja'at* of Fakhr-i-Mudabbir is probably the earliest work in Persian on the science of warfare and it was written in India and dedicated to Altutmish. In the field of historical writings, the *A'in-i-Akbari* of Abul Fazl has an unrivalled place [in] the whole range of Persian literature. [It] is unique not merely in Persian literature but "we have nothing like it even [in] Europe". Abul Fazl's statistical study [is] remarkable and in a way is the earliest attempt at the compilation of Gazetteers.

In the field of Persian lexicography it is interesting to find that after Asadi's *Lughat-i-Furs*, the earliest Persian dictionary—*Farhang Nama-i-Qawwas*—[was] compiled in India during the reign of Sultan 'Alaud-Din Khalji. This was followed [by] four other lexicons namely *Dastur-ul Afazil* (743 A.H.), *Adat ul Fuzala* (822 A.H.), *Zufan-i Guya* (before 837 A.H.) [and] *Bahr-ul Fazail* (837 A.H.). Iran has [failed] to produce lexicographers of the stature [of] Husain Inju, the author of *Farhang-i Jahangiri*, Abdul Rashid, the author of *Farhang-i-Rashidi*, *Lughat-i Shahjahani* [and] *Mu'arrabat-i Rashidi*, Muhammad H[usain] Burhan, the author of *Burhan-i* [Qati]

Influence of Persian on Indian Languages

PROF. DR. NAZIR AHMAD

Close cultural relations have existed between India and Iran from times immemorial, and have developed and grown with the passage of time. These contacts encouraged Iranian emigrations to India which continued unabated throuhout the medieval period and stopped only with the extinction of the Mughal Empire in the 19th century.

The Persian settlers and visitors provided the nucleus for the growth of the Persian language in India and gave a fillip to literary activity in this country. For centuries some of the best minds that India has produced have used the medium of Persian for the communication of their ideas, and through this language we have established contact and corresponded with the outside world.

The date of the beginning of the cultural contacts between Iran and India cannot be exactly fixed. They go back to a very remote past. Linguistics have found close affinities between the linguistic mechanics of the Vedic Sanskrit and the Avesta. This identity extends even to the connotation of terms and concepts. The Asure varuna of Rig Veda is the same as the Ahura of the Avesta. During the Achaemenian period (550—330 B.C.) contacts between Iran and India became distinct and clear; India is mentioned in various inscriptions of Darius the great (522—486 B.C.) at Persepolis, Naqsh-i-Rustam and Bisutoun, but traces of cultural relations are not discernible. However during the Sassanid period (226—642 A.D.) closer contacts were established resulting in the widening of the area of collaboration. It was during this period that Anusherwan sent his personal physician and philosopher, Barzuya to visit India. Barzuya took with him a large number of articles from India including the famous story of *Panch Tantra* which has attracted so many scholars of Persia and other lands. Cultural links with Iran increased when Punjab with its capital at Lahore became a part of the Ghaznavid Empire. A number of Iranians and other Persian speaking peoples settled down in this region. In due course Lahore became a great literary centre and produced poets like Abul Faraj Runi and Masud-i--Sad-i-Salman whose great poetic skill has elicited glowing tributes from Iranian scholars.

The establishment of Ghorid power in India proved very conducive to the popularisation of Persian in India. At the very outset of the Muslim rule Persian was made the official and cultural language of this country. Liberal patronage of the

"King of *qasidahs*". Qudsi no doubt lacked Urfi's forceful diction and Amuli's metaphers and similies. Yet he surpassed both in his originality of topics. Qudsi presented a beautiful *qasidah* to Shahjahan in 1145 A.H. The Emperor was so pleased with his performance that he ordered the poet be weighed in silver. Talib Amuli's compositions are characterized by novelty of topics, figurative language and fine allegories and metaphors.

(By Courtesy—Indian and Foreign Review

Mrs. Kotwal addressing the meeting at the K. R. Cama Oriental Institute, Bombay.

hairsplitting subtleties of the Indian mind which notices on the sweet-heart's mouth the end of a hair and then literally splits the hair.

On the poets who came to India, the disapprobation of the Persian works 'Atashkada' (Lutf Ali Beg Azar) and the 'Majma ul Fusaha' by Riza Quli Khan Hidayet is sweeping. They praise all those poets who stayed on in Iran and found fault with such well-known masters of style as Faizi, Urfi, Zuhuri and Saib. In most cases no critical views are advanced about the poetical demerits of those poets except advancing the plea that "they were not liked by Persians in that age."

However, there are independent critics who did properly evaluate the contributions of these poets of Mughal India. "After Jami" writes Gibb, "Urfi and Faizi were the chief Persian influences on Turkish poetry." Nefi, the greatest Turkish poet of the 17th century is seen vying with Urfi and it is significant that some of the best *qasidahs* and *diwans* of Urfi are found in the libraries of Ankara and Istanbul.

The main themes of the Persian poets in India were religion, divine love, beauty of the sweet-heart, praise of the God, Prophet and the beloved. *Waqaigoi* (fact stating), *misalia* (aptness of symbolism), *mazmun afrini* (novelty of topics), and *khial bandi* (verbal concerts) were the chief features of the poetry produced during the period. All forms of peotry—*ghazal*, *qasidah* (ode), *Rubai* (quatrain), *qata* (fragment) was produced in abundance during the Mughal period.

Most of the poets, however, expressed themselves through the medium of *ghazal*. Shibli calls it as the "age of *ghazal*". In the shpere of *ghazal*, Urfi of Shiraz, Saib Tabrizi Naziri Nishapuri, Hakim Shafai, and Ali Naqi excelled others. Among the *qasidah* writers, Urfi, Zuhuri and Talib Amuli distinguished themselves. in the spehere of *mathnavis*, there was, however, some definite deterioration. It was no longer the medium of expression for moral or historical style. Kalim's Shahjahan-nama written in highly ornamental style may be cited as an example. *Rubai* provided a convenient medium to the poets to tackle different philosophical topics. There was, however, a significant departure from the traditional style. Attempt was made to express an idea in one verse, usually done in two or three verses. It made it difficult for the reader to comprehend the true meaning. Naziri and Sarmad were the two well-known *rubai* writers of the period.

Urfi, Qudsi, Amuli and Muhammad Jan excelled in the composition of *Qasidahs* (panegyrics). Urfi was the creator of a new style in this particular branch of poetry. He is known for the "novelty in his style apart from the introduction of a number of fresh things into the conventional vocabulary of poetry. In the deposition of rhetoric from the chief seat and the enthronement of loftiness of tone and stateliness of languages in its stead." Shibli gives him the lofty titles of the

cultivation of poetry. Abul Fath Gilani, Abdur Rahim Khan-i-Khanan, Ali Quli Khan, Khan-i-Zaman, Zafar Khan, Khan-i-Azam Kokaltash and the famous Ibrahim Adil Shah II of Bijapur were known for their liberal patronage of poets and scholars.

Zafar Khan, Governor of Kashmir is said to have prepared a Bayaz which contained the selective poems of each poet in his own hand with his picture on the reverse. It was in this congenial atmosphere that Persian poetry thrived and lured Iranian poets to come to India and enjoy greater admiration than was available in their own country.

A Persian poet Ali Quli Salim says : There does not exist in Persia the means of acquiring pefection : Henna does not develop its colour until it comes to India.

Kalim once went to visit his country Iran but as he said :

I am the captive of India and regret this misplaced journey :

Whether can feather fluttering of the dying bird convey it

Kalim goes lamenting to Persia (dragged thither) by the eagerness of fellow travellers like the camel bell which transcends the stage on the feet of others.

Through longing for India, I turn my regretful eyes backwards in such fashion
That even if I set my face to the road, I do not see what confronts me

In another verse he says :

One calls it second Paradise, in this sense that whoever quits this garden depart with regret.

Mirza Saib who flourished durin Aurangzeb reign when the patronage o Persian poetry had certainly receive setback due to the orthodox views o Emperor said :

There is no head wherein desire fo thee danceth no

Even as the determination to visit Indi is in every hear

Thus there were quite a large number of Indo Persian poets during the Mugha period. The contemporary Safavid cou could hardly boast of a single poet of cons picuous merit or originality. It was n lack of genius but of court patronage tha was mainly responsible for infertility.

These poets of the 16th and 17th cen turies produced which Dr Herman Ether calls the "Indian summer of Pe sian Poetry". Strong national sen ments of the Persians had made the rather chary of recognizing the poe talents of the Indians. Hadi Hasan his "Mughal Poetry : Its Cultural a Historical Value" has examined t views of the Iranians and the Europea about Mughal poetry. He comes to conclusion that "Persian criticism of Mug poetry is altogether vague". Browne tried to analyse the reasons for denunciat of the Mughl poetry by Persians—disp gement of national heroes and monume the use of the familiar words, the dist tion of the meaning of familiar words, coinage of new words and above all t

Persian Poetry in Mughal India

Dr. P. N. Chopra

Quite a large number of works have been written by scholars on Indo-Iranian relations which date back to ancient times. Attempts have also been made to take note of the growth of the Persian language and literature under the patronage of Mughal kings. However, a comparative study of the merits of the contemporary Persian poetry produced in India and Iran during this period has still to be done.

It is well-known that Persian poetry attained new heights under the patronage of the Mughal kings and nobles. Contemporary chronicles and literary works take note of the important poets who flourished during this period. Their total number may well run into several hundreds. In fact any educated person in those days could compose tolerable verses and a large number of them did so.

The munificence of the Mughal and Deccan rulers and nobles led to the continuous migration of a large number of Persian poets and scholars from Bukhara, Samarqand, Herat, Mashad, Isfahan, Shiraz, Qazwin, Mery, Gilan, Nishapore, Najaf, Qain, Kashan, Qumm, Ray, Sabzwar, Tabriz, Mazandran, etc., to India where they found better appreciation and patronage. Jami, the leader of the poets' band was anxious to visit India during Babur's time and no less renowned Hafiz even embarked on a ship and would have reached India except for the accident of a cyclone. Jami was in Iran but his heart was in India. He continued to send his best compositions to his patrons in India.

Abul Fazl enumerates 75 who came to India during Akbar's time. This influx of poets continued during the reigns of Jahangir and Shahjahan. Some of the poets such as Shaida, Taklu, Qudsi Mashhadi and Kalim Hamadani were weighed in silver. The Mughal kings were extremely liberal in their patronage of poetry. Some of the poets such as Ghaznavid, Zaya Khan were even appointed commanders of 5,000 horses, Jagirs were granted to Ghazali, Faizi, Hayati and mnay others for the excellence of their poems. Rich rewards in cash were also given ; for example Akbar paid Rs 2,000 to Haydari, Rs 5,000 to Kahi; Jahangir paid Rs 1,000 to Naziri, Rs 5,000 to Saida-i-Gilani; Shahjahan paid Rs. 5,000 to Saida, Rs 2,000 to Danish, Rs. 5,000 to Kalim, etc., etc. Besides the Mughal emperors, there were the nobles and grandees who gave encouragement to the

NOU - ROUZ

DR. HIRA LALL CHOPRA, *M.A., D. Litt.*

The Iranian New Years' Day—the Nourouz is also known as Jamshidi Nourouz. It was Jamshid, the legendary benevolent king of Iran who discovered fire—a cleansing and purifying force of nature and the giver of light held sacred by both India and Iran. The very first *mantra* of the Rig Veda is in praise of fire which symbolises the greatness and divinity of Truth and Righteousness and which helps in the eradication of evil and darkness. Zoroaster—the first known Prophet of the East, a product of Iran - propagated the cult of Truth, Tolerance, Peace and Purity through the symbol of fire and since then, for the last seven thousand years, Nourouz is considered to be reminiscent of the Greatness and Dignity of Man as also his being a part and parcel of Divinity.

The auspicious day of Nourouz reminds us of the old cultural and ethnological ties that existed between India and Iran. The Indian Shaka year also begins from the same day when the Iranian Solar year starts. This celebration in Iran has survived all foreign onslaughts on the life, culture, language, traditions and religions of Iran. It is a seasonal function wh relates only to nature and the mir wrought by it by providing new crops the year ahead. The growing of the fo stuffs is the first sign of culture in man when he has done his duty most arduo and sincerely, he relies upon the forces nature for the fruition of his toils and this day, he invokes the blessings of na praying for the fulfilment of his asp tions.

The first Iranian month of Farvar tells us about the genesis of nature w the world was created. Farvardin is same thing as the Sanskrit expres 'Prakriti'. On this day the Iranian Ad Kayomarth Farvard was created to tablish noble traditions for humanity safeguard the righteousness in man not to fall a prey to his evil and ca desires.

Today when the world is facing c flicts and distractions, the significance this day is further enhanced as it sou a bell for man to awaken his slumbe consciousness and lead mankind tow amity, goodwill and peace.

(Contd. on page

Statement of Ownership and other particulars about

HIND-O-IRAN

FORM IV

(*See* Rule 8)

1.	Place of publication;	New Delhi ;
2.	Periodicity of its publication	Quarterly
3.	Printer's Name	Mrs. Mumtaz Mirza
	Whether citizen of India ?	Yes
	If foreigner, state the country of origin	Not applicable
	Address	Iran House, 18-Tilak Marg, New Delhi-1.
4.	Publisher's Name	Mrs. Mumtaz Mirza
	Whether citizen of India ?	Yes
	If foreigner, state the country of origin	Not applicable
	Address	Iran House, 18-Tilak Marg, New Delhi-1.
5.	Editor's Name	Mr. H. Kardoosh
	Whether citizen of India ?	No
	If foreigner, state the country of origin	Iran
	Address	Iran House, 18-Tilak Marg, New Delhi-1.
6.	Names and addresses of individuals who own the newspaper and partners or share-holders holding more than one per cent of the total capital	Indo-Iran Society, Iran House, 18-Tilak Marg, New Delhi-1.

I, Mumtaz Mirza, hereby declare that the particulars given above are true to the best of my knowledge and belief.

Dated March 28, 1972

Sd/-. Mumtaz Mirza
PUBLISHER

Quarterly Journal of INDO-IRAN Society, New Delhi.

HIND—O—IRAN

CONTENTS

ENGLISH SECTION — PAGE

ارسي — صفحه

★ ★ ★

SUBSCRIPTION
Annual, Rupees Seven
Per Copy Rupees Two } In

One Dollar plus
Postage } Fo

Published and Printed by Mrs. Mumtaz Mirza, Indo-Iran Society, 18, Tilak Marg, New Delhi a
at I. M. H. Press Private Limited, Delhi-6

Eternal Flame in memory of the Unknown Soldier — India Gate, New Delhi

جمن

دهلی ن

م، سال چهارم

تیر ماه - ۱۳۵
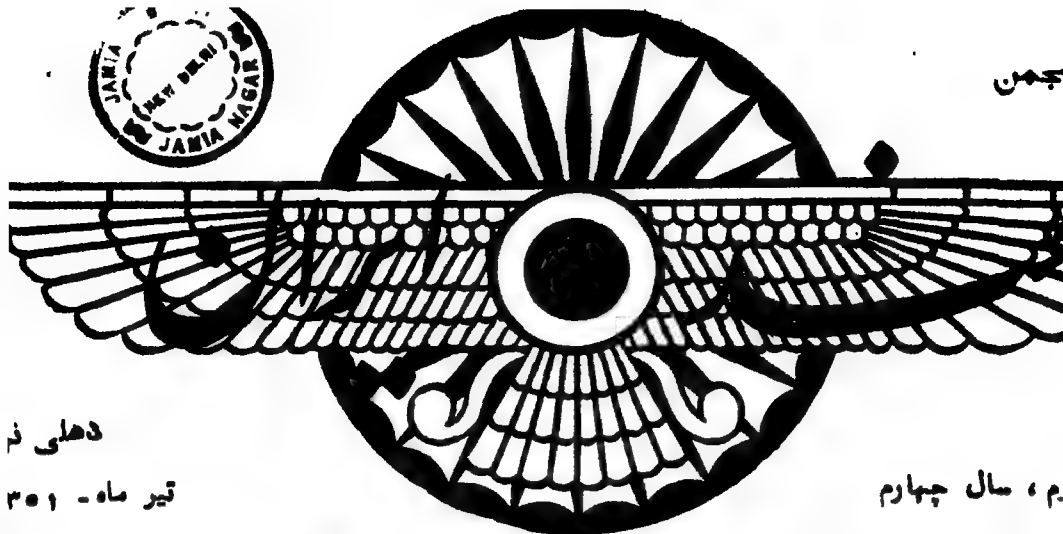
ساغر طلا، از آثار دوران هخامنشی از نمایشگاه عکسهای تاریخی ایران در هند
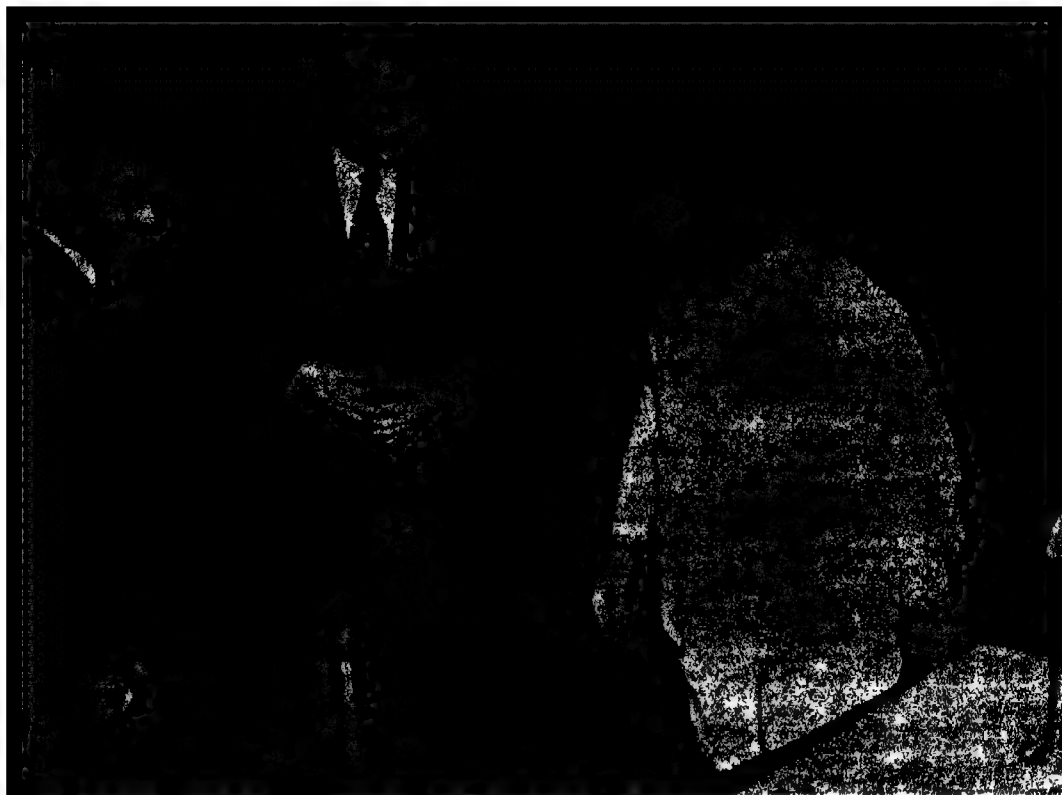
ش جشنوارهٔ فیلمهای فارسی توسط جناب آقای پروفسور سید نور الحسن ، وزیر آموزش و پرورش
در ''ساپرو هاؤس''۔ دهلی نو

گاه عکسهای تاریخی ایران توسط جناب آقای ایندرکومارگوجرال وزیر آبادانی و مسکن
ر تالار هنرستان هنرهای زیبا ''رابیندرا بهاون'' ـ دهلی نو

ملاقاتهائی با مهاتما گاندی و جواهر لال نهرو

از جناب آقای عبدالحسین مسعود انصاری سفیراسبق شاهنشاه آریا مهر در هندوستان

در سی سال قبل که من سرکنسول شاهنشاهی در هند بودم خوشبختانه این توفیق را پیدا کردم که با مهاتما گاندی رهبر بزرگ فقید هند ملاقات بنمایم .

مهاتما گاندی به گفتهٔ پاندیت جواهر لعل نهرو نخست وزیر فقید هند و سازندهٔ هند نوین نه دارائی داشت نه نیروی مادی نه سپاهی داشت نه قشونی و نه وسائلی داشت که مردم را وادار باطاعت خود سازد لیکن در این مرد نیرو و فضائلی بود که صد ها میلیون مردم بدور او جمع شدند و رهبری اورا از جان و دل قبول کردند و هرچه او خواست همان کردند و ملت بزرگ هند برهبری این مرد بزرگ یا بهتر بگویم این انسان بزرگ توانست در مقابل امپراطوری عظیمی مثل امپراطوری انگلیس ایستادگی کند و در مبارزه در راه آزادی کشور خود پیروز شود .

دیدار با چنین شخصیت بزرگ برای من بتمام معنی نصیبهٔ پر افتخاری بود و در اواخر تابستان ۱۹۴۰ توفیق یافتم که با گاندی ملاقات و از محضر او درک فیض کنم .

در ۱۹۴۰ دنیا بشدت درگیر و دار جنگ بود . هیتلر در اوج قدرت خود کشوری را بعد از کشور دیگری میگشود و کمک هند برای متفقین مخصوصاً بریتانیا جنبهٔ حیاتی پیدا کرده بود .

در آنموقع این مطلب بزرگ و اساسی چه در مجلس مقننه و چه در تمام مجالس و محافل طرح میشد که هند باید برای چه به متفقین کمک کند و در راه چه مقصدی با هیتلر بجنگند . زعمای هند میگفتند اگر برای آزادی است کدام آزادی و آیا ملتی که دست و پایش بسته و اسیر است باید برای آزادی دیگران بجنگد . آنها میگفتند اول هند

آزاد کنید تا ملت آزاد هند در راه
زادی دیگران قیام کند .

این مطلب اساسی با اصل عدم
عرض تناقض پیدا میکرد یعنی با اصلی
که پایهٔ اعتقادات و تعلیمات اخلاق
مهاتما گاندی قرار گرفته بود زیرا گاندی
با جنگ و هر نوع کمک برای جنگ
مخالفت می ورزید و این دوران یکی از
مشکلترین لحظات زندگانی گاندی بود .

دولت بریتانیا وعده می داد که
هند را آزاد کند مشروط براینکه مردم
هند به متفقین در جنگ با آلمان کمک
کنند و زعمای هند می گفتند اول ما
را آزاد کنید تا ما بعد با دست و پای
آزاد شده از زنجیر اسارت به کمک شما
قیام کنیم .

معنای هر دو طریق در اصل یکی
بود . آزادی هند در حقیقت در گروی
کمک هند به متفقین قرار میگرفت و
در اینجا بود که این شرط و قید با اصل
تعرض و تشدد تعارض و تناقض پیدا
میکرد و در سر این دو راهی بود که
حتی نزدیکترین یاران گاندی با او
اختلاف نظر پیدا کردند . موضوع در
اینجا بود که یا باید اصل عدم تعرض
را فدای آزادی کرد یا آزادی را فدای
اصل عدم تعرض . ولی گاندی همچنان
کوهی در مقابل سیل حوادث ایستاده
بود و با ایمان راسخ و عقیدتی محکم اصل
عدم تعرض و تشدد خود را بدون
کوچکترین انحرافی تعقیب میکرد و تا
این حد در این عقیده خود مؤمن و
پایدار بود که فکر میکرد که شاید
بتواند دولت بریتانیا را هم با عقیدهٔ خود
همراه سازد باین معنی که بریتانیا در
مقابل آلمان هیتلری رویهٔ عدم تعرض
پیش بگیرد و از راه اخلاق آلمان را
مجبور سازد که از جنگ و خون ریزی
دست بکشد .

در آنموقع وضع جنگ برای بریتانیا
خیلی وخیم و دشوار شده بود . کشورهای
متحد او در اروپا یکی بعد از دیگری در
مقابل قوای آلمان مغلوب شده بودند .
امریکا هم هنوز وارد جنگ نشده بود
و بریتانیا در واقع در مقابل دستگاه عظیم
ارتشی آلمان یکه و تنها مانده بود ولی
انگلیسیها مردمانی نبودند که با قبول
اصل عدم تعرض در مقابل آلمان فاشیستی

سر تسلیم و تمکین فرود آورند .

هرچند اینموضوع غریب بنظر میرسد ولی این یک حقیقتی است. مهاتما گاندی در ماه ژوئیه ۱۹۴۰ بهمین منظور یعنی برای دعوت دولت انگلیس به قبول و پیش گرفتن اصل عدم تعرض در مقابل آلمان به سیملا آمد که در آن زمان پایتخت تابستانی حکومت هند بود و قصد وی این بود که بالرد لین لیس گو (Lord Linlithgow) نائب السلطنهٔ آن زمان انگلیس در هند مذاکره بنماید تا شاید دولت بریتانیا اصل عدم تعرض را قبول کند .

گاندی در منزل یکی از بزرگزادگان هند مهاراجه کاپور تالا منزل کرده بود . من با بانو راج کوماری امریتکار که در همه جا با گاندی بود و از او پرستاری میکرد و بعد ها که هند استقلال پیدا کرد وزیر بهداری ورئیس صلیب احمر هند شد و با کاپور تالا منسوب بود رفت و آمد داشتم و این بانو که از مفاخر هند است وسیلهٔ ملاقات مرا با گاندی فراهم کرد .

غروبی بود . کوهستان هیمالیا را مه پوشانده بود. باران ملایمی میبارید و هوا خنك بود. آنروز اتفاقاً روز سکوت گاندی بود. یك روز هفته را درسکوت محض می گذرانید و به مراقبه مشغول میشد و در آن روز مطالب ضروری خود را مینوشت. ماوقتی وارد اطاق او شدیم مهاتما گاندی روی تشك سفیدی نشسته بود و پارچه سفیدی یك قسمت از بدن لاغر اورا میپوشانید و قسمت دیگر لخت بود. عصا و نعلین هایش هم پهلوی تشك قرار داشت.

همسر من بانو فاطمه مسعودانصاری هم همراه بود. ما ادای احترام کردیم و گاندی با اشاره سر مرا پهلوی تشك خود نشانید و لحظه ای چشمش را بست و بدعا مشغول شد. بعد به بانو امریتکار با سر اشاره ای کرد. بانو امریتکار رفت و عکس بزرگی از گاندی را آورد و پیش گاندی گذاشت گاندی عکس را امضاء کرد و بمن داد و بعد چند سطری نوشت و به بانو امریتکار داد. امریتکار نوشتهٔ گاندی را خواند و بمن گفت که گاندی جی مینویسد که : ”ملل ایران و هند قرنها باهم دوست بودند و حالا

باید باهم دوست باشند و هیچگاه
حفظ و حراست این دوستی که میراث
رگ نیاکان آنها ست غفلت نورزند این
ستی ویگانگی ضامن محکم آزادی و بقای
باست''.

در این عکس مهاتما گاندی با همان
گ و عصا و نعلین دیده میشود و
ها با یك عینك و یك ساعت فلزی
ها دارائی این انسان بزرگ در این
یا بود و وقتی هم از این جهان چشم
و میبست تنها دعای او این بود .
خدایا مرا دیگر خلق نکن ''.

در آن شب ما در نماز شامگاه
ندی شرکت کردیم. حضار همه بیک
دا رام. . . . رام. . . میگفتند و در آن
الت سر گاندی پائین و چشمهای او
ته بود . او پروردگار خود را در آن
الت میدید . گاندی در غم بشریت
سوخت و پیش او همهٔ ادیان یکی بود
در راه دفاع از حقوق مسلمانان هند
هید شد. بروان پاک او درود فراوان
د .

من در جای دیگر این مقاله مختصراً
باصول اخلاق و فلسفی گاندی اشاره خواهم
کرد .

یکی دیگر از نصیبه های پر ارزش
زندگانی من آشنائی با پاندیت جواهر لعل
نهرو و عواطفی است که او همواره نسبت
بمن ابراز داشته است. بار اولی که
من توفیق ملاقات نهرو را پیدا کردم
سی و یك سال قبل در دهلی نو بود .
آنموقع من سر کنسول ایران در هند بودم .
در آنموقع حزب کنگره در گیرودار
مبارزه برای بدست آوردن استقلال تام و
تمام سر زمین هند بود و جواهر لعل نهرو
در پیشاپیش نهضت آزادی طلبانه هند
که مهاتما گاندی پیشوائی آنرا میکرد
قرار گرفته بود و در آن هنگام نهرو چندین
بار از فلسفهٔ حقیقت پرستی و صلح دوستی
مهاتما گاندی با من صحبت کرده است.
وجود گاندی و افکار عالیهٔ انسانی او در
پرورش فکری نهرو نقش بیسار مهمی را
ایفاء نموده است. باید گفت که اصول
محکم و استوار فلسفه عالی زعیم بزرگ
هند مهاتما گاندی وروش اخلاق او مانند
کوکبی درخشان برای همهٔ آن کسانی

در راه آزادی هند مبارزه میکردند
[illegible]زو اصحاب و پیروان گاندی بشمار
[illegible]تند راهنمای درخشان بود و همه از
نور هدایت کننده استفاده میکردند
این نور برای جواهر لعل نهرو اثر
[illegible]ری داشت و در میان رهبران هند
طلعت و برجستگی خاصی میداد.
گاندی در یك دنیای محنت باری پا
[illegible]مه' سیاست گذاشت. جنگ بین‌المللی
[illegible] تازه تمام شده بود و اثرات شوم
[illegible]گ بصورت مهیبی در هند خود را
[illegible]ر میساخت. فقر و بی نوائی توده های
[illegible]یع هند وضع هولناکی پیدا کرده بود
[illegible]اندی که از میان مردم برخاسته بود
[illegible]یه آمال و آرزو های مردم کشور خود
[illegible]ا بود مصمم گردید که با هر پدیده‌ای
جهان که فقر و بی نوائی را همراه
[illegible]ته باشد مبارزه بنماید و آزادی سیاسی
[illegible]ار او گردید.
در کتب هند قدیم به ''ابهایا'' یعنی
[illegible] باکی و نترسیدن در مقابل حوادث
[illegible]میت خاصی داده میشود و گاندی بی باکی
در راه حفظ مصالح اجتماعی شعار
[illegible]ود قرار داد. گاندی در مردم هند

این احساس را بوجود آورد که از اسارت
و وضع حقارت آمیز خود شرمسار باشند
و برای آزادی خود قیام کنند و برای
نیل باین مقصود اصل ساتیاگراها یعنی
مقاومت منفی و مبارزه بدون اعمال تشدد
را بمردم هند ارائه نمود. گاندی مردم
را به اعتماد و عشق نسبت بیك دیگر که
همه' آنها از موازین فلسفی قدیم هند
سر چشمه گرفته اند دعوت میکرد.
هدف گاندی بطوریکه یکی از نویسندگان
دربارهٔ او مینویسد این بود که نگذارد
از هیچ چشمی اشکی جاری بشود و او
توانست با این اصول صدها میلیون مردم
هند را با خود همراه و همنوا سازد
و رهبر ناسیونالیسم هند گردد. جواهر
لعل نهرو پیروی از این اصول را
بزرگترین هدف زندگانی خود قرار داد.
زمان حاضر همیشه متأثر از زمان ماضی
است و امروز زادهٔ دیروز می باشد و
نتیجه' دو قرن حکومت استعماری در هند
این بود که زعمای آزادی هند پیش
از هر چیز باکولونیالیزم و تبعیضات
نژادی در افتادند و هند نوین پایه' سیاست
خود را بروی این دو اصل یعنی مبارزه

کولونیالیزم و تبعیضات نژادی گذاشت
با ملل دیگر در آسیا و آفریقا که با
ند در این شدائد و مصائب شریک
دند یکنوع همدردی عمیقی پیدا کرد
با آنها هم نوا گردید. جواهر لعل نهرو
ظهر این سیاست آزادی طلبانه قرار
رفت و به پیروی از همین سیاست بود
که در اولین روز های تشکیل هند نوین
لین تصمیم بین‌المللی دولت هند تحت
یاست جواهر لعل نهرو بر این قرار گرفت
که کنفرانسی از ملل آسیائی در دهلی نو
شکیل بشود و همین تصمیم گروه آسیائی
آفریقائی را در سازمان ملل بوجود
رد و بعدهم در نتیجه همین سیاست
بر اثر همین عواطف بزرگ انسانی بود
که کنفرانس باندونگ تشکیل گردید و
ماینده‌گان سی کشور آسیائی و آفریقائی
ر باندونگ که مقر تابستانی دولت
ندونزی است دور هم جمع شدند و
کنوع اتحاد معنوی بین خود بوجود
وردند. اصول پنجگانه هم زیستی هم
که به 'پنچ شیل' معروف گردیده از همین
بانی و خط مشی الهام گرفته است این
صول که عبارتند از:

۱- احترام به حاکمیت و تمامیت خاك
کشور های جهان.
۲- عدم تجاوز و تخطی بخاك کشور
های دیگر.
۳- عدم مداخله در امور داخلی سایر
کشورها.
۴- معامله متقابله و تساوی کامل در
روابط اقتصادی و امور فرهنگی.
۵- هم زیستی و هم قدمی در راه
صلح و صفا.

و نهرو یکی از منادیان بزرگ این افکار
عالیهٔ انسانی بشمار میرود و با بکار بستن
این اصول در سیاست خارجی هند باعث
شد که هند احترام و مقام ارجمندی
در جهان بدست آورد.

هدف جواهر لعل نهرو در سیاست
داخلی هند هم این بود که هند را از
مواهب دموکراسی برخوردار سازد و
کشور خود را از طریق دموکراسی و
احترام به آزادی های فردی و اعزاز
شخصیت انسانی بسوی تعالی و ترقی سوق
دهد و او بود که با طرح و تنظیم
برنامه های وسیع صنعتی هند را از صورت
یك کشور مستعمراتی بصورت یك کشور

بزرگ صنعتی در آورد.

آشنائی نزدیك و برخورداری از محبت های مخصوص چنین شخصیتی برای من بتمام معنی نصیبه ای بود بسیار پرارزش و من هیچوقت خوبی ها و ملاطفت های این مرد بزرگ را نسبت بخودم از یاد نخواهم برد و همیشه از او با احترامی عمیق یاد میکنم. از زمانی که من سرکنسول ایران در هند بودم بیست سال گذشت من در اواخر ۱۹۴۰ از هند رفتم و در ۱۹۶۰ بسمت سفیر به هند باز گشتم و پاندیت جواهر لال نهرو سازندهٔ هند نوین مرا بعد از بیست سال در دفتر کارخود با گرمی و مهربانی خاص استقبال کرد.*

جواهر لعل نهرو نمرده و نخواهد مرد. او هم مثل مهاتما گاندی جاودان است. روزی که شعله های آتش در روی یك سکوئی در دهلی نو کالبد او را به مشت خاکستری مبدل میکرد هزاران مردم هند در پای آن سکو فریاد میکردند. نهرو تو جاودانی. نهرو تو جاودانی و این صدا که از درون قلب ملت بزرگ هند بر میخاست مهر ابدیت بر این مرد بزرگ یا بهتر گفته باشم این انسان بزرگ میگذاشت. او مسائل انسانی را خارج از حدود زمان و مکان قرار داده بود و تا ابد زنده خواهد بود.

نقل از سالنامهٔ دنیا - ۱۳۵۰

---

* متأسفانه در اینجا موفق به چاپ عکسهای جالب مربوط به ملاقات جناب آقای مسعود انصاری و سرکار خانم نوشین محقق، دختر گرامی ایشان با پاندیت جواهر لال نهرو بعلت عدم دسترسی به اصل آنها، نشدیم.

زبان فارسی در هند

از دکتر گیتی فلاح رستکار، استادیار زبان و ادبیات فارسی

اندکند کسانی که بواسطهٔ حرفه و شغلشان یا از راه مطالعه و تحقیق با سر زمین هند آشنا شده و با معرفت به ارزشهای معنوی که این سرزمین از لحاظ زبان و ادبیات فارسی دارد، شیفتهٔ سیر و سیاحت آن شده باشند.

این مأموران و مسافران و محصلان اندك هنگامی که به هند میرسند، درمیان مردمی که به زبان هندی و لهجه‌های گوناگون تکلم می کنند و درمیان مردمی آشنا به زبان انگلیسی، گهگاه به افرادی بر می خورند که برخلاف توقعشان سلام آنان را به پارسی جواب می گویند و نغمه‌هایی خوش از این سر زمین درگوش دارند و از اندیشهٔ بلند ایرانی و از شعر بارور فارسی چیزها میدانند و از احاطهٔ زبان فارسی در هند از پدرانشان خاطره‌های شگفت بیاد دارند. در کتابخانه‌های متعدد سر زمین پهناور هند، چه بسیار کتاب خطی و چاپی به زبان فارسی، از آثار بزرگان ادب ایران می یابند و چه بسیار است کتابهای فارسی که از مردم سر زمین هند بیادگار مانده، کتابهایی که حکایت از دلباختگانی می کنند که روزی در کمال شیفتگی به تألیف و تصنیف و تحریر و چاپ این کتابها مشغول بوده اند و سرشار از لذت و غرور میشده اند. اینان که بوده اند که در سر زمینی خارج از مرز سیاسی ایران و خارج از محیط حکمرانی زبان فارسی تا این حد نسبت به این زبان ارادات ورزیده اند!

این گنجینه‌ها حاصل چه کوششی است و از چه راه به هند راه یافته است؟ آیا غارتگری بصیر و مغرض روزی این ذخایر را از گوشه و کنار ایران جمع آورده و در جای جای هند پراکنده است! یا روزی زبان فارسی در حوزهٔ دیگری

جز ایران به فعالیت و گسترش مشغول بوده است و اکنون از این فعالیت خبری و اثری نیست.

روزگاری استادان هندی در ردیف استادان زبان فارسی فعالیت میکردند، گاه شاعران هندی از شاعران معاصر خود در ایران پیش افتاده بودند.

به دو هزار و سه هزار سال پیش از میلاد بر می‌گردیم. رابطهٔ ایران و هند را از اکتشافاتی که از اعماق خاک بعمل آمده و آثاری که از دل خاک بیرون کشیده‌اند، بخوبی احساس می‌کنیم و این رابطه را در دوره‌ی بعد نزدیکتر می‌بینیم و در دورهٔ کورش و داریوش و حتی حملهٔ اسکندر مستندتر.

تحقیقات نژادشناسی و لغت شناسی در مورد طایفه‌یی از ایرانیان که در اراضی مرتفع بلوچستان سکونت دارند و به لهجه‌یی نزدیک به لهجهٔ هندیان قدیم تکلم می‌کنند، رابطهٔ دیرینهٔ بین مردم این دو سرزمین را قطعی می‌کند.

در کتاب ''اوستا'' از هند و در کتاب ''ریگ ودا'' از ایران یاد شده است و قبل از سقوط تمدن با عظمت هخامنشی

دانشمندان و هنرسندانی از ایران به ه رفته اند که دانش و هنرشان منـ اثراتی در هند بوده است.

افکار ایرانی و هندی در افسانه و اشعار و آداب و رسوم و عادات ا دو ملت مشابه و یکنواخت راه یافته اسـ

تصوف ایرانی و هندی جلوه‌ها درخشانی از تاثیر در یکدیگر دارند تصوف ایرانی سالیان دراز در هند مشر خود را ادامه داده است. از بعد اسلام توسط سرداران اسلامی حملا به قسمتی از سرزمین هند شده اسـ سپس سلطان محمود غزنوی در اوا قرن چهارم هجری بیش از پانزده به هند حمله کرده است.

محمود و درباریان و سپاهیانشر در این سفرهای جنگی — که هر یک ماهها طول می‌کشید — منشأ اثراتی دره بوده اند.

این جماعت، ناخود آگاه و بی هد به انجام کاری مشغول بودند که برخلا هدفها و نقشه‌هاشان، ارجمند بود. حـ و نشر با هندیان و اقامت در هـ و بخصوص آمیختن سپاهیان با مرد

ان ملت غالب را درمیان ملت
غلوب جا میداد و گسترده می کرد .
معارشیوا و لطیف فرخی و دیگر شاعران
مراه سلطان که گاه با موسیقی خوانده
یشد بی تردید زیبایی زبان فارسی را
بهتر می نمود ، گر چه این شاعر در مدح و
ستایش محمود و ایرانیان و تحقیر ملت
مغلوب سروده شده بود ، استواری و شور
هیجان آن معرف زبان فارسی بود و
شاهنامهٔ این زبان را در سر زمین هند
ه ثبت میرسانید . بقایای غزنویان شیوهٔ
محمود را ادامه دادند و با علاقه به پاسداری
بان فارسی در هند پر داختند . از این
س شبه قارهٔ هند با مهاراجه‌های متعدد
قدرتمندش که در هر شهری حکومتی
شکیل داده بودند ، بر اثر ناسازگاری
درتهای داخلی گرفتار حمله و هجوم شد .
و قرن بعد از محمود ، خاندان غوری
ه هند دست اندازی کردند و فکر ایجاد
حکومت اسلامی در سر زمین هند قوت
گرفت و سلطنت اسلامی در این سرزمین
جمعیت یافت . و نواحی مهمی چون
هلی و بنگاله مرکز حکمت سلاطین
سلمان شد . این زمان مقارن بود
با حمله و هجوم مغولان به ایران .
آغاز قرن هفتم زمان رواج فارسی در
هند است . بسیاری از شاهزادگان و
امرای مسلمان که از ایران و ما وراء النهر
به سبب این حمله فرار کرده بودند
به دربار شاهان مسلمان هند روی
آوردند. غیاث‌الدین بلبن پادشاه مسلمان
فارسی زبان بر قسمتی از هند سلطنت
میکرد و شاعری چون امیر خسرو
دهلوی مداح او بود . سپس خاندانهای
مسلمان دیگر در شمال هند حکومتهایی
دایر کردند که قلمرو حکومت خود را
تا جنوب هند می کشاندند. در قرون بعد
در اثر حملهٔ امیر تیمور به هند شمالی،
ضعیف شدند و زمینه را برای ایجاد
حکومتی مقتدرکه به این آشفتگی سر و
صورتی بخشد و وحدتی ایجاد کند ، آماده
ساختند . قرن دهم هجری مصادف
است با حکومت فرزندی از خاندان
تیمور به اسم ظهیرالدین محمد بابر شاه
که موفق به تشکیل سلسلهٔ بابری یا
گورکانی در هند شد که سیصد و پنجاه
سال دوام داشت .

دوران سلطنت بابریان از جهت رواج زبان فارسی در هند، دورانی بس پرثمر بوده است زبان فارسی که در این روزگار با دیگر زبانها و لهجه‌های هندی بصورت مسالمت آمیزی زندگی می کرد، اکنون بر اثر روی کار آمدن خاندان بابری که خود پروردهٔ دربار پر رونق هرات بودند، شگفتگی و تفوق خاصی یافت. قدرت آنان در زمان اکبرشاه به حدی رسیده بود که در اکثر نواحی سرزمین هند حکمرانی داشتند. اکبرشاه می خواست با ایجاد وحدت ملی در مذهب ریشهٔ اختلافات را در هند از میان ببرد برای این کار اقدام به ساختن مذهبی مشترک از اسلام و هندوییزم کرد تا بااشاعهٔ آن در هند صلح و آرامش همیشگی برقرار سازد.

چون پادشاهان مسلمان فارسی زبان اختلافشان با مهاراجه‌ها و قدرتهای محلی هند بر سر مذهب بود، بدین جهت از زمان حملهٔ محمود غزنوی تا پایان کار سلسلهٔ بابری زبان فارسی آزادانه بی آن که مانعی برای پیشرفت خود داشته باشد در هند گسترش می‌یافت. اختلافات مذهبی بقدری اندیشه و فکر هندیان و حاکمان مسلمان را بخود جلب کرده بود که مسالهٔ زبان فارسی و گسترش آن را تحت‌الشعاع قرار داده بود. با این حال هم زبان فارسی به اوج اعتلای خود میرسید و هم اسلام در هند بشدت ریشه می دوانید و گسترش می یافت.

وقتی زبان و ادبیات کشوری از مرز سیاسی آن کشور فراتر میرود تحت تاثیر عوامل مختلف، فرهنگ و تمدن و آداب و رسوم قوم و ملت گیرنده تغییراتی می یابد. انتظار داریم این وضع را در هند که بزرگترین منطقهٔ فعالیت زبان فارسی — خارج از مرز ایران — بشمار میرفته، آشکارتر ببینیم. بروز ''سبک هندی'' بارزترین نشانهٔ تاثیر فرهنگ هند در ادبیات فارسی است اگرچه که پایه های این سبک یعنی ''عراقی'' قبلاً در سر زمین ایران ریخته شده است ولی تاثیر آن ملت تا بدان پایه بوده است که نام آن سر زمین بر سبک دوره‌یی خاص از شعر فارسی نهاده شده است.

گسترش زبان فارسی و تجلی آن در هند به پایه‌یی رسیده بود که روزگاری

، از لحاظ مرکزیت و اهمیت علم
هنگ با سمرقند برابری میکرد و شهر
ور Jon pur در قرن هشتم به شیراز
معروف شده بود و سپس کشمیر ،
ران صغیر'' نامیده شد . شهرهای
ک هند هر یک برای بدست آوردن
ازاتی در زمینهٔ شیوع و رواج علم
ب فارسی با یکدیگر رقابت داشتند .
یق پادشاهان هند و دانشمندان و
ای فارسی زبان هند و دعوت از
شمندان و شعرای معروف ایران بدان
زمین ، دلیلی روشن از توجه به گسترش
ن فارسی است — حافظ و سعدی و عطار
هند دعوت شده اند ـ و کار این دعوت
دوره‌های بعد پیوسته ادامه یافته است .
فرت شعرا و نویسندگان مشهور زبان
ی به هند نشانه‌یی از ادب پروری و
قهٔ هندیان به زبان فارسی است .
ایی چون صائب تبریزی و کلیم کاشانی
لیم تهرانی به هند مسافرت کرده اند
مورد استقبال هندیان قرار گرفته اند .
ا و گویندگان بزرگ ایران در دوره
ی مختلف ، از هند یاد کرده اند و
وی سفر به هند را در سر می پرورانیده اند .

شعرا و گویندگان هند نه تنها از روش شعرای ایران پیروی می کردند بلکه تقلید از شاعران برجستهٔ ایران را مایهٔ افتخار خود میدانستند . این ارتباط و علایق معنوی بین ایران و هند وسیلهٔ سفراء و نمایندگان دربار ایران و هند استوارتر و محکم تر میشد .

شاهان غزنوی و غوری و امرای ترک و تیموری و آخر از همه نادرشاه ، مهاجمان به هند و غلبه کنندگان بر آن سرزمین همگی در مراکز اصلی حکومت خود به زبان فارسی تکلم می کردند و چون بر هند دست یافتند آنان که در آنجا مستقر شدند ناگزیر همان زبان و همان ادب و همان عادات و رسوم و فرهنگ‌رادرهند رسمیت و رواج بخشیدند .

این است که در این دوره‌ها به تعداد زیادی از هندیان بر می خوریم که به آموختن زبان فارسی و تقلید از شعر و نثر فارسی پرداخته اند و حتی مسلمانان هند از راه زبان فارسی با قرآن وحدیث و دستورات مذهبی آشنا شده‌اند .

گذشت زمان و تکرار تاریخ در هند وضعی پیش آورده که مدت

شتصد سال زبان فارسی را در آن سر زمین
نده و پر تلاش ساخته . هجوم غزنویان ،
ملهٔ مغول ، روی کار آمدن نوادگان
یمور ، مسافرت همایون شاه به ایران
اقامت چهارده ساله اش در دربار شاه
هماسپ صفوی و مراجعت او به هند و
سیدن به سلطنت و دیگر عوامل ، از
لل مهم ثبات فارسی در آن سر زمین
وده است .

دربار سلاطین گورکانی بخصوص
کبر شاه محل اجتماع شعرا و نویسندگانی
ارسی زبان بوده که بقصد استفاده از
طایا و بخششهای او بدانجا راه یافته
ودند. این درباز خاطرهٔ دربار غزنه را
نده میسازد و فیضی دکنی ملک الشعرای
قتدر همچون عنصری بر کاروانی از
معرای دربار نظارت داشته ، شاعرانی که
هرست نامشان نشان میدهد اغلب
یرانی بوده اند و از شهر های ری و
یشابور و اصفهان و شیراز بدان سر زمین
فته اند .

مراجعه به تذکره های متعدد
وشته شده در هند ، نشان می دهد که
در کنار شاعران فارسی گویی که ایرانی نژاد
بوده اند و پدرانشان یا خود شان به
هند رفته و اقامت گزیده اند ، بسیارند
شعرای برهمن و هندی نژاد که از
راه آموختن و تحصیل ، زبان فارسی را
کسب کرده اند و چنان مهارتی بدست
آورده اند که به این زبان اثراتی از خود
بجا گذاشته اند .

کارورود آزادانهٔ کالای زبان فارسی
به هند سالیان دراز ادامه داشته است .
زمانی بازار کاروانهای فارسی زبانانی که
به هند مهاجرت یا مسافرت میکردند
سخت گرم بوده ایرانیان متنفذ پس از
انجام سفر حج ، بیاد دیار هند می‌افتادند.
مسافرانی که به شهر های بزرگ و
مشهور هند میرفتند خود را درمیان
جماعتی از فارسی زبانان می دیدند و
احساس غربت و بیگانگی نمی‌کردندگویی
به شهر های مختلف ایران سفر کرده اند
و چون به وطن باز می گشتند خاطره‌های
خوشی از سفر هند به ایران می آوردند ،
بوسیلهٔ این مسافران در طی قرنهای
متمادی ، سرزمین هند بعنوان سر زمین
افسانه‌یی سرشار شگفتگی‌ها و دیدنی‌ها ،
معرفی شده است. حتی این اعجاب و

ی در افسانه‌های فارسی هم وارد ست .

تاریخ نویسی و تذکره نویسی و نویسی بفارسی و ترجمه از آثار ن هندی در قرون ده و یازدهٔ هجری فنون را در هند به اوج کمال ه . بخصوص فرهنگهای متعدد فارسی ر این زمان در هند انتشار یافته احتیاج و علاقه‌یی است که هندیان ن فارسی داشته اند و نیز خدمتی به زبان فارسی .

هند روزگاری مشتری دائمی زبان و فارسی و هنر ایرانی بود و بزرگترین رورش این زبان . در ادارات و مهای دولتی ، مکتب ها و مدرسه‌ها ین مردم به این زبان تکلم میشد . دو قرن است که زبان فارسی لایل مختلف مورد بی اعتنایی واقع زبان انگلیسی جای آن را گرفته زبان فارسی را به گرداب زوال ی کشانده ، اما خود نیز جایش را ان هندی میدهد ، با این همه خواص کسانی هستند که مشتاق ارسی و شیفتهٔ اشعار بلند این زبانند و نیز هستند کسانی که به تحصیل فارسی اشتغال دارند و به این زبان شعر میسرایند و نثر می نگارند و سخن میرانند .

زبان اردو جلوه‌یی دیگر از تأثیر زبان فارسی است . زبانی آمیخته از لغات فارسی و عربی و سانسکریت که لااقل چهل در صد لغاتش فارسی و عربی است و لغات عربی هم معمولاً از طریق زبان فارسی بدان راه یافته است . ادبیات اردو تحت تأثیر زبان فارسی کمال یافته و شعر اردو از زیبائیهای شعر فارسی بهره گرفته است .

هر ایرانی و فارسی زبانی وقتی با این سابقه آشنا می شود و فاصلهٔ زمانی مسعود سعد سلمان شاعر والاهمت و اقبال شاعر بزرگ و متفکر را بخاطر میآورد ، از درازی مدت و عمق نفوذ زبان فارسی در این سرزمین به حیرت می افتد و دچار اندیشه می شود و چون یقین حاصل کرد دلش به تپش میآید و غرق در هیجان میشود .

این تأثر در شعر شاعران قدیم و حتی معاصر ایران راه یافته است و شاید

آخرین ترانه توسط مرحوم بهار سروده شده باشد و این است چند بیت از مثنوی زیبای او که حکایت از این آشنایی میکند و سلامی است به هند بزرگ:

باز خنگ فکرتم جولان گرفت
فیل طبعم یاد هندستان گرفت

تا خیالم نقش روی هند بست
یافت ذوقم جلوهٔ طاووس مست

دل اسیر حلقهٔ زنجیر هند
جان فدای خاک دامن‌گیر هند

بس ملاحت‌ها درآن خاک و هواست
هند را کان نمک خواندن رواست

ایزدی بود آشناییهای ما
آشنا داند صلای آشنا

هند و ایران آشنایان همند
هر دو از نسل فریدون و جمند

ساغری گیر از می عرفان هند
نوش یاد پارسی گویان هند

یادی از مسعود سعد راد کن
بعد یاد رونی استاد کن

آن که چون سعدی سخنگویی نوست
بلبل گلزار دهلی خسرو است

از همایون گیر تا شاه جهان
شاعران را بوده هند آرام جان

هند بازار خرید ذوق بود
هند یکسر عشق و شور و شوق بود

صنعت و ذوق و هنر ترکیب یافت
از صفاهان و هری ترتیب یافت

پس روان شد کاروان در کاروان
تنگهای دل پر از کالای جان

رشک غزنین گشت بزم اکبری
نغمه خوان آنجا هزاران عنصری

'غالبی' آمد اگر شد 'طالبی'
'شبلیی' هست ار نباشد 'غالبی'

'بیدلی' گر رفت 'اقبالی' رسید
بیدلان را نوبت و 'حالی' رسید

عصر حاضر خاصهٔ 'اقبال' گشت
'واحدی' کز صد هزاران برگذشت

ای بهار از هند با من دم مزن
بیش از این بر آتشم دامن مزن

کز فراق هند بس دلخسته ام
نام هند است این که برخود بسته ام

نام اصل هند باشد «مه بهار»
جذب گردد که به مه بی اختیار
من بهار کوچکم در ری مقیم
دل طپان از فرقت هند عظیم
پس پیامی می فرستم سوی یار
در لطافت چون نسیم نو بهار
گویم ای هند گرامی شاد باش
سال و ماه از بند غم آزاد باش*

این همه وسعت و جریان و رواج فارسی در هند صحبت یک روز و دو روز و یک سال و دو سال و ده سال و صد سال نیست که بتوان ارزش و اثر آن را یکباره نابود ساخت و تأثیر فرهنگی آن را در هند نا دیده گرفت. تاریخ خاطرهٔ زبان فارسی را در هند زنده نگه خواهد داشت اگرچه امروز از این حقیقت تنها افسانه‌یی برجا مانده است.

برای علاقه مندان به آشنایی بیشتر با تاریخ و فرهنگ هند و سابقهٔ زبان فارسی در این کشور و شعرای پارسی گوی هند مآخذ متعدد و مفصلی موجود است، بعنوان نمونه میتوان به این چند مآخذ مراجعه کرد:

۱- سر زمین هند، تألیف علی اصغر حکمت، چاپ ۱۳۳۷.

از جامع ترین کتابهایی است که در زمینهٔ بررسی تاریخی و اجتماعی و سیاسی و ادبی هند از ادوار باستانی تا عصر حاضر تألیف شده است.

۲- تاریخ هند (از مجموعهٔ چه میدانم) تألیف پیئرمیل استاد السنهٔ شرق دانشگاه پاریس ترجمهٔ حسین عریضی، چاپ ۱۳۳۶.

خلاصه‌یی است از سرگذشت هند از قدیم ترین روزگاران تا امروز و ضمناً شامل روابط ایران و هند نیز هست.

۳- هند یا سرزمین اشراق، تألیف وحید مازندرانی.
معرف مختصری است از وضع هند و تمدن و زبان و مذهب در هند.

۴- روابط هند و ایران و چند اثر دیگر، تألیف جواهر لعل نهرو، گردآوری و ترجمهٔ محمود تفضلی.

این اثر بمناسبت مسافرت نهرو به ایران ترتیب یافته است .

۵- مآثر رحیمی ، ملا عبدالباقی نهاوندی، در سال ۱۰۵۲ هجری تألیف شده است .

در ذکر حالات سلاطین قراقوینلو که اجداد خان خانان بوده اند و مؤلف در دربارشان بسر می‌برده ، و نیز در ذکر احوال سلاطین غزنین و بنگاله و جونپور و کشمیر و ملتان و دهلی و گجرات و دکن و در احوال بعضی از معاصران او از حکما و اطبا و شعرایی است که اغلب فارسی زبان بوده اند . **

۶- تذکره های متعددی در هند دربارهٔ شاعران پارسی گوی تدوین شده برای نمونه کافی است به تذکرهٔ مقالات الشعرا تألیف میر علی شیر تتوی 'قانع' متوفی ۱۰۲۳ ه که شامل شرح احوال و آثار ۷۱۹ شاعر پارسی گوی 'سند' است مراجعه شود. توجه به تذکره هایی نظیر 'سفینهٔ هندی' تألیف بهگوان داس هندی که مؤلفش هندی پارسی زبانی است کمال نفوذ این زبان را در هند تأیید می کند .

نقل از مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی ، مشهد

* جلد دوم دیوان اشعار بهار ، چاپ دوم ۱۳۴۵ ص ۲۳۸

این مثنوی شیوا بطور کامل در شمارهٔ سوم از سال سوم این مجله به طبع رسیده است .

** مآخذ دیگری از قبیل ''روابط ادبی ایران و هند'' نگارش آقای علی اکبر شهابی خراسانی- ''نگاهی به تاریخ جهان'' و ''کشف هند'' از آثار پاندیت جواهر لال نهرو که وسیلهٔ آقای محمود تفضلی به فارسی ترجمه شده اند ، برای آشنائی بیشتر به تاریخ و فرهنگ هند وجود دارد .
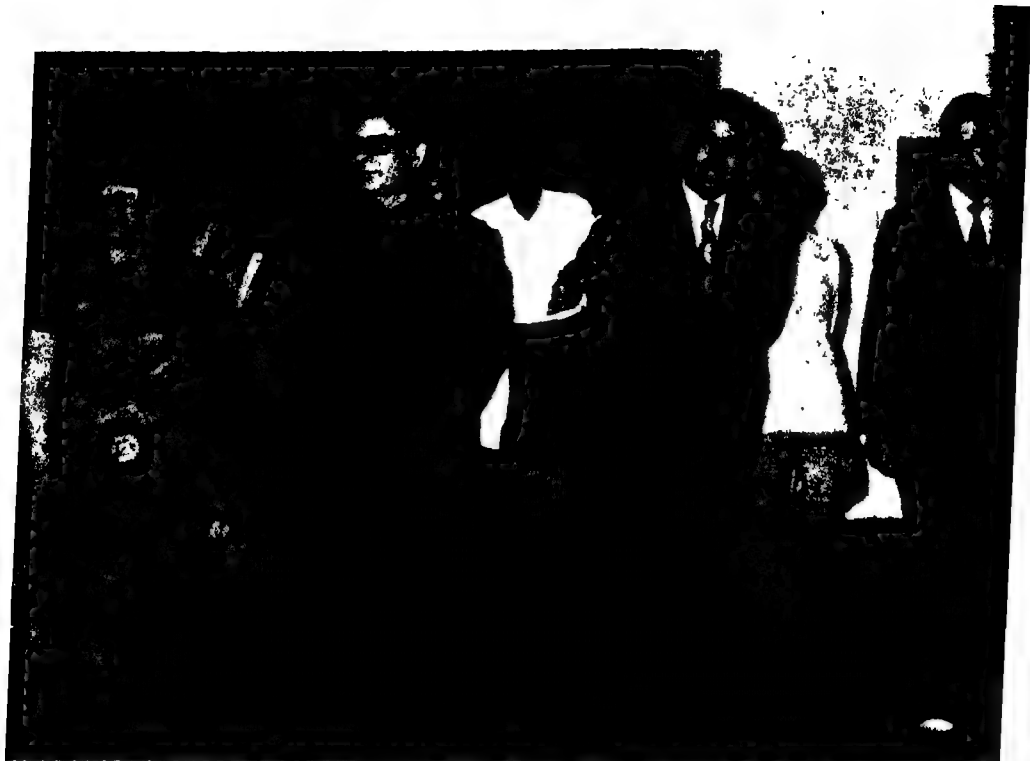
صحنه از بازدید نمایشگاه عکسهای تاریخی ایران و مراسم پذیرائی از بازدیدکنندگان

ترجمهٔ فارسی خطابه ایکه در مراسم گشایش جشنوارهٔ فیلمهای فارسی در دهلی وسیلهٔ سر دبیر این مجله بزبان انگلیسی قرائت گردید

آقای رئیس . . . . پروفسورنورالحسن
. . . عالی جنابان . . . . خانمها و آقایان ،
جب افتخار من است که بمناسبت
نمایش جشنوارهٔ فیلمهای ایران توسط
اب آقای وزیر آموزش و پرورش و
ه اجتماعی دولت هند ، از حاضران
رم در این جلسه سپاسگزاری کنم و
استفاده از این فرصت تاریخچهٔ مختصری
پیدایش سینما و صنعت فیلم در ایران،
محضار برسانم .

اولین تالار سینما در ایران در سال
۱۹۰. میلادی تأسیس شد و در حدود
باه سال پیش نمایش فیلم بجای
شهر فرنگ" متداول گردید (گرچه
مرالدین شاه قاجار درسال ۱۹۰۰ میلادی
ر بین فیلمبرداری بایران وارد کرد ولی
نمادهٔ از آن تنها منحصر به فیلمبرداری
تعزیه گردانیهای ماه محرم و شیرها
ببرهای باغ وحش تهران بود)

بعد از سال ۱۹۲۱ میلادی در
ایران چند فیلم کوتاه تهیه شد ولی در
اوائل سال ۱۹۳۰ اولین فیلم قابل ذکر
بزبان فارسی اتفاقاً با مشارکت فیلمبرداران
هندی تهیه شد و این نشانهٔ اینستکه در
آنوقت هم بین دو کشور برادر روابط
فرهنگی و هنری نزدیک وجود داشته
است . تهیه کننده ، کارگردان و قهرمان
این فیلم شادروان عبدالحسین سپنتا و
نام فیلم "دختر لر" بود .

در هر حال تا زمان جنگ جهانی
دوم گرچه فیلمهای اروپائی و هندی و
عربی در ایران بازار خوبی داشتند ولی
هنوز صنعت فیلم بطور جدی و در
زمینه‌های مختلف گسترش نیافته بود بعد
از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۸
فیلم جالب فارسی بنام "طوفان زندگی"
توسط شرکت "میترا فیلم" تهیه گردید
ولی در حقیقت بعد از سال ۱۹۵۳ بود

ه در ایران اهمیت و نقش فیلم در
ون زندگی اجتماعی و روابط بشری
ساس شد .

در آنزمان "ادارهٔ هنرهای زیبا"
ر این زمینه علاقه وافری نشان داد و
ر مورد دعوت کار شناسان خارجی برای
هنمائی علاقمندان به هنر ظریف و دقیق
نعت فیلم مساعی بسیار بکار برد بویژه
تهیهٔ فیلمهای مستند در امر آموزش و
ورش و هنر اهمیت بیشتر داده شد .

علاوه بر دولت ، تهیه کنندگان
صوصی و آزاد نیز در اینمورد فعالیت
شتند . گرچه فیلمهای این مؤسسات
به عادی داشت و اکثراً فیلمهای
ارجی را بزبان فارسی دوبله میکردند .

بجرأت میتوان گفت که صنعت
مسازی در ایران ظرف بیست و چهار
ل اخیر به پیشرفتهای شگفتی نائل آمده
ت . در حالیکه در سال ۱۹۴۸ فقط
فیلم در ایران تهیه شده بود درسال
۹۱ تعداد فیلمهای ایرانی ، به شصت
بد . این فیلمها نه تنها در داخل کشور
رض نمایش گذارده شدند بلکه به

کشورهای خارجی مانند افغانستان ،
ایتالیا، ترکیه و شوروی نیز صادرگردیدند.

در حال حاضر ایران دارای چهارده
کارگاه (استودیو) مجهز و مدرن فیلمبرداری
میباشد که علاوه بر تهیهٔ فیلمهای داستانی
و مستند به دوبله کردن فیلمهای خارجی
نیز اشتغال دارند . در سال ۱۹۵۲ تعداد
سینماها در ایران یکصد و ده بود و در
حالیکه در سال ۱۹۷۱ این تعداد بردویست
و پنجاه سینما افزونی یافت این سینماها
در هشتاد شهرستان مختلف کشور دائر
شده اند و بعضی از آنها با بهترین و
مجهزترین سینماهای دنیا برابری میکنند .

تا کنون به تعداد معتنابهی از
فیلمهای هنری ایران در جشنواره های
بین المللی فیلم جایزه های معروف تعلق
گرفته است.

بطوریکه میتوان گفت فیلمهای
ایران در سطح جهانی نقش ارزنده ای
را ایفاء کرده اند . از آنجمله اند فیلم
" شقایق سوزان " که توسط مرکز
هنرهای زیبا تهیه شده و در جشنوارهٔ

برلین جایزه دوم (مدال نقره خرس) را برد فیلم ''خانه تاریک است'' در جشنوارهٔ آلمانی Obterhausen جایزه اول را ربود. همچنین به ''گلستان فیلمز'' در جشنوارهٔ فیلم سال ۱۹۶۱ ونیز بخاطر فیلمهای مستند ''یک آتش'' و ''مارلیک'' اولین جایزه تعلق گرفت و فیلم دیگر ایرانی بنام ''طلوع جدی'' که توسط آقای فروغی تهیه شده بود در جشنواره ماه مه، سال ۱۹۶۳ کان در قسمت ''فیلم برای جوانان'' برندهٔ اولین جایزه شد. بالاخره در ماه آوریل سال جاری در سیزدهمین جشنوارهٔ جهانی فیلم برای کودکان در و نیز، فیلم ایرانی ''رهائی'' اولین جایزه را ربود. بهمچنین تاکنون در کشور ایران چندین جشنوارهٔ مختلف فیلم برگزار شده است. مانند هفتهٔ فیلمهای فرانسه در ژانویهٔ ۱۹۸۰، اولین جشنوارهٔ فلیمهای ایرانی در ماه مه ۱۹۸۰، جشنوارهٔ فیلمهای آموزشی جهانی در اکتبر و نوامبر ۱۹۸۰، جشنوارهٔ فیلمهای ساکت در ژانویهٔ ۱۹۸۰ و در سال جاری نیز جشنوارهٔ بزرگ و جهانی فیلم در آوریل ماه با شکوه هرچه تمامتر برگزار گردید که در آن کشورهای بزرگ تهیه کنندهٔ فیلم از جمله هند و ژاپن و آمریکا شرکت داشتند و همچنین حضور هنرمندان معروف جهان و شخصیتهای بزرگ سنیمائی در این جشنواره، خاطرات فراموش نشدنی بجای گذارد.

گفتنی و موجب مسرت است که فیلمهای هندی در ایران روز بروز شهرت و محبوبیت بیشتری کسب میکنند و این بدین سبب است که مردم هردو کشورها از یك نژاد و یك فرهنگ ریشه گرفته اند و یکنوع یگانگی در طرز تفکر و اندیشه آنها وجود دارد.

بیشتر فیلمهای هندی در ایران بزبان فارسی بسیار ساده و شیرینی دوبله میشوند و گاهی یك فیلم هندی همزمان در بیست سینما ماهها بمعرض نمایش گذارده میشود و مورد استقبال عموم طبقات مردم قرار میگیرد موسیقی، آواز و رقص اصیل هندی در ایران شهرت و محبوبیت دارد و مردم هیچگاه خاطرهٔ فیلمهای هندی نظیر 'آواره' و 'سنگام' را فراموش نمیکنند.

در حالیکه صنعت دوبلاژ فیلم در
یران به اوج خود رسیده است متأسفانه
ر هند برای برگردانیدن زبان فیلمهای
رسی به زبانهای رائج در هند وسائل
کافی در دسترس نمیباشد بهمین جهت
تاکنون فیلمهای فارسی زیادی در هند
نمایش داده نشده است امیدواریم در آیندهٔ
زدیك بنحوی این نقیصه مرتفع گردد .

از آنجا که نمایش فیلم بمثابه
دریچه ای برای معرفی فرهنگ و هنر و
تمدن یك ملت است حقاً باید در اقتصاد
سازنده و آهنگ پیشرفت کشور جای
مناسبی داشته باشد و نقش خود را بخوبی
ایفاء کند .

پیشرفت صنعت فیلمسازی در ایران
نشان میدهد که دولت شاهنشاهی
با راهنمائی صحیح نه تنها وسیلهٔ سرگرمی
و تفریح و نشاط مردم را تأمین کرده
است بلکه برای پیشرفت آموزش و پرورش
کودکان و عموم مردم مساعی خود را
بکار بسته است .

در پایان از اینکه جناب آقای
پروفسور نورالحسن وزیر محترم آموزش و
رفاه اجتماعی هند دعوت ما را برای
گشایش این جشنواره پذیرفتند ،
سپاسگزارم .

از آنجا که جناب آقای وحید
مازندرانی سفیر شاهنشاهی ایران در مورد
روابط و علائق فرهنگی دو کشور ایران
و هند سوابق و تألیفاتی دارند که
نمایانگر دلبستگی آنجناب در این زمینه
میباشد ، یقین دارم که فعالیتهای انجمن
هند و ایران در آینده با توجهات و
راهنمائیهای ایشان بیش از پیش گسترش
خواهد یافت .

با امتنان از عموم حضار محترم .

دو نمونه از نو آوری در قالب نو و کهن شعر پارسی از دو شاعر معاصر و نام آور ا؛

فرعون

به سلام ماه رفتم به فراز بام و دیدم :
به همان صفای دیرین و طراوت نخستین
که هزار قرن ، هر شب ، غزل لطیف خود را
لب بام کهکشان های بلند خوانده ؛
می خواند .
به سلام مهر رفتم
به همان شکوهمندی که هزار قرن ، هر روز ،
سوار اسب زرین ،
به فراخ دشت سر سبز سپهر رانده ؛
می راند .
به سلام آسمان های پر از ستاره رفتم
به سلام دشت و دریا
به سلام کوه و صحرا
به هزار سو دویدم
به هزار جا رسیدم
همه جا ، هر آنچه دیدم
به همان شکوه دیرین و طراوت نخستین ،
همه جهره می نمودند
همه جا ودانه بودند

همه جاودانه ، جز ما
که چنین غریب و مسکین ،
به زوال یکدگر خیره نشسته ایم و خسته .
همه جاودانه جز ما
که درین نشیب وحشت ،
به شتاب رهسپاریم و سیاه چال خونین
به کمین ما نشسته !
همه چهره ها شکسته ،
همه خنده ها گسسته ،
همه بی امید ، در پشت دریچه های بسته !

تو که جان این جهانی !
تو که در تمام ذرات زمین و آسمانی !
تو که خوب می توانی ،
که هزار قرن دیگر ،
به همان غرور فرعونی خویشتن بمانی !
چه بدی ، چه بد ! که افسانه عمر آدمی را
به ملال می پسندی ، به سرشک می نگاری !
چه بدی ، چه بد ! که از این همه شور و شوق هستی
اثری نمی‌گذاری .
چه ستمگری ! " که چندین دل و دست نازنین " را
به مغاک های ظلمانی خاک می سپاری !
بشکافمت ، ببینم ، چه دلی به سینه داری !؟

فریدون مشیری

غم پائیز

بباغ غمزده ، آتش گرفت برگ چناران
کلاغ خسته ، خبر میدهد ، ز ریزش باران

غریو شیون زاغان دلفسرده برآمد
بجای نغمهٔ شیرین قمریان و هزاران

نثار بوسه کند ، تند باد هرزه ، دمادم
به‌دشت و دامنه ، برگونه های سرخ اناران

به دوش کاج زمرد بتاج جنگل زیبا
خزیده ، تاک خرامنده ، همچو چنبر ماران

صنوبر ، از سر هر نارون ، گذشته به قامت
چو نیزه‌های زر ، از خود آهنین سواران

سپید وسرخ و زراندود و زرد و سبز و سیه بین
کرشمه بازی پروانه ، بر کبودی خاران

درون طارم زرینه باغ سوخته دامن
ستاده زاغ سیه جامه ، همچو صومعه داران

فسرده جائی گلبرگ غنچه ، بی نم شبنم
چو داغ روزه بود ، بر لبان روزه گزاران

به آب چشمه ، ز پرتاب سنگریزه ، در افتد
هزار دایره ، از پشت جست و خیز شکاران

کلاه برف شکوهنده کوه سر به فلک بین
که مانده بر سرش ، از یاد روزگار بهاران

به زیر ابر نگین بار بامداد خزانی
نشسته هدهدک ، ازطوق‌سینه، دانه‌شماران

خروش باد ، به لرزنده برگ شاخهٔ افرا
خراج زر طلبد ، از شکنج بی بر و باران

به‌رنگ‌رنگ‌خوش‌افتاده، عکس‌دلکش‌بستان
به آب برکه ، چو افسون نقش‌خامه نگاران

به خوشه خوشهٔ انگور تازه بنگر و ، بنگر
صفای چهرهٔ ، بر چهره بر نشسته غباران

درین خزان ، که بصد جلوه میبرد دل دانا
هلاک دیدن یاران رفته‌ام ، چو خماران

دریغ و درد ، کزان رفتگان ، یکی نشتابد
به غمگساری ما بر خروش سینه دچاران

بیار باده ، که با های های گریه ، در افتم
بسان برگ خزانی ، برین شکسته مزاران

رمیده دل ، سر دیدار باغ و سبزه ، ندارد
که جاودانه بود ، داغ بیدلان و نگاران

مرا ، بدامن پائیز داغدیده ، رها کن
که مست بادهٔ سر گم کند ، چو باده گساران

دلاورانه ، بتازان سمند خسته فریدون
که ازکنار تو ، پیشی گرفت ، هودج یاران

فریدون توللی

NEWS FROM BOMBAY

Farewell to the Counsul General and Exhibition of Maps :

The Iran Culture House gave a Farewell to H.E. The Consul General of Iran in Bombay and Madam Abbas Nadjm on June 6, 1972, on the eve of latter's departure for Iran. On the same occasion an exhibition of 35 maps showing political developments of Iran from the times of Noah upto the Second World War was also arranged for the benefit of the guests, which included scholars and dignatiries of the town.

Farewell to H.E. & Madam Na

Iranian Stall in the World Book F

Exhibition—Iran Through The Ages :

The Exhibition, IRAN THROUGH THE AGES was brought to Bombay for a week long display at the famous art-centre of the metropole—Jehangir Art Gallery. The exhibition was opened on June 13, 1972 in the presence of H. E. Mr. Fahami, Acting Consul General of Iran at Bombay, important persons from Parsi and Iranian community and other elite of the town. It is estimated that 12,000 to 15,000 persons visited the exhibition which lasted till June 19. The exhibition turned out to be a great success.
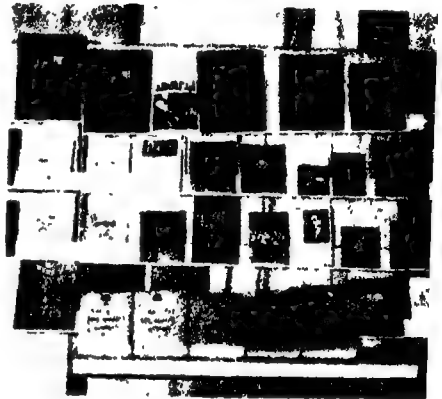
Film Festival

In collaboration with the Cultural Department, the Indo-Iran Society organised a grand festival of Iranian Films from May 10 to May 13, 1972. On the inaugural day Mr. H. Kardoosh, the Cultural Counsellor gave a brief account of the historical development of cinematographic industry in Iran. Later on Prof. Nurul Hasan, Minister of Education & Social Welfare, Government of India, inaugurated the Festival in the presence of the distinguished audience gathered at Sapru House. The inaugural speech was followed by screening of three interesting documentaries depicting various aspects of Iranian life. On May 11, 12 and 13, three films entited Good Bye, Tehran (Khuda Hafiz, Tehran), The Champion Wrestler (Pahlwan-e Mufrad) and The Thief and the Policeman (Dozd va Pasban) were shown respectively at Iran House. On all four days a large number of audience including Members of the Diplomatic Corps, Members of the Indo-Iran Society and lovers of Iranian life and culture came to witness these shows.

There was such a heavy demand that a re-run of the Festival films was done after a fortnight. Besides the three films shown earlier another film entitled The Window (Panjreh) was also screened. This time also the whole programme proved to be a great success.
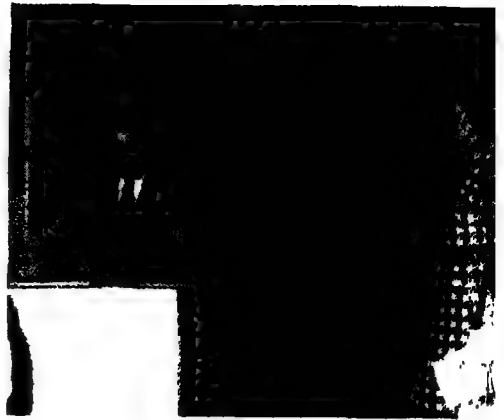
Visitors to the Exhibition

Gathering at the Film Festival at Iran Hou

the Indo-Iran Society, at the latter's residence at Allahabad. Finally, Dr. Naini concluded his visit by a Radio Talk for the benefit of large number of listeners in India and Iran.

Exhibition—Iran Through The Ages

Due to personal efforts of Mr. H. Kardoosh, the Cultural Counsellor, the Cultural Department procured a large number of tableaux from Iran which depicted various aspects of old and modern Iranian life, culture and development. In collaboration with the Indo-Iran Society, an exhibition of these tableaux, entitled IRAN THROUGH THE AGES, was organised at the Lalit Kala Galleries, Rabindra Bhavan, New Delhi from March 20 to March 28, 1972. The exhibition was inaugurated by Mr. I. K. Gujral, the then Minister of State for Works & Housing, Government of India, and was witnessed by a large number of art lovers, including foreign diplomats, members of the Indo-Iran Society and elite of the town.

Felicitations

The Cultural Department offers its hearty congratutations to Shri Malik Ram, the Honorary Secretary of the Indo-Iran Society, who has been awarded the first prize by the Government of Uttar Pradesh on the book entitled "Gul-e-Rana by Ghalib" edited by him. This book was adjudged as the best book in Urdu published during 1970.
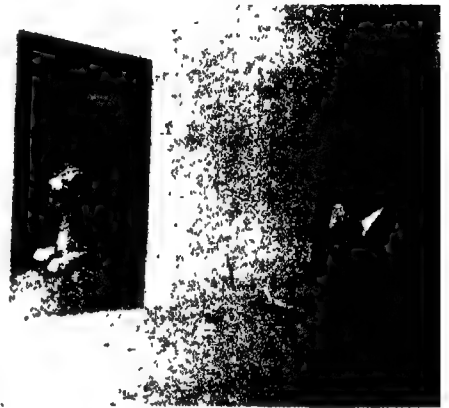
Inauguration of "Iran Through The Ages"

Report from the Cultural Department

Iranian Delegates to the World Sanskrit Conferene :

H. E. Dr. Mohammad Reza Jalali Naini and Dr. Mehdi Mohaghegh, both of them being renowned scholars of Sanskrit and Indian Studies in Iran, represented their country as the Delegates to the World Sanskrit Conference which was organised under the auspices of the Government of India in the last week of March 1972. Both the scholars read learned papers in various sessions which were highly acclaimed by the intellectuals present.

The Institute of Islamic Studies, New Delhi, organised a function at Ghalib Academy Hall which was presided over by Dr. Mohaghegh. Dr. Naini, who was the chief guest, spoke on 'Persian translations of Sanskrit Literature in Iran.' His speech was followed by a lively question-answer session between the chief guest and the learned members of the audience.

Dr. Naini was also invited by the Department of Persian, Jawaharlal Nehru University, New Delhi, to speak on Rig Vedas. The function which was presided by Mr. H. Kardoosh, the Cultural Counsellor of the Imperial Embassy of Iran, was largely attended by teachers and students of the Jawaharlal Nehru University, University of Delhi, and the Jamia Millia Islamia.

Dr. Naini accompanied by Mr. Kardoosh visited Dr. Tara Chand, President of

Dr. Naini at the Jawaharlal Nehru University

I learned something about the social and political conditions of this country. I heard his relatives talk about the progressive and liberal tendencies in the intellectual and educational world of India. I also heard words like "Islam" and "religion" and "true believer" used for him. People also spoke of his international repute, of his government service; still others spoke of him as a thinker and teacher. Some emphasized humanistic trends in his personality and writings. I learned of many condolence meetings being arranged for him and on and on until I didn't know whether I was hearing about one man or several.

Six days in India are a brief period. But the impact on me was great. I couldn't rest my mind without building some kind of picture of the man, I never met, through the words of many, many people. I found myself thinking that perhaps he was a man of unique versatility. Perhaps he was a man of liberal ideas and progressive tendencies yet was deeply religious, an upholder of the Islamic faith. Perhaps he was devoted to the cause of peace and education. Perhaps he left his mark on the cultural and intellectual scene of his country. Perhaps he was admired outside for his universal humanism and was deeply Indian. It was also my impression that he spoke out against evil tendencies fearlessly. People said he had delicacy of feeling and strength of character and power of intellect.

This is a very extraordinary and quite incredulous picture which emerges from all that I heard people talk, scores of them. I don't know how to believe it. H[illegible] can one man attain both the depth of mi[illegible] and intellect, yet breadth of personal and such varied concerns spread over [illegible] tional and international horizons? W[illegible] sort of vision did he carry in his head? [illegible] is not very likely, especially in our mod[illegible] age of specialisation. I am at a loss w[illegible] to make of all this. Won't someone [illegible] me (and tell many of my contemporar[illegible] like me, equally bewildered in this age [illegible] uninvolvement and unconcern) whet[illegible] all this is true? Whether these impressi[illegible] formed are based only on people's exc[illegible] appreciation because a man is dead, [illegible] whether these will stand the test of [illegible] final judgement of history?

As a foreign visitor to India, [illegible] is important for me to know whet[illegible] I am right. I cannot meet him, I have [illegible] time to read his writings. Yet I can[illegible] leave this country without getting [illegible] answer for this disquiet in me. The rea[illegible] is this: I want to, and came to understa[illegible] what is the Spirit of India. India is kno[illegible] to us as the land of diversity and vari[illegible] of factions and disunity. But do th[illegible] exist such deeply and meaningfully u[illegible] fying forces in India which this man see[illegible] to represent in his death and theref[illegible] in his life? Is there such a thread of un[illegible] running amid all the varied trends [illegible] different cultures and languages and fa[illegible] and interests, belonging to the very ess[illegible] of India, as this man was claimed to [illegible] embodied in his self and his life?

For me, to know the truth about [illegible] is to know the truth about India. [illegible] perhaps about mankind.

(Courtsey-Times of I[illegible]

SAIYIDAIN

A Man, A Country and Humanity

By

PETER JACKSON

They say India lost a great man on)ecember 19, 1971. I knew him not in ife. But he became real to me, accidently hrough hundreds of eyes as I watched, tanding in his villa in Jamia Nagar, a ırge crowd of people pouring in. I ıought it is a good chance to ob- erve, sociologically, what Indians are ke—what fascinated me was the fact ıat they looked so different : in dress, ı status, in stature, in intelligence and in :nsitivity. But everyone seemed deeply ffected.

This variety of humanity with a common ond of sorrow attracted me. I had heard ıat India was a land of diversity with ıctions of religion, culture and language nd there was hatred and dislike nd disunity among her people. 'o satisfy my curiosity I asked a entleman who seemed knowledgeable ›out the people around. He looked at ıe funnily and then as we waited for the ›ffin to be brought, he started telling e who they were. I didn't understand any Indian names, but I gathered that 'ere were some government servants, 'nisters, peopel of international organisa- ı ns, some were representatives of reli- ›us institutions, of universities, of :hools, of colleges, of political parties, ıd of voluntary organisations, even ·vants and labourers. Yet a very large number of people were pointed out as personal friends of the family.

Then we saw the coffin being placed in the big side lawn. On one side, a very large number of women were pushing each other to have a glimpse of the de- parted. On the other side, all the men formed themselves in an orderly fashion, passing one by one in deep respectful silence—one woman, a Catholic nun, was also in this line, gently fingering her cross. Just before the end, I too joined the file and looked, at the silent face and my im- pression was of deep peace.

This scene and this face did not leave me. So I went to the house again several times and saw the same kind of variety of people come in all the time. Since then many questions about him and about India have disturbed me to seek their answers.

What sort of man was he who had so deeply affected such a wide variety of people—all kinds and ages and status. What sort of forces formed this personality ? I learned that he was not a political leader, nor held power of money or position. What was in his being that bound people of such opposing tendencies and beliefs and ideologies together in the bond of a common grief and common sense of loss? I talked to many people and visited his family. In an effort to search for an answer

say a few words about the translation of Persian works into Sanskrit. Few works fall into this category. The *Zieh-e-Ulughkhani* or the almanac prepared under the Timurid prince Ulugh Khan was translated into Sanskrit at the instance of Akbar by a board of scholars which included Abul Fazl, Fathullah Shirazi, Kishan Jatishi, Mahananda etc. *Samudrasamagama* composed in 701 A.D. is the Sanskrit translation of Majma'-ul-Bahrain of Dara Shukoh. *Hikmat Prakash* of Mahadeva son of Balam Krishan is Sanskrit exposition of Yunani Medicine including explanations of Arabic and Persian terms. It was edited by Nand Lal Sastri and published from Bombay in 1913.

After a painstaking of fifteen years, I have completed the Persian translation of Rig Veda. At present I am engaged in preparing a new edition of the Mahabharata and the Yoga shta with the cooperation of Prof. Professor of Indology at the Un of Tehran.

H.I.M. the Shahanshah Aryamel self takes keen interest in the I tion of such books, which are tl sure of mankind at one hand an both the nations in better unders and further cooperation.

Due to the White Revolution the guidance of H.I.M. the Shah tremendous changes are taking in the Iranian Society and like this country under the leaders Mahatma Gandhi, Nehru & Maular new Social system has been on th The technology and science has the new horizons of cooperatio our past, our future prospects a bright. We have to offer you and to take from you in the same

Editor's Note

Mr. Som Nath Dhar, whose article on "Common Threads in Asian Folklore" was published in the January 1972 issue of Hind-o-Iran, is the author of "Kashmir Folklore". His papers on folklore of Asia have appeared in India and abroad.

Mr. Dhar is First Secretary (Information and Culture), with the Embassy of India—Turkey.

Two new versions of *Singhasan Batisi* are noticed without any reference to the name of translator or date of translation. One of them is preserved in Cambridge University and the other in Edinburgh University.

Like *Singhasan Batisi*, there is another collection of 25 stories in Sanskrit which were likewise told to King Vikramaditya about a demon. They are known as Vetala Panchavimasati (*Vaitala Pachisi*). The only Persian translation of these stories was done under Aurangzib in 1082 A.H. or 1671-72 A.D. The translation is designated as *Badai'-ul-Uqal* but the name of the translator is not known.

Chandraman Bidil who has been mentioned before in connection with *Ramayana* is also said to have composed *Hikayat-i-Vikram*. But as the work does not seem to be extant its exact nature is not known. Another manuscript preserved in the Asiatic Society of Bengal deals with the miraculous feats of Raja Vikram and is styled as Afsana-i-Tavllud Shudan-i-Raja Bikramajit.

Indian stories provided a great store-house for Persian writers. Some of these stories were originally written in Sanskrit while others had assumed the position of folklore. The latter cover a wide area of interest and Indo-Persian literature is quite rich in this regard. If we sift the collections of Indian stories in Persian, many of them will trace their origin to Sanskrit. One collection of such stories is preserv in India Office Library (No. 1994). contains forty stories which are bas on Sanskrit or Hindi sources.

The Sanskrit drama has a promine place in world literature by virtue its excellene and antiquity. Unfort nately this interesting branch of San krit literature was neglected by Persi translators. The first Sanskrit drama t be translated into Persian is *Prabo Chandrodaya* of Kishan Das Bhatt. was translated by Banwali Das Wa mentioned before, under the title Gulzar-i-Hal or Tulu'-i-Qamar-i-Ma'rifa Bigham Bairagi, a poet of Aurangzib period, also rendered the same dram into Persian verse but it does nc seem to be extant.

In recent years, the drama of Ka Dasa invited the attention of Persia writers, Prof. Ali Asghar Hekmat, th former Ambassador of Iran in Indi translated *Sakuntala* of Kalidasa in vers form. The same drama was earlie rendered into Persian prose by lat Prof. Hadi Hassan of the Aligarh Muslir University. Prof. S. A. H. Abidi, Hea of the Department of Persian, Delh University has prepared a Persian ver sion of Vikram-orva'si. A fresh translatio of the same is now being serialise in the Persian magazine *Aina-e-Hin* organ of the Indian Embassy at Tehran It is being translated by Prof. Abba Mehrin Shushtari.

Before I conclude, I would like t

Coming to the branch of literature, we see that *Panchatantra* is the first collection of Indian tales which was translated into Pahlavi. The Pahlavi version is not extant. It was later on translated into Arabic under the title of Kalila Damana by an Iranian scholar Ibn-i-Muqaffa. This translation served as the base for later translations. Rudaki, the chauser of Persian poetry, rendered it into verse form. Nasurllah, a writer of the later Ghaznavid brought it into prose and ever since no better version of *Panchatantra* has been prepared. Among the later versions of this Indian work are *Anwar-i-Soheili* of Mulla Wai'z Hussain Kashifi and *A'ya-i-Danesh* of Abulfazl. Khaiqbad Abbasi prepared a new version of the same work under the title of Panchakhyana. A recent translation of Panchatantra has been done by Prof. Indu Shekhar and published in Tehran.

Katha Sarit Sagara, another famous collection of stories in Sanskrit also invited the attention of Persian translators. Its abridged prose translation was, according to Ethe, done by Faizi, the poet laureate of Akbar.

Simhasana Dvatrimsika (Singhasan Batisi) or the Thirty-two stories about throne fold to King Vikramaditya in Sanskrit, was translated into Persian by eleven writers. The first translation was done by Mulla Abdul Qadir Badauni under the title of Khirad Araz. Chaturbhuj, son of Mehar Chand, a resident of Panipat and of Khulasat-ut-Ta mentions another version wit tittle of *Gul Afshan*. Later on Bin Madhoram rendered it into P

In 1019 A.H. or 1610—11 A.D. ramal, son of Rakmal translate stories into Persian prose. It wa lowed by the translation of Ibn karan or according to Rieu, Rai, son of Har Ghar Das, this lation was completed in 1061 A. 1651 A.D.

The next translation of *Si Batisi* was prepared under the title I Bilas by Kishan Chand (Das) V Bin Muluk Chand Tanboli. No d translation is clearly mentioned i body of the work. Rieu presume the translation was done under A zib whereas Ethe thinks that i prepared much earlier under Ja because Ibn Harkaran refers t version. An anonymous translation ghasan Batisi was done in 1034 or 1673-74 A.D. under the ti *Risala-i-Sariri*. The translator who not disclose his name clearly Aurangzib for his justice and The translation has been done in prose.

Edward Elive Bayley, an B officer posted in India asked Imad Ali to prepare a fresh tran of *Singhasan Batisi*. The latter com his work with the assistance of Kayastha a resident of Gulautl Bulandshar (U.P.).

Aurangzib. Under Akbar, no music work was taken up for translation in-spite of the presence of the music wizard Tansen in his court. We are told by Mirza Faqirullah Saif Khan, the author of *Raga Darpana* that the musician of Akbar's court had compiled a work on music called *Raga Sagara*. Besides, Tansen composed Budh Prakash, a tract on music which was translated into Persian under the title of *Tashrih-ul-Musiqi* by Mohammed Akbar Arzani, a physician who lived under Aurangzib.

Mirza Roshan Zamir who died as the chronicler of Surat in 1076 A.H. or 1665-66 A.D. is one of the very few lucky poets to receive a reward of seven thousand rupees from Aurangzib for composing a ruba'i. He translated *Parijataka*, a fundamental work on music in Sanskrit. Roshan Zamir has freely interpolated his own comments in the body of the text and at several places expressed disagreement with the original writer.

Another work on music translated under Aurangzib is *Shams-ul-Aswat*. It is said to be the translation of a Sanskrit work called *Sangita*. The translator is Ras Biras Khan, son of Khush lal Khan Kalawant who according to the author of *Raga Darpana* was the unique Kalawant of the period of Aurangzib.

It will not be out of place to say a few words about *Raga Darpana* a unique work on Indian music. It actually the Persian translation of *Man kutuhala*, a music work in Rajasthan The latter was composed under t patronage of Raja Man Singh Tanw of Gwalior (1488-1518 A.D.) by board of musicians which included Ma mud Lohang, Nayak Bakshi, Nay Karan etc. The translator is Mir Faqirullah Saif Khan, a noble of Aura gzib who is known in the history Persian literature as the patron Nasir Ali. Faqirullah states that preferred to translate *Manakutubala* *Raga Sagara* because the musicians Akbar court were mostly Atai's that they had little theoretical knowledg Faqirullah completed *Raga Darpana* 1076 A.H. or 1665-66 A.D. with t aim that the lovers of Indian mus may no longer need to consult t classical music works in Sanskrit.

Chitra Chandrika of Raja Balwa Singh is a Sanskrit work on poeti It was translated by Ganesh Das und the title of *Ghuncha-i-Bikhar* and w published from Gujranwala in 1871 A.

A specimen of the variety of Persi translations is *Miftah-ul-Fath*, a work magic and cabbalistic science. It is t translation of the Sanskrit work Dev lok-Hajati. The translator calls hims Ahmed Khan Abrulvi (ابرولوی
The date of translation is not mention The copy was however transcribed 1163 A.H. or 1750 A.D.

So far we have been discussing works on Hindu religion and philosophy but Sanskrit is not the language of religion and philosophy only. It is equally rich in other branches of knowledge like History, medicine, music, arithmatic, poetics, fine arts, fiction etc. and it is heartening to note that Indo-Persian literature was enriched with translations in all these branches. The translations of *Salihotra* have been mentioned before. Now let us turn to History. The famous *Rajatarangini* of Kalhana was translated first by Mulla Ahmed at the instance of Sultan Zain-ul-Abidin of Kashmir to whom the Mulla was a companion. The author of *Tarikh-i Ratnakar.* states that Mulla Ahmed also translated *Mahabharata* and some parts of Tarikh-i-Sastri or *Tarikh-i Hasan.*

Akbar appointed Mulla Shah Mohammed of Shahabad to translate *Rajatrangini* which he completed in 998. A.H or 1590 A.D. It seems that the emperor was not satisfied with this translation because a year later he asked Mulla Abdul Qadir Badauni to revise the translation. It served as an inevitable source for the later historians of Kashmir and hardly was written any history of Kashmir without utilising *Rajatarangini.*

Another historical work to be translated is Brihat or *Mabob Khanda* containing the history of Prithvi Raj. The Persian translation is designated as *Khulasa-i Bab-i Awwal-i-Kitab-i-Brihat* (summary of the first chapter of Brihat) and consists of five folios only and it is difficult to say how much of the work was translated because the original had nine chapters in all.

Banwali Das Wali translated *Raja Vali,* a chronological history of the Hindu kings from Yudhishtra to the invasion of Shahab-ud-Din Ghori. The author of the original work is Vidyadhar Misra. According to the author of Khulasat-ut-Tarikh, the Persian translation was actually done by Nibahu Ram, a disciple of Wali.

The Hindu have been the pioneer of arithmatic. Acharya Bhaskar composed two works in this significant branch of knowledge and both of them were translated into Persian. Faizi, the unusual genius of Akbar's court translated Lilavati at the instance of the emperor, completing it in 995 A.H. or 1587 A.D. *Bija-Ganita,* the other work of the Acharya was translated by Ataullah Rashidi, son of Ahmad. This Ahmad is most probably Ustad Ahmed Mi'mar, the chief architect of the Taj Mahal. Ataullah completed his work in the eighth year of Shahjahan's reign, 1044 A.H. or 1634-35 A.D. and dedicated it to the emperor. Mukemal Khan Gujarati translated Nilakantha's *Tajik* on astronomy.

The credit for producing P[illegible]an translations of the pioneer Sanskrit [illegible] on music again goes to the per[illegible] of

praised by the author. Of the four Vedes, *Atharva Veda* was included in the list of translations under Akbar. Its translation was commenced by Mulla Abdul Qadir Badauni with the help of Bhawan Khan, a Brahman converted to Islam. The translation was completed under the title of *Athar-Ban* by Haji Ibrahim Sarhindi. This writer translated the select *slokas* of *Rig Vida*. It was published from Tehran a few years ago and it won the admiration of the scholars.

Bhaktamala of Nabhaji containing biographies of saints was translated into Hindi by Tulsi Ram. It was then rendered into Persian by Nathan Lal under the title *Ganga Sagar* known as *Bhagat Nama*. It was published from Delhi in 1897 A.D. Another work of this kind is *Mathnawi-i Qisas-i-Faqara-i-Hind* by Bigham Bairagi. It contains stories about Indian saints. Written in the meter of *Mathnawi Ma'nawi*. It is one of the best poem written in India.

The credit of the first translation of a book on Hindu law goes to the period of Aurangzib. The work is *Mitaksara* of Vijnanesvara. The Persian translation was done by Lal Bihari, son of Har Rai Saksena, a resident of Kannauj, who was attached to Ilahwardi Khan Alamgiri. The translator states in the preface that he translated this essential work on Hindu law into Persian because very few persons are now acquainted with Sanskrit.

Warren Hastings, the then Governor General of India, is accredited with getting done three translations on Hindu law. He appointed a board of Hindu scholars who prepared a compendinum of Hindu law called *Dharam Sastra*. This book was translated into Persian by Zain ud-Din Ali Rasa'i who completed the work after a labour of two years in Zilhijja 1188 A.H. or Febraury 1775 A.D.

Radhakanta Tarkavayas prepared another collection of Hindu law and philosophy in 1706 Samvat or 1784 A.D. under the title of Puranartha Prakasa. This too was translated into Persian at the instance of Hastings by Zurawar Singh.

An interesting work in this regard was prepared by Ali Ibrahim Khan, the magirstrate of Varanasi, at the instance of the same Warran Hastings. This work is called *Tarjuma-i-Dib* or *Qasam* and deals with trials by means of *pariksa*. The author was assisted in this work by several Pundits who selected the relevant material for his book from *Dharma Sastra*, *Mitaksara*, *Sastra Diba* etc. The work was translated into English and published in the Asiatic Researches, Calcutta, 1788 A.D.

N.B. Halbed published from London in 1775 A.D. a work on Hindu law under the title of *Vivadarnna Setu*. He states that the original Sanskrit was prepared by a board of eleven Brahmans. It was translated into Persian and the present English translation was done from the Persian version.

cosmogony. The original Sanskrit work is ascribed to Muni Vashistha. The Persian translation was completed in 1042 A.H. or 1631 A.D. The translator tries to explain Hindu terms in the light of Islam. For instance, he regards Mahadeva is the king of the ginnis and so on.

Shankar Acharya is a gareat pillar of Hindu philosophy. His monoistio views are embodied in his Sanskrit work *Aparoksanubhuti.* Lakshmi Narayana translated it into Persian under the title of *Haqaiq-ul-Ma'rifat* which was published from Lucknow in. 1880 A.D.

Another Sanskrit work of this nature is *Atma Vilasa.* It was translated in mixed prose and poetry by Chandarbhan who has been identified as Chandarbhan Brahman, the Musnhi of Shahjahan. It was published from Lucknow in 1901 A.D. under the title Nazuk Khiyalat.

Apart from the translations of the philosophical works, a number of independent works were composed in Persian on Hindu philosophy and formed, in a way, the essence of corresponding Sanskrit sources. The works of Dara Shukoh are the best specimens of such type. Beside, Mathura Nath, a native of Malwa, composed *Riyaz-ul-Mazahib* and later on abridged it under the title of *Kanhi-Zat--i Majm'ul-Sifat.* It deals with Hindu tenets along with a description of various castes. The work was published from Varanasi in 1812 A.D.

Chas'hma-i-Irfan, a small mathnawi Mali Ram who might be iden with Baba Wali, is also an expos of H ndu mysticism. It was publi from Lucknow in 1875 A.D.

Another *mathnawi* of similar natu *Mathnawi-i-Wali Ram Gyani* consi of six chapters and published Sialkot in 1876 A.D. A third on *Ahimsa Prakasa,* a mathnawi by B Kak Masrur on the illegality of d ing and meat eating. The poet cl to have based his information on H scriptures. The poem was publishe 1899 A.D. from the above place.

The greatest achievement of] Shukoh in interpreting Hindu phil phy is the Persian translation of Upanishads under the title of Si Akbar or *sirr-ul-Asrar.* It is a work of immense value and import and shows the extraordinary patie and forbearance with which the Mu prince carried on his mission of religi unification. The work was completed 1067 A.H. or 1657 A.D. a year bef his tragic end. It has been edited Dr. Tara Chand in collaboration w this writer.

Rup Narayan, a Khatri of Sial who has been mentioned before, tr lated the story of *Naciketa* conta in the *Kathooanisad* of *Yajur Veda.* translator designates it *Hikayat-i* Na The work was completed in the year of Aurangzib's reign, 1705- A.D. and his justice and rule has

translation more than once. It may be clarified here that all the Persian versions are the translation of *Laghu Yoga-Vasistha* abridged from the large original by Goda Abinanda, Kashmiri Brahman. The first translation of *Laghu Yoga-Vasistha* was done by Nizam Panipati with the assistance of two Pandits and at the instance of Jahangir. It caught the attention of Persian intellectuals and Mir Abul Qasim Findareski, an Iranian philospher wrote marginal notes on it and prepared glossary of difficult words and terms under the title *Kashf-ul-Lughat-i-Kulliyat-i-jog.*

Shaikh Sufi or Sufi Sharif Khubjahani made another translation of Yoga-Vasistha and gave it the title of Tohfa--i-Majlis or *Kashful-Kunuz*. A fragment of this work with the caption of *Atwar dar Hall-i-Asrar* is preserved in the British Museum and was published from Lucknow in 1877 A.D. in a *majmu'a* (collection) along with other tracts of similar nature. Both Dara Shukoh and Abdur Rahman Chishti refer to it. The credit for the best translation of *Yoga Vasistha* goes to Dara Shukoh. This Mughal prince was a rare genius of India who dedicated himself to the great task of analysing Hindu philosophy and interpreting it in the light of Muslim ideology. After Akbar Dara Shukoh played the greatest role in bringing together the streams of Hindu and Muslim ideology. Muslim and Hindu saints were practically put on a single platform and Hindu *Bh* and Islamic *Sufism*, which was larg Iranian, were mingled together to evo a more consummate way of life. Ot works of Dara Shukoh like Majmu'a Bahrein, Rasail. etc. and his translat of the Upanishads were all motiva by the single goal of meterialising tional integration.

The translation of *Yoga Vasistha* d under the supervision of Dara Shul was completed in 1065 A.H. or 1655 A.D. two years before the fall of prince. It is not clearly known as who translated the work but it is b eved by Dr. Tara Chand, the gr historian of India, that it was transla by Baba Wali or Banwali Das W a Munshi of Dara Shukoh.

The fourth translation of *Yoga Va tha* by an anonymous writer is preser in India office Library under No 19

A fragment of *Gorakhsatkama* c taining dialogue of Guru Gorakh and his disciple regarding redempt from the material world was transla into Persian and is preserved in British Museum under the title *Tarjoma-i Gorakhsat.*

Abdur Rahman Chishti who has b mentioned before in connection w his translation of *Bhagvat Gita*, compo another philosophical work *Mir'at Makhluqat.* It is a dialogue betw Mahadeva and Parvati on the theory

from flaws in respect of diction and poetics. It was published by Nawal Kishore erraneously in the name of the great poet Mirza Abdul Qadir Bedil.

The fourth translation of *Ramayana* completed under Aurangzib is entitled *Amar Prakash* of Amar Singh completed in 1117 A.H. or 1705-06 A.D. It was likewise dedicated to Aurangzib. Amar Prakash is an amalgamation of both the versions of *Ramayana* and is occasionally supplemented by other Sanskrit works. Its prose is faultering and sometimes grammatically wrong.

Ramayana being one of the most read books of the Hindus continued to invite the attention of the translators. Anand Khan Khush who has been mentioned before in connection with his translation of *Kashi khanda* and *Gaya Mahatmya* has done a prose translation of *Ramayana*. An anonymous *mathnawi* containing the story of *Ramayana* is preserved in India Office Library under No. 1970. Amanat Rai of Delhi who has been mentioned before in connection with the translation of *Bhagwat Purana* has also done a complete translation of Valmiki's *Ramayana* in verse. It was published from Lucknow in 1872 A.D. It was followed by another verse translation of the same by Mehar Singh, a resident of Gujranwala. The poem contains a special reference to Ramasvamedha included in *Uttara Kanda*. The work was published from Lahore in 1890 A.D.

Har Lal Rusva prepared an amalgamated translation of the first Kanda of both *Ramayana*. It was published with illustrations from Lucknow in 1885 A.D.

Apart from these translations of *Ramayana*, a mystic tract bearing the title of *Ram Gita* was published in a majmu'a (collection). A small tract of 21 pages, it is the Persian version of the Sanskrit *Ram Gita* which forms a part of *Adhyatma Ramayana*, *Uttra Kanda V*, *Brahmanda Purana*. It will not be out of place to mention here a *mathnawi Ram Abjad* dedicated to the praise of *Rama* by a lesser known poet called Sabr. It was published from Bulandshahr (U.P.) in 1870 A.D.

The translations of *Mahabharata*, *Gita* and *Ramayana* introduced the Persian readers to Hindu philosophy which was deeper and more intricate. An effort was therefore made by the Muslim scholars to interpret Hindu philosophy as well. Two works on moral philosophy *Hitopadesa* and *Amrit Kunda* were translated before Akbar.

Under Akbar, Faizi is probably the first writer who composed a short tract on Hindu philosophy under the title *Shariqul-Ma'rifat*. It presents an essence of Hindu philosophy based on *Yoga-Vashishta*, *Bhagavata Purana* etc. The work was published in a majmu'a (collection) from Lucknow in 187‑ A.D.

Yoga-Vasistha, the celebrated work on Hindu philosophy was selected for

ıpters of the tenth *Skandha* of *Bhagavata* *rana* were translated info mathnawi m of Ajodhya Ram. The translation s actually done from the Hindi sion and not direct from Sanskrit. seems that as the knowledge of ıskrit became limited the translators ıght the means of indirect translan. Another example is *Mathnawi-lazhar-ul Husn* of Sri Krishna Shad. is the translation of Vraja Vilasa. was published from Lucknow proıly in 1865 A.D. A third specimen this indirect translation on the same ɔject is *Satsanga Sat Sai* or *Khiyaban-ique* by Anandi Lal dealing the love of rd Krishna with the Gopis. It was blished from Lucknow in 1899 A.D. other anonymous *mathnawi* in the ,ise of Lord Krishna was published m Sialkot in 1876 A.D. Rup Narayan atri, a writer of period of Aurangacomposed in 1129 A.H. or 1711 D. *Makhzan-ul-Irfan* or *Vraja Mahat-* *t* describing Vraja in the adjoining ,ces.

Like *Mahabharata* and *Gita*, the Ra-,yana was also included in the list state translations under Akbar. Both : versions of Valmiki and Tulsi Das re rendered into Persian and in some .es the Persian translation was an algamation of the two. The pioneer nslation of the *Ramayana* of Valmiki s done in prose by the fanatic Mulla dul Qadir Badauni and was completed 999 A.H. or 1591 A.D. Under Jahan-:, two poets rendered it into verse. *Ram-o-Sita* of Shaikh Sa'dullah is really a masterpiece of Indo-Persian poetry. The poet was a resident of Kairana (Panipat) and a disciple of Shaikh Mir Abul Baqa. He praises the ruling emperor Jahangir and his country India. Another *mathnawi* of *Ramayana* is by the pen of Girdhar Das Kayastha. This is an abridged version. It was completed in 1033 A.H. or 1623-24 A.D. and is likewise dedicated fo emperor Jahangir.

It is interesting to note that four translations of *Ramayana* were done under Aurangzib and dedicated to the emperor whose justice and rule has been praised by the translators. After Akbar and Dara Shukoh the age of Aurangzib is accredited with producing some of the finest translations of Sanskrit works and a few original works on Indology. Under Aurangzib the first translation of *Ramayana* in chronological order is by Gopal bin Sri Gobind completed in 1092 A.H. or 1681 A.D. Gopal states in the preface that he has already translated the tenth *Skandha* of *Bhagavata Purana*.

The second franslation of Ramayana in prose was completed five years later in 1097 A.H. or 1685-86 A.D. by Chandarman Bedil, a native of Madhpuri. Bedil was an average writer as is exhibifed by his another translation of *Ramayana* in verse entitled Nargisistan-i-Ram completed in 1104-5 A.H. or 1692-93 A.D. The poem is not free

of Dara Shukoh translated *Gita* into prose in 1065 A.D. or 1655 A.D. under the title of *Mir'at-ul-Haqaique*. It is an explanatory translation because our author adds his own comments in the body of the text wherever he deems it necessary. Chishti was a writer of mystical works. He composed *Mir-a't-ul-Asrar* a biography of saints and another on the life history of the sufi-knight Sarsalar Mas'ud Ghazi.

In the years to come *Gita* was frequently translated into Persian and incidentally all by Hindu scholars. Lakshmi Narayan of Agra made a Persian and Hindi translation of *Gita* which was published from Agra in 1898 A.D. under the title of *Lakshmi Narayana Sarovara* along with its Sanskrit original. He is also the translator of *Brahma-Sutra* under the title of *Hadaiqul-Ma'rifat*. Adya Prasad Misra prepared a simultaneous translation of Gita in prose and poetry along with an explanation of select Sanskrit words. It was published from Varanasi in the years 1905—1909 A.D. Still later Bakshi Dina Nath, apparently a native of Jammu, translated Gita into verse form. It was published from the above place in 1978 Samvat or 1922 A.D. It brings the number of Persian translations of Gita to eight. Recently the anonymous prose translation mentioned above was edited by late Ajmal Khan and was published by the Indian Council for Cultural Relations.

Gita being the epitome of Hindu philosophy was explained by many scholars. One of such commenteries is *sambodhani* in Sanskrit. It was translated into Persian by an anonymous writer.

Bhagavata Purana was translated into Persian more than once in full or parts. The complete translation of this *Purana* was done by Amanat Rai and was published in two volumes from Kanpur in 1870 A.D. But considering the bulk of Bhagavata Purana scholars came out to prepare its abridged editions in Persian. Manuscript No. 1954 of the India Office Library is an abridged edition of the same by an anonymous author. The other abridged translation in verse was prepared by the joint efforts of Girdhari Prasad Baqi and Mahbub Nawaz Want and was published from Lucknow in 1889 A.D.

The tenth *Skandha* of Bhagavata Purana containing the life story of Krishna was translated apparently twice. The manuscripts of the work preserved in India Office and British Museum agree verbatum but they differ in volume. The India office copy contains ninety one chapters while that of the British Museum consists of ninety chapters only. No references to the translator is available in either of them. The second translation of the same or a revised version of it is preserved in the Asiatic Society of Bengal, Calcutta; its style is rather inflated in comparison with the former.

Rasa Panchadhyayi or the five

of *Kshetra Mahatmya* by Karan Singh, a resident of Punjab who lived in Delhi. The autograph copy of the translation bears the date 1211 H.A. or 1803-04 A.D.

Gaya, another *Tirtha* of India has been described in *Vayu Purana* and the past relating to the holy city was translated by Anand Khan Khush in 1206 A.H. This translation was also done at the instance of Mr. Jonathan.

Apart from the above works which were meant to acquaint the persian readers with the religious significance and ceremonies attached to the holy places, we have the Persian translation of *Ekadsi Mahatmya* under the title of *Mahatmya Ekadeshi*. The name of the translator is not known. It is an account of Hindu rites performed on the 11th of each month. It was published from Lahore in 1880 A.D.

There are also two collections of religious hymns in Persian. One of them is dedicated to the twenty three incarnations of Vishnu and was composed by Sohan Ram Fitna, apparently a resident of Gorakhpur from where it was published in 1890 A.D. Another collection called *Jai Sri Durga* is dedicated to Durga the goddess of power, and was composed by Rama Das Misra and published from Gujranwala in 1901 A.D.

Two parts of *Vishnu Purana* have been translated into Persian. One of them contains the dialogue between Parasara and Maitreya. The other relates to the story of king Sagara and th ceremony of *Asvamedha*. The Britis Museum copy of the latter work is nc complete and consists of forty eigh folios only. Both these translations a anonymous. *Rama's Asvamedha* pertainin to the *Patala Khanda*. Book IV o *Padma Purana* was translated by Makha Lal under the title of *Jahan-e-Zafar* an was published from Lucknow in 187 A.D.

If *Mahabharata* is the ocean *Gita* i the nectar which came out of the chur ning of this ocean. Its practica wisdom must have made a great appea to Akbar who asked Faizi to under take the translation of this work. Th translation prepared by Faizi does no seem to be extant. A verse translatio in the form of *mathnawi* and designate as *Gita-i-Faizi* is certainly not by th pen of this great poet because it i full of poetic flaws. It was this worl that was edited under the title of *Raz-i Maghfarat* by Amar Nath and publishec from Delhi in 1923 A.D.

The prose translation of *Gita* preser ved in the British Museum is ascribec by Rieu to Abul Fazl but Ethe pres umes that the version is due to the pen of Dara Shukoh and is divided intc eighteen chapters. Another prose trans lation in the India office is entirely different from the existing versions and has no reference to the name of the translator or the date of translation.

Abdur Rahman Chishti, a contemporary

ni & Dr. Mohaghegh, Iranian Delegates to the World Sanskrit Conference being introduced to Dr Kar
Union Minister of Tourism, by the Cultural Counsellor Mr. H. Kardoosh

The complete translation of the voluminous *Mahabbharata* is the greatest achievement of Akbar in this regard. For this purpose, the Emperor set up a board of Muslim and Hindu scholars under the supervision of Abul Fazl. The Muslim scholars included the fanatical Mulla Abdul Qadir Badauni, Naqib Khan Mohammed Sultan Thanesari and Mulla Shi'ri. When the translation was completed in 995 A.H. or 1587 A.D. Abul Fazl wrote an introduction to it and at the instance of Akbar the work was designated as *Razmnameh*. It is the only complete translation of *Mahabbharata* in Persian. It seems that Faizi was not satisfied with the simple and plain style of the Persian and took himself to preparing an ornate version. He completed the first *Parvan* in Rabiul-Awwal 997 A.H. or January 1598. The first two *Parvans* of his version are extant. It is difficult to say whether Faizi translated direct from Sanskrit or reshaped the state translation. In India Office Library, there is a third version of Mahabharata which is either a revised version of state translation or a new one.

Among the later translations of this great epic is one by Dara Shukoh depicting spiritual significance of Varanasi. The translation is designated as *Ain-uz-Zubur* and was completed in 1794 Samvat or 1737 A.D. The sacity of the holy city of Varanasi cast its spell upon our author and he translated into Persian *Pancha Krosbi*, which is a part of *Kashi mahatmya*.

The Kashi Khanda of Skanda Purana was translated twice into Persian. The first translation was done by Anand Khan with the pen name of Khush (خوش) at the desire of Mr. Jonathan. It is called *Bahr-un-Najat* and consists of five volumes. The first volume was completed in Sha'ban 1208 A.H. or 1794 A.D. The second translation of *Kashi Khanda* was done by Patni (or Mitan) Lal. It contains many excerpts from the original Sanskrit. The same author composed a small *mathnawi* under the title of *Kashi stuti* in praise of Varanasi which was published from Lucknow in 1873 A.D. It will not be out of place to mention here that Persian poets have always paid glowing tributes to Varanasi. Shaikh Ali Hazin of Lahijan who came to India in 18th century declared not to stir out of Varanasi because of its holy appeal :

از بنارس نروم معبد عام است اینجا

هر برهمن پسری لچهمن و رام است اینجا

Other poets have also sung the praises of Varanasi. A Persian mathnawi *Kashi-Nama* like *Kashi stuti* is entirely devoted to the praise of Varanasi and is by the pen of Bikhud.

As we know *Skanda Purana* contains the description and praise of the holy places in India. The part relating to the description of the holy place in Orissa was translated under the title

It is interesting to note that prior to the period of Akbar, works on science and philosophy held out greater significance to Muslim translators. Vrahatsamhita and Salihotra were works of concrete utility for the Muslim rulers and hence the need for translation. Two works on moral philosophy were translated in the period of Homayoun. One of them is *Bahr-ul-Hayat*, the Persian translation of *Amrita Kunda*. The transltion was done by the famous Sufi Mohammed Ghaus of Gwalior who took up this translation at the instance of his master Hussain Bin Mohammed Sarini Gwaliori. This translation is, however, not pioneer. *Amrita-Kunda* had been previously translated into Arabic by a Brahman of Kamrup who had embraced Islam. This translation is simultaneous with the attack of Ala-ud-Din Khilji on Bengal. The Arabic version contains thirty chapters whereas the Persian translation consists of ten chapters only.

Another work on moral philosophy to be translated into Persian before Akbar is *Hitopadesa*. The translator who gave the title of *Mufarrih-ul-Qulub* to his work is variously called as Taj-ud-Din Mufti, Taj Ma'ali, Taj Mufti Al-Maliki or Taj-ul-Ghani. He does not clearly mention the date of his translation but simply says that he took up this work in the reign of Nasir- ud-Din who according to the time is most probably Homayoun. Besides, the India Office Library possess an abridgement of the above work by an anonymous writer.

The age of Akbar is the golden age of Persian translations. There was hardly any significant branch of Sanskrit literature which was not taken up for translation. The list includes the great epic *Mahabharata*, *Ramayana*, *Gita*, *Raja-Tarangini*, *Kathasaritasagara*, *Simhasana Dyatrimsika*, *Lila Vati*, *Nala-Damayanti*, etc. Akbar employed best brains of the day for this work and in a number of cases, he asked the experts to revise the translation so that the Persian version may equally appear to the fastidious Persian readers. The learned Pandits of the day assisted their Muslim colleagues in this task and thus for the first time in the history of India we find a state forum for the assembly of the Hindu and Muslim intellectuals which eventually paved the way for national integration. Not sufficing with mere translation Akbar went a step ahead and probably asked his courtier Krishna Das to compile a Persian-Sanskrit dictionary. It was edited by Jyoti Swarup and published from Varanasi in 1866 A.D. under the title Farsi Prakasa. Incidentally the only other lexicon of this nature was prepared under the supervision of Shah Jahan Begum, the ruler of Bi[illegible]al and published under the title of K[illegible]*nat-ul-Laghat* in two volumes. It [illegible] a hexalingual dictionary explained in H[illegible]du-stani, Farsi, Arabic, Sanskrit, E[illegible]h and Turki.'

1026 A. H. the *Mahabharata* which had been probably translated before him by Abu Sahib Shoib. It was probably under Firuz Shah Tughlaq (1351—88 A.D.) that the translation of Sanskrit works was commenced under official patronage. After the capture of Nagarkat in 772 A.H. (1370-71 A.D.) Firuz Shah found 1300 Sanskrit manuscripts. Scholars were engaged to translate some of them. Izzuddin Khalid Khani translated a Sanskrit work on astronomy under the title *Dala'il-e-Firuzshahi*. *Brhatsamhita* or Panchsiddhantika of Varahamihira was translated by Abdul Azizi Shams Bahaipuri who is probably identical with Shams Afif Siraj, the author of *Tarikh-i-Firuzshahi*. A work on music entitled *Sangita-Darpana* was rendered into Persian under the title of *Ghunyat-ul-Munya*.

The Sanskrit works translated before Akbar are not many. In addition to these mentioned above, two translations of *Salihotra* of Durgavasin were done. The first translation was done by Abdullah bin Safi at the instance of Sultan Ahmed Wali Bahmani who ruled from 825 A.H. or 1434 A.D.

The second anonymous translation of Salihotra under the title of *Qurrat-ul-Mulk* was completed by the order of Sultan Ghiyas-ud-Din Mahmud Shah Khilji of Malwa who reigned from 873 to 906 A.H. or 1468-1498 A.D. The translator mentions that the Sultan ordered him on 21st Ramadan A.H. or December 1381 A.D. to undertake the translation work. The date is apparently a mistake for 883 A.H. or 1473 A.D.

Salihotra, being the only standard work on farriery used to invite the attention of later translators. Under Shah Jahan it was again translated by Abdullah Khan Firuz Jang who died in 1054 A.H. or 1644 A.D. Abdullah states that he found this work along with other Sanskrit manuscripts in the library of Amar Singh, the Rana of Chittor whom the Khan had defeated in a war. Apparently this translator does not seem to be aware of its previous translations. This version was translated into English by Joseph Earles and published from Calcutta in 1788. The fourth translation of *Salihotra* is called *Farasnama-i-Hashemi* and was edited by D.C. Phillot in 1848.

Among other medical works translated from Sanskrit into Persian is *Mufradat-i-Bikrami*. It is a medical dictionary describing the medicinal properties of plants. It was translated by Mohammed Chiragh-ud-din from the Hindi version of a Sanskrit work by King Madanpala, the patron of Visvesvara. The Astanga-Hirdaya of Veghata was translated into Pesian in the reign of Sultan Mahmud Shah Bahmani and was entitled *Tibb-i-Mahmudshahi*. Another significant work on medicine is *Agad Mahavidyaka*. It was translated during the reign of Sikandar Lodi under the supervision of Miyan Bhuw Khan and was called *Tibbi-i-Sikandari*.

into Persian and for composition of Persian works on Indian culture. What was the motive of these translators ? It was primarily to bring together the two communities—Hindus and Muslims. The intellectuals always yearned for a better understanding of each other's fundamental tenets and the best example of this intellectual exchange is Al-Biruni, the great Iranian scholar. Al-Biruni discovered the glorious richness of Indian culture and philosophy and he immortalised them in the eternal pages of *Indica*. Mohammed Al-Biruni set up the tradition of the discovery of India by the Muslim intellectuals.

It is difficult to give a complete list of the Persian translations of Sanskrit works. Diligent pursuits of scholars are bringing new things into light but whatever list is available to us, clearly shows that the works on religion and philosophy engaged the greatest attention of translators. Even before Akbar the Muslim rulers accorded state patronage to these translators but under Akbar it became a grand phenomenon and under the lavish state patronage the translators dedicated themselves to their work with a missionary zeal. According to Abul Fazl, the main motive of Akbar was to bring Hindus and Muslims closer by removing the veil of ignorance between them. Such state patronage finds its only match in the person of Dara Shukoh who dedicated himself entirely to the unending task of translating or explaining Hindu religion and philosophy

into Persian. It might be stat
that so far little earnest effort l
made by the modern scholars t
pare the Persian translations wi
krit originals in the light of
standards of translations. At th
these translations can be tern
translations. In a number of cases
draft was revised and polished by
and thus there was greater ch
drifting away from the origin
Occasionally, as in the case o
yana the translator kept before h
the *Ramayanas* of Valmiki an
and his translation is queer mi
the two. In other cases he h
than one version before him. A
hardly limited himself to mere
ting, rather freely interpolated
comments in the body of the te
out any clear reference to tha
In some cases the Persian tr
was made from Hindi versions
of the Sanskrit originals.

Who was the first Muslim t
late Sanskrit work is not an easy
Sachau states that *Al-Tanjim*
Biruni is the translation of *Brh*
of Varahamihira, the well-know
krit work on astronomy. But th
ment is open to question. Oth
krit works to be translated
Iranian genius include *Trivasaka*
jali's *Yoga-Darsana*, *Laghujataka* c
hamihira. Besides, he composed
on Indian *ank-ganita* (arithmati
another on Indian Siddhanta.

Abu Hasan Ali Jili transla

Persian Translations of Sanskrit works

Dr. S. A. Reza Jalali Naini

The Persian speaking Muslims have played a pioneer role in propagating and preserving Indian culture, sciences and philosophy by translating into Persian the significant Sanskrit works. The first Iranian Scholar who presented Indian Sciences and culture in the light of modern researches was Mohammad Al-Biruni who compiled his great *Indica* about a thousand years ago. Later when Persian became the lingua franca of India, the Iranian and Indian scholars engaged themselves in the great task of translating significant Sanskrit works into Persian which was one of the most influential languages of the medieval times. These translations speak of the broad-mindedness of the Muslim scholars who were always honest in their work. These translators, along with their Muslim patrons, enriched the stock of Persian literature and at the sametime revived the study of Sanskrit language and literature. A great number of these translations is still preserved although much has been destroyed in the course of time. In certain cases the original Sanskrit is lost and only the Persian translation has come down to us.

With the spread and stability of Muslim rule in India, the Muslim intellectuals migrated in great number to the mysterious land of India from Iran and central Asia. The land of Punjab and Delhi served as the meeting ground for the Muslim and Hindu intellectuals. By and by, it became a confluence where the two streams of intellectuals joined and later on evolved a way of thought which possessed the essentials of Hindu Vedanta and Muslim mysticism which was largely Persian. Punjab became the threshold for the advancement of Indo-Muslim thinking and the seeds of future reunion were sown deep in this land.

Hinduism with all its mysteries and depths, kept an irresistible appeal to the Muslim intellectuals. But in the first stage, they were handicapped by linguistic barriers. Sanskrit was Latin and Greek for them and all the important works on Hindu culture, religion and philosophy were preserved in this great language.. So the Muslims came forward to learn Sanskrit with the help of enlightened Brahmans and Pandits who in turn improved their knowledge of Persian and consequently of Muslim culture. The reciprocal learning paved the way for translations from Sanskrit

I wish to mention another historical fact so that we could appreciate the foresight, the knowledge and the democratic ways of a King 2500 years ago. A clay cylinder was dug out in Babylon in 1879 and is preserved in the British Museum. It shows the character of the Achaemenian Kings and describes the charter of human rights as promulgated by Cyrus. The great and benevolent king had thought of safeguarding the rights of his people and of his kingdom when Kings were absolute autocrats in that age.

Yazd

Yazd is a must for every Parsi toursit. As it is here the Zoroastrians lived for centuries after the death of Yazdgard Shahryar. Even today the city has large number of Zoroastrians among its population of 7000. It has a dry, healthy climate. The place is famous for its textiles, looms, beautiful silk and brocades. The renovated fire temple is about 1200 years old. Our whole group went there and invoked the blessings of God.

Tabriz

I visited this place situated in the north of Iran at the kind invitation of some of the professors of Tabriz University for propagation of Homoeopathy. It is proposed to have a Chair of Homoeopathy at the University. I met several professors including the Vice-Chancellor and had a talk and discussion on the subject. I was also invited to speak on Homoeopathy the Television Department. Prof. J[illegible] Prof. M. Daneshwar and many ot[illegible] professors who had an insight a[illegible] knowledge of this science were great help to me. Prof. Jam is a reti[illegible] Professor of Chemistry and is a well r[illegible] man in Homoeopathy. We discussed length the prospects of Homoeopathy [illegible] the treatment of several patients.

Tabriz is the capital of east Az[illegible]baijan with a population of 2,50,[illegible] and is the second largest city in Ir[illegible] It is situated at a high altitude b[illegible]dering on one side U.S.S.R. and [illegible] other Turkey. Its climate is very c[illegible] but healthy and it is famous for fruits. It has the ruins of a blue mo[illegible]que which is probably many centur[illegible] old. It is believed that a treasu[illegible] is buried somewhere in this mosq[illegible] but every time an attempt is made dig it up, serpants bite the person a[illegible] he dies on the spot. There is al[illegible] an old Jewish Synagogue here. T[illegible] city has a nice health resort call[illegible] Shah Gol Palace Pool and Garde[illegible] It is converted into a tourist attractio[illegible] Tabriz also is famous for its carpe[illegible] Tabriz University is a modern, w[illegible] laid residential University where vario[illegible] branches of Arts, Science, Medicine a[illegible] Technology are taught. In Tabr[illegible] there is a lot to be seen and studi[illegible] by a student of history.

Our hectic tour ended in a few days a[illegible] we were happy to come back to our countr[illegible]

Naqsh-e-Rustam

About four miles from Persipolis is situated this place. There are four tombs (Astodan) excavated in huge rocks. They are of Artaxerses, xerses, Darius the Great and Darius II. Though carvings in the rocks have faded, they are still visible. In one place, the king is shown standing on a high platform, which is supported by representatives of various countries over which he ruled. Opposite it is a fire place near which the King is offering his prayers. Another carving is probably that of King Shapour I who is on horseback while the Roman Emperor Valerian is on his knees paying him respect.

Jashn at the Tomb of Cyrus the great

This historical event took place at Pasargade where the ruins of this great monarch lie and where the Shahanshah of Iran evoked his blessings in the presence of the august gathering. We were fortunate here too of having the permission to perform the Jashn ceremony for the first time in 1300 years due to the good offices of Dr. and Madam Mehr. About 100 Zoroastrians from India and some from Shiraz were present. The Jashn was performed by two Mobeds, one from Shiraz and the other from Bangalore—Ervad Nadirshah Unvala. It was a sight to see Parsi ladies and gentlemen in national costumes assembled on the occasion with a large amount of sandalwood which was offered on this occasion. Mrs. Mehr with her children and brothers was present here too in a traditional Iranian dress. Wreaths were laid on the Astodan and the whole event was televised by the Television Department of the Government of Iran. When this much amount of sandalwood was offered as thanksgiving to the Almighty God, I was reminded of a couplet by the famous poet Firdousi which is as follows :—

Befarmoud ta aazar afrookhtand
Bar ou oude Hindi hami sookhtand

That is to say that when the fire was lighted the incense (sandalwood) from India was placed on it. Actually this sandalwood was brought from India. What an insight in the future of this great poet !

I must mention here an event. When Alexander the Great conquered Iran and came near the tomb of Cyrus he read the inscription on it which said "O man, Whosoever Thou art, and Wheresoever Thou cometh from, For I know Thou wilt come, I am Cyrus, who founded the Empire of the Persians, grudge me not therefore, this little earth that covers my body." These words show the humility of the great king who was the master of Asia. Reading this inscription, Alexander the Great bowed before the Mausoleum and ordered that it should not be destroyed.

invited by a King in India but it is said he came as far as Bunder Hormaz and as the sea was stormy he returned to Shiraz. I quote one of his famous couplet below :—

> Khusha Shiraz o Vaze' Bimisalash
> Khodavanda Nigahdar az Zavalash

He prays to the Almighty God to keep his dear city Shiraz always happy and protect it from any disaster.

Royal Tents

Before we went to Persipolis it was our good fortune, due to the kind offices of Dr. Farhang Mehr a prominent Zoroastrian and the Chancellor of Pahlavi University at Shiraz who had obtained the permission for us to visit the Royal Tents. This was called the Tent City, which was specially created to house the royal guests, Kings, Presidents and Prime Ministers from all over the world who had come to pay their respects to Cyrus the Great at the invitation of His Imperial Majesty Shahanshah Arya Mehr of Iran. These tents were complete in all respects and were like miniature palaces. This tent city is not going to be wasted as I was told that they are to be used for foreign tourists and they are already booked ahead for a number of years by the tourist agencies.

Persipolis

Shiraz is a starting point for these historic ruins being the Imperial Capital of old Iran. This place was in n[illegible] or utter disorder some 50 years b[illegible] but thanks to late King Reza Sh[illegible] and the present ruler that they h[illegible] been restored to their previous gl[illegible] There is a motor road and w[illegible] half an hour one can reach there w[illegible] out any difficulty. It is on rec[illegible] that when Sir Jeevanji Mody and D[illegible] toorji Dhalla visited this place th[illegible] had to go partly walking and p[illegible] riding a donkey.

I cannot express or explain h[illegible] much is there to be seen and app[illegible] ciated. One should know the historic background and understand the anci[illegible] culture before one can profitably vi[illegible] this place. Various foreign authors [illegible] well as Iranians have written boo[illegible] on the same. Recently it has bee[illegible] fitted with light and sound arrangemen[illegible] as it is done at the Delhi Red Fort.

Darius the Great, the third Acha[illegible] menian monarch and Xersis First, w[illegible] the founders of these magnificent palac[illegible] but the ruins have about them a sul[illegible] tle charm and meaning which few ca[illegible] understand. From the carvings on th[illegible] walls which still exist, people of vario[illegible] nations over whom the mighty em[illegible] peror ruled are seen bringing gif[illegible] to the Shahanshah of Iran. Our [illegible] knowing that we were from I[illegible] showed us a clear carving where [illegible] Brahmans in *dhoti* are shown br[illegible] gifts from India as Iran ruled ov[illegible] good part of northern India at the [illegible]

ors in various Universities are from and I had the good fortune of g one Professor Singh in a far ace at Tabriz.

Pilgrims.

ably for the first time in 1300 Iran was considered a place of nage for Parsis and our Govern- was kind enough to give a special nce of 250 per head to a group which travelled to Iran for the Celebrations.

1

ng the Sassanid Empire, Isfahan ed as a garrison and this name me from the word Sipahan means . It is a city where Safavid Shah Abbas the Great ruled and ed it. Situated at 4500 feet above el with a salubrious climate, open and the famous river Zayande hich supplies the city with water. amous for its handiwork especially weaving, gold and silver work, work and many precious stones ng torquise stones. Things worth are its various mosques, one beautiful than the other with the rtistic domes, Chehel Sotoun, the r Palace of Shah Abbas where his throne looks very impressive. ly, it has got 20 pillars but the on of these 20 in the water looks). In Isfahan religious minorities hristians, Jews, Zoroastrians and ans live together very happily.

Shiraz

This is an extremely well known name throughout Iran as it is associated with the two renowned poets Shaikh Sa'adi and Hafiz who have their mausoleums here. The praise of Shiraz is sung by both these poets and it is actually famous for its gardens, roses, fruits, nightingales, wine and beautiful women folk. The love of these poets for their city was so great that I am tempted to mention a couplet which is inscribed on the entrance of the tomb of Shaikh Sa'adi :

ze khak-e Sa'adi-e Shiraz bouye ishque amad
hazar sal pas az marge-e vay garash bouyi

This means that from the dust where he lives, sweet fragrance of love arises and this will continue even after 1000 years. The love mentioned here is love for his country, love of human beings. His two books Golestan and Bostan are famous and one who could read them will definitely be at an advantage.

The mausoleum of Hafiz is even more beautiful than that of Sa'adi. The tree under which he wrote his many poems is preserved and is shown to the tourists. His poems are inscribed everywhere on the walls, on his tomb and his famous Divan (Collection of Poems) is also available here. It is said Hafiz lived all his life in Shiraz. Only once he ventured to go out as he was

weight of gold in it is 80 lbs. The globe is thickly set with 51,363 precious stones. A book describing these jewels in detail as also their individual pictures are available for tourists.

The Archaeological Museum shows relics of 6000 years of the culture of Iran. This is a must for all. The Mausoleum of late King Reza Shah is worth visiting where the rulers of the world are paying their respects to the real architect of modern Iran.

Roads were very crowded due to heavy traffic and it was very difficult to find a parking place. Most of the cars and taxis are very modern, the taxis are cheap as the petrol rate is half of that of ours but difficult to get during office hours. Some of the departmental stores with escalators are worth seeing where the goods from all parts of the world are available but quite expensive. Heaps of fruits, fresh as well as dry at times, occupy the whole shop from floor to the ceiling. The cost of almonds and pistachios is about Rs. 10 to Rs. 15 per kilo.

What appealed to me most was the Firdousi Square in Tehran which was very well decorated, where the statue of this great and renowned poet stands. The gesture of his hands seem to tell that he is reciting the famous couplet in which he says that after 30 long years of writing *Shah Nameh* he has revived the history of ancient Ir[illegible]. The famous couplet is as follows :

Basi Ranj Bordam Darin Sal-e si
Ajam Zindeh Kardam Darin Parsi

The New Year in Iran begins with the first month Farvardin which is approximately on 21st March of each year. The name of the twelve months are the same as used by the Parsis in India but some of them are spelt a little differently; perhaps their spelling are correct. The first 6 months of the year have got 31 days each, the next five months have 30 days and the last month is Esfand or Asfandarmad as we call it, has 29 days—that makes 365 days of the year.

The two notable new features of Tehran are Shahyad Memorial and the Stadium. The Shahyad Memorial is situated very near the airport and is a beautiful piece of architecture of modern Iran. It looks like India Gate or Arc de Triomphe in Paris. The Stadium has a capacity of accommodating a lakh of people.

The present population of the Zoroastrians in Iran is about 30,000. Most of them are well placed, some having lands and estates. Parsis from Bombay and Karachi who are highly qualified are drawing big salaries and are well settled. Iran needs highly qualified pe[illegible]ple and it is an excellent opportu[illegible] for those who are educated unemplo[illegible] in our country. The payment is big as Rs. 6,000. 10 to 20[illegible]

Some Reminiscence of the Celebrations of Cyrus the Great in Iran

Dr. S. R. Wadia

One might have seen many celebrations in various parts of the world but the festival of lights which we saw in Iran in October 1971 will for-ever linger in the minds of those present on the occasion.

Tehran

I landed in Tehran on the auspicious day of October 2, and even at that time the illuminations were on. The whole of Iran including small states and villages were illuminated but it was at its maximum in Tehran, Shiraz and Isfahan. The road leading from Mehrabad Airport to the city was lined by beautiful red roses throughout. Not a single slum was noticible on this way. The whole of Iran looked like a fairy land at night and the arrangement of illumination was tastefully done and pleasant to look at. Tehran is the capital of Iran situated at a height of 3600 ft. above sea level and having a population of about 3 million. Places worth visiting for tourists include Golestan Palace which was previously the residence of the King. It is now dedicated to the public. It has been converted into a Museum which has among its collection the famous Peacock throne, some of the most wonderful chandeliers, expensive and beautiful carpets, portraits of past rulers including that of Reza Shah the Great at the time of his coronation.

Crown jewels are world famous and a lot of tourists go crazy seeing them again and again. They are preserved in an artistic manner in the underground vault of the Central Bank of Iran. The collection of huge diamonds, rubies, emeralds, pearls is a wonderful sight. The famous diamond Darya-i-Nur or the Sea of Light is the world's largest pink diamond and takes its first place among the Iran's crown jewels It is 1¼" long, 1" wide and ⅜th of an inch thick and weighs 182 carats. One can also see the neckleaces, swords snuff boxes, dish covers used by the Kings. The Pahlavi Crown, the Kiyan Crown and the present crown of Empress Farah are magnificent and worth seeing. There is a globe of jewel which shows the whole world. Th

Quarterly Journal of INDO-IRAN Society, New Delhi.

HIND—O—IRAN

CONTENTS

ENGLISH SECTION — PAGE

ارسي — صفحه

★ ★ ★

SUBSCRIPTION
Annual, Rupees Seven
Per Copy Rupees Two } In

One Dollar plus
Postage } Fo

Published and Printed by Mrs. Mumtaz Mirza, Indo-Iran Society, 18, Tilak Marg, New Delhi a
at I. M. H. Press Private Limited, Delhi-6

Vol. 4 No. 2

Dome and Minarets of Madrasa Chaharbagh - Isfhan.
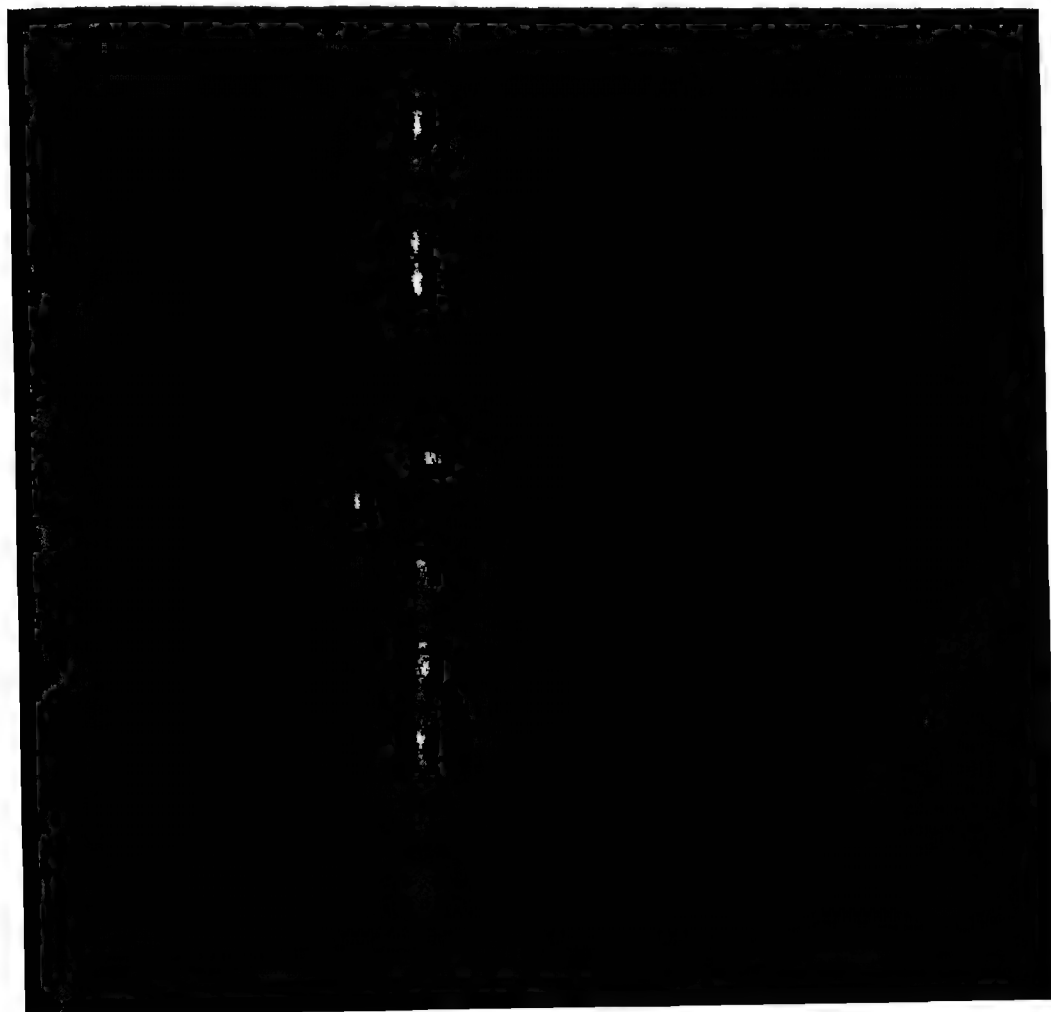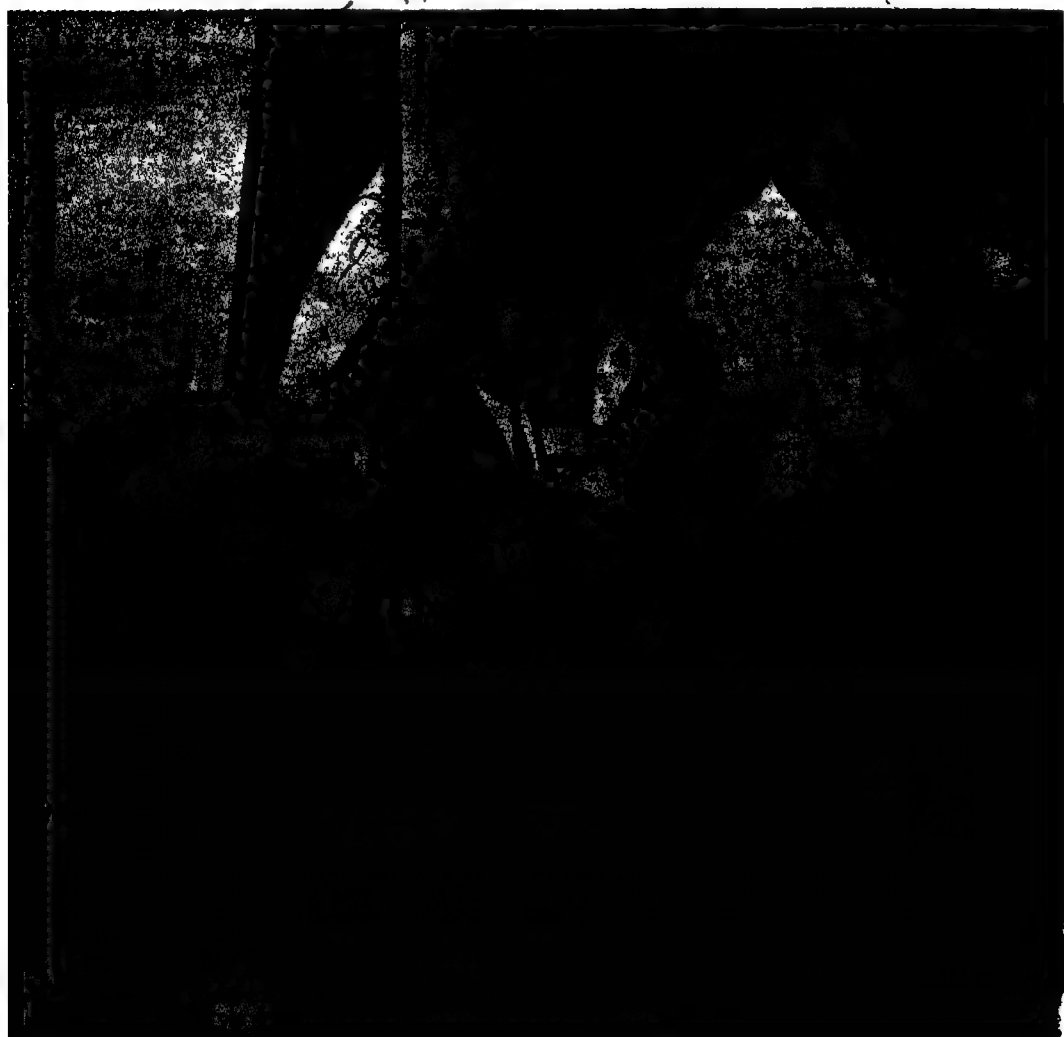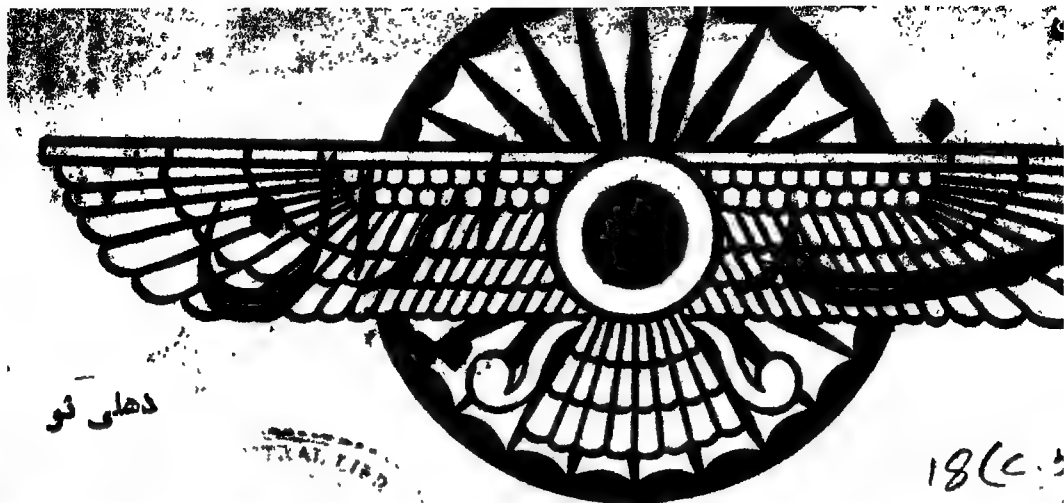
اهداء هدیهٔ مخصوص از طرف خانم رئیس جمهور هند
به والا حضرت رضا پهلوی ولیعهد ایران در حضور علیا حضرت ملکه فرح پهلوی شهبانوی

کنگرهٔ ایران شناسان و هند شناسان در دهلی نو

پیام مقام عالی وزارت فرهنگ و هنر ایران
به کنگرهٔ ایران شناسان و هند شناسان در دهلی نو

بمناسبت جشن دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران

آقای رئیس ... استادان ارجمند ...
بانوان ... آقایان ...

در این فرصت کم نظیر و گذرگاه پر شکوه تاریخ که ملت ایران دو هزار و پانصد مین سال بنیانگذاری شاهنشاهی خود را با شور و شوق هر چه تمام تر جشن میگیرد ، کنگرهٔ ایران شناسان و هند شناسان که بهمین مناسبت در کشور برادر هند تشکیل میشود ، بیشک در راه تشیید مبانی تاریخی و فرهنگی و استواری روابط دوستی دیرین دو کشور گام بزرگ و مؤثری خواهد بود .

دو هزار و پانصد سال پیش کوروش بزرگ از میان تیرگیهای زمان برخاست ، ظلم و ستم را محکوم شناخت ، بردگان را آزاد و معابد ویران را آباد ساخت ، درمیان مردمان دوستی و برادری را جایگزین جور و بیداد گری کرد و در چهار گوشهٔ دنیای آن روز نوای آزادی و انسانی سرداد .

از همان روزگاران شاهنشاهی ایران بعنوان یکی از بزرگترین پایگاه های جهان عهده دار رسالتی بس عظیم و گرانقدر گردید و به فتوای مورخان و محققان و گواهی سنگ نبشته ها و اسناد معتبر تاریخی در طی این دوران طولانی و پر فراز و نشیب حتی روزگاری که بشر در بیخبری و جهل و ستیزه جوئی میزیسته ، شاهنشاهی ایران مبشر و منادی فضائل انسانی از قبیل نیك اندیشی ، راستگوئی ، دادگستری ، آزاد منشی ، برادری و صلحدوستی بوده است .

برمبنای همین رسالت است که در زمان حاضر رهبر خرد مند و وارث شاهنشاهی ایران اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران

با ایجاد دگرگونی و پیشرفت در تمام شئون کشور و استقرار آزادی و دموکراسی واقعی ، در راه اعتلاء سطح فرهنگ جهانی شعارهای مترقیانه ای از قبیل مبارزه با بیسوادی و تشکیل لژیون خدمتگزاران بشر به جهانیان عرضه داشته اند .

بی گمان برازندگی و جاودانی ملت ایران از طرفی در حفظ و افزایش میراث کهنسال فرهنگی و ندا و نشر فضیلت‌های انسانی است و از طرف دیگر در انتخاب و حراست آئین پادشاهی که پدیده ای طبیعی و آسمانی است میباشد . چنانکه در طول این تاریخ کهنسال گه گاه که حکومتهای خارجی در سرزمین ایران رخنه کرده اند دیر یا زود در وجود آئین استوار پادشاهی و عرصهٔ پهناور فرهنگ و تمدن ایران زمین جذب و محو شده اند .

بدیهی است در حالیکه یونسکو ، کمیسیون تربیتی ، علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد به پاس سهم بزرگی که شاهنشاهی ایران در پیشرفت تمدن جهان داشته است ، جشن دو هزار و پانصد مین سال شاهنشاهی ایران را بصورت یک واقعه و سنت جهانی تلقی نموده و برگزاری آنرا در همه جا توصیه کرده است و بدین ترتیب دنیا باستقبال این جشن آمده و ده ها کمیته در کشورهای خارجی دست بکار برگزاری جشن شاهنشاهی هستند ، ملت گرانقدر و کشور بزرگ هند که در ژرفای قرون و دوران دو هزار و پانصد سالهٔ شاهنشاهی ایران و حتی پیش از آن برمبنای وحدت نژاد و زبان و فرهنگ ، طولانی ترین و صمیمانه ترین روابط را با ایران داشته است حقاً در این مراسم سهم بسزائی دارد .

یقین است که کنگرهٔ ایران شناسان و هند شناسان نقش مؤثر خود را در بزرگداشت فرهنگ و تمدن کهنسال و مشترک دو کشور ایفاء خواهد کرد و دست آورد های پرارزشی بر این میراث گرانقدر خواهد افزود .

با درود فراوان به همهٔ حضار محترم ، موفقیت انجمن هند و ایران را قلباً آرزومندم .

کنگرهٔ ایران شناسان و هند شناسان در دهلی نو

بمناسبت جشن دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران بنا بر مقدماتی که از یکسال و نیم پیش وسیلهٔ انجمن هند و ایران با همکاری رایزنی فرهنگی سفارت شاهنشاهی ایران فراهم آمده بود ، در روزهای دوازدهم تا چهاردهم مهر ماه ، ۱۳۵۰ (چهارم تا ششم اکتبر ماه ، ۱۹۷۱) کنگرهٔ ایران شناسان هند با شکوه و استقبال کم نظیری به ترتیب ذیل در دهلی نو برگزار شد .

قبلاً در روز شنبه دهم مهرماه ساعت شش بعد از ظهر کنفرانس مطبوعاتی از نمایندگان جرائد مهم و کثیرالانتشار دهلی در محل خانهٔ فرهنگ ایران با حضور دبیر افتخاری انجمن هند و ایران ، رایزن فرهنگی سفارت شاهنشاهی و کارکنان رایزنی نشکیل شد و با توزیع بیانیهٔ مخصوص بزبان انگلیسی و جزوهٔ مصور " از کوروش تا پهلوی " بزبان اردو همچنین جزوهٔ منتشره از طرف کمیتهٔ ملی یونسکو ایران بین حاضران ، در اطراف جشن شاهنشاهی ایران و برنامه های انجمن هند و ایران باین مناسبت ، به نمایندگان جرائد توضیحات کافی داده شد . بطوریکه در صبح روز دو شنبه دوازدهم مهر ماه (روز گشایش کنگره) مراتب در بیشتر روزنامه های دهلی انعکاس داشت .

در این تاریخ محل ساپرو هاوس (Sapru House) به طرز جالب و آبرومندی تزیین و آماده شده بود بر سر در ورودی شعار بزرگ " کنگرهٔ ایران شناسان و هند شناسان بمناسبت جشن دو هزار و پانصد مین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران" بچشم میخورد و علامت مخصوص کنگره مشتمل بر تصویر کوروش بزرگ که بر روی تابلوی بزرگی نقاشی شده بود در قسمت عقب صحنه جلب نظر میکرد .

از ساعت یک ربع به پنج بعد از
ر در حالیکه آهنگ سرودهای مخصوص
شن شاهنشاهی از بلندگوهای سالن
خش میشد مدعوین حضور می یافتند
طوریکه در ساعت پنج و ربع عدهٔ
کثیری از رجال و معاریف هند، سفراء
نمایندگیهای سیاسی خارجی ، اعضاء
نجمن هند و ایران ، اعضاء سفارت
اهنشاهی ایران ، دانشجویان و سایر
وستداران انجمن با بانوانشان برابر با تمام
ظرفیت سالن اجتماعات 'ساپرو هاوس'
گرد آمده بودند .

ابتداء در حالیکه حضار باحترام
بپا خاسته بودند سرود ملی هند و سرود
شاهنشاهی ایران نواخته شد سپس آقای
دکتر بشیر حسین زیدی نایب رئیس
انجمن هند و ایران با ایراد مطالب جالبی
در خصوص تاریخ و جشن شاهنشاهی
ایران جلسه را افتتاح کردند (جناب
آقای دکتر تارا چند رئیس انجمن هند و
ایران در این تاریخ متأسفانه بعلت
بیماری در الهآباد بستری بودند) - سپس
برنامهٔ قرائت پیامها شروع شد .

پیام حضرت رئیس جمهور هند و بانو
ایندرا گاندی ، نخست وزیر هند وسیلهٔ
آقای مالیک رام دبیر انتخاری انجمن و پیام
مقام عالی وزارت فرهنگ و هنر ایران
وسیلهٔ رایزن فرهنگی سفارت شاهنشاهی
ایران در هند قرائت شد و متعاقباً
سخنرانیهای جالبی در اطراف جشن
شاهنشاهی و تاریخ و فرهنگ و ادب
ایران ایراد گردید و در پایان آقای
پروفسور نورالحسن وزیر دوم فرهنگ
هند (State Minister) و رئیس قسمت
تاریخ دانشگاه علیگره و نمایندهٔ سابق
مجلس اعیان هند (Rajya Sabha) با بیانات
جامعی دربارهٔ شخصیت کوروش بزرگ
و فضائل و خصائص انسانی او باین
مراسم حسن ختام بخشیدند و بدین
ترتیب ضمن اعلام برنامهٔ جلسات
کنگره ، در حالیکه مجدداً از بلندگوهای
سالن آهنگ سرودهای جشن شاهنشاهی
بگوش میرسید جمعیت با شور و شعف
خاصی محل 'ساپرو هاوس' را ترک
گفتند .

پس از برگزاری مراسم گشایش کنگره که تمام جریان آن عیناً از رادیو سر تا سری هند و تلویزیون دهلی پخش گردید ، اولین جلسه کنگرهٔ مزبور از صبح روز سه شنبه سیزدهم مهر ماه ۱۳۵۰ (پنجم اکتبر) برطبق برنامهٔ قبلی ساعت نه و نیم صبح در محل خانهٔ فرهنگ ایران تشکیل گردید و این جلسات صبح و بعد از ظهر تا عصر روز چهار دهم مهر ماه ادامه داشت . طی این چهار جلسه بحث‌های مختلف و جالبی مطرح شد و خلاصهٔ چهل مقاله که از نظر عنوان و مفاد متنوع و هر یك حاکی از تحقیقات دقیق و عمیق بودند قرائت گردید .

ریاست این جلسات را به ترتیب آقایان پرفسور سید حسن ، رئیس قسمت زبان و ادب فارسی دانشگاه پتنه ، دکتر هرنام سینگه ، رئیس قسمت فارسی دانشگاه پنجاب (چندیگر) ، پرفسور آپادیایا ، رئیس قسمت تاریخ باستانی هند در دانشگاه وکرام (اوجین) و پرفسور محمد رفیق استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اله‌آباد برعهده داشتند در این کنگره جمعاً چهل دانشمند ایران شناس و رؤسای قسمت های فارسی و نمایندگان دانشگاهها و مراکز مختلف هند از قبیل کلکته ، حیدرآباد ، بمبئی ، پتنه ، اله‌آباد ، علیگره ، جیپور ، پونا ، آگره ، بنارس ، بهاگالپور ، اعظم گره ، مدرس ، چندیگر ، احمد نگر ، لکهناهو ، رانچی ، ناگپور ، اوجین ، سرینگر ، آننت ناگ ، برهانپور ، جمون ، و دهلی (نمایندگان دانشگاه جواهر لال نهرو ، دانشگاه دهلی ، جامعهٔ ملیهٔ اسلامیه و دهلی کالج) شرکت کردند و قریب سی نفر از معاریف ، استادان ، خبرنگاران ، اعضاء انجمن هند و ایران ، کارکنان رایزنی فرهنگی سفارت شاهنشاهی ایران و دانشجویان بطور مستمع آزاد در این جلسات حاضر شدند از مقاله هائیکه خلاصهٔ آنها قرائت شد تعداد سی و سه مقاله بزبان انگلیسی و هفت مقاله بزبان فارسی نگاشته شده بود مقاله های فارسی عبارت بودند از:

۱—"جشن شاهنشاهی ایران در سرزمین ثبات و آرامش" وسیلهٔ آقای محمد یوسف دانشیار دانشگاه دهلی .

۲- ''اثر نفوذ زبان فارسی بر السنهٔ
ند'' توسط آقای پروفسور معین الدین
یس قسمت زبان فارسی دانشگاه
سیوا سدن'' برهانپور.

۳- ''نظری به پیشرفت زبان
انسکریت و خویشاوندی آن با زبان
رسی'' وسیلهٔ آقای دکتر عطا کریم برق
ئیس قسمت فارسی و عربی دانشگاه
کلته.

۴- ''ظفر خان احسن و روابط او
اصائب'' توسط آقای دکتر محمد اسلم‌خان
انشیار دانشگاه دهلی.

۵- ''روابط بین ایران و هند
۱- پیش از اسلام ۲- بعد از اسلام''
بسیلهٔ آقای سید حمید الحسن مدیر کالج
عربی نظمیه لکهنا هو.

۶- ''ادبیات فارسی در قرون اولیه
سلطنت دهلی'' توسط آقای دکتر حکیم الدین
قریشی رئیس قسمت فارسی دانشگاه جامعهٔ
ملیهٔ اسلامیه دهلی نو.

۷- ''نهضت ها و پیشرفتهای ایران''
وسیلهٔ آقای دکتر پاندیتا دانشیار زبان و
ادب فارسی دانشگاه کشمیر.

امید است این مقالات که حاوی
مطالب متنوع و جالب و تحقیقاتی عمیق
در زمینه های تاریخی و ادبی و اجتماعی
دو کشور هند و ایران میباشند بزودی
بصورت کتاب و مجموعهٔ نفیسی چاپ و
منتشر شوند. ضمناً در این جا لازم
بتذکر است که انجمن هند و ایران
بمناسبت جشن شاهنشاهی ایران برنامه‌های
دیگری از قبیل اهداء کتاب، نمایشگاه
عکس و فرآورد های دستی و قالی‌های
ایرانی، جشنواره فیلمهای مستند ایرانی،
ضیافتهای فرهنگی و مجالس معارفه با استادان
دانشگاهها و ایران شناسان هند در دهلی،
همچنین مراسمی در کلکته، بمبئی،
حیدرآباد و پونا با موفقیت برگزار کرد.

انجمن هند و ایران افتخار دارد که
بار دیگر با همکاریهای ثمر بخش رایزنی
فرهنگی سفارت شاهنشاهی ایران در هند
توفیق یافت که گام بزرگ و مؤثری در راه
تشیید مبانی تاریخی و فرهنگی و استواری
دوستی دو کشور بزرگ ایران و هند بردارد.

پاینده باد دوستی هند و ایران.

هیئت تحریریه
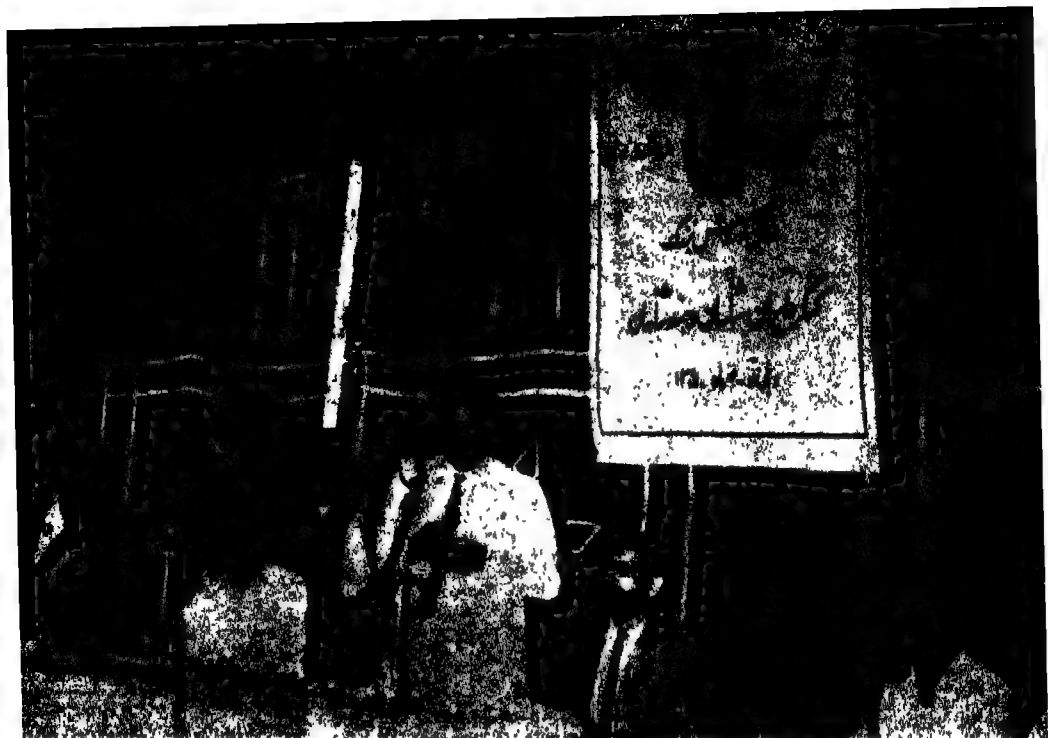
سخنرانی در جلسات کنگرهٔ ایرانشناسان و هندشناسان ـ دهلی نو
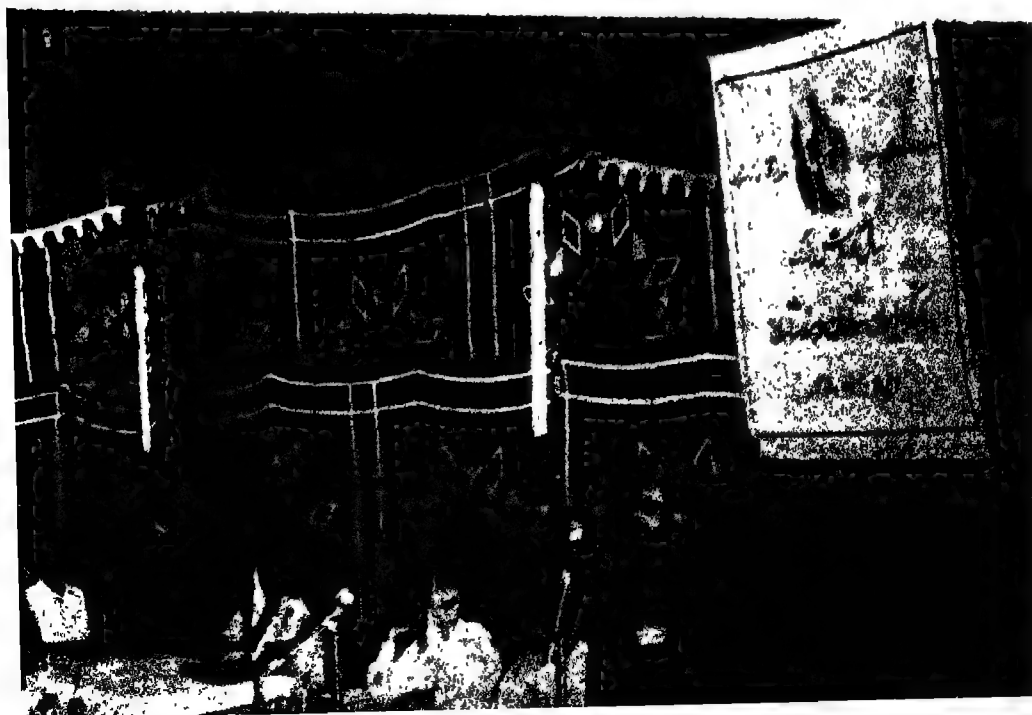
مراسم اهداء کتاب به ایران شناسان و هند شناسان

یادبودی از استادان دانشگاهها و ایران شناسان هند در دهلی نو

فردوسی و شاهنامه اش

سخنرانی دانشمند معروف آقای رشید شهمردان ایرانی در مؤسسهٔ شرقشناسی کاما

شاهنامه فردوسی مانند یك اقیانوس است، اقیانوسی از فرهنگ و تمدن بشری وذخائری هزار ساله متعلق به ایران و جهان، هر برگ ازآن خواننده را به این تصور سوق می دهد که خود در عصر واقعه زنده بوده و درآن نقشی بر عهده داشته است. خواننده خشمناك، شاد، خندان و یا انتقامجو می شود گوئی خود از قهرمانان کتاب است. با خواندن شاهنامه انسان در خود یك نوع حالت قهرمانی و تفوق حس می کند که هرگز در حال عادی قابل درك نیست و این نبوغ فردوسی است که توانسته با خلق چنین اثر عظیمی در آیندگان کشورش چنین نفوذ و تاثیر بسزائی داشته باشد.

محتوی شاهنامه را می توان از لحاظ مجموعه معارف بشری به بخشهائی چند تقسیم کرد و در حالیکه هر بخش خصوصیات خود را حفظ می کند در سراسر کتاب یك هم آهنگی و وحدت خارق‌العاده حس می شود در شاهنامه ازین مباحث سخن بمیان می آید : ایمان بخدا ـ مذهب ـ تاکتیک جنگ ـ عشق ـ عقل و تدبیر ـ فلسفه ـ تاریخ ـ جغرافیا ـ ادبیات ـ پزشکی ـ حقوق ـ قیافه شناسی ـ جامعه شناسی ـ اخلاق و علم معاشرت و . . . . . . و تمام اینها در قالب داستانهای تاریخی ریخته و پرداخته شده اند و برای یك دانشمند فرهنگی امکان سخن پردازی دربار[ه] هر یک ازین جنبه های شاهنامه می باشد [و] چنین دانشمندی باید مانند آب بازی ا[ز] خود گذشته در اعماق این اقیانوس عظی[م] به جستجو بپردازد تا بتواند آنچه [را] مشتاق است بیابد و در غیر این صور[ت] درین وظیفه عظیم تصور کرده است نخواهد توانست حق شاعر و مرد ما[ی] ایران را ادا کند.

توجه و یا سخگوئی مهرآمیز دانشمندا[ن] جهان به ندای ایران هنگام بر گزاری جش[ن] هزارمین سال فردوسی در تهران مؤید ا

مطلب است که همه بزرگان علم و ادب
به مقام برجستهٔ این رادمرد ایرانی آگاهی
و وقوف دارند و نه تنها در ایران بلکه در
سراسر جهان مراسمی برای قدرشناسی و
تجلیل فردوسی و اثر جاودانه اش شاهنامه
بر پا گردید، پس از هزار سال مردم جهان
و بخصوص ایرانیان از یاد آوری فردوسی
بزرگ بر خود بالیدند جا دارد که چنین
جشنی و مراسمی هر سال بیاد فردوسی و
شاهنامه بر پا گردد .

سال گذشته انجمن فرهنگ ایران باستان
در تهران هفته ایران باستان را به فردوسی
اختصاص داد و امسال وزارت فرهنگ و هنر
تحت مدیریت جناب آقای دکتر صادق
کیا در جشن فرهنگ و هنر از فردوسی تجلیل
خواهد کرد و جای خوشوقتی است که
مدیران مؤسسه خاورشناسی کاما نیز این
جلسه را بیاد فردوسی برپا داشته اند .

باید ادعا کرد که متأسفانه دانشمندان
فردوسی شناس بحدی تحت تأثیر فردوسی
و شاهنامه اش از لحاظ زبان فارسی قرار
می گیرند که مجال و فرصتی برای بررسی
شاهنامه از جنبه های دیگر برایشان باقی
نمیماند .

شاهنامه از لحاظ قانون جنگ یک
کتاب بزرگ است در حقیقت باید گفت
که خود فردوسی یک جنگجوی مدبر
بوده است که توانسته صحنه های جنگ
را چنین استادانه مجسم سازد .

تیمسار احمد بهار مست در کتاب
خود بنام (فرماندهی خداوند جنگ ، سپهبد
فردوسی) ثابت کرده است که خود فردوسی
یک سردار جنگ بوده است بعقیدهٔ این
نویسندهٔ نظامی حتی تاکتیک های جنگ
فردوسی امروز هم مورد قبول خداوندان
میدان های نبرد است، کدام ژنرال د
هزار سال پیش فنون جنگ را چنین
توصیف کرده است ؟ کدام ژنرال مانند
فردوسی توانسته است داستانهای جنگی
قانونهای نظامی را بیان کند و چه کس
مانند فردوسی سلاحهای زیرین را معرفی
و مجسم ساخته است ؟ گرز و کوپال
نیزه ـ شمشیر ـ سنان ـ خنجر ـ کمند و تیر
و کمان بطوری که حتی امروز در عصر
توپ و تفنگ و تانک اثر و اهمیت آنها
بر خوانندگان روشن و هویدا باشد کدام
ژنرال در ارتش خود چنین کنترول
تسلطی را داشته است که آنها را آماده

رای جانبازی در راه شاه و ملت و حفظ نانواده و ناموس خانوادگی بکند فردوسی مه اینها را در شاهنامه با بیانی ساده و سان تعلیم می دهد ، آن سردارانی که ماهنامه را خوانده وآنرا سرمشق خود قرار داده اند در نبرد های بزرگ پیروزی یافته اند من فقط یک نمونه ازآن را درینجا برای شما ذکر می‌کنم در طی جنگ جهانی نخست ، قبایل بومی ایران تقریباً بدون اسلحه با انگلستان نبرد کردند و پیروز شدند روی سخن با مردم دلیر تنگستان در جنوب فارس است . دهکده ای با صد خانواده جمعیت، جوانان درحالیکه هر یک فقط هیجده فشنگ داشتند اجازه ندادند که ارتش پنجهزار نفری انگلستان سرزمین شانرا اشغال کند سردار انگلیسی که موفق نشد کاری صورت دهد پس ازینکه چهار صد نفر از سربازانش کشته شدند باز پس نشست . این مردمان دلیر فقط از تعلیمات شاهنامه استفاده می‌کردند و در نبرد راهنمائی جز شاهنامه نداشتند .

اشعاری مانند شعر زیر چنان این مردان دلیر را در غرور و سر فرازی ملی غرقه می ساخت که با جان و دل آماده فدا کاری و جانبازی می شدند :

چو ایران نباشد تن من مباد

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد

فردوسی گاهی مانند یک اسلحه شناس از شمشیر سخن می گوید و درین بیت که در سنین کهولت سروده است چه خوب تشبیه کرده است :

دریغ آن‌گل و مشک و خوشاب سی

همان تیغ برندهٔ پارسی

و در پیری مانند یک سوار کار خوشر ذوق سخن می گفت :

من از شصت و شش‌سست گشتم‌چومست

بجای عنانم عصا شد بدست

و درجای دیگر :

بجای عنانم عصا داد سال

پراکنده شد مال و برگشت حال

بنظر ما فردوسی هدفش از تصنیف شاهنا فقط زنده کردن افتخارات گذشته ایرا و عظمت آن نبوده است وی در نظر داش است که یک مجموعه ای از قانون جن و لشکر کشی نیز ترتیب دهد .

وی خطاب به سلطان محمود می‌گوید :

بسی سال اندر سرای سپنج

چنین رنج بردم به امید گنج

یات غرا دوره سی هزار
سخن جمله در شیوهٔ کارزار
مشیر و تیرو کمان و کمند
ز کوپال و از تیغهای بلند
گستوان و ز خفتان وخود
ز صحراودریا و ازخشك رود
رگ‌وزپیل و زشیروپلنگ
ز عفریت و از اژدها ونهنگ
رنگ غول و زجادوی‌دیو
کزایشان‌بگردون رسیده‌غریو
ردان نامی بروزمصاف
ز گردان جنگی که رزم‌ولاف

، برای پادشاه و فرمان پادشاه همانند
مبر و دستورات پیغمبر اهمیت و ارج
ل بود .

ان دان که شاهی و پیغمبری
دو گوهر بود در یك انگشتری
این دو یکی را همی بشکنی
روان و خرد را بپای افکنی

برای اثبات این مدعا از اوستا شاهد
ال می آورد .

اید کزین کم کند یا فزون
که زرتشت گوید بزند اندرون
که هرکس که برگرددازدین پاك
ز یزدان ندارد بدل ترس و باك
بسالی همی بایدش داد پند
چو پندت نباشد ورا سودمند
بیایدش کشتن بفرمان شاه
فکندن آن پر گناهش برا
چو بر شاه گیتی شود بد گمان
بیایدش کشتن هم اندر زمان

شاهنامه پراست از پرستش شاه وکشور،
در جائیکه پای مملکت و مادر وطن درمیان
باشد در نظر فردوسی مرگ بهتر از تسلیم
وطن به بیگانگان است .

نگه کن بدین لشکر نامدار
جوانان شایستهٔ کار زار
ز بهر بر و بوم وفرزند خویش
زن‌وکودك خرد و پیوند خویش
همه سربسر تن به کشتن دهیم
ازآن به که کشوربه دشمن‌دهیم

و در یك شاه بیت اهمیت مقام فرمانده
لایق را بخوبی مجسم می‌سازد .

چو سالار شایسته باشد بجنگ
نترسد سپاه از دلاور نهنگ

و در جای دیگر دربارهٔ ابتکار عملیات و
پیشدستی می گوید .

تو پیروزی از پیشدستی کنی
سرت پست گردد چو سستی کنی
هر انکس که در جنگ پیشی کند
همه رای آهنگ پیشی کند

در برخی جاها با در نظر گرفتن وضع میدان نبرد فردوسی دفاع را اهمیت میدهد و تأکید میکند نه پیشدستی و حمله را . نبرد معروف دوازده رخ بسیار شبیه بوده است به جنگ معروف العلمین در شمال افریقا هنگام جنگ جهانی دوم .

در شاهنامه اشعاری که بخوبی قیافه‌ها و شخصیت‌ها را مجسم میسازد فراوان است .

تنی زشت بینی کژ و روی زرد
بد اندیش و کوتاه ودل پر ز درد
دو چشمش کژو سبزو دندان‌بزرگ
براه اندرون کژ رود همچو گرگ
همان بد دل و سفله و بیفروغ
سرش پر ز کین و زبان پر دروغ
ببالا دراز و باندام خشک
بگرد سرش جعد موئی سترك
قوی استخوانها و بینی بزرگ
سیه چرده گردی دلیر و سترگ

در شاهنامه از آداب معاشرت ، فراوان سخن بمیان میآید .

خورش باید از میزبان گونه گون
نگفتن کزاین کم خور وزان فزون
اگرچه بود میزبان مهربان
پز شکی نه خوب آید از میزبان

در شاهنامه بعضی از اتفاقات با ذکر روز و ماه ذکر شده است که میتوان از روی آن به مشکلات موجود در تعیین زمان وقایع تاریخی پی برد .

بروز خجسته سر مهر ماه
به سر بر نهاد آن کیانی کلاه
مه روشن و چهره ماه نو
جهان پر زداد و سه ماه نو

در نخستین روز ماه مهر که اول ماه قمری بود بعقیده استاد ذبیح بهروز این روز چهار شنبه‌ای بود نخستین چهار شنبه ماه مهر برابر با سوم شوال اول میزد و اول فروردین دینی سال ۳۸۳۲ پیش از میلاد و البته سالهای دیگر که ذکرش موجب تطویل است .

در مؤسسهٔ خاور شناسی کا ما پانزده نسخهٔ خطی شاهنامه موجود است برخی با مینیاتورهای متعدد ـ بعضی از شاهنامه‌ها توسط پارسیان سورات و نوساری نوشته شده است گذشته از شاهنامه، نسخ خطی

رسی مهم دیگر نیز در موسسهٔ کاما
وجود است مانند گلستان—بوستان—دیوان
حافظ و . . . . که توسط پارسیان نوشته شده
در این کتابخانه حفظ میشود و من در
ینجا باید حتماً از دستور مهرجی رانا یاد
کنم که قسمتی از عمر خود را صرف
نویسندگی کتابهای بزرگ ایرانی کرده است
اعم از اوستائی و پهلوی و فارسی و اکنون
تا حدی که من اطلاع دارم درمیان
پارسیان دانشمند هند فقط عده انگشت
شماری هستند که در شاهنامه کار کرده‌اند
مانند پرفسور پ . ب . واچا - ج . ث .
تاراپور— دکتر سهراب باتلی والا - جمشید
کاتراک - جهانبخش دارو والا - بهرام
باروچا .

گذشته از نسخ خطی مؤسسه کاما دارای
نسخ چاپی مهم شاهنامه نیز میباشد ازآن
جمله‌است یک نسخه بسیار مهم فرانسوی .

در این مؤسسه مجموعه های مهمی هست
که توسط دانشمندان گوناگون به مؤسسه
اهداٌ شده است و مدیران مؤسسه نیز این
کتابها را جداگانه و بنام خود اهدا کنندهاش
حفظ خواهند کرد .

مهمترین مجموعه‌های فعلی عبارتند از .

۱— مجموعهٔ مهم ملا فیروز .
۲— کتابخانهٔ شخصی دانشمند فقید
ک - ع - کاما .
۳— کتابخانهٔ مانوك جی هاتریا .
۴— مجموعهٔ خیام که متعلق به
جی - ا - سکلاتوالا بوده است .
۵— کتابخانهٔ شخصی دانشمند بزرگ
پارسی دکتر سر جی - جی - مدی .
۶— کتابخانهٔ شخصی دکتر جی. ام.
اتوالا .
۷— مجموعهٔ کتابخانهٔ شخصی م- ن- کوکا.
۸— کتابخانهٔ شخصی جی -ای. نادرشاه.
۹— مجموعهٔ ب - ب - پاتل .
۱۰— مجموعهٔ ث - ب - پاتل .
۱۱— مجموعهٔ جی - ن - تاتا .
۱۲— کتابخانهٔ- س للین ولا .
۱۳— کتابخانهٔ شخصی ش - د - باروچا .
۱۴— مجموعهٔ شخصی ب - م- ایرانی .
۱۵— مجموعهٔ شخصی دکتر ب - ب -
پشوتن جی .
۱۶ مجموعهٔ ش -ر- انجیرباگ .
۱۷— رسالات و کتب ترجمه شده با
اعتبار انجمن پارسیان هند .
۱۸— مجموعهٔ شخصی جهانبخش واچا .

اسکندر و برهمنان هند

سکندر چو بر هند لشکر کشید خرد مندی بر همانان شنید
گروهی خدا دان و حکمت شناس بریده ز گیتی امید و هراس
نیامد از ایشان کسی سوی او ز تقصیر شان گرم شد خوی او
بر انگیخت لشکر پی قهر شان شتابان رخ آورد در شهرشان
چو زان برهمانان خبر یافتند بتدبیر آن کار بشتافتند
رسیدند پیشش در اثنای راه بعرضش رساندند کای پادشاه
گروهی فقیریم حکمت پژوه چه تابی رخ مرحمت زین گروه
نه مارا سر صلح و نے تاب جنگ درین کار به گر نمائی درنگ
نداریم جز گنج حکمت ، متاع نشاید ز کس بر سر آن نزاع
اگر گنج حکمت همی بایدت بجز کنجکاوی نمی شایدت
بود کاوش گنج ، طاعت وری نه کشور گشائی و غارتگری
سکندر چو بشنید این عرض حال ز لشکر کشیدن کشید انفعال
بآن چند تن راه جان بر گرفت دل از ملک و مال جهان برگرفت
پس از قطع هامون بکوهی رسید در او کنده هر سو بسی غار دید
گروهی نشسته در آن غارها فروشسته دست از همه کارها
ردا و ازار از گیا بافته عمامه بفرق از گیا تافته
گشادند باهم زبان خطاب بسی شد ز هر سو سؤال و جواب
بسا رمز حکمت که پرداختند بسا سرّ مشکل که حل ساختند
چو آمد بسر مجلس گفتگوی سکندر بر آن حاضران کرد روی
که هرچ از جهان احتیاج شماست بخواهید از من که یکسر رواست

بگفتند مارا در این خاکدان   نباید بجز هستی جاودان
بگفتا که این نیست مقدور من   و زین حرف خالی است منشور من
بگفتند چون دانی این راز را   چرا بنده ای شهوت و آز را
پی ملک تا چند خون ریختن   بهر کشوری لشکر انگیختن
گرفتم که گیتی همه آن تست   جهان سر بسر زیر فرمان تست
چه حاصل چو می باید آخر گذاشت   بدل تخم اندوه جاوید کاشت

از کتاب خردنامهٔ اسکندری عبدالرحمن جامی

*   *   *

عده‌ای از [illegible] شاهنشاه ایران

نمایشگاه عکس و پوستر در خانهٔ فرهنگ ایران بمناسبت جشن شاهنش

ایران نوین و نسل کهن

شرح احوال کلیم
ملک الشعراء دربار شاهجهان ، امپراطور گورکانی هند

آقای محمد نجم الافاق صدیقی

ابوطالب متخلص به کلیم در همدان متولد شد ولی روزگاری دراز در کاشان بسر برد بنا بر این او را کاشانی و همدانی هر دو گفته اند در آغاز جوانی به شیراز رفت و تحصیلات آن دوره را در آنجا به پایان رسانید ، سپس در زمان جهانگیر پادشاه گورکانی هند رهسپار آن دیار شد نخستین بار در دربار شاه نوازخان صفوی راه یافت ـ درسال ۱۰۲۸ هجری بعلت عشق و علاقهٔ شدید بزادگاه خود بایران برگشت اما در آثارش خاطرهٔ هند را هیچوقت از یاد نمیبرد چنانکه در غزلی میگوید :

به ایران میروم نالان کلیم از شوق همراهان
بپای دیگران همچون جرس طی کرده منزل را

گرچه کلیم به وطن خود میرفت ولی هند آنچنان تأثیری بر او گذاشته بود که بادلی پر از حسرت بوطن باز میگشت چنانکه شعر دیگری از غزل مزبور گواه آن است :

زشوق هند زان سان چشم حسرت بر قفا دارم
که رویم گربره آرم نمی بینم مقابل را

با این ترتیب او نتوانست بیش از دو سال در ایران بماند . در سال ۱۰۳۰ هجری باز بهند برگشت و این بار بحضور میر جمله روح الدین شهرستانی شرفیاب شد . میر جمله از مردم اصفهان بود که در سال ۱۰۱۰ هجری بهند رفته بود و در خدمت جهانگیرشاهنشاه هند بسر میبرد . پس از آن در زمان شاهجهان دارای مقام و منزلتی گردید . میر جمله یکی از مربیان شعر و ادب فارسی بشمار میرفت و بسیاری از شعراء نزد او گرد آمدند و ابوطالب کلیم از آن جمله بود . کلیم در دربار جهانگیر شرفیاب نگردید زیرا ملک الشعراء دربار او طالب آملی بود و او نمیتوانست مقام و

بی بدست آورد . اسباب دیگر
ی اش این بود که نورجهان بیگم
ار او را نمی پسندید چنانکه میفرماید :

رم آب شدم کاب را شکستی نیست
رتم که مرا روزگار چون بشکست

یا کلیم پیش از رسیدن بدربار شاهنشاهی
های دیگر هم مسافرت کرده بود
نکه در شاهجهان‌نامه آمده است
، او در دکن آشفته‌حال گردید .
یکی از قصیده‌هائی که در مدح
اهیم عادل شاه پادشاه بیجاپور (دکن)
ته است این مطلب را آشکار میسازد .
قصیده دیگرش نیز میرساند که او
رف بیجاپور حرکت کرده بود و او
اشتباهاً بجرم جاسوسی دستگیر کردند
در قلعه "شاه درک" زندانی نمودند .

سر انجام توسط میر جمله روح‌الدین
هرستانی، کلیم توانست در دربار شاه‌جهان
، یابد . شاه جهان مردی دانش دوست
د و پیوسته دانشمندان و شعراء را
شویق مینمود بطوریکه شعراء و
یسندگان بزرگ همیشه در دربار او
جمع بودند . که از آن جمله دانش مشهدی
را میتوان نام برد . کلیم نیز با ابراز
لیاقت و شایستگی توانست در سال
۱۰۳۲ هجری به عنوان ملک‌الشعرائی
در دربار شاه جهان مفتخر گردد .

حاضر جوابی ، بدیهه گوئی و افزایش قدر و منزلت کلیم :

قیصر روم به شاهجهان پادشاه هند نوشت که شما فقط پادشاه هند هستید چرا لقب شاه‌جهان برای خود برگزیده اید؟ شاهجهان هم پنداشت که انتخاب این عنوان کار صحیحی نبوده است . به یمین‌الدوله گفت که عنوان دیگری باید انتخاب کرد . این موضوع بگوش کلیم رسید فوراً قصیده‌ای بساخت و نزدشاهجهان برد . در آن قصیده لقب شاهجهان را توجیه کرده چنانکه میگوید :

هند و جهان ز روی عدد چون یکی بود
شه را خطاب شاهجهانی مبرهن است

گفته اند که قدر و منزلت کلیم از همان وقت زیاد شد و از مال فراوان بهره مند گشت .

در سال ۱۰۴۲ هجری شاه جهان بالغ برده میلیون روپیه خرج تهیه تخت‌طاوس کرد و روز جشن نوروز در آگره بر آن جلوس نمود. کلیم قصیده ای دربارهٔ آن بگفت و شاهجهان از شنیدن آن قصیده بقدری خوشحال شد که دستور داد کلیم را وزن کنند و هم وزنش پول باو بدهند. کلیم پنجهزار و پانصد سکهٔ رایج دریافت کرد.

اخلاق و عادات:

کلیم مردی پاکدل و بخشنده و مهربان بود و برای شعرای معاصر خود احترام خاصی قائل میشد نسبت به میرزا صائب و میر معمائی خیلی محبت میکرد و به امیر جلال که در عصر شاه جهان میزیست ارادت میورزید.

بسیاری از شعرا که بهند آمده بودند نسبت باین سرزمین جدید عشق و علاقه ای نشان نمیدادند ولی کلیم مداح هند و افسانه خوان آن بود در یک قصیده در مدح هند میگوید:

توان بهشت دوم گفتنش باین معنی
که هرکه رفت از این بوستان پشیمان شد

شعر گوئی:

این شاعر نامدار اشعارش در هند خیلی معروف است. قصیده بسیار گفته، چند مثنوی نیز منظوم ساخته و غزلهایش دیوان جداگانه دارد.

مثنوی، از قدیم پایه و اساسی نداشت، مثنوی کلیم هم کم اساس است و حتی میتوان گفت که جنبهٔ عامیانه دارد زیرا او دربارهٔ چیز های جزئی شعر ساخته است درباره انگشتری، قلمدان، کشتی و بندوق و بعضی از درختها و گلها قطعات و رباعیات گفته است. مثلاً یک بار بر بدنش گرد خشک برآمده که منظور جوش زدن بدن در فصل گرماست کلیم آنرا عنوان شعری قرارداده و یک منظومهٔ طویل برآن نوشته است نتیجهٔ به نظم در آوردن این امور جزئی این شده که کلیم برعکس دیگر ایرانیان اسامی بسیاری از اشیاء، حرف و صنایع، درختها و گلهای هند را که به نظر بعضیها در اشعار آوردن گناه بود درابیاتش بکار برده است.

و حال آنکه عرفی همه عمر در هند بسربرد، لیکن غیر از یک لفظ هندی

مکر، بر زبان نیاورد که گویا آن هم
اصل پارسی است چنانکه میفرماید :
چاشتگه از شبنم گل گرد فشاند
باد که در هند گر آید ، جگر آید

همچنین طالب آملی ملک‌الشعراء
که جهانگیر موقعیکه ترکیب
رام رنگی'' را که یک واژه هندی است
ر تمرش بکار برد باعث تعجب همگان
ـد ولی همانطور که گفته شد کلیم صدها
ژه هندی در اشعارش آورده است .

نه بر وعده' تنبولیان دل
که جز خون خوردن از وی نیست حاصل
حسن شسته' دهوبی چه گویم
از آن بی پرده محبوبی چه گویم
سرور حسن با جهل پتهانی
چو گردد جمع نتوان زندگانی
گل کرهل نفهمید است موسم
شگفته چون رخ یار است دائم
نهال نیمش از بس خوشی نسیم است
دل طوبی ز رشک آن دو نیم است
ز موزونان نظر دریوزه دارم
که وصف مولسری را بر نگارم

قدرت تخیل :

بسیاری از مردم شاعری را فقط قدرت تخیل میدانند اگر چنین باشد کلیم شاعر توانائی است زیرا هر یک از اشعارش منظره‌ای را بخوبی مجسم میسازد مثلاً

بعد از این تاریکی شبها بخود خوش کن کلیم
شکوه کم کن در چراغ اختران روغن نماند
وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست
روپس نکرد هر که ازاین خاکدان گذشت
این قدر فرق میان خط یک کاتب چیست
سر نوشت همه گر از قلم تقدیر است
این قدر پیکان که در یک زخم ماست
در دکان هیچ پیکان گر ، نبود

نازک خیالی کلیم در اشعارش منعکس است چنانکه میفرماید :

روزگار اندر کمین تخت ما است
دزد دائم در پی خوابیده است
دل گمان دارد که پوشیده است راز عشق را
شمع را فانوس پندارد که پنهان کرده است
از هنر حال خرابم نشد اصلاح پذیر
همچو ویرانه که از گنج خود آباد نشد

واصل ز حرف چون و چرا بسته است لب
چون ره تمام گشت جرس بی زبان شود
ما زآغاز و زانجام جهان بی خبریم
اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است

قصیده گوئی :

کلیم در قصیده گوئی شیوه ساده گوئی حاجی محمد جان قدسی را اختیار کرده و از استعمال الفاظ پیچیده و مشکل که عرفی و نظیری بکار برده اند خودداری نمود. قصیده اش بیشتر رنگ غزل دارد. کلیم از لحاظ مضمون آفرینی و استعارات و طنز بپای طالب آملی نمیرسد اما از جهات دیگر بر او برتری دارد.

غزل سرائی :

کمال کلیم در غزل گوئی است و از این لحاظ امتیاز خاص دارد. غزل سرایان پیش از او و هر یک در غزل شیوهٔ خاصی داشته اند مثلاً عرفی در اشعارش فلسفه میآورد، نظیری تغزل، طالب آملی طنز و استعارات و اما نزد کلیم غیر از تغزل همه چیز یافت میشود، در فلسفه دقت را راه نداده لیکن مضمون آفرینی، بدیع الخیالی و باریک بینی که پرورده هند است در غزلهای او فراوان دیده میشود. مضمون آفرینی را اگر تجزیه و تحلیل کنیم منظور استعاره نو یا تشبیه نو یا مبالغه نادر یا حسن تعلیل نادر است که در اشعار کلیم بمنتهای درجه رسیده است چنانکه در اشعار زیر این موضوع مشهود است :

بسکه ز دیده ریختم خون دل خراب را
گریه گرفت در حنا پنجه آفتاب را
می نهم در زیر پائی فکر کرسی از سپهر
تا بکف من آورم یک معنی بر جسته را
حدیث بحر فراموش شد که دور از تو
ز بس گریسته ام آب برد دریا را

همچنین غزلهای زیر از این شاعر بطور نمونه ذکر میشود :

پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت
ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت
وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست
روپس نکرد هر که از این خاکدان گذشت
از دستبرد حسن تو بر لشکر بهار
یک نیزه خون گل ز سر ارغوان گذشت

بدنامی حیات ، دو روزی نبود بیش
آن هم کلیم! با تو چه گویم چسان گذشت
یک روز صرف بستن دل شد باین و آن
روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت

از ثبات عشق دائم پا بدامن داشتم
همچو داغ لاله در آتش نشیمن داشتم
شعله بر میخاست از بی طاقتی و می‌نشست
من نه جنبیدم ز جا ، تا جا به گلخن داشتم
کے به هر نا محرمی چاک جگر خواهم نمود
من که زخمش را نهان از زخم سوزان داشتم
داغ را جز بر کنار زخم، ننهادم کلیم
دیده را بر رخنهٔ دیوار گلشن داشتم

نه همین می دمد ، آن نوگل خندان ازمن
می کشد خار در این باد به داماں از من
با من آمیزش او ، الفت موج است وکنار
دم بدم با من و هر لحظه گریزان ازمن
به تکلم ، به خموشی ، به اشارت ، به نگاه
میتوان برد بهر شیوه دل آسان از من
اشک بیهوده مریز این همه از دیده کلیم
گرد غم را نتوان شست به طوفان از من

شوق نگارش واقعات :

شاهزاده عالمگیر در سن چهارده سالگی بجنگ فیل مست رفت ، کلیم نیز همراه او بود و این واقعه را بصورت یک قطعه و یک مثنوی در آورد .
کلیم واقعات را بصورت تشبیهات بدیع نمایان میساخت چنانکه در مورد ابر و بهار اینطور شعر سروده است :

سحاب از تیر باران بهاری
به بستان جمله گلها را نشان کرد
به نو آتش گل در گرفت است
که بلبل رفت و در آب آشیان کرد

وقتی از شبهای تیره و تار پریشان میشود این کیفیت را برنگ تخیل میفرماید :
بعد از این تاریکی شبها بخود خوش کن کلیم
شکوه کم کن در چراغ اختران روغن نماند
و غصه جنونش را با ینصورت آشکارمیسازد :

اگر به بادیه گردی نمی روم چه عجب
جنون من نشناسد ز شهر ، صحرا را

اشعار مثالیه یا تمثیلیه :

کلیم مانند صائب اشعار تمثیلیه ساخته و آنها را بسیارشیوا سروده است ، و میتوان گفت که او در اینکار پیشقدم بوده است :

روشندلان ، بخوشامد شاهان نگفته اند
آئینه عیب پوش سکندر نمیشود

مرا مسوز که نازت ز کبریا افتد
چوشمع حسن تمام شود شعله هم زپا افتد

قطع امید کرده نخواهم نعیم دهر
شاخ بریده را نظری بر بهار نیست

در روزگار دیدم از راستی نشان نیست
صبحش که صادق آمد درشیر آب دارد
مصرع دوم هر شعر مثالیه است

مسافرت کشمیر:

چون شاهجهان به کشمیر مسافرت کرد کلیم نیز همراه او رفت چون بدانجا رسید شیفتهٔ آب و هوا و مناظر طبیعی آنجا شد. از شاهنشاه درخواست نمود که اجازه دهد همانجا بماند و فتوحات شاه را به نظم درآورد. شاهجهان با این امر موافقت کرد و کلیم بقیهٔ عمر را درکشمیر بسربرد. چون شاهجهان درسال ۱۰۵۰ هجری به کشمیر مراجعت کرد. کلیم قصیده ای در مدح او سرود و تقدیم پادشاه کرد و دویست اشرفی جایزه گرفت.

کلیم درسال ۱۰۶۱ هجری وفات یافت و غنی کشمیری ماده تاریخ وفاتش را چنین منظوم ساخت.

"طور معنی بود روشن از کلیم"

and odes were read by Amir Reza Kashmiri and Ahmedullah Ansari in Urdu and by Khalil-ur-Rahman in Persian. The students of Armenian College also presented a drama entitled 'Birth of Cyrus' which was highly commended.

In the first week of November a grand dinner was also arranged by the Parsi Club which ws attended by about 200 persons of repute of the town.

In the last week of October the In Iran Society also arranged a funct to celebrate the auspicious occasi The Honorary Secretary of the Socie Dr. Hira Lall Chopra gave an inte ting and detailed speech and traced historical development of Monar in Iran from Cyrus the Great to present Monarch His Imperial Maje Shahanshah Arya Mehr of Iran.

A scene from Ramayana — presented by Bhartiya Kala Kendra

costing about Rupees one lakh on the occasion of the celebrations. The plate having a replica of Cyrus and his charter was first kept at Wadia Club of Bombay and later taken to Iran for inscription in Maidan-i-Shahyad, Tehran.

Another important event in connection with the auspicious celebrations was the exhibition of the film entitled Humai-Saadat. The film, shown at Embassy Hall, has been produced by Aghaye Shab Aviz and is the first film produced under the collaboration of India and Iran.

The 'Cyrus the Great Celebrations Committee, Bombay', in collaboration with the Iran Culture House, Bombay, celebrated the Ja'hr-e-Shahanshahi by presenting a programme of folk dances by the students of Bai Arabai Petit Higher Secondary School. The Committee also produced two plays. The first play which was entitled Bizen va Munizeh was presented to a select audience for one day only. The second one, which was named Cyrus the Great, was presented for seven continuous days. Both the plays were presented at the famous Birla Auditorium and were highly acclaimed by the audience.

The Rahnumae Mazdayasnan Society of Bombay organised a Symposium on Cyrus the Great in the Cama Hall of the Cama Oriental Institute. H.E. Mr. Abbas Nadjm who was the chief guest on the occasion addressed the audience consisting of intellectuals, educationists and elite of the town.

The Society also arranged a function on October 30, 1971 in the hall of the Cama Oriental Institute. Dr. Dasturji Naorji Minochehromji delivered a speech entitled 'My Impressions of the Grand Cyrus', wherein he emphasised the importance of the celebrations, brief historical account of Takht-i-Jamshed and its impact on Modern Iran. The function was well attended by Members of the Iran Culture House, Members of the Parsi Associations, intellectuals and elite of the town.

Poona :

The Members of the Iranian School and the Association of Iranians in Poona jointly organised a grand function to celebrate the 2500th year of Monarchy in Iran on the beautiful lawns of the Royal Turf Club. The function was attended by a large gathering of writers, teachers, and the elite of the town.

Calcutta :

On October 16, 17, and 18, 1971, the Iran Society, the Armenian Club and the Armenian College jointly held various functions in the College campus in connection with the 2500th Anniversary celebrations of Monarchy in Iran. Speeches were delivered to commemorate the teachings of Cyrus the Great, the founder of the Monarchy in Iran,

occasion of the celebrations of the 2500th Anniversary of Monarchy in Iran. These distinguished persons participated in various functions arranged in Persepolis, Shiraz and Tehran and came back with enthrilling memories of the colourful fortnight they passed in Iran.

Victory of Taj Football Club, Tehran :

The famous Taj Club of Iran again came to India to participate in the D.C.M. Football Tournament. The Club kept its reputation and won the handsome trophy for the third year in succession and thus achieved a distinction which has never been enjoyed by any team in the long history of the Tournament. The Charge d'Affairs to the Imperial Embassy of Iran H. E. Mr. M. Behnam gave a Reception in the honour of the victorious team and also presented souvenirs to the individual members who had kept the colours of the team flying high.

Dance Recital by Artists of Bahrtiya Kala Kendra :

On November 27, 1971, a Dance Programme was arranged by the Indo-Iran Society in collaboration with the Cultural Department in the famous Kamani Hall, New Delhi. The artists of Bhartiya Kala Kendra, New Delhi, presented many folk dances of Rajasthan and Punjab. The audience which included H.E. Mr. G.A. Vahid-e-Mazandarani, the Ambassador of Iran in India, Members of the Iranian Embassy, Members of the Indo-Iran Society and the elite of the town, were kept spell bound for two hours. It was hailed as an interesting event of the cultural life of the town.

Passing Away of Dr. K.G. Saiyidain :

The Cultural Department places on record its deep sense of sorrow on the sad demise of Dr. K.G. Saiyidain on December 19. 1971. He was a great educationist, scholar, intellectual, reformer, writer, a true Muslim and above all a great humanitarian. At the time of his death he was also a Vice-President of the Indo-Iran Society. May God bless his soul. Amen.

Mr. H. Kardoosh, the Cultural Counsellor and other members of the Cultural Department attended the funeral ceremonies of Late Dr. Saiyidain and offered their heartiest condolences to the members of the bereaved family.

News from other Centres :

Bombay :

The celebrations in connection with the 2500th Years of Monarchy in Iran began with a function arranged by the India International Club at Hotel Flamingo International. The Consul General of Iran H.E. Mr. Abbas Nadjm gave a talk on 'Cyrus the Great' which was highly acclaimed by the audience which included members of the Club and other elite of the town.

The Parsis and Zoroastrians of Bombay presented a huge silver plate

Artists of the Bhartiya Kala Kendra presenting Folk Dances

aspects of Iranian life, culture, architecture, history and economic development. All the lovers of Iran liked the exhibits and congratulated the Cultural Department for its grand success.

Press Conference

Festival of Iranian Films :

During the week when the celebrations were being held to commemorate the 2500th year of Monarchy in Iran, the Cultural Department with the help of the Indo-Iran Society, also organised a grand Festival of Iranian Films for three successive days. During the three sessions on October 12, 13 and 14, 1971 about thirteen documentary films made in Iran were shown. These films included the important pictures like "Az Kurush ta Pahlavi", "Iran's Industrial Progress", "Modern Iran", "The Iranian Women" and others covering various aspects of Iranian culture and life. Each day the lawns of Iran House were full and the audience eagerly awaited for the film show to start. At the end of the show all of them were thoroughly enthrilled by the tremendous progress that has been made by Iran in a very short period.

Reception at Iran Hou

Visits of Scholars to Tehran :

The Cultural Department also arranged to send various Indian Scholars like Prof. Nazir Ahmed (Aligarh), Prof. S.A.H. Abidi (Delhi), Prof. Atta Karim Burke (Calcutta), Col. B.H. Zaidi (Vice-President of Indo-Iran Society) and others, on the auspicious
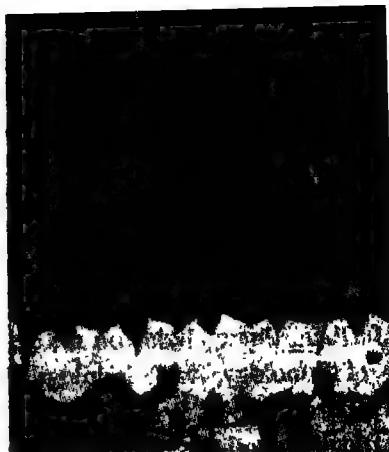
Exhibition of Iranian Handicrafts and Pictures was inaugurated by Prof. Al-hindi of Allahabad University and later on after the tea break an Iranian Film was shown to all those present.

Again, on October 6, the remaining two sessions of the Congress were held which further threw light on different aspects of Iranology and Indology. In the last session, the resolutions were passed thanking the delegates who attended the Congress, Secretary of the Indo-Iran Society and the Cultural Counsellor who were the pivot and soul behind the whole arrangements.

After the concluding session all the delegates and other invitees gathered on the spacious lawns of Iran House for a grand Cocktail Party given by Mr. H. Kardoosh. At the fag end all the delegates were presented with a packet of books including the Urdu and Hindi translations of the book entitled "My Mission for My Country" written by His Imperial Majesty Shahanshah Arya Mehr of Iran, and others which were released on the auspicious occasion.

Exhibition of Iranian Handicrafts and Pictures :

The Exhibition which was inaugu-rated on October 5, 1971 remained open till October 18, 1971. The Cultural Coun-sellor Mr. H. Kardoosh took personal interest in procuring different varieties of Iranian Carpets, miniatures, photo-graphs, and pictures depicting various
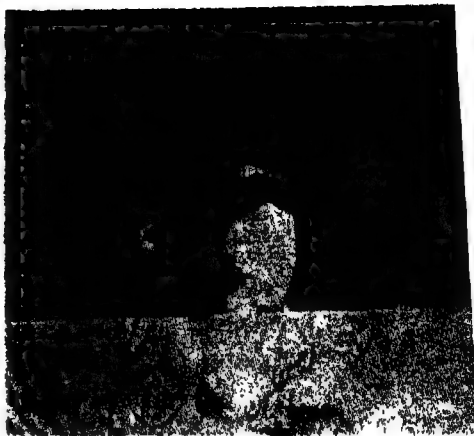
Photographs taken at the Venue of the Congress

Report from the Cultural Department

Celebrations on the occasion of 2500th year of Monarchy in Iran

In order to celebrate the 2500th year of Monarchy in Iran, the Cultural Department in collaboration with the Indo-Iran Society organised many programmes like the Congress of Iranologists and Indologists, Festival of Iranian Films and others. Here we give a brief account of these programmes.

Congress of Iranologists and Indologists :

On October 4, 1971 the Inaugural Session of the Congress was held at 5-00 p.m. in the spacious hall of Sapru House. The audience included many diplomats, distinguished Professors and teachers of all the important Universities and Colleges of India, intellectuals of India and Iran, Members of the Indo-Iran Society, and keen lovers of Iranology and Indology. The Congress was presided over by the State Education Minister Professor Syed Nurul Hasan who in his presidential address emphasised upon the need of such a Congress and pointed out various avenues and openings on which deeper research and understanding is required. The inaugural address was read by the Vice-President of the Indo-Iran Society, Col. B.H. Zaidi who was very clear and en phatic of the importance of differe branches of studies which can bri India and Iran still closer. Messag were also received from the Patron the Society, President V.V. Giri an the Prime Minister of India, Mrs. Indi Gandhi, and were read by the Hon Secretary Mr. Malik Ram. Mr. Kardoosh, the Cultural Counsellor to th Imperial Embassy of Iran read th message, both in Persian and English, the Hon'ble Minister of Culture an Arts of the Imperial Government Iran.

After the Inaugural Session all th delegates were invited to a Receptio given by the Charge d' Affairs of th Embassy of Iran H.E. Mr. M. Behnan

On October 5, 1971, the first busi ness session was held at 10-00 a.m. a Iran House. The distinguished teacher of Persian Language, History, Politica Science, Economics and other branche of Humanities read their papers and par ticipated in the lively discussions. Afte the lunch the second session was hel and the proceedings continued in th same manner.

In the evening on the same day, th

Asia and the Middle East, but are found in Switzerland also. The legend of Kaliya Naga (the taming of Kaliya, the serpent, by the Hindu god, Krishna) is preserved intact in Ireland (The Irish trace their origin to Aryana—Iran, the common home of Aryans—and their mythology contains many Indian legends from the *Mahabharata*).

Naga, or, snake—also meaning spring in Kashmiri—is peculiar to Bengali and Kashmiri tales. Naga and Nagini images—as cult objects—used in the worship of deceased persons as snake spirits also recur in many folk stories of India and Pakistan. In Kulu (India), snake idolatory has been essentially a worship of fear. But in other parts of India, Bhagats (devotees) are supposed to work under the inspiration of a snake-god. The ophiolatry so much caught the imagination of the snake-worshipping folk that it led in some parts of Afro-Asia to the sacrifice of humans to propitiate the snakes. A folk-tale of Australia, in which the black snake behaves like a picaresque hero, explains the aboriginal belief that the iguana is one of the few animals immune to the black snake's bite. No wonder one still finds snake temples (and such stories) in Penang (Malaysia), where live snakes are held in veneration. Fragrant incense—which presumably dopes the snakes is burnt round the clock in the temple.

Fact and Fiction

Cosmogonical tales form an important part of the folklore current in several Asian countries, mostly among aboriginal tribes. "There is often an air of poetic wonder about things in nature, and elaborate stories are told on account of them." If myths represent the answers given by the human imagination to the problems of how things came to be, legends belong to the somewhat elastic category of stories founded on fact. Cosmogonical myths and legends, however, are part and parcel of Greek as well as Asian folklore, the correspondence being most obvious in Greek and Indian tales owing to the direct contact established between Greece and India after Alexander.

These aspects of Asian folklore give an idea of its enormous variety and range, and underline the necessity of preserving its authentic collections. The materials have to be collected in the forms now extant. These collections of folk literature should not be affected by fluctuations of theories of folklore scholars, not yet united like archaeologists or anthropologists. The folklorist in India, and the rest of Asia, has to use ethnographic approach to field work, ensuring that authenticity of the lores is not sullied in the process of recording, and adopting a humanistic role. Then will folklore studies in Asia attain full academic status as these have achieved in the West.

(*By Courtsey*—Indian and Foreign Review.)

familiar in the Middle East, North Africa and the Asian continent. The legend of the neglected fairy is a commonplace of such tales, whether it recurs in "The Sleeping Beauty" of the West or in its many Asian counterparts.

Shared Myths

Exchange of rings of flowers, which in Cinderella style, help to disclose the identity of the estranged ones, is a fairly common folk-tale or ballad pivot all over the world. Delightful replicas of the Robin Hood type of the open-handed robber are to be found in European and Norse tales and ballads, as well as in the Dravidian (South India) and Chinese. The clever miscreants may use the "Seven League Boots" (as in a Peru story), or the Magic Carpet, commonly featuring in Asian tales. Ashraf, "the prince of thieves" of Punjabi, has many equals in Arab tales, just as the robber band story of Ali Baba and Forty Thieves of *The Arabian Nights*, has parallels in many European, Tibetan, Chinese, Indian, Turkish and other tales. Most Asian and European folk stories (unlike the American)—specially the ones that have a historical or mythological origin—have a moral or lesson, following the tradition set by the Indian classic compendium of tales, *Kathasaritasagar*, and Greek tales.

Another widespread folklore theme (in Asia, Europe and Africa) is the brisk chase of characters and the magic objects thrown on the ground, which turn into obstacles for the pursu Indonesians and Indians of the Unit States share a myth about the Crea making three attempts to prod human beings out of the earth, and h the White and Negro (or Brown) ra were created. The miracle-type leger which abound in th lore of Central a South America have their replicas Asian tales, nurtured in almost sim folk traditions. The redoubtable m who is feared by the devils, and sca them, appears in a number of Ne tales in Africa, in the United States a in the West Indies, as also in the Indi sub-continent and Asia. Most of th themes recur in ballads—the traditio stories told in song—which comprise o of the oldest folk literatures of the wor

Witches abounding in Norse, Briti Chinese, Malaysian, Indian, etc., (ta and ballads) have the power of cast the 'evil eye'. Whether children beautiful persons are the objects (i. victims) of the 'evil eye' of a witch or bad person, the supersitition has furnish the peg or the main thread for man folk-tale or ballad in the east and we

Snake Legends :

Another common folk theme is to found in snake legends. These "play an important part in the Asiatic a ancient Egyptian symbolism, partly b cause it was thought the heavens form a curve like a snake and partly beca lightening, or 'the fertility fire', flash upon the earth in a snake-like zigzag And, snake legends not only abound

thanks to the persisting legend of the Phoenix, "a city would rise, phoenix-like, new and more beautiful, from the ashes of the past." The superficial in such tales—and ballads—is the basis underlying the allegorical or the comic situation. The singing mystic fowl—whose eggs were held to be priceless—occurs in Russian, German, Spanish and Indian tales. Likewise, the dragon appears in tales of Europe and Asia, with the difference that in the former, it is feared—and killed—but in many Chinese, Thai, Indonesian and some other Asian tales, it is the harbinger of good fortune.

Animal Tales

An authority on folklore, Earnest Rhys, held that "the beast fables did not begin with Aesop or in Greece at all." "We have, in fact, to go East and look to India", he wrote in his introduction to *Fables, Aesop and Others*, and "burrow in 'the tales within tales' of *Hitopodesha* to get an idea how old the antiquity of the fables actually is." In some fables, though Aesop condensed the Indian *Jataka* and other stories, he retained in them birds and beasts which are typically Indian and not Babylonian. It is, however, probable that beast fables could have beem evolved independently by the Hebrews, Babylonians, Greeks, Africans, Indians and other Asians.

Wolves (or tigers) which raised children of humans pop up in the folklore of many nations, oriental and accidental. The story of Romulus and Remus (brought up by a nice lady wolf!) who founded the city of Rome, according to legend, has many counterparts in Indian mythology and folklore. The animal tales of Burma, with the hare mostly as the hero, are marked by humour. On the other hand, the doings of rats—regarded as demons in Chinese stories—are replete with grim humour.... In Liberian tales, the Pakayana (or Ananasi) outwits the bigger creatures of the forest with his cleverness and wit. The sharp witted spider (recurring in Asian and European tales) has survived *in the new world with little* change in his character. Thus the light-hearted fable provides entertainment everywhere.

The Hatim or Harischandra type of king, whose charity is unflagging even in the most trying circumstances, recurs in many European, Arabian, Indian and other Asian tales. The clever tailor-woodcutter- goldsmith who solves the riddles that none can unravel—a universally comic yet mystifying situation—and then gets amply rewarded, appears in Egyptian, Indian, Iraqi, Pakistani, and other Asian tales. The theme of playing dead as an act of stubborness or malicious humour, to the edge of the grave or funeral pyre itself, is frequent in European, Turkish, Iranian, Indonesian, Malaysian, Indian and other Asian lore. The tale of the hero-by-accident and warrior - in - spite - of - himself is

—and beliefs—of the peoples of Asia and beyond. Chenghis Khan carried Eastern (especially Indian) tales to Europe. They are translated into Persian and Arabic in the Middle East and some other Asian countries. Arabs spread them to the remotest corners of Europe. Aesop had his source material from the *Hitopodesha* direct, or through the Arabs.

The versions of the *Panchatantra* tales have been followed with definite dates and places, as these passed into Persian, Arabic, Syrian, Hebrew, Greek and European medieval tradition. The *Jatakas* and *Kathasaritasagar* (Ocean of Stories) "appear eventually in the literature of mediaeval Europe, often through the inter-mediation of learned Jews"—in the words of the famous American folklorist, Stith Thompson. Travelling in the reverse direction, most of the folk-tales and ballads of the Philippines are of Spanish derivation, though there is a substantial survival of indigenous folklore as in many countries of the West and East. The inventive faculty of the folk mind worked in much the same manner in eastern as well as western countries. The learned argument, started by W. Grimm, will, however, go on, whether folk-tales, and other folklore, comprise an inheritance from a common Indo-European mythology, though most evidence points to the source having been India.

Common Themes

The invasions of aggressive adventurers, whether sweeping over Europe Afro-Asia as conqueror leading n tant hordes, or as individuals, ini linked the 'lores' and beliefs of the p ples thus brought together. To give instance of the spread of beliefs, worship of the Persian sun-god Mitl penetrated to many places in anci Italy. At the beginning of this centu folklorists observed traditional usa connecting fire with sun-worship Normandy, Britanny and even in British Isles.

Many other common elements themes reappear in folk-ballads of A and Europe. Although folk-tales a other lore are genuinely works of ar albeit of a simple and unsophistica kind—and basic human situations a similar all over the world, stock mo of folk-tales and ballads vary accord to the environment, the experier (the racial mneme) and the ways life of the people. It is interesting record the common themes. Phoen the legendary bird of the Greeks a the Chinese which was consumed fire every 500 years and rose imr diately from the ashes "anqa" to t Arabs, "feng-hwang" to the Chine and "huma" to the Indians—occu in many Persian, Arabic, Chines Indian and other Asian folk-tal American folk-tales of recent origin to features the Phoenix—a city is name in the USA after the imaginary bird.

In many a tale, eastern and wester

mmon Threads in the Folklore of Asia

SOM NATH DHAR

ore of India and the rest of
ts an amalgam of various
d variegated cultures, blended
centuries. A distinguishing
most Asian folklore is its
irginity. It flourishes in
on. That is, the people
sing it from memory, and
without necessarily record-
a set, never-to-change-again
n the modes of narration and
e inevitably obscured by
and intermingling featu-
er remarkable common trait
lklore is that parochialism,
uvinistic or romantic, never
or lent it pronounced bias.
it no folk heroes of the
ariety' the heroes of Asian
ing from the soil, as it
there they remain.

lities, occuring in folk-tales
of Russia, Italy, Spain and
European countries are
sent in Asian tales. The
does appear in some narra-
vertheless superficial, or
merely to bring out the
il characters, who are types
or personifications of vices. The point is that there is no inborn viciousness.

Authenticity of folklore, is, generally speaking, a remarkable trait of Indian, Chinese and other Asian folklores. Among them, the Chinese, apart from claiming the highest possible antiquity, is perhaps the most authentic in the world.

India—the Source

In spite of physical barriers, the ancient common people of the world—as then known—were inter-linked through the peregrinations of travellers. Exchange andi ntermixture of literature (including, largely, what we may call folk culture, or what is commonly called, folklore), art and science, was implied in and throughout accompanied the very process of invasion and conquest. The Greeks imbibed the fables and other lore of India, and themselves enriched the Indian mind with the immoral Greek fables. The Chinese travellers and Buddhist monks from India who covered widely separated territories in Asia in their long and arduous travels, linked up the literatures

Iran in Pictures

Exhibition of Iranian Paintings, Pictures, Handicrafts and Carpets

creased the share of capital goods in total value of imports from 22% in 1957 to about 1/3. The share of consumer goods reduced to 18% from 46% in 1957.

In the field of social services mention must be made of massive literacy drive, the Education Corps, the Health Corps, and the Development Corps, consisting of educated elite. The farmers have been drawn into multipurpose co-operative societies designed to meet the credit, marketing and other needs incidental to agricultural activity. The improvement in communicative facilities continued. Seven major dams have given a boost to rural electrification.

These are in no measure any small achievements particularly in view of the fact that the government seems to be in confident control of the economy and has a business-like grip over the situation. Encouraged by its performances the government has recently announced the Fourth Five Year Plan to be put into effect in March 1968. The plan aims at 8% annual rate of growth in gross national production. The electric power, road and railway mileage health and literacy percentage; all these are proposed to be increased significantly over the five year period. Important developments are planned to be made in steel, aluminium, petro-chemical and machine tools.

In short Iran is well on the road to "take-off" a self reliant economy and the next few years might witness a major breakthrough in the economy.

Bibliography:

1. Economic History of Middle East—Hershlag.
2. Food and Inflation in Middle East, E.M.H. Lloyd (1940—1945).
3. Economic Development in Middle East: U.N.O. (1945—1954, 1958-59, 1961—63).
4. Economic Survey of Asia and Far East: U.N.O. (1963, 1964).
5. World Economic Survey—U.N.O. (1961, 1963, 1964).
6. State and Economics in Middle East—Alfred Bonne.
7. Enghelab-e-Safid—H.I.M. Shahanshah Arya Mehr of Iran.
8. International Trade Statistics (U.N.O.).
9. Statistical Year Book (U.N.O.).
0. Middle East Economy Papers (1956, 58, 65).

Non-Development expenditures	Non Developed agencies	138.9
	Developed agencies	100.7
	Principal payments on foreign debt	13.0
	Total	252.6
	Grand total	442.8

The third plan envisages a total investment of Rls. 36.6 billion in agriculture representing over 36 per cent of total invesment. This sum was proposed to be spend on improvement of crops, output of production programmes, administration of land tenure, extension of irrigation programmes, and development of research facilities. Of the total outlay on industry, Rls. 34.5 billion are meant for industry and mining and Rls. 21.2 billion for electric power generation. This plan puts special emphasis on the expansion of the existing major manufacturing industries—such as Cotton and woollen textiles, cement, sugar, vegetable oils and carpets and the establishment of new industries such as paper cardboard and synthetic fibres. Expansion of fertilizer production has also been provided for. The electricity programme also calls for an increase in power capacity of 794 mgw.

It is difficult to assess the achievements and failures of the third plan in details at present for official figures are not available. But whatever statistical information is obtainable tells us that the *Iranian* economy stands on surer grounds today with a more than doubled gross national product compared to 1952, stable money and foreign exchange market, and sizable extension in the primary production sector of the economy. The rural sector of the economy has seen the most far reaching changes. The sweeping land reforms, extension in irrigation facilities, grant of agricultural credit on a liberal terms, increasing mechanisation of agricultural and such measures have brought about a tenfold rise in the income of the farmers. But the low per capita income of the farmers still continues to be a limiting factor in rapid industrialisation.

At the end of the 20 years period since first plan was put into effect we find major changes taking place in the industrial sector. The policy of diversification of the export sector has resulted in sizable increase. The exports of such manufactured goods as cotton, woollen textiles, domestic appliances, vegetable oils, cement, fertilisers and stoves has taken place with the result that in 1966 Iranian exports outside of oil earned $ 154 million, 22% more than two years earlier. Import substitution measures have led to accelerated growth in durable consumers goods such as television sets, radios, refrigerators, water coolers, soaps, detergents, tires and others. Few years back almost all consumer durables were imported. Vigorous industrial drive and the above mentioned policies have in

lities for the expansion and revival of long established industries such as carpet industry, knitting mills, leather tanning, tea processing, vegetable oil, soap and chemicals. Sufficient attention was paid to the increase of electric energy which is the corner stone of all industrial development.

The following table summarises the growth in some selected industries:

Growth of Output in Selected Industries in Iran. (Thousands of tons except as indicated)

Sector	1953	1960
Electricity Million (Kwt)	492	1,070
Coal	155	200
Cement	53	782
Sugar	78(1956)	110(1959)
Cotton fabrics	83(1956)	198(1959)

The most remarkable growth has taken place in power, cement, and cotton fabrics industries. In 1960 Iran's coal and chrome output was 14 and 24 per cent respectively above the 1957 level. The output of cement rose by approximately 16 times; in Sugar and cotton fabrics more than doubled itself. The carpet industry continued to be Iran's most important manufacturing industry accounting for about 20 per cent of her exports in value (except petroleum). Mention must be made in this connection of the steady growth in oil production in Iran. The increase in production in the six fields operated within the consortium area as well as some operations outside the area have been mainly responsible for its steady growth in the period. The growth in refined oil products retained for the country its leading position as an exporter of refined petroleum accounting for about 34 per cent of the total exports in 1960 in this region.

One important aspect of the industrial policy has been, what is termed as diversification of exports and imports substitution oriented policy. The government developed some of the key industries with a view to importing substitution and handed them over to the private enterprise e.g. sugar, cement, fertilizers, chemicals etc.

Iran's third five year plan was announced in the Autumn of 1961 and was scheduled for implementation from 1962. The following table summarizes the distribution of its outlay:

Iran's Third Five Year Plan

Distribution of outlay 1962-63—1967-68). (Billion Rls.)

	Sector	Outlay
Development Expenditure	Agriculture	36.[illegible]
	Industry (including electricity)	53.[illegible]
	Transport & Communications	48.[illegible]
	Social affairs	46.[illegible]
	Survey for the IV Plan and unallocated funds.	5.[illegible]
	Total	190[illegible]

million in 1954 to Rls. 11,023 million in 1958-59 to Rls. 49,889 million (planned in 1962-63). This substantial increase was made possible firstly, by a rise in oil revenue resulting from significant increase in production, increase in domestic income, and foreign loans and aid both from individual governments and International agencies like the IBRD and IMF.

The average annual rate of increase in agricultural production has been 3.8 percent between 1952-54 to 1961-63. The plan organisation launched an all out effort to utilize and develop to the water resources of the country; many dams were constructed for the twin purposes of irrigation and generation of hydroelectricity; deep wells were sunk and other minor irrigation projects were undertaken. Three major dams one at Karaj, the second at Safid Rud and the third at Dez deserve special mention. Together they were expected to generate over 240 megawatts of hydroelectricity and irrigate an area of about 400,000 hectares of land. The second plank of agricultural development has been an extension of agricultural credit to the farmers through the Agricultural Bank. By July, 1959 Rls. 1.5 billion had been lent to the farmers. The progress achieved in agricultural techniques and the increasing use of tractors and chemical fertilizers has also been considerable. For instance the total number of tractors in use increased nearly six fold between 1950 and 59 (from 1,186 to 6,000).

By far the most important achievement in this vital sector has been the far reaching agrarian reforms. Compulsory land registration was enforced earlier to ensure security of title. The 1951 Firman and 1955 law authorized the distribution of crown land to actual peasant cultivavators. In pursuance of the 1951 decree about 250,000 hectares were distributed between 1952 to 1961; the balance was expected to be transferred by the end of 1963. Under the 1955 law twenty-nine villages had been distributed by Dec. 1959. Later a ceiling on individual land holding was fixed under the 1960 Land Reform Law limiting individual holdings to not more than 400 hectares of irrigated and 800 hectares of non-irrigated land. Subsequently this law was amended limiting individual land holdings in not more than one village.

The industrial policy of the government of Iran was characterized by an encouragement to private enterpreneurs to take up new productive ventures through grant of credit and other facilities together with the participation of state in enterprises where private capital is reluctant to enter. In this connection it needs to be emphasised that Iran enjoys a special advantage in so far as its foreign exchange requirements can and did depend for its crucial capital imports on oil earnings. The Plan organisation on the one hand took up the development of such new industries as cement, sugar, cigarettes, tobacco processing, and on the other hand, provided necessary faci-

projects for Rls. 52,800 million distributed as follows:

Distribution of Total Outlay in Second Seven Year Plan 1956—63.

Sector	Allocation (Millions Riyals)
Agriculture	11,958
Communications	17,454
Industries and Mines	7,801
Municipal Developments and other Social Welfare Works	15,587
	52,800

The plan was proposed to be financed out of oil revenues. It was envisaged that about 60 to 70 per cent of oil revenue would be given to the plan organisation. The second plan was formulated on the basis of priorities laid down in the first; in this sense, therefore, it was a continuation of the same. The major part of the outlay was allocated to the development in agriculture and communications, for it is these that lay the foundation of any future economic development. Improvement in social services comes next. This scheme of priorities is indicative of a correct appraisal of the critical role of primary production and social overheads in ensuring rapid economic development of a relatively poor economy. The subsequent growth in almost all the sectors of the economy, despite certain unforeseen financial difficulties, serves to highlight the soundness of this policy. Overall trends in agriculture, industry and other sectors of economy show significant progress over the period 1952-1962. The total National Income registered a sizable increase from Rls. 221 billions in 1956 to Rls. 281 billions in 1961. The index number of agricultural production according to a U.N. study continued rising uninterruptedly from 97 in 1953-54 to 137 in 1963-64 except for a decline in 1960-61 (Base year:1952=100) due to weather conditions. In the sphere of industrial production there has been significant progress in the period under review, resulting in substantial increases in the output of existing industries and in the establishment of new ones. An important indicator of industrial growth is the consumption of energy per capita which according to the estimates of a United Nations report rose from 282 (in Kilogrammes equivalent of coal consumptions) in 1956 to 366 in 1960.

With the resumption of oil revenue in 1955 the plan efforts gathered momentum and substantial rise in yearly investment continued except for some financial difficulties which the second plan had to face toward the beginning of the third year when a part of its income from oil revenue was diverted to other budgetary allocations. As pointed out in the report of the Plan organisation and the Bank Melli bulletins the yearly investment figures rose from Rls.

:um industry ceased on account of alisation and the consequent short- its production. But the plan pro- was based on an unrealistic assess- of foreign financial assistance. reign loans could be contracted period, and only small sums could rowed from the Bank Melli which quired to offer credit to government er budget deficits following the ge of oil revenue.

ertheless, the Plan organisation chieve some significant results 1 July 1949 and December 1954. first five and a half years the total iture incurred did not exceed 20 nt of the estimated outlay but ons twice this amount were con- . The industrial Bank that was e of most of the government s and mines and had accumu- substantial debt was liquidated summer of 1949, and its assets bilities and activities were entrus- the Plan organisation which paid debts of the Banks. and half of porations started making profits. private industries received financial ce from the plan to replace their out capital equipment. Nearly jects were prepared and put into on. The area under cotton, tea at sugar was expanded consi- : construction on several dams two cement factories and four efineries were erected; textile mills and cement plants were ordered from abroad and some progress took place in transport facilities. Apart from the actual expenditure incurred the plan organisation undertook obligations upto the end of 1954 amounting to 8,929 million riyals to meet the cost of two dams and hydro-electric projects, two textile mills and one jute mill ordered from abroad, and the completion of east-west railroad.

Towards the end of the first plan period oil revenue was resumed consequent upon the agreement signed between the Iranian government and International Oil Consertium and ratified by parliament in October, 1954. In view of the changes in the economy the government decided to have a new seven year plan in 1954. Meanwhile for the intervening period a scheme comprising 'Impact Programmes' was prepared for urgent implementation. Thus even though the first plan was far from achieving its targets it had made some headway in various fields.

The Second Seven Year Plan:

The Second Seven Year Plan was adopted in June, 1956. Total outlay envisaged was Rls. 70 billion (approximately $ 900 million). This consisted of two parts. Firstly, outlay on projects under execution as well as the above mentioned Impact Programme amounting to Rls. 17,200 million; secondly, new

This reflects a change in government outlook in so far as earlier attempts at economic development lacked coordination and were not based on any realistic assessment of resource potential and formulation of objectives for long term planning. Later a supreme Planning Board was set up to formulate a plan. Meanwhile some U.S. firms were asked to study the country's economy and make recommendations on the allocations proposed by the Board. The first seven year plan was ready for execution in February 1949. The total outlay proposed was as follows:

Distribution of outlay in I Plan (Million of Iranian Rials)

Sector	Original allocation	per-cent	Expenditure July, 1949 to 54	Obligation end of 1954
Agriculture	5,250	25	1,010	4,740
Transport	5,000	23	1,533	1,988
Industry	3,000	14	1,180	1,720
Petroleum	1,000	5	213	—
Communication	750	4	23	2
Social services	6,000	29	230	579
Total	21,000		4,199	8,929

The sources of revenue contemplated in the Plans were (1) entire revenue from oil Industry (2) a loan from the Bank Mèlli Iran of upto Rls. 4,500 million (3 loan from IBRD of upto US $250 million

The First Seven Year Plan was base upon a sound economic policy aimin at the provision of basic requirement of development. It indicated the realisation that improvement in agricultur and development of such social overheads as roads and transport facilitie occupies a strategic place in economic development. For instance 25 per cent of the total outlay was earmarked for agricultural development. A break through in economic development hinges on modernisation and mechanization of the agricultural sector of the economy since it is this sector that supplies raw materials to industry, food to the workin class engaged in non-agricultural enterprises, and last but not the least provide market for the industrial goods throug additional purchasing power. Beside the emphasis on agriculture the polic was to offer increased credit facilities t private investors, improve and expan social services, enhance the installe electric capacity, and provide trainin facilities to workers and farmers. So fa as industry is concerned, it was decide to encourage private initiative and to ente the fields where private capital woul be reluctant to enter.

But this grand design in develop ment ran into difficulties only two yea after its inception on account of lack adequate financial resources. Only t years after the start the income fro

development. Moreover it needs balancing the demands of different sectors of the economy and managing the execution of the successive projects in such a way that one stage of development may feed and support the other. But the government of Iran did not seem to have taken proper note of these aspects of economic development. The government did not see it fit to give preference to primary development which, in a backward country, meant thorough agrarin reform and a change in cultural and social institutions. Official sources have defended this approach in an underdeveloped country as distinct from developed countries. A pertinent example of the absence of perspective planning is the misuse of oil revenue which might have initially solved the problem of capital supply for the economic development of Iran. Probably this state of affairs was in part due to the fact that schemes and projects were formulated by each individual government agency and implemented by them. Central planning is a new phenomenon in Iran as in most of the similarly placed economies of Asia these days.

On the eve of the second world war Iran was still a predominantly agricultural country, with an impoverished peasant population, overburdned with the increase in direct and indirect taxes, technologically backward farming, low level of income and inadequate capital supply. The means of communication were still in a sorry state, with more than 2/3 of the roads connecting villages with the markets and cities of third grade The conditions of urban labour was worse than that of fellahin. Low level of wages and high cost of living made it difficult for the labour class to eke out a decent living. As in other under-developed countries an unduly high proportion of outlays was spent on unproductive construction and buildings. In sum, Reza Shah failed to achieve his goal of an industrialised society. The war also interrupted his efforts. The occupation of Iran by Allied Forces in 1941 put an end to all schemes of economic development. Except for some activity in road construction and expansion in railways there was an overall decline in almost all the segments of economic activity. Agricultural output declined, the cattle population decreased and deficits in government budget widened. Consequent upon the expenditure of Allied Forces, financed out of additional supply of local currency and deficit financing by the government, the money supply increased four times from March 1941 to March 1945. The cost of living index rose from 134 in 1940-41 to 851 in 1944-45 (base: 1937=100).

III

The end of war in 1945 ushered in a new era of economic development in Iran. The government felt the urgent need for an integrated overall programme for economic development and appointed in April 1946 a planning Board.

economy and the principal source of revenue suffered a decline inspite of some rescue steps taken by the government. Despite the opposition of Millspaugh, tax burden on the fellah was not reduced and little was done to raise his income and provide technical and capital assistance to him.

Quite a few important developments took place in the mid-thirties in the sphere of currency and credit. In 1927, the Bank Melli Iran was established as a central-cum-commercial bank, which took over the right of note issue from the British owned Imperial Bank of Iran in 1930. Gradually the newly established Bank took over the management of government finances and other functions essential to a central bank. In view of the large fluctuations in the rate of Qran in terms of gold and foreign exchange, a currency reforms was carried out in 1930 which established gold Riyal as the new currency unit (divided into 100 dinars). One hundred riyal or one Pahlavi was made equivalent to one pound sterling. Only the pahlavi and a half-pahlavi were coined in gold ; the remaining coins were minted in silver (a silver riyal "represented" a gold riyal).

During this period entire development expenditure was financed by domestic sources raised through indirect taxes and monopoly profits. Income from oil was used for buying armaments. Loans were also contracted with Bank Melli. There was a heavy inflationary pressure between 1936 and 1941; the wholesale price index rose by 224 per cent and cost of living index by 243 per cent.

An important aspect of the policy of industrialisation in the period under review has been the increasing scope of government control and monopoly together with the protection against foreign influence in business and industry. The policy of state economy became particularly predominant since 1931 onwards, precipitated by the impact of the depression. The government gave up encouraging private initiative and formulated a plan to establish large scale companies under state control and monopoly. As a result of this policy sugar, wool, jute, soap, textile, breweries and cement industries were either revived, expanded or set up. Reza Shah also tried to revive some Persian crafts and took up certain helping measures in this respect. In all, the government investment in industry rose from 19 per cent of the total budget in 1931 to 46 per cent in 1939.

This is an impressive list of major economic achievements of Reza Shah beginning from mid thirties. But a closer analysis of the pattern of investment and priorities reveals a lack of design and purpose. Economic development is a prolonged process and involves a strategy of development based upon a realistic assessment of the resources position and their allocation in accordance with certain specified objectives of

:k of basic resources. Like our own ry, Iran needed stable political te congenial to the execution of a ntegrated plan for economic deve- :nt.

II

ıe development activities in Iran d in mid-twenties with the change olitical regime. The new regime some major steps in the economic It invited an American expert, paugh under whose advice and vision the system of tax collection horoughly reorganised, the budget ›alanced entailing a cut in govern- expenses, and plans were formu- for economic development. In ›eriod between 1930—1941, eco- : development proceeded at a rising only to be interrupted in 1941 the Allied Forces occupied Iranian ›ry. Prior to 1941, the economic ' of the new region placed great asis on the development of Industry, ›ort and financial institutions. te enterprises were encouraged ıt up new factories but the lack tiative and insufficiency of capital nted any significant headway to ade. The customs policy was also :nted towards the national interest. the attainment of Tariff autonomy '28, a system of protection of in- y was evolved, exchange control luced and foreign trade monopoly :stablished in 1931. By the end of period total investment in the new plans and industries amounted to $.260 million of which about 58 per cent was spent by the government. As far as the oil industry is concerned it did not play any decisive role in Reza Shah's time both because of low level of production and the low level of royalties payable until the beginning of thirties.

The new regime took several steps during this period to develop agriculture and a certain degree of progress was achieved. Most important of these were the registration of land for security of title, sale of government farms, establishment of an Agricultural Bank, the adoption of a price support policy. The government also initiated or expanded the cultivation of commercial crops, such as cotton, jute, tea and sugar beets. Several measures were taken to promote agricultural credit. The Agricultural Bank, split from the Melli Bank in 1933, was designed to grant loans to fellahin against securities. Road building and Railway construction was also undertaken on a large scale. The most important was the construction of Trans-Iranian Railway system passing through Tehran and connecting the Caspian Sea to the Persian Gulf. Over 20,000 kilometers of motor roads of second and third class were built between major cities.

But the new regime laid much greater emphasis on industrialisation and military and political consolidation. Hence, agriculture, the mainstay of the Iranian

Economic Development of Iran Since 1945

Dr. F. R. Faridi

Economists are agreed that the rate and level of economic growth are the resultant of not only such economic wherewithals as raw materials, favourable climate, population and the stock of capital goods but also a stable and enlightened government capable of drawing up schemes of development and implementing its policies with competence and honesty. By far the most important factor responsible for the unexpectedly slow rate of growth in the developing countries today is precisely the failure on the political front. Iran's past economic scene affords a pertinent example in this respect. The low level of economic development of Iran, on the eve of the world war and even after it, can be accounted for in terms of successive incompetent, unstable governments, the political machinations of foreign powers in gaining supremacy in the country, the capitulations resulting from contracts of substantial loans by the Shah and a host of other factors. Inadequate natural resources have never been a formidable obstacle to economic growth in Iran. It need be clearly understood that Iran's soil, climate, natural resources and human capital have the potentialities of laying down a sound economic base and ensuring rapid industrial and agricultural growth in the prospective future. Her people have proved the high degree of their skill and industry in the past. The wealth of natural resources has been largely demonstrated by the discovery of oil in 1905 near Masjid Sulaiman. Till late in the fifties Iran had a relatively small share in the total earnings of petroleum companies which exported crude oil and meticulously refrained from establishing refineries in the country. Whatever precious foreign exchange was doled out to the Iranian government was squandered away in meeting current budgetary difficulties and imports of consumer goods. The record of petroleum industry is a further illustration of how foreign capital can successfully insulate its domain of economic activity from the rest of the economy and thus prevent foreign trade acting as the "engine of economic growth" in an export dominated economy. In short, the economic backwardness of Iran, contrary to popular belief, cannot be explained away in terms

Dr. F.R. Faridi is from Department of Economics, Aligarh Muslim University.

of India. He retired from Government service in 1959.

He had a great insight in Urdu Literature and humanities. Universities abroad were now in a position to benefit from his wide knowledge and deep thought. He was invited as a visiting Professor by the Universities of California, Wisconsin, Hawaii, and Stanford. For a number of years he was associated with UNESCO as well. Early this year a Congress on World Religions was called in Tokyo (Japan). Dr. Saiyidain was a member of the original Organising Committee and he was to preside over one of its sessions as well. Unfortunately, his sudden illness a fortnight before the Congress was to begin, prevented him from participating in its deliberations.

He was ailing for quite some time and was admitted to the hospital on Thursday evening, December 16, 1971. As usual he kept cheerful the whole day on Sunday. Nobody could anticipate that the end was so near. He was talking to a friend till 3-00 p.m. when all of a sudden he collapsed and expired at 3-15 p.m.

We offer our deepest condolences to the bereaved family. May his soul rest in peace. Amen !

The Venue of the Congress—Sapru House

Prof. K. G. Saiyidain

The Indo-Iran Society places on record its deep sense of bereavement and sorrow on the death of its Vice-President Dr. K. G. Saiyidain who passed away in the afternoon of Sunday, December 19, 1971. He was associated with the Indo-Iran Society's activities from its very inception and was infact one of its founder-members. Brought up in the great Indo-Muslim traditions he could not keep away from the activities of the Indo-Iran Society which stood for those very values.

Dr. Saiyidain was amongst the leading educationists and intellectuals of this country. He had a great tradition of culture and intellectualism behind him. Born on February 14, 1904 at Panipat, he was brought up by his maternal grandfather, the great Urdu poet Altaf Husain Hali. His father, Hon'ble K. G. Saqalain was a member of the old Legislative Assembly of the British days. Saqalain was amongst the foremost social reformers and journalists of his times. To advance his objectives he started a monthly Urdu magazine called 'Asr-i-Jadid'. He was a forceful speaker as well as a writer. At his death in September 1915, Saiyidain was just a boy of eleven. After completing his studies at the Aligarh Muslim University he proceeded to England where he obtained his degree of M.Ed. from the Leeds University. After his return to India in 1925 he served for a while as Professor of Education at his alma mater and also as Principal of the Aligarh Training College. Subsequently he proceeded to the State of Jammu & Kashmir as its Direc tor of Education. Later on he served a Educational Advisor to the Governme of Bombay and after Independence joine the Union Government as Joint Edu cational Adviser and ultimately becam Education Secretary in the Governme

Welcome to H. E. The Ambassador for Iran

H.E. Mr. G.A. Vahid-e-Mazandarani, has taken over the charge as the new Ambassador for Iran in India. Born in 1914 at Sari, Iran, His Excellency is a distinguished graduate of the Faculty of Law, University of Tehran, (Iran). After completing his education he entered the foreign service of the Imperial Government of Iran in 1936. Since then he has served in various capacities in Iran and abroad. He has been in Iranian Embassy in Washington (949-52), Consul General of Iran in Bombay (1953-56), Minister at Imperial Embassy of Iran, London (1957-58) and Ambassador of Iran in Indonesia (1962-65). We welcome him on coming to India once again in the capacity of the Ambassador of Iran.

H.E. Mr. Vahid-e-Mazandarani has been the author of various books and has also translated many important works from English into Persian and vice versa. During his previous stay in India, he wrote a book entitled 'India—the Land of Enlightenment' which gave an interesting account of this country and its people. Mr. Vahid-e-Mazandarani is not only a keen student of International Relations but also a scholar and intellectual in his own right. Besides holding important positions in the Ministry of Foreign Affairs, he continued to teach in various Universities of Iran. We are sure that his presence in our midst will not only further strengthen the ties between India and Iran but will also enrich the social and cultural life of Delhi. We extend our heartiest welcome to His Excellency The Ambassador and hope to get his affection and guidance at all times.

Editorial Board

PRIME MINISTER
NEW DELHI.

September 26, 1971.

Iranian civilisation was one of the earliest great achievements of human history. A galaxy of great men and great ideas arose there leaving their mark in various ways on the evolving story of man.

My good wishes to the Indo-Iranian Society on the occasion of the "2500th anniversary of Monarchy in Iran."

RASHTRAPATI NILAYAM
BOLARUM,
(ANDHRA PRADESH)

SEPTEMBER 25, 1971

I am glad to know that the Indo-Iran Society is organising a Congress of Iranologists and Indologists on the occasion of the Celebrations of "2500 years of Monarchy in Iran". I hope your deliberations will further strengthen the age-old ties binding Iran and India. My best wishes for the success of the Congress.

Quarterly Journal of INDO-IRAN Society, New Delhi.

HIND—O—IRAN

CONTENTS

ENGLISH SECTION PAGE صفحه ت فارسی

★ ★ ★

SUBSCRIPTION
Annual, Rupees Seven / Per Copy Rupees Two } India
One Dollar plus Postage } Forei

Published and Printed by Mrs. Mumtaz Mirza, Indo-Iran Society, 18, Tilak Marg, New Delhi and P

JOURNAL OF THE

INDO-IRAN

SOCIETY, NEW DELHI

بمناسبت بزرگداشت دهمین سالروز انقلاب سفید در ایران

مراسم بزرگداشت رستاخیز سپید ایران در دهلی نو، خانهٔ فرهنگ ایران

مراسم معرفی جناب آقای جلالی نائینی ، رئیس کانون وکلاء دادگستری ایران
به سرکار خانم گاندی ، نخست وزیر هند

بزرگداشت دهمین سال رستاخیز سپید ایران

همزمان با برگزاری جشنهای اولین دهه' انقلاب در ایران ، انجمن هند و ایران با همکاری رایزنی فرهنگی سفارت شاهنشاهی ایران ، بمنظور شرکت در این بزرگداشت مراسم جالبی در مراکز مهم هند ترتیب داد. برطبق برنامه' قبلی خانه' فرهنگ ایران برای مدت یک هفته بطرز جالب و با شکوهی چراغانی و با پوسترهای تاریخی و مربوط به انقلاب سفید ایران تزئین یافته و در ویترینهای خانه' فرهنگ عکسهائی از پیشرفتهای ایران در شئون مختلف اجتماعی نصب شده بود.

در تاریخ هفتم بهمن ماه (۲۷ ژانویه ۷۳) برنامه' سخنرانی و پذیرائی و نمایش فیلم با استقبال پر شور مدعوین برگزار گردید بر روی هر یک از صندلیهای دعوت شدگان بجلسه' سخنرانی جزوه‌های "دهه' انقلاب" بزبان انگلیسی و "سخنان شاهنشاه آریامهر دربارۀ تأسیس و تشکیل لژیون خدمتگزاران بشر" بزبان اردو و هندی قرار داشت. ابتداء دانشمند معروف استاد مجتبی مینوی استاد سابق دانشگاه تهران و رئیس بنیاد شاهنامه در وزارت فرهنگ و هنر ایران که در آن تاریخ در دهلی نو بودند ضمن بیاناتی جلسه را افتتاح کردند. سپس آقای دکتر اظهر دهلوی رئیس قسمت زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جواهر لال نهرو پیرامون رستاخیز سپید و پیشرفتهای چشم گیر و همه جانبه' ایران سخنرانی نمودند و متعاقباً آقای دکتر ساتیش چاندرا دانشیار قسمت علوم سیاسی دانشگاه دهلی ، مطالب مستدلی در اطراف پیروزیهای ایران در شئون مختلف اجتماعی و توسعه' صنعت نفت با ذکر اعداد و ارقام ایراد کردند. جالب تر اینکه خانم سانتوش هاندا ، عضو انجمن هند و ایران و جمعیت زنان

هند فی المجلس و بدون برنامهٔ قبلی اجازهٔ سخنرانی خواست و چون دختر ایشان از ایران بازدید کرده بود همچنان با شور و هیجان خاصی از اثرات و نتایج درخشان رستاخیز سپید و پیشرفتهائیکه در این مورد نصیب ایران شده است مطالب جالب و مؤثری بزبان هندی اظهار داشت.

متعاقباً پس از پذیرائی از حاضران فیلمهای "از کوروش تا پهلوی" و "زن در عصر انقلاب ایران" بمعرض نمایش گذارده شد و مورد استقبال مدعوین قرار گرفت.

نظیر چنین مراسمی در بمبئی، کلکته، پونا و حیدرآباد نیز برگزار گردید.

در این فرصت تاریخی لازمست توضیحاتی پیرامون رستاخیز سپید ایران به نظر خوانندگان گرامی برسد و چه بهتر که این توضیحات نقلی از گفتار رهبر خردمند انقلاب اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریا مهر که در اینمورد گویاترین و معتبر ترین سند است، باشد.

". . . بنا بر این برای کشور ما و ملت ما چاره ای جز این نبود که اگر بخواهد در زمرهٔ ممالک زنده و مترقی و مستقل جهان باقی بماند، شالودهٔ اجتماعی کهن را زیر و رو کند و آیندهٔ خویش را براساس اجتماعی تازه که با مقتضیات و احتیاجات دنیای امروز هماهنگی داشته باشد پی ریزی نماید . . . ."

". . . . حاصل مطالعات خود را در یک برنامهٔ انقلابی بمعرض افکار عمومی گذاشتم و برای تصویب به رائی ملت ایران واگذار کردم. روز ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ مردم ایران این برنامه را با اکثریتی قاطع تصویب کردند و بدین ترتیب انقلاب اجتماعی عظیم ایران با دموکراتیک ترین صورت ممکن، وارد مرحلهٔ عمل گردید . . ."

". . . فلسفه و روح این انقلاب چه بود؟ همانطور یکه گفتم، این انقلاب در درجه اول یک انقلاب ایرانی و منطبق با روح و سنن ایرانی بود. ما این انقلاب را بصورت یک کالای وارداتی تحویل ملت ندادیم، زیرا اصولاً

شأن ملت ما که خود در طول هزاران سال خلاق فکر و فلسفه و منطق بوده است این نیست که در این مورد «جامه» عاریت» دیگران را بر تن کند. ما راههائی بر اساس نبوغ ایرانی و با در نظر گرفتن تمام اصول ذکر شده اتخاذ کرده بودیم که طبعاً در آنها از تجارب مفید دیگران استفاده شده بود، ولی بخصوص هر قسمت از آن که لازم بود ابداع خود ما بود . . . . "

" . . . . به خاطر تحقق این هدفها بود که می بایست اصلاحات ارضی انجام گیرد و اصول فئودالیسم ، و روابط ارباب و رعیتی از میان برود ، میبایست روابط کارگر باکار فرما براساس جدیدی قرار گیرد که کارگر خودش را استثمار شده احساس نکند ، میبایست نیمی از جمعیت مملکت یعنی جامعه زنان ایرانی دیگر در زمرهٔ دیوانگان و بدکاران ، از حقوق اجتماعی خود محروم نباشند ، میبایست ننگ و بلای بیسوادی از مملکت ما ریشه کن شود و آن عده بیسواد که طبعاً نمیتوانستند حقوق خود را بشناسند تا از آن استفاده کنند بدل به مردمی مطلع و آشنا به حقوق خود گردند ، میبایست دیگر کسانی پیدا نشوند که بر اثر فقدان وسایل بهداری و نبودن پرستار دلسوز یا از بیماری های مختلف تلف شوند و یا با رنجوری و فلاکت و بد بختی عمر بگذرانند ، میبایست آثار عقب افتادگی در دهات کشور از میان برود روستاهای فقیروغیر آباد باشاهراههای مواصلاتی مملکت مرتبط گردند و وضعی هماهنگ با تمدن امروز دنیا پیدا کنند . . . . "

اصلاحات ارضی - نخستین منشور انقلاب شاه و ملت نابودی ارباب و رعیتی است . رابطه‌ای که بر ظلم و ستم و بیدادگری بنیاد شده بود ، به ابتکار شاهنشاه از هم گسست و رابطه‌ٔ تازه‌ای که بنیادش بر عدالت بود ، به جای آن استوار گردید. با اجرای کامل قانون اصلاحات ارضی ، مالکان املاک خود را به زارعانی که در ده سکونت داشتند واگذار کردند و تا روز اول مهر ماه ۱۳۵۰ . که پایان دوره تقسیم اراضی مزروعی میان کشاورزان اعلام گردید کلیه زارعان ایران صاحب زمین شدند.
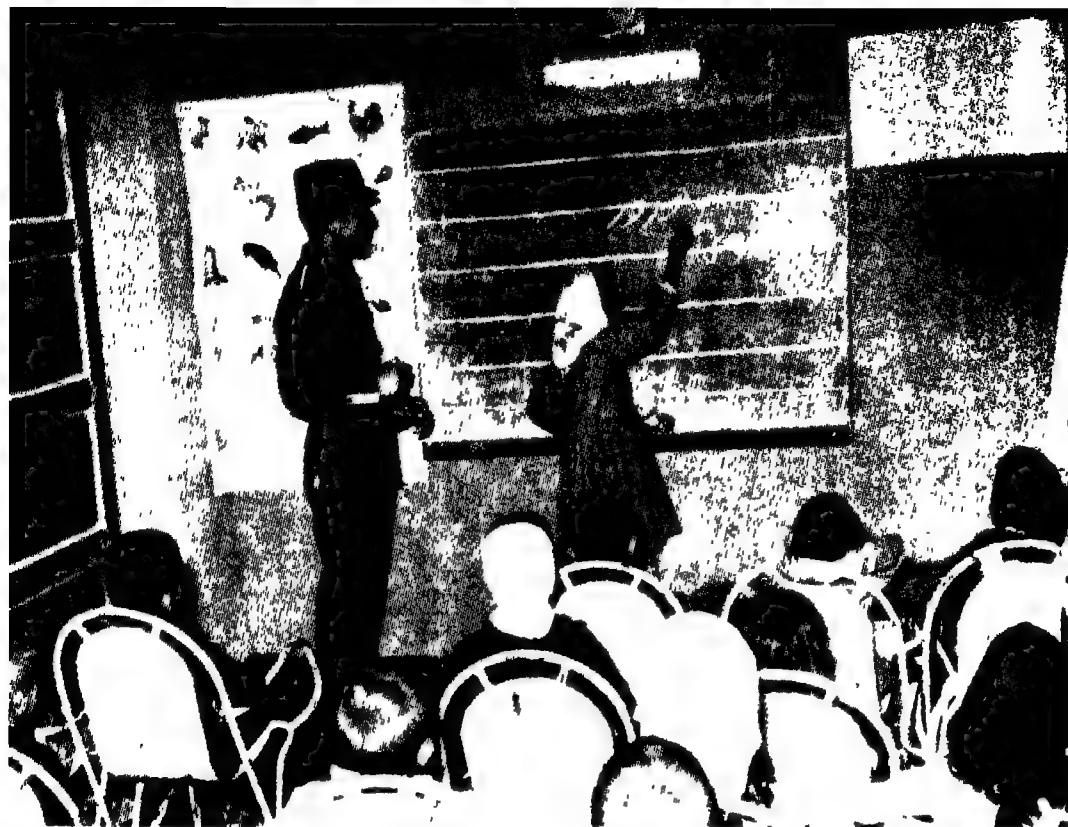
فعالیتهای سپاهیان دانش در روستاهای ایران

وضع روستاهای ایران پس از انقلاب ششم بهمن - اصلاحات ارضی و آزادی دهقانان ایران و تغییر سازمان و روابط مالکیت یکی از مهمترین تحولاتی است که در قرون اخیر در جامعهٔ ایران بوجود آمده است.

بر اثر انقلاب ششم بهمن روابط اجتماعی، اقتصادی، حقوق، اداری و فرهنگی روستاها بکلی دگرگون گردیده است. بر اثر اجرای مرحلهٔ اول و مرحلهٔ دوم اصلاحات ارضی، طبق آمار رسمی در حدود سه ملیون و سی و چهار هزار خانواده روستائی صاحب زمین شدند و یا ملکهای کوچک را با جاره گرفتند.

استفاده از وسایل ماشینی و فنون تازه کشاورزی و مبارزه با آفات نباتی و دامی در روستاها روبه افزایش است، بسیاری ازکشاورزان برای بهبود کار خود روشهای علمی بکار میبرند و مخصوصاً از کود شیمیائی استفاده و برای تنوع محصولات خود اقدام میکنند. بر اثر پیشرفت اقتصادی روستاها، توجه بفرهنگ و آموزش و پرورش توسعه یافته و بر تعداد کودکانی که بمدرسه میروند افزوده شده است، تأسیس انجمن ده و رواج شرکت‌های تعاونی روستائی وگسترش انقلاب سازمانهای دولتی و ورود سپاهیان انقلاب در روستاها موجبات همکاری و شرکت روستائیان را در امور اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی فراهم آورده و اعتماد به نفس را در آنان افزایش داده است.

ملی شدن جنگلها و مراتع - اصل دوم از اصول دوازده‌گانه انقلاب، اصل ملی شدن جنگلها در سراسر کشور بود.

کتابهای تاریخ و جغرافیای کشور نشان میدهد که در زمانهای کهن، بخش پهناوری از ایران از جنگلهای سرسبز و انبوه پوشیده بوده است.

کسانیکه بظاهر خود را مالک این جنگلها میدانستند، مردمی سود جو، بی انصاف و جاهل بودند و درختان جنگل را برای تهیهٔ سوخت یا زغال میسوزاندند و چون جای این درختان چیزی کاشته نمیشد، پس از گذشت زمانی کوه ریگ‌وشن جای آنهارا میگرفت.

برای اینکه سود این ثروت طبیعی که هیچکس در رشد و نمو آن زحمتی نکشیده است بهمهٔ مردم تعلق گیرد، اصل ملی شدن جنگلها از جانب شاهنشاه

رپا مهر برای تصویب ملت ایران پیشنهاد گردید و پس ازتصویب ملت، در بهمن ماه ۱۳۴۱ تصویب نامه قانونی ملی شدن جنگلهای کشور هم به تصویب دولت رسید. بنا به این قانون مقرر شد املاک اشخاصی که دارای سند مالکیت به نام جنگل هستند به قیمت عادلانه ای که در همان قانون معین شده بود از ایشان خریده شود.

مراتع ایران نیز بموجب اصول انقلاب ششم بهمن ملی اعلام شد و از ملکیت خصوصی خارج و در ردیف اموال عمومی ملی منظور گردید:

فروش سهام کارخانجات دولتی بعنوان پشتوانه اصلاحات ارضی - منظور اصلی از فروش سهام کارخانه‌های دولتی این بود که قسمتی از اعتبارات لازم برای اجرای قانون اصلاحات ارضی تأمین گردد. اما در عین حال نتایج دیگری نیز مورد نظر بود که چنین میتوان خلاصه کرد.

بنا به قانون، ۵۵ کارخانهٔ دولتی که دراختیار وزارت اقتصاد بود بصورت شرکت سهامی در آمد و سهام این کارخانه‌ها پشتوانه اصلاحات ارضی قرار گرفت. با انتشار این سهام به مالکانی که املاک آنها بنا به قانون اصلاحات ارضی بفروش میرسید، امکان آن داده شد که سرمایه های خود را با خرید سهام این کارخانه‌ها در کارهای تولیدی و صنعتی بکار اندازند.

برای تأمین این منظور، شرکتی بنام ”شرکت سهامی کارخانه های دولتی“ از مجموع کارخانه هائی که بصورت شرکتهای سهامی در آمده بود تأسیس گردید. این شرکت قدمهای مهمی در راه تشکیل و توسعهٔ صنایع کشور برداشته و محصول قند و پارچه کشور را تا چندین برابر نسبت به سالهای گذشته افزایش داده است.

سهیم کردن کارگران در سود کارگاههای تولیدی و صنعتی. در کشور ایران نیز مانند بسیاری از کشور های دیگر جهان میان طبقهٔ کارگر و کار فرما فاصله ای عظیم وجود داشت. سرمایه‌داران کارگران را بندگانی میدانستند که وظیفهٔ آنها سود رسانیدن به اربابان صنایع بود و با آنان مانند حیوانات رفتار میکردند.

کار فرمایان و سرمایه داران در برابر دوازده تا پانزده ساعت کار روزانه کارگران، مزد ناچیزی که اغلب برای سد جوع آنان نیز کافی نبود، به آنان میپرداختند.

در دو قرن گذشته در بسیاری از کشورهای صنعتی جهان برای حفظ حقوق کارگران و آزاد کردن آنان از قیدهائی که سرمایه‌داران برای آنان بوجود آورده بودند قوانینی وضع کرده بودند.

در کشور ایران نیز از سال ۱۳۲۳ (۱۹۴۵-م) برای تأمین حقوق کارگران کوششهائی از طرف دولتها بعمل آمد و اداره مستقلی بنام ادارهٔ کل کار برای رسیدگی به شکایات کارگران و رفع اختلافات آنها با کار فرمایان تأسیس شد. این اداره اکنون توسعهٔ زیادی یافته و تبدیل بوزارت کار و امور اجتماعی شده است.

شاهنشاه در یکی از مصاحبه‌های مهم خود در سال ۱۳۳۷ (۱۹۵۹ م) که قانون جدید دربارهٔ کار به مجالس مقننه داده شده بود فرمودند:

"... همچنانکه رعایا را صاحب زمین میکنیم تا احساس نمایند که در این مملکت مستقیماً سهمی دارند و با چنین احساسی خود را در حفظ این آب و خاک مسئول بدانند باید در مورد کار گران کشور نیز کاری کنیم که همین احساس در آنها نسبت به کارخانه‌ای که در آن کار میکنند ایجاد شود..."

با توجه باین حقایق بوده است که اصل سهیم کردن کارگران در منافع کارگاههای صنعتی و تولیدی بعنوان چهارمین اصل انقلاب از طرف شاهنشاه آریا مهر به ملت ایران پیشنهاد گردید. این پیشنهاد بتصویب قاطبهٔ ملت ایران رسید و در سراسر کشور اجرا شد. بدین ترتیب روابط کارگر و کار فرما که بنیادش برظلم و ستم و بیداد گری بود به ابتکار شاهنشاه ایران از هم گسست و روابط تازه ای بر اساس حفظ احترام و آزادی کارگران و سود بردن آنان از نفع کارگاهها و افزایش و بهبود تولید، بجای آن استوار گردید. برای اینکه به کار گران بیشتر کمک شود، بانکی بنام "بانک رفاه کارگران" تأسیس شد و وظیفهٔ آن دادن وام و اعتبا
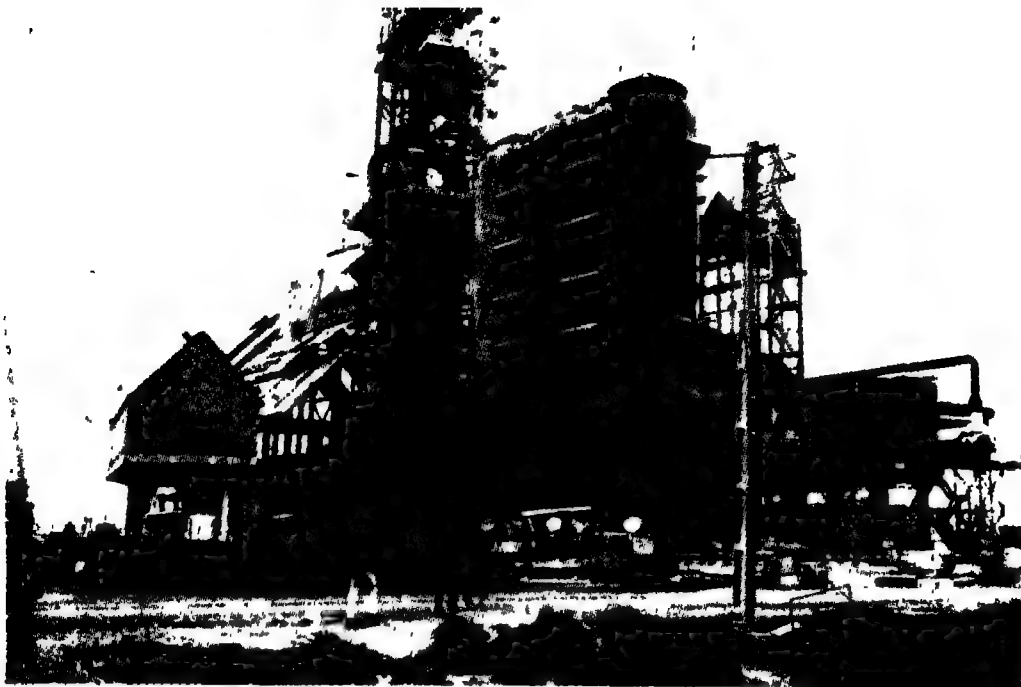
نموداری از نتایج ثمر بخش رستاخیز سپید ایران

به کارگران است .

اصلاح قانون انتخابات ـ از سال ۱۲۸۵ هجری شمسی که حکومت مشروطه سلطنتی در ایران بر قرار گردید تا بهمن ماه ۱۳۴۱ (۱۹۶۳ م) که انقلاب شاه و ملت برپا شد تنها نیمی از جمعیت ایران که شرایط لازم انتخاب کردن نمایندگان مجلسهای قانون‌گزاری را دارا بودند، میتوانستند در انتخابات شرکت کنند یا به سمت نمایندگی از جانب مردم انتخاب شوند.

بیشتر کسانی که عملاً نمایندگان مجلسهای قانون‌گزاری را انتخاب میکردند، از طبقهٔ کشاورز و کارگر بودند، این افراد چون مطیع و فرمانبردار مالکان و سهامداران کارخانه‌ها و مدیران کارگاهها بودند، هیچگونه اختیار و آزادی برای انتخاب نماینده نداشتند . کارگران و کشاورزان به کسانی رأی میدادند که اربابان آنها تعیین میکردند و مالکان دهات و مدیران کارخانه‌ها کسانی را به نمایندگی بر میگزیدند که منافع آنان را در مجلس‌های قانونگزاری حفظ کنند.

انقلاب ششم بهمن که موجبات آزادی کشاورزان و کارگران را فراهم کرد، پس از نیم قرن که از آغاز حکومت مشروطه و نهضت آزادیخواهی میگذشت نخستین بار سبب شد که کشاورزان و کارگران بتوانند در انتخاب نمایندگان مجلسهای قانونگذاری شرکت جویند و حتی عده‌ای از نمایندگان کشاورزان و اتحادیه‌های صنفی با سمت نمایندگی در این مجلسها شرکت کنند.

شرکت بانوان در انتخابات نمایندگان مجلسهای قانونگذاری ـ مهمترین اصلاحی که در امر انتخابات بعمل آمد، شرکت زنان ایران در مجلسهای قانونگذاری بود. از آغاز مشروطیت تا بهمن ماه ۱۳۴۱، تنها نیمی از جمعیت ایران یعنی مردان با شرایط خاص حق شرکت در مجلسها ی قانونگذاری را داشتند. بر اثر انقلاب ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ نیمی دیگر از جمعیت ایران یعنی زنان نیز در انتخابات نمایندگان مجلسهای قانونگذاری شرکت جستند و نخستین بار در تاریخ مشروطیت ایران گروهی از آنان به مجلس شورای ملی و مجلس سنا

راه یافتند، آزادی زنان و برابری آنها با مردان برای استفاده از حقوق سیاسی سبب شد که زنان نیز مانند مردان در مسئولیتهای اجتماعی کشور شرکت جویند و موجبات ترقی و تعالی کشور را فراهم آورند.

سپاه دانش - از آغاز مشروطیت تا انقلاب شاه و ملت اجرای کامل قانون آموزش و پرورش مخصوصاً در روستاها یکی از مشکلات کشور بود و با ایجاد سپاه دانش که به ابتکار شاهنشاه آریا مهر انجام گرفت این مشکل نیز به میزان قابل توجهی از میان رفت. پیش از ایجاد سپاه دانش در روستاها از هر صد کودکی که میتوانستند بمدرسه بروند، تنها بیست نفر به تحصیل دسترسی داشتند و هشتاد نفر دیگر از نعمت سواد محروم بودند. برای اجرای آموزش و پرورش، بویژه در روستاها چاره جز این نبود که یک اقدام انقلابی انجام گیرد. در ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ شاهنشاه طرح سپاه دانش را بملت ایران پیشنهاد کردند و ملت آنرا تصویب کرد. بموجب این طرح از میان جوانانی که دورهٔ آموزش متوسطه را تمام کرده اندو بنا به قانون به خدمت وظیفه عمومی احضار میشوند، گروهی به نام سپاه دانش دورهٔ خدمت وظیفه خود را به آموزش و پرورش بیسوادان در روستاهای کشور میگذرانند. از سال ۱۳۴۷ دختران نیز مانند پسران در اجرای برنامه سپاه دانش و توسعه آموزش و پرورش عمومی شرکت جستند.

سپاه بهداشت - یکی دیگر از مانعهائی که راه پیشرفت ملت ایران را سد میکرد این بود که در روستاها و شهرها اصول بهداشت اجرا نمیشد. سازمانهای بهداشتی غیر دولتی و بیمارستانهای وزارت بهداری امکان نداشتند که این مشکل را از میان بردارند. شاهنشاه آریا مهر در سال ۱۳۴۲ فرمان تشکیل سپاه بهداشت را صادر کردند و اولین دورهٔ سپاه بهداشت در شهریور ماه ۱۳۴۳ به خدمت احضار شدند. این سپاه از پزشکان، دندان پزشکان، دارو سازان، مهندسان و بهیاران تشکیل یافته است. وظیفه مهم سپاهیان بهداشت تلقیح واکسنهای لازم است. این سپاهیان همچنین باکمک

قسمت مهندسی بهداشت وزارت بهداری وظیفه دارند تابه امر بهداشت انفرادی و اجتماعی روستاها رسیدگی کنند. کوشش این سپاهیان باعث شده است که بسیاری از روستائیان کشور، که تا چندی پیش از مراجعه به پزشک خود داری میکردند، امروز با کمک سپاهیان بهداشت در امر پیشگیری از بروز بیماریها همکاری میکنند.

سپاه ترویج و آبادانی - سومین سپاه انقلاب ایران در اول مهر ماه ۱۳۴۳ بفرمان شاهنشاه تأسیس گردید. هدف از تشکیل این سپاه کامل کردن برنامهٔ اصلاحات ارضی کشور بود.

یکی از وظایف مهم سپاهیان ترویج و آبادانی این است که برای ده "شناسنامه" تنظیم و تهیه کنند، یعنی وضع طبیعی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و کشاورزی ده را روشن نمایند. این سپاهیان همچنین باید به اجرای برنامه‌های آموزشی در امور کشاورزی و دامپروری بپردازند.

برای حفظ محصولات کشاورزی و دامی از خطر آفتهای نباتی و آفتهای دامی نیز وسیله‌های لازم در اختیار این سپاهیان می باشد تا به هنگام ضرورت برای دفع آفتهای گوناگون بروستائیان کمک لازم برسانند.

تشکیل خانه‌های انصاف - وزارت دادگستری شورائی بنام خانهٔ انصاف برای یک یا چند ده تشکیل میدهد تا به اختلاف‌های روستائیان رسیدگی کند و آنها را سازش دهد. مردم این یک یا چند ده، پنج تن از معتمدان خود را بر میگزینند تا بمدت سه سال این شورا را تشکیل دهند.

خانهٔ انصاف، به نا سازگاریها و اختلافهای میان ساکنان روستاها با صلح و سازش پایان میدهد. خانهٔ انصاف میتواند به اختلافهای مالی که بیش از پنجهزار ریال نباشد رسیدگی کند کدخدای ده وظیفه دارد که با کمک مأموران انتظامی احکام خانه انصاف را اجرا کند.

جلسات خانه انصاف در مسجد یا مدرسه یا تکیه یا محل دیگری که رئیس خانه انصاف مناسب بداند، تشکیل میشود. جریان کار در خانه‌های انصاف
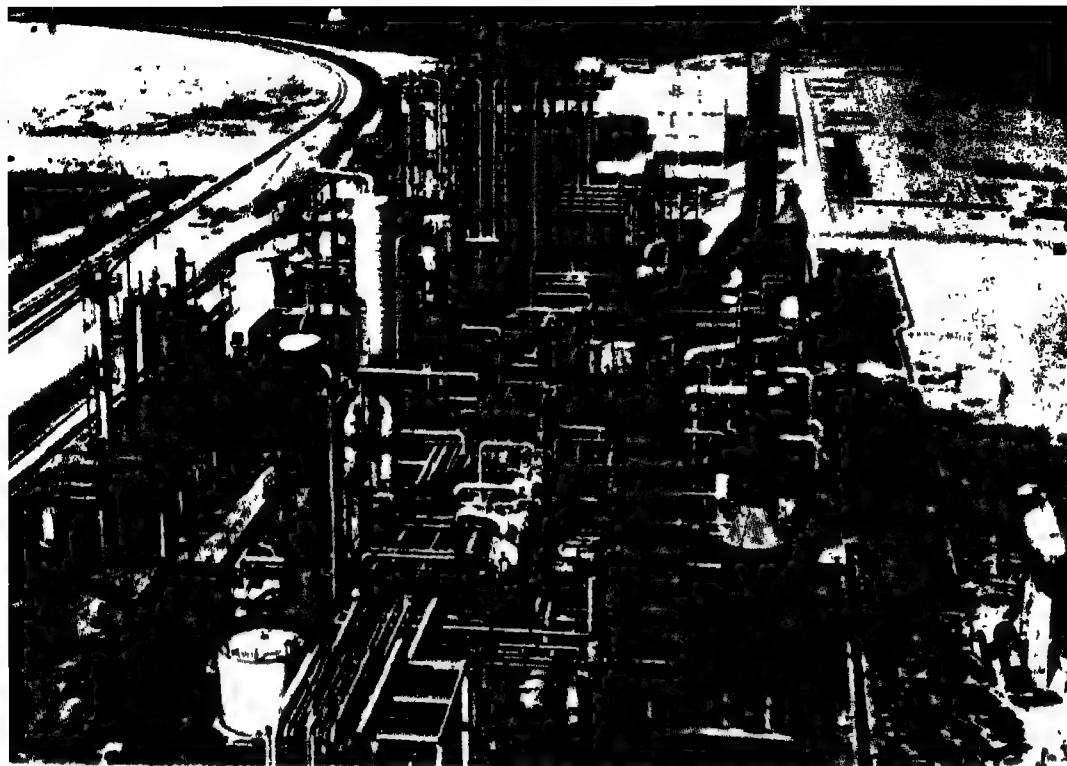
توسعهٔ کارخانجات و ایجاد سدهای بزرگ

تابع تشریفات پیچیدهٔ دادگستری نیست و اعضای این خانه‌ها میتوانند بهر طریق که مصلحت بدانند ترتیب رسیدگی به دعوی را بدهند و بین طرفین صلح و سازش برقرار کنند. بر اساس همین اصول در شهرها نیز شورای‌های داوری در سال ۱۳۴۰ تأسیس یافته است. اعضای شورای داوری نیز مانند خانه‌های انصاف از طرف مردم برای مدت سه سال انتخاب میشوند.

ملی کردن منابع آبهای کشور -

".... ملی کردن آب در کشور، گذشته از آنکه مطابق مصالح عالیه ملی ماست، با روح و مفهوم تعالیم اسلامی نیز تطبیق دارد، زیرا در احادیث اسلامی آمده است که:

"مسلمانان در سه چیز با یکدیگر شریکند. آب، آتش و مراتع"

(از سخنان شاهنشاه آریا مهر)

از آنجا که سر زمین ایران، بنابر طبیعتش خشک است، توسعه منابع آب، همواره مورد توجه بنیا نگذاران آبادانی کشور بوده است، و از قرنها پیش ملت ایران بمناسبت کارهای عظیمی که در جهت تأمین آب مزروعی انجام داده است، بعنوان معماران توسعه منابع آب شهرت داشته است. برای اثبات این ادعا کافیست بدانیم که هم اکنون، حدود پنجاه هزار رشته قنات دایر و بایر در سراسر مملکت وجود داردکه تاریخ ساختمان بسیاری از آنها، قبل از اسلام است.

در ایران، هم اکنون در حدود ۳۰۰۰۰ رشته قنات دایر وجود دارد که طول هر تونل بطور متوسط پنج کیلومتر و مجموع آبی که از این قنات‌ها استخراج میشود، قریب ۵۰۰ متر مکعب در هر ثانیه، یا ده میلیارد متر مکعب در سال است.

طول یکی از این قنات‌ها، هفتاد کیلومتر و عمق عمیق ترین چاه قنات دیگر ۳۰۰ متر است، که مدت حفر آنها چند نسل بطول انجامیده است. از طرف دیگر از منابع آبی موجود کشور نیز به صورت صحیح و علمی بهره برداری نمی شده و بنابر این قسمت عمدهٔ آب رودها و قناتها و چشمه‌ها بهدر میرفته است. برای رفع این مشکل، منابع آب

ور نیز مانند جنگلها ملی گردید یعنی
یت آن منابع به ملت ایران تعلق
ت . وزارت آب و برق به نمایندگی
طرف ملت و دولت ایران برای بهره
ری از منابع آبها در روی زمین و
زمین اقدام میکند . در سالهای
. بر تعداد سدهای موجود کشور افزوده
و در بسیاری از نقاط کشور نهرهای
ی ساخته شده است تا از بهدر رفتن
رودها و نهرها جلوگیری بعمل آید
نین در مورد رودهایی که آب آنها
مصرف به دریا میریخت با ایجاد
ا و تونلهای انحرافی ترتیبی داده
است که این آبها در مسیر تازه‌ای
ن یابد و به مصرف مشروب ساختن
های زراعتی برسد . در بسیاری از
کشور شرکتهای تعاونی برای
برداری از آبهای زیر زمینی بوجود
است . مؤسسات دولتی و شرکتهای
ی با روش صحیح علمی آب رودها
اهها را در اختیار کشاورزان قرار
مند و بهای آب را به ترتیب
بی از آنها دریافت میکنند .

نهضت نوسازی کشور -

با توجه به اصول انقلابی که شرح آنها گذشت مقدمات اصلاحات اجتماعی و اقتصادی در کشور ایران فراهم آمده و روابط خانوادگی بر اساس و بنیادهای جدیدی که با عصر حاضر متناسب است استوار گردیده است . با علاقه‌مندیئی که روستائیان به‌کار و تولیدپیدا کرده اند و با شرکتهای تعاونی که تشکیل داده اند روستاهای کشور بتدریج آباد و حاصلخیز می‌شوند .

با توسعهٔ صنایع و بازرگانی بر وسعت و ثروت شهرهای کشور افزوده می شود . ایجاد صنایع سنگین مانند ذوب آهن و آلومینیم و صنایع پتروشیمی موجبات افزایش در آمد سرانهٔ تمام مردم ایران را فراهم می‌سازد .

انقلاب اداری و آموزشی -

دراینمورد شاهنشاه چنین میفرمایند :
" سازمان اداری کشور که بر روابط کهن استوار بوده است باید تغییر کند . این سازمان باید با روح انقلابی جدیدی که بر تمام شئون کشور حاکم است

متناسب گردد . تمام افرادی که در سازمانهای اداری و دولتی کشور وظیفه‌ای را بر عهده دارند باید خود را خدمتگزار مردم بشناسند و با کمال صداقت و صمیمیت وظایف خود را انجام دهند . هر کارمند اداری باید بداند که نخستین وظیفهٔ او سرعت در انجام مراجعات مردم و تسهیل گردش امور جامعه است . همین مردم هستند که قسمتی از در آمد روزانهٔ خود را به عنوان مالیات به دولت می دهند و دولت حقوق کارمندان خود را بدین وسیله تأمین می کند .

در آموزش و پرورش کشور نیز باید تغییرات اساسی بوجود آید . از یک سو باید بتدریج تمام کودکان ایرانی در شهرها و روستاها به مدرسه دسترسی داشته باشند و از سوی دیگر باید مدارس علاوه بر اینکه مرکز آموزش هستند به پرورش کودکان و جوانان نیز بپردازند مدارس همچنین باید برای تشخیص استعداد جوانان و هدایت آنان به رشته های تحصیلی و حرفه های گوناگون اقدام کنند . در مورد روشهای آموزش و پرورش نیز باید تغییرات اساسی بوجود آید و پرورش حس ابتکار و تفکر و همکاری اجتماعی جانشین حفظ کردن کتابهای درسی بشود .

آموزش حرفه‌ای باید در کشور توسعه یابد تا جوانان ما بتوانند مواد طبیعی موجود در کشور را استخراج کنند و در کارخانه‌ها و کارگاهها برای تبدیل این مواد به وسایل زندگی اقدام نمایند."

هیئت تحریریه
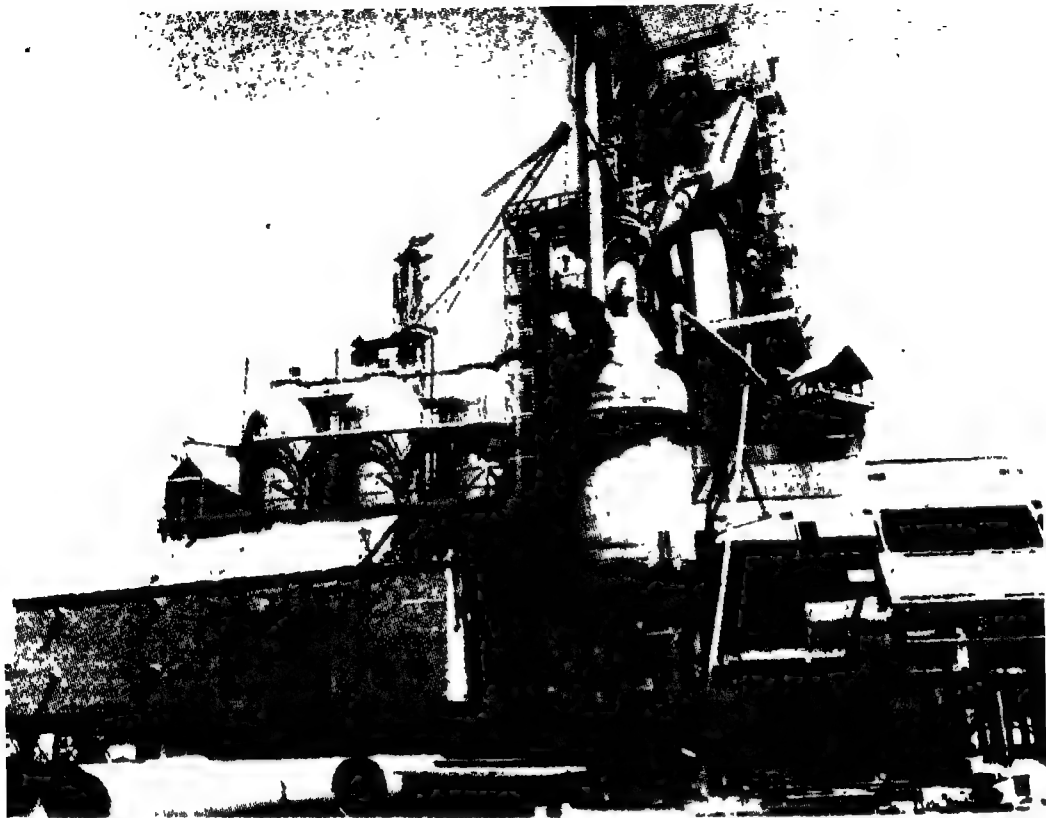
پیشرفتهای چشمگیر ایران در زمینه‌های مختلف صنعتی

زندگی

دوست می دارم ترا ، ای زندگی
باز با تو دست یاری می دهم

من ترا می بینم و حس می کنم
در میان ازدحام شهرها

من ترا می بینم و حس می کنم
در دو دست لاغر سبزی فروش

گاه می خندی بروییم بی دریغ
در میان نسترنها خفته ای

چون بیندیشم که دردا! سالها!
زشت و چرک و نفرت آور میشوی

گاه فکر روز های بهتری
می پرم با بالهای آرزو

طرفه ای ، شهدی ، لطیفی ، روشنی
میبری از خاطر من لحظه ای

آه . . . فردا ها که چون دیروز ها
باز می خواهم بجان آینده را

گر چه سرشاری تو از بیهودگی
گرچه می بخشی به من فرسودگی

در سکوت دشتهای بی کران
در طنین خنده های کودکان

در تلاش پینه دوز دوره گرد
در چروک چهرهٔ آن پیر مرد

چون به آغوش چمن رو می کنم
من ترا از نسترن بو می کنم

کرده ای آزرده از بیماریم
میدهی از خویشتن بیزاریم

می نشاند در دلم امیدها
ناگهان تا دامن خورشید ها

چون در آمیزی به رؤیا های من
قصهٔ اندوه فردا های من

بی گمان آکنده از ناخوشدلی است
گرچه آنهم حاصلش بی حاصلی است

افسانه یغمائی

(نقل از مجلهٔ یغما)

غروبی در شمال

شیر دریا خفته در آغوش نی زاران هنوز
بیشه بیدار است از بانگ سپیداران هنوز
دست شب ، نارنج سرخ آسمان را چیده است
خون او جاری است از دندان کهساران هنوز
با طلوع هر چراغی ، روز پر پر می شود
آسمان ، گلگون تراست از چشم تبداران هنوز
باد ، سر بر میله های سرد باران می زند
مانده در زندان او همچون تبهکاران هنوز
موج ، گوئی خواب دریا را پریشان می‌کند
شیر خواب آلود می غرد به نی زاران هنوز
آه ، امشب در من از دریا پریشان ترکسی است
کز خیالش می پریشد خاطر یاران هنوز
حسرت تلخی است در کامش که از می‌خوشتر است
مستی‌اش خوابی‌است‌دور از چشم بیداران هنوز
گریهٔ مستانه‌اش در بزم هشیاران چرا ؟
نم‌نم باران خوش است آخر به میخواران هنوز
آه ، این مردی که در من می‌خروشد کیست ، کیست ؟
رسته از بندی در انبوه گرفتاران هنوز
پرده را پس می زنم : مرغابیان پر می زنند
گوشه‌ای از آسمان ، آبی است در باران هنوز

نادر نادرپور

نام آوران

دکتر رادها کریشنان

دکتر ساروا پلی رادها کریشنان فیلسوف و مربی و مؤلف معروف و رئیس جمهور پیشین هند، روز پنجم سپتامبر ۱۸۸۸ با بعرصهٔ وجود گذاشت و پس از اتمام تحصیلات خود در مدراس در دانشکده ''پریذیدنسی'' بتعلیم فلسفه پرداخت. از آن پس چه در هند و چه در بعضی کشورهای خارجه پست‌های مهم تربیتی بوی محول گردید.

جالب آنکه دکتر رادها کریشنان بعلت اشتغال بتدریس فلسفه در چند مؤسسهٔ بزرگ فرهنگی جهان همیشه ناچار بمسافرت بوده است.

روابط او با یونسکو و سایر سازمان‌های فرهنگی و ادبی جهان بسیار زیاد و نزدیک است. در سالهای ۱۹۳۱-۳۹ میلادی عضو کمیته بین‌المللی همکاری روشنفکران، در سال ۱۹۵۲ معاون سازمان بین‌المللی قلم، در سالهای ۱۹۴۶-۵۰ رئیس هیئت نمایندگی هند در یونسکو، در سال ۱۹۴۸ رئیس کمیته اجرائیه یونسکو و در سال ۱۹۵۰ رئیس یونسکو بوده است. و در سالهای ۱۹۴۹-۵۲ سفیر کبیر هند در اتحاد جماهیر شوروی بود.

مربی بزرگ

هند همیشه سرزمین ادیان و مربیان بزرگ اخلاق و فلسفی بوده است. مربیان بزرگ و تعالیمشان جزئی لایتجزی از فرهنگ و پیکر هند بوده است. دکتر رادها کریشنان باقامت برازنده و لباده‌ئی که برتن و عمامه‌ئی که بر سر دارد سمبل واقعی یک مربی اخلاق است. این امر باعث تحیر نمیتواند باشد زیرا دکتر رادها کریشنان در طول حیات خود همیشه مربی بوده، چه بصورت استاد فلسفه در مدراس و یا کلکته و چه بصورت یک

استاد ادیان شرق در دانشگاه اکسفورد ، خدمات فرهنگی او جوانب مختلف دارد . علاوه بر سخنرانی‌های پرارج در دانشگاههای مدراس، میسور و کلکته و همچنین اکسفورد مدتها معاون دانشگاه هندوی بنارس و رئیس دانشگاه دهلی بوده است . زمانی هم که رئیس کمیسیون دانشگاهها بود یکی از پر ارزش ترین اسناد مفید را در زمینهٔ فرهنگی بوجود آورد .

تردیدی نیست که فرهنگ ، چیزی که تمام حیات وی در راه آن گذشته است ، یکی از عشقهای بزرگ دکتر رادهاکریشنان بشمار میرود یکبار گفت : " تمام دانشگاههای جهان بدون آنکه خود بدانند محبتی بین اعضای خود در سراسر عالم بوجود میاورند " نسلها دانشجو که در خدمت این استاد بوده اند افق فکری دنیای خود را بر اثر تعلیمات او گسترده اند . هنر یک استاد بزرگ آنست که عشق بتحصیل و دانش را در دانش‌جویان خود بپرورانند و دکتر رادهاکریشنان با شیرین ساختن درس و با شیرینی بیان خود چنین عشقی را در دل هزاران دانشجو ایجاد کرده و به آتش آن دامن زده است .

دکتر رادهاکریشنان سالها رئیس هیئت نمایندگی هند در یونسکو بود و بسال ۱۹۵۲ بمقام ریاست مجمع عمومی آن انتخاب گردید . گاه انسان از خود میپرسد که چنین مردی با اینهمه وظایف و اموری که بر عهده داشت چگونه فرصت یافت کتابهای بیشمار درباره فلسفه و مذهب هند برشته تحریر کشد . جالب آنکه تعداد زیادی ازین کتابها در همین سالهای اخیر نوشته شده است . در بین آثار متعدد او کتابهای نامبردهٔ زیر بیش از دیگر کتابها شهرت دارند . فلسفهٔ هندو (۲ جلد) زندگی از نظر هندو - زندگی از نظر ایدآلیستی - شرق و غرب از نظر مذهب - استاد بودا - ادیان شرق و فکر غرب - اوپانیشادها - مذهبی که ما لازم داریم - فلسفه رابیندرانات تاگور - هند ، و چین - مذهب و جامعه - فرهنگ -

دکتر رادها کریشنان فقط مربی دانشجویان نیست زیرا در طول حیات بوسیله آثار فلسفی و سخنرانیهای عمیق وحدت کلیهٔ ادیان را همیشه موعظه کرده است . بحق گفته اند که شاید

دکتر رادها کریشنان، دانشمند نامبردار و رئیس جمهور پیشین هند

ـنون هیچ انسانی در طول یک نسل
ی وحدت بشریت براساس دوری از
ـبات خشک مذهبی چون او کار و
ـت نکرده است. اساس فکرش در
امر همیشه این بوده که اگر مذهبی
اهد ببشریت بمعنی اعم خدمت کند
ـتی دور از تعصب خشک باشد.
گفته ''اگر قرار است پیام ادیان سبب
رفت معنوی فرد در عهد ما باشد
ـتی از اظهار این بیان که فقط یک
ن حاوی حقیقت است و جنبهٔ انسانی
د دوری پذیرفت. در چنین موردی
د وجه تمایز بین ادیان قائل شد
ا آنهائی که بمطالعه دقیق کلیه ادیان
اخته اند بخوبی درک کرده اند که
م آنها حقایق واقع و مسلمی را
ربت موعظه میکنند. بشر بایستی
بشه خود را در برابر دشمنان حقیقت
آنهائی که فناتیک هستند مسلح و
ده نگاه دارد''.

ـنهای توانا

با اینکه لغات و سیاق نویسندگی
ـتر رادها کریشنان یعنی این سیاستمدار و
فیلسوف شرق، محکم و مؤثر است ولی کلام
او بهنگام سخنرانی کمتر از آنچه برشته
تحریر میکشد قاطع نیست. شنونده چه
در یک مجلس سخنرانی و چه در یک محفل
خصوصی این نکته را در همان لحظات
اول درک میکند. بیان مقطع عبارات
و استفاده بجا از لغات سبب گشته که
دکتر رادها کریشنان بعنوان بهترین
سخنران هند در سراسر جهان معروف
گردد. کلامش منجز و بیانش حتی
اگر سخنرانی ساعتها بطول انجامد روان
است. تا بحال کسی ندیده که او لحظه‌ئی
در جریان سخنرانی مکث کند و یا آنکه
لغتی را دوباره بکار برد و نه فقط لغات
پرارزش است بلکه مفاهیم آنها نیز عالی
و آموزنده میباشد.

اغلب دیده شده که سخنرانهای طراز
اول در مصاحبه‌های خصوصی و مکالمه
های شخصی خود نسبت بنحوهٔ کلام
بی تفاوت اند. ولی دکتر رادها کریشنان
در این امر نیز دارای رقبای معدود
است. نه بدان سبب که با کلام خود
شنونده را مسحور میسازد بلکه بسبب
حلاوتی که بکلام میدهد و ایمانی که

به بیان آن دارد. هر زمان که شوخی میکند دیدگان لمحهٔی برهم مینهد و در همین زمان است که انسان فکر میکند در برابر یک فیلسوف عالیمقام قرار نگرفته بلکه فردی در مقابلش ایستاده که از بیان یک شوخی ساده لذت میبرد. جنبهٔ دیگر دکتر رادها کریشنان توجه خاصی است که بهنگام مکالمه بدیگران نشان میدهد. در چنین مواقعی شنوندهٔی صبور است و طرف را در مورد کار و شغل و وظیفهٔی که دارد سئوال پیچ میکند طبیعتاً انسانی است که بدیگران و امور ایشان و طرز فکرشان حقیقتاً علاقمند است و همگان را محترم میشمرد.

دکتر رادها کریشنان از جمله فیلسوفهای انگشت شمار جهان است و تاکنون بیش از ۵۰ مجلد کتاب در بارهٔ فلسفه برشته تحریر کشیده که نمونهٔ بارز آن کتاب ''فلسفه هند'' است.

در زیر بعضی از مقامات ادبی و فرهنگی و اجتماعی دکتر رادها کریشنان ذکر میشود:

دانشیار فلسفه در دانشگاه مدراس (۱۶-۱۹۱۱) استاد فلسفه در همان دانشگاه (۱۷-۱۹۱۶) استاد کرسی فلسفه دانشگاه میسور (۲۱-۱۹۱۸) دانشیار دانشگاه آکسفورد (۱۹۲۶ و ۳۰-۱۹۲۹) استاد کرسی ادیان دانشگاه شیکاگو (۱۹۲۶) استاد دانشگاه های لندن و منچستر (۳۰-۱۹۲۹) رئیس کمیته اجرائیه کنگره فلسفی هند (۳۷-۱۹۲۵) رئیس کنفرانس فرهنگی آسیا (۱۹۳۰) معاون دانشگاه آندرا (۳۶-۱۹۳۱) معاون دانشگاه هندوی بنارس (۴۸-۱۹۳۹) استاد کرسی ادیان دانشگاه آکسفورد (۵۲-۱۹۳۶) عضو هیئت نمایندگی هند در یونسکو (۵۰-۱۹۴۶) رئیس دانشگاه دهلی (۱۹۵۳) معاون رئیس جمهور هند (۶۲-۱۹۵۲) و رئیس جمهور هند (۶۷-۱۹۶۲).

در شمارهٔ آینده پاره‌ای از عقاید فلسفی این دانشمند معاصر را بنظر خوانندگان گرامی خواهیم رسانید.

پیام رئیس جمهور پیشین هند بایران

دو کشور ما در دورانی بیش از بیست و پنج قرن از لحاظ اندیشه و روح با یکدیگر همبستگی داشته اند. ما از یک سر چشمه سوراب میشده‌ایم.

امروز ما هر دو میکوشیم از راه گسترش آموزش، از راه برقرار ساختن برابری میان مردان و زنان، از راه اجرای اصلاحات ارضی و کشاورزی و از راه بکار بستن تمام وسایلی که موجب عدالت و پیشرفت اجتماعی میشود بسوی تحقق جامعه‌ئی مترقی و مرفه پیش برویم. ما با اشتراک در آرمانها به یکدیگر پیوند یافته‌ایم و این پیوند خیلی استوارتر از اتحادهای اقتصادی یا پیمانهای نظامی است.

مشتاقانه امیدوارم که روابط ما در سالهای آینده نیرومند تر و نزدیکتر باشد و ما را بشکلی استوارتر بیکدیگر پیوند دهد.

س. رادها کریشنان ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۴۲

صنعتی شدن کشاورزی ایران

سهم گرانقدر هند در گسترش دامنهٔ زبان و ادبیات فارسی

دکتر سید امیر حسن عابدی
استاد فارسی ، دانشگاه دهلی

تماس‌های هند با ایران خیلی قدیمی‌تر از آنست که بر صفحات تاریخ ثبت شده است . این خویشاوندی وداها و اوستا با گسترش زبان فارسی در هند در قرون میانه نه تنها بعنوان یک زبان رسمی بلکه بعنوان زبان طبقهٔ روشنفکر محکمتر و استوارتر گردید ، و بنوبهٔ خود ادبیات ما را بوسیلهٔ نظم و نثر ابتکاری و همچنین بوسیلهٔ ترجمه‌های بی شمار از زبانهای هندی بویژه سانسکریت رونق و جلوهٔ خاص بخشید .

زبان فارسی زیر سرپرستی سلطان محمود غزنوی (۹۹۸-۱۰۳۰ م) در هند رشد نمود . در دورهٔ سلاطین دیگر دودمان غزنوی (۱۰۳۰ - ۱۱۸۶ م) غزنی جای خود را بتدریج به شهر لاهور داد و در آن شهر پایهٔ محکم ادبیات فارسی هندی استوار شد . ادبیات فارسی هند یکی از گرانبها ترین گنجینه های فرهنگ هندی میباشد . نکتی لاهوری ، ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان شعرای بزرگ این دوره بشمار میروند . سید علی هجویری معروف به داتا گنج بخش لاهوری کشف المحجوب خود را برشته تحریر کشید که شرح بسیار نفیس عقاید و اصول صوفیه و حقا اولین کتاب بزرگ نثر فارسی و اولین کتاب صوفیانه در ادبیات فارسی هند میباشد .

بطور کلی دورهٔ سلاطین غوری از نظر ادبی بی حاصل محسوب میشود . یکی از مختصات این دوره و دوره های بعد مهاجرت صوفیان از ایران است که در هند بکار آموزش و نگارش عقاید صوفیانه خود پرداختند ، حضرت خواجه معین الدین چشتی در سال ۱۱۶۱ م از ایران به هند آمد و در اجمیر اقامت گزید . مرقد او در آن شهر هم اکنون مرجع زائران از سر تا سر هند و پاکستان است .

از زمان سلاطین خانوادهٔ مملوک، دهلی مرکز بزرگ سیاسی و ادبی گردید. ملک تاج‌الدین و شباب‌الدین شاعران برجسته این دوره (۱۲۰۶-۱۲۸۷ م) هستند - صفات مشخصه این دوره توسعهٔ ادب و تاریخ و سرپرستی و تشویق فراوان از شعر و سخن است. مهمترین کتاب تاریخی که در این دوره نگارش یافت طبقات ناصری تالیف منهاج سراج میباشد - لباب‌الالباب، اولین تذکرهٔ زبان فارسی که احوال زندگی و آثار شعرا را شرح میدهد از قلم نورالدین محمد عرفی تراوش کرد. جامع الحکایات نیز تالیف عرفی است.

در زمان سلاطین خلجی و تغلق و آخرین ساطان سلاله مملوک، در تاریخچه فارسی هندی فصل جدید و کم نظیری اضافه شد، باین معنی که شاعران، نثر نگاران و تاریخ نویسانی که به اهمیت آنها نه تنها هندیهای معاصر بلکه ایرانی‌های دوره‌های بعد هم اعتراف مینمایند، پا بعرصه وجود گذاشتند.

حقیقتاً بزرگترین شاعر در ادبیات فارسی هندی امیر خسرو دهلوی (۱۲۶۳-۱۳۲۵ م) است که ملقب به طوطی هند گردید هفت سلطان را زینت بخشید و بقرار معلوم بین چهار صد هزار و پانصد هزار بیت از خود بیادگار گذاشته است. تعداد تالیفات وی نود و دو گفته میشود که پنج مجلد از آنها دیوانها میباشد.

یکی دیگر از شعرای بزرگ این دوره خواجه امیر نجم‌الدین معروف به حسن سنجری است. ضیاء‌الدین برنی اورا سعدی هند میداند - بدرچاچ و قاضی ظهیر دهلوی نیز شهرتی بسزا دارند.

در این دوره که میتوان آنرا دورهٔ غزل توصیف نمود، شیوه تازه‌ای یعنی سبک عراق که برای ظرافت و لطافت خود معروف است، کم‌کم ظاهر شد و بطورکلی شیوه‌های پیشین را تحت‌الشعاع قرار داد. این شیوه که مرکز آن در جنوب ایران بود در هند محبوبیت خاص بدست آورد و امیر خسرو و حسن سنجری برجسته ترین نمایندگان آن میباشند.

ضیاء‌الدین برنی (متوفی ۱۳۵۷ م) مؤلف تاریخ فیروز شاهی نخستین تاریخ نویس بزرگ هند است - بعقیدهٔ او تاریخ نویسی فقط حق ویژه کسانی است که

"- کاتا میتوانند دامن راستی و عدالت را بهیچوجه از دست ندهند". سبک کتاب او بطورکلی ساده است ولی گاه گاهی نمونه های نثر مصنوع نیز در آن دیده میشود. عبارت آن جا بجا از ابیات آرایش یافته است. تاریخ نگار برجسته دیگر این دوره شمس سراج است.

در عهد سلطنت سلطان علاء الدین خلجی (۱۲۹۶ - ۱۳۲۴ م) انحر غواص اولین لغت فارسی را در هند تدوین نمود محمد صدر ملا احمد حسن دبیر تاج "بساتین الانی" را که داستان عشق شاه کشور گیرو شاهزاده خانم ملک آرا رابیان میکند، نوشت. ضیاء الدین نخشی طوطی نامه نوشت و عبدالعزیز شمس بهای نوری کتاب معروف سانسکریت، "واراه می هیرا" Varahmihira را بنام ترجمهٔ همراهی ترجمه کرد.

در اوان حکومت سیدها و لودی‌ها (۱۴۱۴ - ۱۵۲۶ م) شیرازهٔ سلطنت دهلی منتشر شد، ادب فارسی هندی در شمال هند دیگر در ورطهٔ فراموشی افتاده ولی در جنوب اوضاع نسبتاً بهتر و ثابت تر بود و شاعرانی مانند فیروز شاه بهمنی، یوسف عادلشاه و ملاحیدر اصفهانی بمنصهٔ ظهور رسیدند. نثر نگارانی مانند یوسف بن احمد بن عثمان جلوه کردند. قاضی خان مؤلف آدات الفضلاء و ابراهیم قوام الدین فاروق، مؤلف فرهنگ ابراهیم را بوجود آورد. طبیب نامبردار منصور بن محمد طبیب رساله های متعددی راجع به علم طب نوشت. ملا حسین واعظ کاشفی مؤلف انوار سهیلی در این آوان به هند آمد و چندین کتاب نوشت.

ادب فارسی در هند در زمان حکومت تیموری به اوج اعتلای خود رسید و آگره و دهلی بصورت مراکز بزرگ ادبی درآمدند. عدهٔ کثیری از شاعران و نویسندگان و هنرمندان بهوای شهرت و نام به هند مهاجرت کردند. در نتیجه کتاب های مهم و پرارزش نوشته شد ویا از زبانهای دیگر بفارسی ترجمه شد. شیوهٔ جدیدی معروف به سبک هندی در همین زمان نمودار شد وهم در هند وهم در ایران رواج یافت. آراستگی بصنائع و علاقه به معانی پیچیده از خصوصیات این سبک میباشد.

بابر شاه (۱۵۲۰-۱۵۲۶م) خودش شاعر و نویسندهٔ زبانهای ترکی و فارسی بود. پسرش همایون (۱۵۳۰-۱۵۵۶م) دیوان کاملی دارد — دیوانهای ترکی و فارسی بهرام خان خانخانان (متوفی ۱۵۶۱م) را دنیسون راس (Sir Dennison Ross) طبع و منتشر کرده است. قاسم کاهی و گدائی دهلوی از میان شاعران دورهٔ همایون میباشند. همایون نامه از گلبدن بیگم معتبر ترین تاریخچهٔ عهد همایون است.

عهد اکبر (۱۵۵۶-۱۶۰۵م) مجلل ترین فصل تاریخ زبان فارسی است. گذشته از اکبر عده ای از امراء دربار مربیان بزرگ هنر و ادب بودند و بعضی از آنها خود شان دانشمندان بزرگ بودند. عبدالرحیم خانخانان نابغه ای بود دارای استعداد های گوناگون — او تسلط کامل و یکسان بر فارسی و ترکی و هندی داشت.

غیر از فیضی ملک الشعرای دربار اکبر، عرفی قصیده نگار مسلم و نظیری غزلسرای بزرگی بود. ظهوری صاحب سه نثر نیز شاعری بنام بود. اسامی حیاتی گیلانی، صرفی کشمیری، غزالی مشهدی، ملک قمی، نوعی، میر حیدر معمائی کاشی نیز قابل ذکر است.

ابوالفضل تاریخ نویسی بود که پایه و مقام بین المللی داشت و درباره او میگویند که حکمرانان آسیا از قلم او بیشتر میترسیدند تا از شمشیر اکبر. مهمترین تالیف او اکبر نامه میباشد. عیار دانش و رقعات از جمله آثار او است. منتخب التواریخ عبدالقادر بدایونی، تاریخ الفی، طبقات اکبری، تاریخ فرشته، تاریخ حقی، زبدة التواریخ، روضته السلاطین، هفت اقلیم و تاریخ همایون شاهی ذخیرهٔ بزرگ اطلاعات مربوط به دورهٔ مذکور را تشکیل میدهد.

بعد از استقرار امپراطوری خود، اکبر کوشش های جدی در راه معرفی نمودن سنن سانسکریتی به زبان رائج فارسی بعمل آورد. بدستور او بود که فیضی کتاب لیلاوتی (Lilavati) (راجع به هندسه و جبر) را ترجمه کرد و داستان نالا و دامایانتی (Nala va Damayanti) را در مثنوی فارسی بنام نل دمن باز گفت — احتمالاً فیضی کتاب

"کاتا ساریت ساگر" (Katha Sarit Sagar) تالیف سوم دیوا (Soma Deva) را نیز بفارسی در آورد.

ماهاباراتا (Mahabharata) و رامایانا (Ramayana) دو حماسهٔ بزرگ نخست بدستور اکبر و تحت راهنمائی شاهانه بفارسی ترجمه شدند. اینها نویسندگان و شاعران را بخود مشغول داشت و ترجمه های متعدد این کتاب های مقدس بزرگ بما رسیده است.

نقیب خان، عبدالقادر بدایونی، ملا شعیری، و محمد سلطان تانیسری، با همکاری دانشمندان شهیر سانسکریت مانند دیوی برهمن "ماهاباراتا" را بنام رزم نامه به نثر فارسی در آوردند — احتمال میرود ابوصالح شعیب، ابوحسن علی، و داراشکوه نیز در این باب کوشش نموده باشند. ترجمه های بعدی "ماهاباراتا" شامل ترجمه هایی توسط حاجی ربیع النجب و یکی از دانشمندان هندو میباشند.

عبدالقادر بدایونی "رامایانای" والمیکی (Valmiki) را نیز به نثر ترجمه کرده بود ولی اثری از آن بدست نیامده. رامایانا توجه مترجمین دیگر از جمله مسیحی پانی پتی، گیردار داس (Girdhar Das)، گوپال (Gopal)، چاندرامان (Chandraman) بیدل، کائست ماد هوپوری (Kaesth Madhupuri)، آمار سینگ (Amar Singh) امانت رای لال پوری، مصر رام داس قابل، (Misr Ramdas) جگن کشور حسن فیروزآبادی، (Jagan Kishor) بانکی لال زار، (Bankey Lal) مکن لال ظفر، (Makkhan Lal) بلب سیت رای، (Ballabh Seth Rai) مهادیو بالی دریاپادی، (Mahadev Bali) آنند خان خوش و بعضی نویسندگان مجهول الاسم را بخود جلب نموده است.

سین هاسانادوآتریم ساتیکا (Sinhasanadva-trim Satika)، اسم کتابی دیگر است که بدایونی بترجمه آن همت گماشته بود. تراجم دیگر داستان مزبور نیز بدست آمده است. مقارن با این زمان، مصطفی خالق داد عباسی "پانچاکیانا" (Panchakhyana) را ملا شعیری "هاری یانشا" (Hariyansha) و محمد شاه آبادی "راجا تاران گینی" (Raja Tarangini) را ترجمه کرد.

هیر رانجها (Hir Ranjha)، یکی از معروف ترین داستانهای عامیانه پنجاب

را حیات جان باقی کلابی بفارسی نوشت و بیش از بیست ترجمهٔ دیگر فارسی بدنبال آن بوجود آمد.

تقریباً بطور همزمان ادراکی بیگری داستان لیلا و چنیسر را (Lila va Chanisar) برشته نظم کشید. شاهی، داستان حقیقی عشق برادر خود را بعنوان "دلفریب" نوشت. بعداً فانی کشمیری نیز این داستان را در "نازو نیاز" خود بیان نمود.

جهانگیر شاه با نوشتن، تزوک جهانگیری، نمونهٔ گرانبهائی از اتوبیوگرافی بیادگار گذاشته است ــ برای اولین بار در دورهٔ سلطنت او داستان پادماوات (Padmavat) بفارسی ترجمه شد. وسپس مترجمین دیگر آنرا برای خود سر مشق قرار دادند. داستان زبان هندی 'چانداین' (Chandaen) توسط عبدالقدوس گنگوهی و حامد کلا نوری، و داستان "کامروپ وکام لاتا" (Kamrup Kamlata) توسط محمد کاظم حسینی و دیگران بعد از او بفارسی ترجمه شد.

از نظر فرهنگ و دانش، عهد سلطنت شاهجهان را میتوان براستی دورهٔ داراشکوه (۱۶۱۵-۱۶۵۹ م) که پیروزه های وی در صحنهٔ تعبیر مجدد فرهنگ و فلسفی عقاید و افکار هند و ایرانی و هند و عرب بی بها است، توصیف نمود. از طریق اختلاط و ترکیب تصوف و دین ودائی، داراشکوه جویای آمیزش عقاید گوناگون شد و خودش نشانهٔ آن آمیزش گردید.

داراشکوه تسلط کامل برزبانهای فارسی، عربی، سانسکریت و هندی داشت. او در زبان هندی شعر میسرود و صاحب یک دیوان فارسی بنام اکسیراعظم بود. در نثر آثار او شامل "گوشتی بابا لال دایال "Goshthi Babalal Dayal" و باگوات گیتا (Bhagavat Gita) میباشد. او میل داشت همهٔ کتب مهم زبان سانسکریت به فارسی ترجمه شود و خودش پنجاه "اوپانیشاد" (Upanishad) را در مدت شش ماه بنام سر اکبر یا سرالاسرار ترجمه کرد که در تاریخ ادب فارسی هندی یک "سنگ میل" بحساب میآید.

یکی از مشاهیر ادبی این دو رو چندربهان برهمن (Chandra Bhan Brahman) (متوفی ۱۶۶۳ م) است که درمیان دانشمندان و فضلا و ادباء فارسی هند قرار دارد.

برهمن در ۱۶۵۶ م دبیر کل بخش نامه نویسی دولت شد که در آنجا نثر نگار بزرگ عصر خود میرزا جلال الدین طباطبائی در سمت دبیر او مشغول کار بود. برهمن شاعری بزرگ و نخستین شاعر هندو بود که صاحب یک دیوان فارسی بود. معهذا اهمیت او بیشتر مبنی بر نثر اوست که دارای سلاست و سادگی غیر قابل تقلید است. آثار منثور او شامل "چهار چمن" و تحفته الوزراء" است.

سسی و پونو (Sassi Punnun) مقبول ترین داستان سندی را علی تتوی در زبان فارسی حیات جاودانی بخشید. محمد بهکری و محمد طاهر نسیانی به ترتیب داستان مذکور را به نظم و نثر ترجمه کردند ولی ترجمهٔ حاجی محمد رضائی از همه اینها شایسته تر است.

یکی از خدمات پرارزش ادبی عهد شاهجهان "بهار دانش" تالیف عنایت اله کمبوه میباشد.

ادبیات عهد سلطنت اورنگ زیب عالمگیر (۱۶۵۸ - ۱۷۰۷ م) اگرچه از سرپرستی ملوکانه بی بهره بوده، اما فاقد شاهکارهای ادبی نیست - میرزا روشن ضمیر و نصیرالله سیف خان، به ترتیب پارسی پرجاتاکا (Parijataka) و راگ درپن (Raga Darpan) را ترجمه نمودند. حقیریا داستان منظوم عشق "مادهوانالا و کاماکندالا" (Madha-va nala va Kamakandala) مادهو رام گجراتی (Madhuram) داستان "میکا و منوهر" (Mika va Manuhar) و محمد اکرم غنیمت مثنوی نیرنگ عشق را نوشت.

طالب آملی (ملک الشعرای جهانگیر)، صائب، کلیم کاشانی (ملک الشعرای شاهجهان)، قدسی مشهدی، فانی کشمیری، غنی کشمیری، سرمد، منیر لاهوری، ناصر علی سرهندی درمیان شعرای برجسته قرن هفدهم میلادی قرار دارند.

با انحطاط سلطنت تیموری نفوذ و اعتبار فارسی نیز روبه زوال گذاشت ولی با وجود آن تا پایان قرن هیجدهم این زبان نفوذ خود را نگهداشت و شاعران معروف مانند میرزا عبدالقادر بیدل بزرگترین نمایندهٔ سبک هندی، در هند ظاهر شدند.

داستان عامیانهٔ پنجاب "میرزا صاحبان" در ۱۷۳۳ م بعنوان "شمع محفل" از قلم تسکین نگارش یافت. ...

ير الله فدا لاهوری قصهٔ میرزا و صاحبان
ا نوشت ـ داستان عشقی دیگر پنجاب
"سوهنی مهیوال" نیز بفارسی ترجمه شد.

در قرن نوزدهم نفوذ فارسی مورد
هش بیشتری قرار گرفت و یکی از علل
ن هم رونق بازار زبان انگلیسی بود ـ
عمولاً شاعران آن دوره زبانهای فارسی
اردو هر دو را بکار میبردند. تقریباً همهٔ
ذکره‌های شاعران اردو اول بزبان فارسی
وشته شد. میان شاعران فارسی آن
وره اسامی نواب مصطفی خان حسرتی،
سا لکهنوی و غلام امام شهید را میتوان
کر کرد.

آخرین شاعر بزرگ فارسی هندی
سدالله خان غالب (۱۷۹۷ - ۱۸۶۹ م)
ست. نامبرده اشعار فارسی خود را مایهٔ
فتخار خود میدانست. وی بزرگترین
ماعر زبان اردو و یکی از شاعران بزرگ
جهان شناخته شده است، ولی درجه و
قام او بعنوان شاعر فارسی هنوز معین
شده است. غیر از دیوان فارسی، او یک
نیات نثر فارسی نیز دارد.

دکتر محمد اقبال شاعر بزرگ زبان
فارسی در شبه قاره هند و پاکستان در
قرن جاری محسوب میشود. اقبال سهیل
از جمله شاعران این دوره است که
قصاید زیبائی ساخته است. شاعران
کوچک دیگر نیز قصیده‌ها و غزلها بزبان
فارسی نوشته اند.

بهر حال برای قضاوت دربارهٔ
فعالیت جدید ادبی فارسی نباید تنها
شاعری مرسوم را وسیله سنجش قرار داد
بعد ازکسب استقلال علاقه به تحقیقات
ادبی بنحو شایسته‌ای احیاء شده است.
چون بیشتر مواد تحقیقی برای فارسی و
همچنین اردو و تاریخ قرون میانهٔ هند
در فارسی است. در تعداد انتشارات
زبان فارسی ازدیاد قابل ملاحظه‌ای حاصل
شده است. دواوین پیشینیان، و کتب
تاریخی تاریخ نویسان درباری ورقیبان
آنها، ملفوظات اولیا، تذکره‌های
نویسندگان و مقدسین و حکما و واعظین
منتشر شده است و بعضی از آنها یادداشت
های مفصل توضیحی و یا مقدمه ها داشته ـ
صرف نظر از ادبیات کهن فارسی، کوشش
هائی برای انتشار کتابها بفارسی امروزه
نیز بعمل آمده. تقریباً درهمه دانشگاه های
قدیمی این کشور و بعضی از دانشگاه‌های

جدید التشکیل تدریس زبان و ادب فارسی بعمل میآید. در چندین دانشگاه، فارسی تا درجهٔ فوق لیسانس تدریس میشود. عده ای از دانشمندان و دانشجویان مشغول تحقیقات و مطالعات دربارهٔ زبان فارسی و احوال و آثار بزرگان فارسی هستند. بویژه آنها توجه خود را به خدمات نویسندگان و شاعران هندی به فارسی معطوف میدارند. کوشش برای آشکار نمودن نفوذ فارسی بر زبانهای جدید هندی نیز بوقوع پیوسته است. در سالهای اخیر نفوذ سانسکریت در ایجاد آثار گوناگون در فارسی هم طرف توجه قرار گرفته است. هم اکنون در هند تعداد معتنابه دانشجویان مشغول تحصیلات زبان و ادبیات فارسی هستند.

زبان فارسی رابطهٔ نزدیکی با جریان های عمدهٔ فرهنگی ما دارد و بعنوان زبان کشور بزرگ همسایه ما ایران و بعنوان آنکه صدها سال زبان نویسندگان و شاعران خود ما بوده است احترامات خاصی به آن گذارده میشود.

درود و تهنیت

هئیت تحریریهٔ مجلهٔ هند و ایران بمناسبت دهمین سال رستاخیز سپید ایران و بیست و پنجمین سالروز جمهوری هند، بهترین شادباشهای قلبی را تقدیم میدارد.

Reception on the occasion of the Birthday of H.R H. Reza Pahlavi, Crown Prince of Iran.

adjudged the best Indian student of Persian Classes conducted by the Iran Culture House, Bombay. She was sent by the Cultural Department for a short sight-seeing trip to Iran. Before her departure, a send-off dinner was given which was attended by H. E. and Mrs. Afshar of the Iran Consulate, Bombay.

Talk by Dr. Dastoor Framorz Bod :

In the last week of September, Prof. Dastoor Framorz Bod, a well-known Iranologist and scholar who is attached to many West-American Universities, gave an interesting talk at the Cama Oriental Institute, Bombay. The topic of his talk was 'Civilization and Culture of Ancient Iran—as viewed by the Western Scholars'. After his learned discourse, Dr. Mehdi Gharavi, Asstt. Cultural Counsellor and the Director of Iran House, who presided over the function, also spoke on the occasion. Besides many dignitaries and elite of the town, many learned scholars and Members of the Indo-Iran Cultural Society were present.

Talk by Mr. Banaji :

Under the auspices of Indo-Iran Cultural Society, Bombay, Mr. Hormoz Banaji, the President of the Society gave a talk on 'Ruins of Takht-e-Jamshid' on October 18, 1972 at the Cama Oriental Institute Hall. The Consul General of Iran, H.E. Mr. Afshar also spoke about the importance of cultural relations between India and Iran. The function was largely attended by members of the Society, scholars and lovers of Iranian culture and the elite of the town.

A view of audience at Sapru House, New Delhi.

Tenth Anniversary of the Iranian Revolution :

In collaboration with the Cultural Department, the Indo-Iran Society, New Delhi, organised a function to celebrate the Tenth Anniversary of the Iranian Revolution. A programme of Talks and Documentary Flims was arranged on January 27, 1973 at Iran House. Prof. Mujtaba Minovi, the eminent Iranian Scholar, who presided over the function, spoke about the Indo-Iran Relations. Besides him, Dr. A. W. Azhar of the Jawaharlal Nehru University and Mr. S. Chandra of the University of Delhi also spoke on the occasion. Both the scholars who have been to Iran earlier for Research and higher studies explained at length the Social Developments in Iran during the last few years and narrated some of their personal experiences projecting the change that have taken place due to the reforms introduced by H. I. M. Shahanshah Arya Mehr of Iran ten years ago. One Mrs Hindi from among the audience was so moved on reading the achievements of the revolution that she asked the permission of the Chair to say a few words. In her brief speech she praised and congratulated H. I. M Shahanshah Arya Mehr for his democratic principle and forward looking approach. She was also happy to learn about women's emancipations and was confident that woman of Iran will further progress under the patronage of H. I. M. Shah Banou of Iran. Later two documentary films entitled "From Cyrus to Pahlavi" and "The Iranian Women" were shown to the large gathering. In between the two all the guests which included H. E. The Ambassador of Iran and Mrs. Goodarzi, Members of the diplomatie corpse, members of the Indo-Iran Society, and other elite of the town, were entertained over a sumptuous tea.

News from Calcutta :

The Calcutta Branch of the Indo-Iran Society celebrated the 53rd birthday of H.I.M. Shahanshah Arya Mehr of Iran at the Banquet Hall, Hotel R... Continental on Thursday, the 26th October 1972. Dr. Suniti Kumar Chatterji, the National Professor and President of the Calcutta Branch of the Indo-Iran Society, who presided over the function, gave an illuminating lecture on the ancient greatness and glory of Iran and how Iran is striving hard once again to come to her own under the Shah. Dr. Hira Lall Chopra, the Honorary Secretary, spoke at length about the significance of the occasion and presented a picture of rapid strides Iran has made during the last 31 years. Mr. Mohammad Mehdi Shaikhai, an Iranian teacher, Dr. Jal Wadia and Capt. Bhag Singh MBE of the Sikh Review also paid tributes to H.I.M. Shahanshah Arya Mehr on his achievements in and outside Iran. The function was largely attended by the Members of the Society, journalists and the elite of the town.

News from Bombay

Visit of Best Persian Student to Iran

Mrs. Mona Dev Anand, wife of the well known film star of Indian screen w...

tions between the University and the Cultural Department which the latter also reciprocated.

The Director of the Iran House visited the Jamia Millia Islamia on November 18, 1972 and presented the gift of books to Prof. M. Mujeeb, the Vice-Chancellor in the presence of Dr. Hakeemuddin Qureshi, Head of the Persian Department. Prof. Mujeeb, himself a well-known scholar, assured the Director that the books will be a valuable addition to the Library of the University. He was of the opinion that such Persian books should be made available regularly for the benefit of teachers and students who are interested to learn more about Iran and Persian Literature.

Lastly, on November 24, 1972, the Director of Iran House paid a visit to the National Archives, Government of India, where valuable historical records of the Government are preserved and which serves as a unique place for research scholars. Miss D. G. Keswani, the officer on Special Duty of the Archives was happy to receive the gift of Persian books and assured that it would add to the utility of the National Archives which already has a large number of Persian documents and manuscripts.

Function for the Students of Persian Classes.

Visit of Dr. Jalali Naini

Dr. Jalali Naini came once again to India in connection with the Aurobindo Centenary Celebrations. He came to Delhi as an Iranian Delegate to the Seminar on Human Unity organised under the Ministry of Education, Government of India, in the month of December 1972. The Seminar which attracted a large number of foreign delegates was also addressed by the President Mr. V. V. Giri and Prime Minister Shrimati Indira Gandhi. Dr Naini also read a paper entitled 'Aurobindo and the Problem of Human Unity' which was highly acclaimed by the audience. During his week long stay in India, he also visited Allahabad to see his old friend Dr. Tara Chand, a former ambassador for India in Iran and presently President of the Indo-Iran Society. Dr. Naini also visited the Cultural Department and gave an interesting account of his stay in India.

News from the Cultural Department

His Imperial Majesty's Birthday :

The Indo-Iran Society in collaboration with the Cultural Department celebrated the birthday of H.I.M. Shahan-Shah Arya Mehr of Iran on October 28, 1972 at Iran House. Mr. Anant Lal, the well-known Shehnai Player of India, gave a performance of his art before a large audience consisting of Diplomats, Members of Indo-Iran Society and the elite of the town. Later, all the guests were entertained at a sumptuous tea arranged at the beautiful lawns of Iran House.

Crown Prince's Birthday :

The Cultural Department celebrated the birthday of H.R.H. Crown Prince of Iran on October 31, 1972. by organising a *Roozeh Aftar* party for the students of Persian Classes. Before *Aftar*, the students recited poems and short stories and read papers in Persian language at a meeting which was presided over by the Director of the Iran House. Speaking on the occasion Mr. Narimanizadeh promised to arrange many such functions as and when possible.

Presentation of Books :

On behalf of the Cultural Department of the Imperial Embassy of Iran, New Delhi, the Director of Iran House presented a large number of books to three important institutions of learning situated in New Delhi.

Dr. Jalali Naini with the Union Minister Dr. Karan Singh.

On November 11, 1972, he visited the Jawaharlal Nehru University and presented a set of books consisting of Persian Language, literature, history and philosophy, to Dr. A. W. Azhar, Associate Professor and Head of the Persian Department, at a solemn ceremony organised at the Centre of Asian and African Languages. Dr. Azhar thanked the Cultural Department of the Imperial Embassy of Iran for the valuable gift and wished continued closer rela-

It was published in 1335/1956 under Bibliotheque Iranienne, Tehran, Department d'Iranologie d' l'Institute Franco-Iranien, and from Paris : Librairie d' Amerique et d'Orient, Adrien-Maisonneuve, with an Introduction in French and three indexes.

This is a scholarly critical edition of the text. But one comes across a few printing errors which have somehow escaped the notice of the editor. I shall quote some of them :

p. 286, l. 17- از قضای خدا عزوجل : خدای عزوجل is the correct form. *p.* 285, l. 19. In the verse from the Qur'an the word is لله and not الله .

p. 293, l. 5- فقیه شیخ برهان‌الدین ابراهیم بن عمر علوی . The correct name of the Faqih was شیخ برهان‌الدین ابراهیم بن علی علوی as appears on *p.* 295, l. 18. 'Abdu'r Razzaq Kirmani who consulted Wa'izi's treatises gives this name twice as شیخ برهان‌الدین ابراهیم بن علی علوی (*p* 57, ll. 6-7 *p.* 58, l. 15). Hence it may be regarded as the correct name.

p. 308 lines 11-12- سید تاج‌الدین مقتداء ستتار؟ The last doubtful word may be corrected as سیستان for 'Abdur Razzaq Kirmani has quoted it as such (see the Majmu'a, p. 111, l. 8).

p 308 lines 3-4. In ابوالمغازی شهاب‌الدنیا و الدین احمد شاه ابی البهمنی is incorrect ; the correct word الولی البهمنی appears on *p.* 316, l. 10.

p. 316 l. 9- المنتصر بالله الغنی . The first word is المستنصر and appears correctly on p. 308, l. 3.

p. 311, l. 3- رسالهٔ شرح رباعی شیخ ابوسعید ابوالخیر . . . The editor has added a note that three words were not readable. May I venture to add that a comparison of this with No. 30 p. 115, lines 5-6 would reveal that most probably the three words were قدس الله سره ?

(Courtsey : Islamic Culture, Hyderabad.)

افروزی، جہان نمای مملکت حسن پردازی، جہان بخش ممالک داوری،
جہان نواز دیار دادگری الخ

The writer has abundantly used the Arabic plural ending in ات perhaps with a view to creating *Jinas*. Some examples are these :

خارقات، تصنیفات، اربعینات، مالوفات، سجدات، سلسلات، بنیات،
جوابات، سنوات، ملتمسات، کشوفات، عبورات، etc.,

Some of the words commonly used are هر همه pp. 291, 312, 313, 315, 317 ; ماذون pp. 292, 307 two times, تلوین 271, 273 ; کشوفات pp. 277, 316, 318 ; طافیه pp. 287, 305 ; بضرورت pp. 289, 291, 312 ; کارگان pp. 292, 313 ; تبدل pp. 271, 281, 306, 317 ; مخ pp. 291, 309.

The words not used commonly in Persian are of this nature :
اجلاس گاه (p. 313), کنجدوار (p. 313), دلیاب (p. 315), آخته (p. 272), ذایق (p. 273), متن (p. 312), مکملاتی (p. 292), پالهنگ (p. 312), اضعاف تر (p. 305), ظنون (p. 315), بر حاصل (p. 312), دل نمودگی (p. 290), منسلخ (p. 271), خیلتاش (p. 271), عیشبان (p. 271), وجشنجای (p. 272), ملکدار، ملکران (p. 271) دهگان، چندگان، دوازدهگان (p. 271), کلبار (p. 275).

The MS. of the Treatise :

The treatise under considerations exists in a unique manuscript preserved in the British Museum under Add 16837 No. XXII (Rieu's Cat. Vol. II p. 833). This MS. has been edited by Jean Aubin under the title of *Risala dar Siyar Shah Ni'matullah Wali* in a *Majmu'a* called مجموعه در ترجمهٔ احوال شاه نعمت‌الله ولی کرمانی containing the following three treatises :

1. *Tadhkira dar manaqib Hazrat Shah Ni'matullah Wali* by Abdu'r-Rzzaq Kirmani, pp. 1—132.

2. A chapter from Jama' Mufidi by Mufid Mustaufi Yazdi, pp. 133-268.

3. Abdu'l Aziz's said treatise, pp. 269-322.

(iv) Abul Aziz Wa'izi supplies information about Saiyid Alaud-Din Mahdi Tabrizi, a renowned disciple of Shah Ni'matullah Wali. According to Abdur-Razzaq Kirmani, Saiyid Mahdi proceeded to India from Syria and perhhps it was there that Wa'izi contacted him and obtained material for his treatise. In this way we come across the personality of a saint who was a great disciple of Shah Ni'matullah and who lived for some time in India.

The Language and Style :

The treatise is generally written in a simple and straight-forward language, but at times abundant adjectives and epithets drawn from Arabic vocabulary render the style intricate, though this is not a common feature. However, the author being very fond of *saja'*, uses it in three and even more words. A few instances are quoted below :

هرکس [32] بهزار دل و جان بسر دوان و چشم غلطان سوی رایت هدایت آن خسرو عارفان در آمد و زیر چتر حمایت و مراتب شفاعت در خزید ، هرچند دور باش مهابت عظمت و ولایت آن پیشرو رهبران نمودار شد هر طالبی صادق و پیروی واثق به رشد آن رهنمای عاشقان بر سر کار شد ، روز بروز و ساعت بساعت قلوب خواص و عوام بسوی سراپچه احاطت و بارگاه رفیع ولایت و آرامگاه وسیع هدایت حضرت معلاء شاه ولی متوجه برآمد الخ

اما دل مطهر [33] در عین حضور رایت سرور کشودند. هر شخصی را بدلائل و قیاس و بمناظره و احساس بشرهٔ مشتاقانه و التفات اعضا و مستی عیون مستانه و اکراه از ترددات معاملات علاقات و انقطاع از صحبت خلایق و مکالمات بظاهر محسوس شده اسباب تیقن می افزود.

The following epithets mostly formed from the word جہان explain fully his interest in rhetorics:[34]

جهانبان جهان جهانبانی ، جهاندار اقلیم کاردانی ، جهانگیر عالم علم

(32) See *Majmu'a*, p. 288.

(33) *Ibid.*, p. 312.

(34) *Ibid.*, p. 316.

داوری، جہان نواز دیار دادگری المستنصر باللہ الغنی، السلطان العادل الباذل الکامل الفاضل ابوالمغازی شہاب الدنیا و الدین احمد شاہ الولی البہمنی۔ "

افضل السلاطین، اکمل العارفین، المستنصر باللہ الغنی ابو المغازی شہاب الدنیا و الدین احمد شاہ الولی البہمنی

while the latter with these titles :

سلطان الشرفا ... المستنصر باللہ القوی الغنی السلطان ابن السلطان ابو المظفر علاء الدنیا و الدین

The titles of Sultan Ahmad Shah as given in the *Tarikh-i-Firishta* and *Burhan-i-Ma'athir* generally agree with the above : for example, in the latter the Sultan has been called

خدایگان اعلی شہاب الدین و الدنیا افضل سلاطین آل بہمن اشرف ملوک ملک دکن ابو الغازی سلطان احمد شاہ ابن احمد خان الخ۔

افضل السلاطین ابو الغازی سلطان احمد شاہ بہمنی

while in the *Tarikh-i-Firishta* he has been termed as سلطان احمد شاہ ولی بہمنی. One point to be noted is that four titles are common to the treatise and the chronicles, *viz*. Shihabud-Din, Afzalus-Salatin, al-Wali, Abu'l-Maghazi (Abu'l- Ghazi). This patronymic epithet ابو الغازی occurs invariably in *Burhan-i-Ma'athir*, and the same is used with a slight change in diction as Abu'l Maghazi, on two occasions in Wa'izi's treatise as well as in Abdul-Razzaq's *risala*. The correct phraseology is Abul' Maghazi as mentioned by Wa'izi and Kirmani and not Abu'l Ghazi as appearing in *Burhan-i-Ma'athir*. The literal meaning of the term is 'father of campaigns.' The word Maghazi is a plural of Maghza bearing 3 shades of meaning—battlefield, campaign and military operation, with an implied meaning of paragon of prowess. The titles of Alau-d-Din as given in the *Burhan-i-Ma'athir* are the same as appear in Wa'izi's treatise, *viz*., Abu'l-Muzaffar 'Alau'd-Din Ahmad Shah b. Ahmad Shah Wali Bahmani. But Firishta just mentions him as Sultan Ahmad Bahmani.

(iii) It introduces Shaikh Nizamud-Din Ahmad Faruqi *alias* Shaikh Khojan as an important saint of his time. Through his line of pedigree the author supplies this important information that Sultan Alau'd-Din Hasan Shah Bahmani, the founder of the Bahmani dynasty, got one of his daughters married in the family of Shaikh Farid Ganj-i-Shakar.

Wa'izi	*Abdul Razzaq*
رسالهٔ ذوقیات	رسالهٔ ذوقیه
رسالهٔ مناقبات امام مهدی	رسالهٔ مناقب مهدی
رسالهٔ سؤالات و جوابات	رسالهٔ اسئلهٔ سلطان سکندر واجو به حضرت مقدسه
شرح اصطلاحات صوفیه تلفظات شیخ محی الدین عربی	رسالهٔ اصطلاحات شیخ محی الدین در ترجمه اصطلاحات شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشی

It would be interesting to note that the Saint's last *risala* mentioned by Abdur-Razzaq is رسالهٔ نسبت خرقه سلطان احمد شاه ابوالمغازی البهمنی. As it is known that on the coronation of Sultan Shihabud-Din Ahmad Shah Wali Bahmani, Shah Ni'matullah had sent a *Khirqa*, the said *risala* must have been written on the same occasion. A copy of this treatise is preserved in the British Museum, Rieu: Cat. of the Persian MSS. II, pp. 83, 33, No. XXII.

Importance of the Treatise :

This small treatise is significant in respect of the following points:

1. This treatise is a valuable addition to the meagre available Persian literature of the Bahmani period.

2. It is the oldest work on the subject and hence it is a very reliable document about the biography of Shah Ni'matullah Wali.

3. It contains the spiritual pedigree of the Sufis of various *silsilas* resulting in recording the names of a large number of Sufis. Hence the author has called it a *Tadhkira-i-Sufia*.

4. It gives some facts concerning Deccan history, for example:

(i) It contains the details of the Sultan Shihabud-Din's dream and presentation of crown by Shah Ni'matullah Wali. This account differs from Firishta but agrees with Kirmani's.

(ii) This treatise gives the complete titles of both Sultan Shihabud-Din Ahmad Shah Wali and Sultan Ala'u'd-Din Ahmad Shah; the former is stated with these titles :

" حضرت افضل السلاطین ، جهانبان جهانبانی ، جهاندار اقلیم کاردانی ، جهانگیر عالم علم افرازی ، جهان نمای ملک حسن پردازی ، جهان بخش ممالک

Of the 43 treatises mentioned in the former work only one رسالهٔ رموزات is not included in the latter work. But the titles of the following treatises differ widely:

Abdul Aziz	*Abdul-Razzaq*
رسالهٔ صفا	رسالهٔ صغار
رساله اخطاب	رساله احتطاب (کذا)
رسالهٔ جنت عرق	رسالهٔ جنب ، عربی
رسالهٔ وجود شجرهٔ نسب خود	رسالهٔ وجود شجرهٔ نسب طیبهٔ خود
رساله و سمی مرسم یعنی داغ	رساله اسم و رسم

The editor Jean Aubin has referred to the discrepancy of only one of them, *viz.*, جنت عرق (p. 311n), without attempting to settle the text. The rest have not been taken notice of, though احتطاب could have been easily corrected.

To regard رسالهٔ وجود شجرهٔ نسب طیبهٔ خود, as the title of one single treatise (No. 38 p. 115) is the result of some confusion on the part of the editor of the text, who was in a position to correct it on the basis of the list available in Wa'izi's treatise, in which رسالهٔ وجود, is quoted under No. 38 and شجرهٔ نسب under No. 42.

'Abdul 'Aziz Wa'izi has specifically mentioned that he borrowed the titles from the three volumes brought by Saiyid 'Alaud-Din Mahdi :

از جمله نسخه‌های این هر سه جلود بعضی رساله ها را که اسامی آن در ضمن رساله ها عنوان معلوم بوده است اینست

As such the slight difference in the titles of the following treatises, as available in Kirmani's book, may be attributed to the carelessness of the scribe :

Wa'izi	*Abdul Razzaq*
رسالهٔ تفسیر فاتحه	رسالهٔ در تاویل فاتحهٔ الکتاب
رساله در حروف مقطعات	رساله در حروف مقطعه

in India he had collected three volumes of his works: in the first volume there are 154 *risalas*, in the second 64 *risalas* and in the third 50 *risalas*. But this statement is in sharp contrast with what is found in the available treatise which is quoted[31] below :

" سید السادات سید مهدی می فرمایند که " من در شهر شام چند هزار رساله های حضرت معلای شاه ولی در چند جلود موجود داشتم ، اینجا برابر خود آوردن امکان نیافتم، همانجا گذاشتم. " اما در سه جلود تصنیفات و تالیفات نمودند و فرمودند که در این جلود پانصد و چهل و چهار رساله‌اند : در جلد اول سیصد و چهل رساله اند ، در جلد دوم صد و پنجاه و چهار رساله و در جلد سوم پنجاه رساله. "

"Saiyidus-Sadat Mahdi observes : In Syria I had with me a few thousand *risalas* of his exalted highness in some volumes. It was not possible to bring (them) with me here ; so I left them there. But he (Saiyid Mahdi) showed three volumes of his (the saint's) compositions with the remark that those volumes containd 544 *risalas*; the first volume contains 340 *risalas*, the second 154 *risalas* and the third fifty *risalas*."

The two statements differ in respect of the following points :

1. According to Wa'izi, Saiyid Mahdi had the volumes of Shah Ni'matullah's works in his possession in Syria ; while according to Kirmani he had himself collected those volumes.

2. According to Wa'izi, Saiyid Mahdi had brought three volumes to India from Syria, while according to Kirmani he had collected three volumes in India.

3. There is a great difference between the two statements with regard to the total number of treatises and the number of *risalas* the first and the second volumes contained.

It would not be out of place to mention a few points of discrepancy between the list of books appearing in both these treatises :

Abdul Aziz gives a list of 53 treatises of which 43 bear titles and 10 are without titles, while Abdur-Razzaq quotes 108 treatises, all bearing separate titles.

---

(31) *Majmu'a*, p. 310.

3. Saiyid Jalalud-Din Harewani,
4. Maulana Shaikh Arbeli
5. Shaikh Shamsud-Din Khaki,
6. Maulana Haji Ikhtiyar Tafti,

The four names in which there is some difference are these :

Abdur-Razzaq	*Wa'izi*
سید نظام الدین نبیرۂ صوفی احمد ترمدی کہ در شہر محمد آباد در عہد سلطان احمد شاہ مدرس بود[29]	صوفی احمد ترمدی (The name Saiyid Nizamuddin is missing)
سید علی سبزواری	سید علی شیروانی
شیخ ابو سعید بن سید نورالدین الایجی	سید ابوسعید بوداغی
شیخ محمود مورچہ گیر	سید محمد موجہ

The following names available in Abdul Aziz's treatise are missing from Abdur-Razzaq's book :

1. Saiyid Nizam,
2. Saiyid Ali, the elder brother of Nizam,
3. Saiyid Nizamud-Din Ahmad Shirazi,
4. Saiyid Minhajud-Din,
5. Khwaja Abdullah b. Khwaja Imam Isfahani,
6. Qazi Musa Muhammadabadi.

(vii) مولف سیر اولی از سید علاءالدین مہدی نقل کردہ کہ "من در شام سیصد و چہل رسالہ از آنحضرت جمع کردہ بودم." و در ہند سہ مجلد از مصنفات جمع نمودہ و فرمودہ کہ در مجلد اول یکصد و پنجاہ رسالہ است و در دوم شصت و چہار رسالہ و در سوم پنجاہ.[30] (p. 114)

The author of the first biography (Wa'izi) has related from Saiyid Alaud-Din Mahdi, "I had collected Hazrat's (Ni'mutallah's 340) treatises in Syria." And

---

(29) Muhammadabad-Bidar, which was made capital by Sultan Ahmad Shah Wali

(30) This is the only reference to Saiyid Mahdi's arrival in India.

دیگر بعضی از خلفاء که جامع تذکرهٔ سابق در سیر جمع نموده (vi)
مسطور می گردد (p. 110)

Then follows a list of 34 disciples and pupils of Shah Ni'matullah of whom 24 are the same as found in Abdul Aziz's treatise; the following six are new:

1. Saiyîd Shamsud-Din Herawi,
2. Shaikh Kamalud-Din Shirazi,

Abdur-Razzaq Kirmani

نیست در زمستان حضرت مقدسه اربعینات داشته اند و چله' کبیر که صد و بیست روز باشد بر آورده اند و بوقت افطار قدری برف چشیده ماکول و مشروب دیگر نخورده اند . و سید علاء الدین مهدی تبریزی که بشرف ارادت مشرف و بتوصیف خلافت معرف اند این را از حضرت مقدسه نقل کرده اند .
(pp. 39-40)

Abdul Aziz

و بسیاری برف و غلبه' هوای مخالف بر آن کوه بر رفتن نمی توانست شتافت حضرت امیر بسی اربعینات بر آوردند و یک بار چهله' کبیر نیز که صد و بیست روزه باشد مرتب کردند و روزها به یخ می کشودند و بفراغت دل بعبادت حق تعالی می‌بودند. . . و یک باری که بر آن کوه دو چهله مرتب بسر بردند در آن هشتاد و چهار روز هیچ چیز از خرما و غیر آن نخوردند الا که بوقت افطار قدسی همان برف می چشیدند. . . سید مهدی تبریزی که بتشریف ارادت و بیعت حضرت معلاء امیر مشرف اند و به تعریف خلافت معرف اند میفرماید که من این حکایت را از زبان حضرت معلاء شاه ولی دو کرت شنیده‌ام .
(pp. 283-84)

This evidently proves that Abdu'r-Razzaq borrowed these pieces of information from Wa'izi and not from Sadidud-Din.

و صاحب تذکرۂ اولی گفته که شیخ عبدالله یافعی زبیدی را از (iv)
(p. 57) شش کس از مشایخ خرقه رسیده و از ایشان کرامت پوشیده الخ

This is available in the fifth chapter of Wa'izi's treatise which has been summarised here in 7 pages (pp. 57-63).

جامع سیر اولی آورده که حضرت شیخ کمال‌الدین خجندی که (v)
(p. 65) از اهل باطن و حضور بوده الخ

This statement is not available in Abdul Aziz Wa'izi's book and I therefore hold that "اولی" should reasonably be replaced by "ثانی"

راه از مسکنی لطیف بیارائیدند اندر آن شهر مسجد جامع نیکو بر آوردند و حوض کاوانیده پر از شکر کردند تا مردمان از آن حوض همگی شربت بیاشامیدند و آن را حوض شکر نامیدند .

The other reason for ascribing the information to Abdul Aziz Wa'izi is that the subsequent statement is also available in the latter work. I shall quote both the statements:

Abdur-Razzaq Kirmani	*Abdul Aziz*
و در ولایت سمرقند سه کوه است یکی را کوه نور و یکی را کوه توبه و دیگری را ملکدار گویند و در هر سه کوه مقدسه اربعین داشته اند و از شجرۂ حکم : من اخلص الله اربعین صباحا زلال آمال را بر از اثمار : ظهرت ینابیع الحکمه" من قبله علی لسانه کرده و اقطاف منی بیرون از عدد و من چیده و نوشیده اند ، و گویند در کوه ملکدار باوجود آنکه از بلندی و بسیاری برف بالا رفتن ممکن	در ولایت سمرقند سه جبال اند ، هر جبلی باسمی مسماست . یکی را کوه نور خوانند و دوم را کوه توبه نامند و سوم را کوه ملکدار می شناسند و حضرت معلاء امیر . . در آن هر سه کوه بسی نهال باردار اربعینات : من اخلص الله تعالی اربعین صباحا ، گردانید و اثمار مطلوب : ظهرت ینابیع الحکمه" من قلبه علی لسانه ، بر دامن مراد بر چیدند و خاصه کوه ملکدار که هرکس از بلندی آن کوه
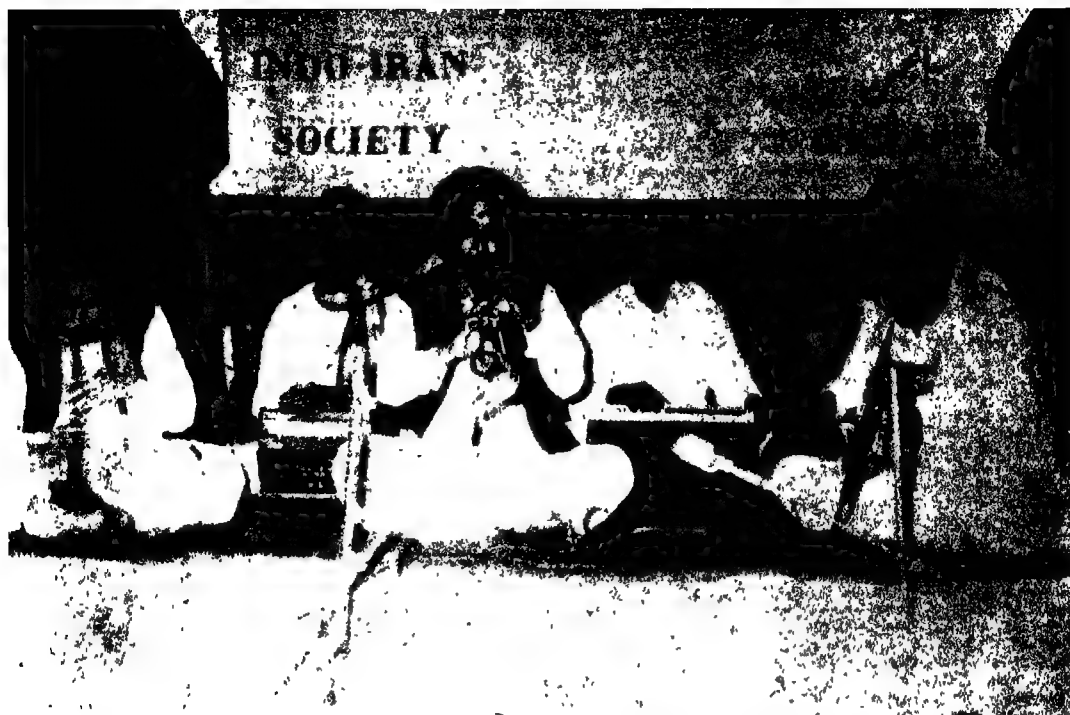
The famous Shehnai player Anant Lal on the occasion of Independence Day Celebrations at Iran House

Kirmani, in his treatise *Manaqib Hazrat Shah Ni'matullah Wali*,[26] has referred this treatise in the introduction thus :

چون در تذکره ای که فرید الافاضل عبدالعزیز بن شیر ملک قبل ازین در هندوستان تصنیف و تالیف نموده بود الخ

This lends support to the theory that Abdul Aziz composed this tre in India at Gulbarga, the previous capital of the Bahmanis.

Now I shall quote a few instances of Kirmani's indebtedness to Al Aziz Wa'izi, whose treatise has been termed *Tadhkira-i-Ula*, *Siyar-i-Ula*, *Tadhki Sabiq*, as against Sadidud-Din Nasrullah-Shirazi's[27] treatise, which is named T *kira-i-Thani*, *Siyar-i-Thani* etc.

(i) چنانچه جامع سیر اول الفاضل الادیب عبدالعزیز بن شیر ملک واعظی آورده (p. 24)

(ii) و جامع تذکرۂ اولی آورده که علم کلام الهی پیش سید جلال‌الدین خوارزمی بحث کرده اند (p. 30)

(iii) و جامع متاخر سیرت[28] آورده که بعد از مراجعت از مکه بماوراء النهر نزول فرمودند و در شهر سبز که از سمرقند تا آنجا دو منزل است و بغایت مشهور است ساکن شدند و مسجدی بنا فرموده اند و جمعه در آن گزارده اند و حوضی پر از شکر کرده و مردمان از آن شربت آشامیده اند و آن را حوض شکر نامیده (p. 39)

---

(26) It was composed in 911 A.H. (see p. 16.).

(27) In the original تذکره اولیا is a clerical error, correct title referring Wa'izi's treatise and the said information is available in the *Risala* p. 2

(28) This is obviously wrong for the information is borrowed from Abu'l Azi treatise. I shall first quote a few lines from the latter work :

و در آن ایام که حضرت معلاء امیر در شهر سبز که از سمرقند دو منزل

twelve peaks in his hand. Ahmad Khan received and greeted him. The darwish having performed the formalities of greetings, placed the crown on his head and said, "This is a crown which one of the *mashaikh* living in retirement has sent for him."

This statement differs from those of Wa'izi and Abdur-Razzaq as, according to Firishta, Prince Ahmad did not see in his dream Shah Ni'matullah Kirmani putting a crown on his head. Firishta again speaks of a deputation sent by the Prince after he was crowned king, to Shah Ni'matullah who sent a similar crown he had seen in the dream through one of his disciples, Mulla Qutbud-Din Kirmani[23]. A deputation is also mentioned by the author of the *Burhan-i-Ma'athir*[24] whose description substantially differs from Firishta's narration. According to Firishta, the Sultan in order to get his admittance into the order of his disciples sent one of the saint's disciples called Shaikh Habibullah[25] Junaidi to Shah Ni'matullah Kirmani along with Mir Shamsud Din Qummi and a few others. Shah Ni'matullah despatched with them one of his pupils named Mulla Qutbud Din Kirmani to the Deccan, and no sooner did the Sultan see him than he exclaimed that he was the same person whom he had seen in his dream and who had given him a crown. Mulla Qutbud-Din delivered the message of the saint to the effect that he had kept the crown as a trust, and it was a fit occasion to entrust it to the Sultan. The author of the *Burhan-i-Ma'athir* has not mentioned the dream but he has narrated the deputation which was led for the same purpose by Shaikh Khojan along with Qazi Musa the teacher of Prince Mahmud, and Malikush-Sharq Qalanqur Khan during the 1st year of his reign and which returned with a *Kulah-i-Iradat* (Cap of Discipleship) and *Jama-i-Ijaza* (Robe of Approval) attesting to Sultan's admittance into the order of Shah Ni'matullah's disciples.

It is interesting to note that the letter covering the message to the Sultan on the occasion of the presentation of the *Khirqa* formed the basis of a small treatise called رساله نسبت خرقه سلطان احمد شاه ابو المغازی البهمنی and a copy of it is till preserved in the British Museum No. Add. 16837, xv+247.

Treatise as a source work for Abdur-Razzaq's Risala :

The treatise was one of the oldest works on the life and teachings of the saint which has been abundantly utilised by subsequent writers. Abdur-Razzaq

(23) *Tarikh-i-Firishta*, Vol. I, p. 328.

(24) *Burhan*, p. 54.

(25) He should not be confounded with Shah Ni'matullah's grandson Shah Habibullah, the son of Shah Khalilullah, to whom Sultan Ahmad gave his daughter in marriage (see *Tarikh-i-Firishta*, Vol. I, p. 229, *Burhan-i-Ma'athir*, p. 81).

Before the close of the last chapter the author has referred to a meeting of the saint with Saiyid Sharif. The chapter closes with the list of the saint's sons and grandsons and lastly his death, which occurred on 22nd Rajab, 834 A.H. According to Saiyid Mahdi and Shaikh Khojar, Shah Ni'matullah's age at the time of his death was 105 years, but the author says that the exact age was 10[illegible] years, 4 months and 8 days.

About the dream of the prince it is to be noted that Abdur-Razzaq Kirmani gives almost the same version[20]. Muhammad Qasim Firishta has also mentioned[21] the dream with some historical background. During his closing years Sultan Firuz Shah Bahmani (800 A.H.—825 A.H.), in a bid to have his son Hasan Khan crowned as a king, made an attempt to blind his brother, Prince Ahmad Khan-i Khanan (subsequently Sultan Ahmad Shah Wali) who was blessed by Hazrat Saiyid Muhammad Gesu Daraz to sit on[22] the Bahmani throne. The Prince having sensed the evil design of the Sultan fled and raised a small army. But it was too small to have an engagement with the royal army which was on his pursuit. The Prince was much disturbed, and while resting under the shade of a tree, he saw a dream in which a crown was presented to him. Firishta says :

"در سایهٔ درختی فرود آمده خواب کرد و در عالم رؤیا مشاهده نمود که شخصی در لباس درویشان تاج سبزی دوازده ترک برکف دست گذاشته بجانب او می آید. احمد خان استقبال کرده سلام کرد و آن درویش شرائط تهنیت بجا آورده تاج را برسر او نهاد و گفت این تاج شاهی است که یکی از مشایخ گوشه نشین برای تو فرستاده است."

"While resting under the shade of a tree he slept and saw in his dream a man in the garb of a *darwish* coming towards him with a green crown with

(20) *Majmu'a*. p. 107.
(21) *Tarikh-i-Firishta*, Vol. I, p. 318.
(22) *Ibid.*, p. 316.

سید گفت از عالم بالا تاج شاهی بعد از تو به برادرت احمد خان . نامزد گشته است ، کوشش برای دیگران نمودن بیفایده است ."

When Ahmad Khan was fleeing he went to Saiyid Gesu Daraz who again blessed him and his son Alaud-din with the attainment of Kingship (*Ibid.*, p. 317).

شعور علوم و تصانیف و تالیفات و ظہور آثار کرامات الخ

In the 6th chapter the author gives a long list of the saint's writings followed by a personal observation of Saiyid Mahdi who had thousands of the saint's treatises compiled in a number of volumes in Syria out of which he could bring three volumes containing 544 treatises as detailed below :

Vol.	I	340	Treatises
Vol.	II	154	„
Vol.	III	50	„

In the 7th chapter Abdul 'Aziz gives an account of the miraculous deeds of the saint, one of which relates to the Bahmani Sultan, Shihabad-Din Ahmad Shah Wali. It is related that while only a prince he saw in a dream that Shah Ni'matullah Wali put the crown of royalty on his head. Shortly after this dream the Shah sent him a personal letter blessing him with the attainment of sovereignty which later on came to be true. Wa'izi's words[19] are :

" هم در ایام عهد خانی افضل السلاطین سلطان العارفین حضرت معلا امیر را در واقعه دید که گوئی حضرت امیر معلا بر سر مبارک حضرت افضل السلاطین تاج شاهی بدست مبارک خود داشتند و تمکین سلطنت بخشیدند و بعد چند روزی از آن واقعه که حضرت امیر بر حضرت افضل السلاطین نبشته فرستادند و در آن بظاهر نفس دادند حضرت افضل السلاطین فرمان آن شهنشاه جهان توحید را در خاطر مطهره خود گره بست و بدان بشارت مستبشر گشته بانشراح برجست و بعد اخذ تاج خلافت و تمکن یافتن بر سریر سلطنت بجای بزرگان خود این معانی را اظهار همی فرمودند ".

"Even during the time of his Khani (before he was crowned as a King) the most excellent of the monarchs, the king of saints saw Hazrat Amir (Ni'matullah Wali) in his dream as if the latter was placing the crown on the auspicious head of the most virtuous monarch (Ahmad Shah) with his own hand and blessed him with the dignity of kingship. Some time after this dream Hazrat Amir sent a letter to the Sultan in which he had perhaps referred to that. The Sultan had kept the *farman* of the Emperor of the world of unity in his mind and having rejoiced at the good news expected its realisation. On his attaining the monarchy and sitting on the throne of his great forefathers, he used to narrate this thing."

(19) *Ibid.*, p. 316.

Under chapter III the author says that the saint first took his abode in Samarqand, but at the suggestion of Amir Timur he subsequently moved to Shahr i-sabz, a town at a distance of two *manzils* from Samarqand. There he constructed a house, a mosque and a tank called Hauz-i-Shakar. The saint observed his *chillas* on the three hillocks of the region called Koh-i-nur, Koh-i-Tauba, Koh-i-Malikdar

عبور سیلاب اثناء مراحل و منازل و جزایر تلوین و استغراق بحر اشغال الخ

In chapter IV the author goes on to say that the saint left for Hirat and married the daughter of Saiyid Hamza Husaini Harawi. After some time he left Hirat and settled at Koh Banan (Kobanan), where his first son Mirza Khalilullah was born in 775 A.H. for which occasion Shah Ni'matullah composed a qit'a beginning with :

از قضای خدای عز و جل حی قیوم قادر سبحان

Subsequently the saint proceeded to Yazd and then to Kirman and finally decided to settle down at Mahan a town in Kirman, where he spent the last twenty-five years of his life and where he is buried

امور خلافت و تصرف ولایت و عطف اذن دست بیعت بهدایت

In chapter V, Abdul Aziz gives the *silsala* of the six saints who were the spiritual guides of Shah Ni'matullah's teacher Shaikh Abdullah Yafa'i, thereby covering the names of all the important saints of each *silsila*. That is why the author himself calls it a biography of the various grades of saints :

چنانچه تذکرهٔ خلافت مشایخ طبقات رحمه الله علیهم اجمعین مشرح در تحریر آورده شود

This is followed by a description of the saint's daily routine: his presence in the musical assemblages in which he used to sit facing the Qibla and in which flute and drum were played and *usul-i-dastak* was observed. Then the author proceeds to state the various rules observed there. For example, people who came from outside were the saint's guests for three days and on the fourth day, when they left the monastery they were provided with all the necessary provisions, including cash. Then a description of his dress is given which is followed by a code of conduct for his disciples and pupils with the mention of whose names the chapter concludes. This is the longest and the most significant chapter of the treatise.

Mr. Banaji speaking at the function of Indo Iran Cultural Society, Bombay.

The author has given the name of each chapter in a particular way.

سطور کیفیت ولادت و شجرۂ نسب سیادت الخ

Under chapter I he mentions the place of birth (Halab, Allcppo) and three different dates of birth *viz.* Thursday, 22nd Rajab, 730 A.H.; 12th Rabi'I, 730 A.H; Monday 14th Rabi' I,—731. Of these the last seems to be correct. Then Wa'izi quotes the Shah's own poem giving his spiritual pedigree :

نعمة اللہ ام و ز آل رسول   محرم عارفان ربانی

ظہور خوارق ایام صغر و تحصیل علوم الخ

Under chapter II Wa'izi says that the saint composed the following quatrain at the age of only three years:[18]

مرا علمی که اندر سینه دادند   یقین می‌دان که آن درسی ندادند

مرا سه ساله حالی شد میسر   که شیخ چله را درسی ندادند

"Know it for certain that no lesson has been given for the knowledge stored in my heart; at three I have attained a position not granted even to a mature person of thirty."

When the Shaikh grew older he studied under the following teachers :

Shaikh Zakiud-Din Shirazi :	Elementary courses
Shaikh Shamsud-Din Makki :	Rhetoric
Shaikh Abdullah Yafai :	Sufism
Saiyid Jalalud-Din Khwarazmi :	Qur'anic Sciences.

He went to Mecca at the age of 24 and stayed there for seven years with his teacher Shaikh Abdullah Yafa'i. Thence he returned to Samarqand.

فتور اوصاف بشریت و بر آمدن علم دولت شیخوخیت

(18) The reading of the *ruba'i* is a little different in the *Jami' Mufidi*, p. 141 :

مرا علمی که اندر سینه دادند   عجب علمی ولی درسی ندادند

بسه سالی مرا گردید معلوم   که شیخ چله را درسی ندادند

at Kirman.[15] Shaikh Khojan, the leader of the deputation, was then enlisted as one of the disciples of Shah Wali.[16] From this it is concluded that Shaikh Khojan's admittance into the order of Shah Wali's disciples took place between 810 and 825 A.H.

Abdul Aziz Wa'izi has mentioned Shaikh Khojan twice[17] as *Makhdum Zada* which implies that Wa'izi himself was somehow connected with the Shaikh family which seems to be a family of saints.

Contents of the Risala :

The treatise is divided into an introduction and the following seven chapters:

Chapter I : The birth and the line of spiritual pedigree of Shah Ni'mat-ullah (pp. 274-276).

Chapter II : His childhood early education and training and youth (pp. 276 281).

Chapter III : Qualities of human nature and the indication of his maturity (pp. 281-284).

Chapter IV : Advancement in age, diversity of affairs, absorption in occupation and grades of dignity and authority (pp. 284-290).

Chapter V : The order of his vicegerency (خلافت) and related matters (pp. 290-308).

Chapter VI : His learning, works and miraculous performances (pp. 309-311).

Chapter VII : His spiritual advancement, miraculous powers, line of pedigree and last days and death (pp. 311-332).

---

(15) *Majmu'a*, p. 288.

(16) *Burhan-i-Ma'athir*, p. 54.

(17) *Majmu'a*, p. 308 : مخدوم زاده شیخ نظام الدین فاروق

p. 321 : مخدوم زاده شیخ نظام الدین احمد المعروف بشیخ خجن

'Abdul-Razzaq Kirmani testifies.[12] According to the latter authority, the S. came to India from Syria where he had collected many volumes of Shah Ni' ullah's works. He could however collect three volumes while in India, which subsequently consulted by Wa'izi. About Shaikh Khojan, Wa'izi supplie following information :

"From Yazd Hazrat Shah Wali came to Kirman and took his abod Mahan. During this time the saint (Shah Wali) sent a head-dress from M admitting him into the order of his disciples to Shaikhzada, the choice of family Shaikh Nizamul-Millat wad-Din *alias* Shaikh Khojan Faruqi at the au cious town Ahsanabad, who reckons his lineage from the side of his grandfa to the Qutbul Awlia, Hariqul Mahabbat Makhdum Shaikh Farid ul Haqq w Din, may God sanctify his soul, while from the side of his maternal grandfa to the King of the Kings Alaud-Din Hasan Shah Bahmani. The Shaikh later did many favours to Shaikh Khojan."

In this connexion the following points need elucidation :

1. Nizamud-Din Faruqi *alias* Shaikh Khojan was residing in Ahsanabad—Gulba Perhaps till then the capital was not transferred to Muhammadabad—Bid

2. By Shaikh Faridul Haqq wad-Din the author only means the most rep Sufi Saint Shaikh Faridud-Din Ganj-i-Shakar of Ajodhan (d. 664 A.H.). Al Din Hasan Shah Bahmani (748-785 A.H.) was the founder of the Bahmani dyna It is obvious that the Sultan married one of his daughters to an offspr of Hazrat Farid Ganj-Shakar and in this way Shaikh Khojan Faruqi reck his pedigree from both the *silsilas*.

3. Though the exact date of Shah Ni'matullah's sending the fillet to wear un the head-dress for Shaikh Khojan 's not known, yet since the saint is sta to have spent his last[14] 25 years at Mahan in Kirman, from wh the present was despatched, it may nevertheless be calculated that Sha Khojan received the gift long after 809 A.H. Another point to be no is that just after the coronation of Sultan Ahmad Shah in 825 and the de of Hazrat Saiyid Gesu Daraz a few weeks later, Shaikh Khojan along w Qazi Musa and Malikush-Sharq Qalanquet Khan went to Shah Ni'matullah W

---

(12) *Majmu'a*, pp. 287-88.

(13) The capital was transferred in the time of Sultan Ahmad Shah Wali ab 825 A.H.

(14) Firishta calls it Ahmadabad Bidar, but the author of *Burhan-i-Ma'athir* nar it Muhammadabad, which is the correct name.

xalted highness Saiyid-us-Sadat Amir Nurul Haqq wash-Shar' wad-Din Ni'matullah, nay God illuminate his tomb, (friendship with friends of God and love for his overs make it (writing a biography) obligatory and incumbent on all his ollowers ; it is specially binding on the class of seekers, disciples and gatherers of read-crumbs from the table of his guidance), for a time the heart of this humble as set at writing the biography of Hazrat Shah Wali Amir Nurul Haq vad-Din, may God bless him."

ources :

The author had facilities in collecting material for the biography of the saint rom a number of his close disciples and associates, some of whom had lived ten o twelve years with the saint in his monastery. Wa'izi states:[10]

"چونکه درین وقت مریدان را بسا محامد ذات و صفات و افعال حضرت
شاه ولی از اخبار مخبران صادق و صادقان واثق که بعضی از ایشان دهگان
و دوازدهگان سال عمر خویش در خانقاه عالی حضرت شاه ولی گذرانیده . . و
بعضی چندگان شهودسنوات و چندان ایام و اوقات در ظل بارگاه ولایت و
زیر سایهٔ سایبان هدایت آن شهنشاه سالکان آرمیده بودند ، بتحقیق اصغا نمود".

"Since these days his pupils had opportunities to correctly hear many qualities of the self and attributes and of deeds of Hazrat Shah Wali from the trustworthy narrators and sincere historians, some of whom had spent ten to twelve years of their lives in the monastery of Shah Wali, while some had lived for some months, years and even days under the shade of the patronage and under the canopy of the guidance of that emperor of the seekers."

The important disciples whom Wa'izi quotes frequently are Saiyid Alaud-Din Mahdi Tabrizi and Shaikh Nizamud-Din Ahmad Faruqi *alias* Shaikh Khojan. He contacted both of them who had bean in India. Of Shaikh Khojan's stay Wa'izi himself has made a mention, while to Saiyid Mahdi's arrival in[11] India

---

(10) *Ibid.*

(11) Abdul-Razzaq Kirmani seems to have borrowed this information from Wa'izi, but the latter's available *Risala* is silent on this point. However, Kirmani says :

مولف سیر اولیا از سید علاءالدین مهدی نقل کرده که من در شام
سیصد و چهل رساله از آنحضرت جمع کرده بودم الخ :

"خصوصاً برای پیشکش سلطان العرفا ، صاحب سریر سخا ، مالک ممالک وفا ، قابض ممالک عرفان ، ضابط اقلیم احسان ، ملکدار عرصات حلم ، ملک‌ران دیار علم ، گنج بخش وگنجینه پرداز ، حسن پذیر و قبح انداز ، المستنصر بالله القوی الغنی السلطان ابن السلطان ابو المظفر علاء الدنیا و الدین احمد شاه ابن احمد شاه الولی البهمنی خلد الله ملکه و ابد علی العالمین رافته" ،

"Specially for the purposes of presentation to the king of the nobles, the proof of the gnostics, the master of the throne of generosity, the possessor of the lands of fidelity, the conqueror of the dominion of knowledge, the administrator of the land of beneficence, the lord of the regions of forbearance, the emperor of the land of science, treasure dispensing, virtue accepting, evil rejecting, aid asking from the Lord Almighty, the Sultan, son of Sultan, Abul-Muzaffar Alaud-Duniya wad-Din Ahmad Shah, son of Ahmad Shah al Wali al-Bahmani, may God perpetuate his kingdom and favours on the people of the world."

Reasons for writing the book :

The reasons for writing the treatise have been summed up in the introduction of the treatise in these words:[9]

" اما بعد میگوید بیچاره اضعف العباد احقر الناس راجی عنایت حافظی عبدالعزیز بن شیر ملک بن محمد واعظی ، هرچه از استماع بسی فضائل و خوارق حضرت معلاء سید السادات . . . امیر نورالحق و الشرع و الدین نعمت‌الله نورالله مرقده (و از قضیهٔ دوستی دوستان حق و دوستی دوستان او تعالی حکمی واجبی و جملهٔ اهل انقیاد را امری لازمی است خاصه بر طائفه طلاب و متابعان و ریزه چینان خوان هدایت . . . کار واجبی است) مدتی باز خاطر ضعیف بر نبشتن سیر حضرت شاه ولی امیر نورالحق و الدین نعمت‌الله رحمهٔ‌الله راغب همی بود "

"Now says the weakest of people and the humblest of men, the interceder of the favours of the Almighty, Abdul Aziz b. Sher Mulk (Malik) b. Muhammad Wa'izi. After hearing manifold excellences and miraculous powers of his

---

(9) *Majmu'a.*

in order that the seeker of facts about the self and attributes and about the acts and the deeds of his exalted highness (may God bestow His blessings on him), may turn their faces toward this coveted tree laden with lovely fruits whose roots are faith and branches supplication; they may reckon fruits of knowledge of facts and observation of the traces of the miraculous powers of his exalted self as an extraordinary fortune; and may relish according to their hearts' wish, pleasure of love from the cup of affection of that beloved of heart, the object of saints, Amir Nurul Haqq wa'd-Din Ni'matullah and having profited from this beverage—each man has his own way (Mashrab) as ordained by the Divine decree—may hasten to drink the cups of pure water of fortune of his love."

The Author :

The author of the *Risala* calls himself Abdul 'Aziz b. Sher Mulk (Malik) b. Muhammad Wa'izi, but he has given no details about himself or his family. Abdur-Razzaq Kirmani who composed a similar work in 911 A.H. while[4] frequently quoting from Wa'izi, has mentioned his name twice[5]:

فرید الافاضل عبدالعزیز بن شیر ملک الافاضل الادیب عبدالعزیز بن شیر ملک واعظی

One Sher Mulk (Malik), mentioned by Firishta[6] and Tabataba, the author of the *Burhan-i-Ma'athir*[7], as one of the illustrious nobles and generals of Sultan Shihabud-Din Ahmad Shah Bahmani, who had conquered some of the important fortresses and who was ultimately put to death by the Sultan, may be identical with Wa'izi's father but nothing is known definitely in this regard.

Abdul 'Aziz Wa'izi was a scholar well versed in Islamic learning which is fully borne out by his aptly and abundantly quoting from the Qur'an and the Traditions.

Dedication ;

Wa'izi wanted to present the *Risala* to Sultan Alaud-Din Ahmad Shah, who was a great devotee of Shah Ni'matullah and his family. The author observes:[8]

---

(4) *Majmu'a*, p. 16.
(5) *Ibid.*, pp. 14-24.
(6) *Ibid.*, Vol. I, p. 328.
(7) *Ibid.*, pp. 73-74.
(8) *Ibid.*, p. 272.

An Old Persian Treatise of the Bahmani Period

Dr. Nazir Ahmad

Department of Persian, Aligarh Muslim University

A small treatise in Persian covering 54 pages, perhaps without a specific title, but called[1] *Risala dar Siyar Shah Ni'mtullah Wali*, on the life and career of the famous and prolific Sufi writer Amir Ni'matullah Kirmani (d. 834 A.H.) was written by one 'Abdul 'Aziz b. Sher Mulk[2] (Malik) b. Muhammad Wa'izi in the Deccan and dedicated to the Bahmani Sultan 'Alaud-Din Ahmad II, who ruled from 839 A.H. to 862 A.H. The treatise was composed as a biography of Shah Ni'matullah, as is evident from the following[3] words:

تاریخ عهد دولت خلافت حضرت معلی بر سبیل سیر مندرج گردانیده
و کلیات اخبار را بادراج رسانیده تا مشتاقان رطب اخبار ذات و صفات و افعال
و اعمال حضرت معلی رحمة الله علیه روی بسوی این شجرهٔ مرغوب بثمر
اثمار مطلوب که اصلش اعتقاد و فروعش انقیاد است و از ثمرات معرفت اخبار
و مراعات آثار خوارق و کرامات حضرت معلی بهره‌ای بس شگرف بر شمارند
و لذات مودت از کأس محبت آن محبوب دلها، مطلوب اولیا امیر نورالحق
والدین نعمت‌الله بکام جان دریا بند و از این مشرب که کل الناس مشربهم،
بتقدیر باری عز اسمه مقدر است، فائق گشته بنوشا نوش اقداح زلال بهرهٔ
حب بشتابند،

"The history of the period of the imperial dignity of his exalted highness has been recorded by way of a biography and all facts have been written down

---

(1) See, *Majmu'a dar Tarjuma-i-Ahwal Shah Ni'matullah Wali*, 3rd Risala; but in the British Museum, catalogue of Persian MSS. 11, MS. No. Add. 16837, X II, p. 833, the title is *Manaqib Hazrat Shah Nimatullah Wali*.

(2) Rieu has read as Mulk but Malik too is equally correct reading.

(3) *Majmu'a*, pp. 272-73.

> The peace of the world can be summed up in two words ; be kind to friends and considerate to enemies.

The sufis and mystics of Iran played an important role in humanism. Their *Khanghah* (خانقاه) were open to men of all races and places of their teachings were meant for all. Kings and beggars, high and low, came to them to find inner peace and joy. These sufis made the richest contribution to the stock of Persian or humanist literature. I quote here a few lines of Maulana Jalal-ud-Din Balkhi, the great Sufi poet, who is so much popular in India :

دی شیخ با چراغ همی‌گشت گرد شهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
گفتم که یافت می نشود جسته‌ایم ما
گفت،آنکس که یافت می‌نشود آنم آرزوست
زین همرهان سست عناصر دلم گرفت
شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

> Last night the old master went around the city with a lamp in hand saying :
>
> I am fed up with beasts and animals ; I want human beings.
>
> They said : "We have already searched ; we did not find."
>
> He said : "Yes, I am seeking that which is so difficult to find." These dead fellow-beings are of no use. I want the divine man and the real man.

The great leaders of India, like Mahatma Gandhi, Jawaharlal Nehru, Maulana Abul Kalam Azad and others, followed the path of humanism. They served the cause of humanity to the last moment of their life. In Iran, our great Emperor, the Shahanshah Arya Mehr, founded the Human Welfare Legion which aims at alloviating the suffering throughout the world, a step that was acclaimed and was fully supported by U.N.O.

Thus, we see that both the peoples of Iran and India have always been dedicated to the high ideal of humanity. Let us hope that their efforts shall give relief to the suffering world.

In the end, it is my pleasant duty to thank the Government of India, the Ministry of Education and the Organisers of the conference who arranged this international congress to serve the cause of humanity. I hope that more such conferences will be held to strengthen the bonds of friendship and brotherhood among mankind. I also thank all the scholars and delegates of this conference.

Thank you !

Talk delivered at the "International Seminar on Human Unity" held in India International Centre, New Delhi.

poem to the theme of humanity. We should bear in mind that Sa'di lived in the most tumultuous period of Iranian history. The Mongol hordes had attacked the country and our poet had seen the tragedy of human drama. Against this background, let me read his poem :

تن آدمی شریف است به جان آدمیت
نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
خور و خواب و خشم و شهوت شغبست و جهل و ظلمت
حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت
اگر آدمی بچشم است و زبان و گوش و بینی
چه میان نقش دیوار و میان آدمیت
مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی
که فرشته ره ندارد بمکان آدمیت
طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت
به در آی تا ببینی طیران آدمیت
بحقیقت آدمی باش وگرنه مرغ باشد
که همان سخن بگوید به زبان آدمیت

It is humanity, and not lovely dress which makes the body of man noble.

A human being is not merely eyes and ears and mouth and nose, because they are found even in a picture.

Food and sleep, anger and desire are shared by animals too. Birds also speak. So what makes you a real human being ?

The place of man is so high that even angles cannot reach it.

Shake away your animal habits and then live like a human being.

The position of humanity is so high that only God can understand it.

Another equally great poet of Persian, Hafiz Shirazi, was also a poet of love and affection and believed that all men must live in peace and we should make the world an ideal place of humanity. Hafiz says :

آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مروت، با دشمنان مدارا

2. The Ambassador for Iran and Madame Goodarzi at a Reception held on the occasion of Tenth Anniversary of WHITE REVOLUTION OF IRAN

ormal organisation of human beings on earth.

Applying the analogy of the past evolution of the nation, Aurobindo states that international unification will culminate in one of two forms: There will either be a centralized World State or a looser world-union in the form of a confederation of the peoples for the common ends of mankind. This form of loose confederacy will allow enough variation for the 'free play of life' and the healthy progress of the race. The creation of a central body with centralized international control will develop first in the form of a monarchy and then of a parliament. This will ultimately lead to a welfare State providing regulations for the interest of all.

The psychological factor will definitely provide a nucleus for the confederacy of peoples and the necessity for their united life. It will also force them to honour the principle of freedom. The religion of humanity is the only force which will bind all peoples together, for it gives sufficient allowance to the idea of the race, respects the human individual and the natural human grouping. But, it will have to change its present form. A spiritual religion of humanity is the only answer and hope for the future. A religion of humanity means the growing realization that there is a 'secret spirit, a divine reality, in which we are all one', that all humanity is its highest present vehicle on earth, that the human race and the human being are the means by which it will progressively reveal itself here. This realization in the past had come very much to the Vedic seers which made them sing in one single note:

> Saha Nau Avatu. Saha Nau Bhunaktu
> Saha Viryam Karavavahai.
> Tejasvi Nau Adhitam Astu.
> Na Vidvisavahi.
> (Let it guard us, let it protect us, let us work together, let our study be well ; let us not dislike each other).

By the growth of this very feeling we will be able to feel oneness with our fellow man. It will inculcate in us not merely a principle of cooperation but a deeper brotherhood, a real and an inner sense of unity and equality and a common life. Then only the man would be able to perceive that 'only in the life of his fellow men is his own life complete. Perfection and permanent happiness of all mankind lies in the realization of free and full life for each individual, and only this would be able to bring a fundamental, complete, real unity to the human race.'

It may be pointed out that Iranian writers, poets and intellectuals always stressed the need for human unity and universal harmony. Sa'di Shirazi, whose lines were quoted above, dedicates a

capable of aspirations, endeavours and achievements, where unity cannot be, in any case, achieved by political and administrative means. No administrative system can provide a permanent security, but the absolute security can be achieved for the entire human race if its religion, which has achieved the ideal for the peoples of the world, is given a law of all humanity providing a guidance to it from within.

The division and diversity of the human society which continues to have its impact would disappear by the force of Nature which has a tendency to move towards 'aggregations'. The increasing closeness of common interests and their intertwining with each other would remove all 'old divisions' and entirely move away from clash and collision. In the complexities and disastrousness of war which compel the victor to pay a very heavy price for his 'expected gains', the real success being problematical and difficult to achieve, would compel all aspirants of war to abandon it completely. The world will have to bend towards equality, fraternity and justice, as all who rejoice now at the war, would be compelled to detest the consequences of disastrous struggles and advance towards the betterment of all. The divisive trend will have to die out, or else Nature will adopt a different course for the destruction of such elements which arise because of division and compel those threatened to enter into a union to counteract the warring power.

Unifying sentiment would prevail as the 'originating or contributing cause', bringing unity of those who were divided in the past and attract them to combine in the form of a union. In earlier times, unity amongst the clans of the society or regional nations always depended on outward circumstances like wars and conquests and domination by the most powerful. The sentiment of unity in later times became more effective as the idea of political institution came into vogue. Several smaller nations have wedded into union or federation as they were once required to fight against a common enemy which created in them a deeper sense of unity. All aggregates of the present times and other empires of the past had to divide on account of their being unnatural and forced upon the peoples, which resulted in their single failures The psychological factor for the preservation of all unions in the form of an abiding sentiment is always necessary, or for the continuation of all unions, and wherever there was the absence of such sentiment which bound the peoples together, the result was that this forced unity always remained transitory and led to precarious situations.

In case the growing sentiment of unity does not prevail, directed by common interest of the peoples and their mutual convenience, Nature will follow its own course for bringing a

future destiny of man can be laid by ts historical knowledge and spiritual nsight into it. The ideal of human unity in the past has sought to realize tself when a central authority was found for its goverance. The uniformity 'n administration also added to its realization. A systematic transformation of this central authority of administra-:ion from autocratic or the governing class into a body of the people, for the people and by the people, as advocated by Abraham Lincoln, was what Aurobindo analysed as its 'evolution from a natural and organic to a rational and mechanically organized state of society.'

Humanity today is standing at the crossroads. Man in this nuclear age is going through a tremendous crisis, passing as it were on the razor's edge. But, in spite of the gloom which surrounds us all around, we find it very true when Aurobindo says that the men and women of today are progressively acquiring cosmopolitan outlook, a unifying sentiment, and coming to realize the existence of more and more :ommon interests, 'or at least the interacing and interrelation of interests in a larger and yet larger circle which nakes old divisions an obstacle and a :ause of weakness.'

For safeguarding the future, Aurobindo stressses the importance of building of a mosaic of spiritual foundations. The man must develop a fellow-feeling with all men bound by a poignant sense of unity and communi[ty] Mere awareness of others as brothe[rs] in the view of Aurobindo, is onl[y] fragile. One must consider others a[s] parts of himself. In this regard I ma[y] quote the famous lines of the gre[at] humanist poet of Iran, Sa'di Shira[z].

ی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند

جو عضوی بدرد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی
نشاید که نامت نهند آدمی

Human beings are one in essence and are like limbs of one another When a limb of the body is hurt, the whole body feels pain. How [is it] then that you call yourself a human being but do not feel for the pain [of] others ?

War has got to be discarded fro[m] the existence of all human race f[or] the sake of lasting peace, in order t[o] attain our dream of the Life Divine.

Man has a great duty towards t[he] community and after solving his o[wn] personal problems and having attained self-realization, should impart his w[is]dom and set an example of himself [to] his particular social group. Accordi[ng] to Aurobindo, society is a living thing

Aurobindo and the Problem of Human Unity

DR. S. M. R. JALALI NAINI,

The problem of human unity has in all ages received the attention of world thinkers and such kings who were devoted to the cause of human good. Cyrus the Great is the first emperor in the world who proclaimed the 'Magna Carta' of human unity, justice and equity. Ashoka of India, likewise, treated all the subjects of his vast empire on an equal footing, hated bloodshed and constantly strived for peace and prosperity of the land. Solutions for the unity of human race focussed the attention of Sri Aurobindo in an entirely unique way, as he deals with it as a historian, as a social critic, as a practical statesman and as an architect of the future. For the attainment of long lasting unity, Aurobindo advocates absolute freedom for individuals which may infuse flavour to the life as such. Security accompanied by peace, order and harmony is anothr thing needed for the continuation of life. Freedom for the individual and security for the society are two things which have a tendency to bifurcate, but a balance between the two must be arrived at, otherwise they will fall apart and the human unity will not be attained. the words of Aurobindo :

> "The whole process of Natu depends on a balancing and a co stant tendency to harmony betwe two poles of life, the individu whom the whole or aggregate no rishes and the aggregate, which t individual helps to constitute. Hum life forms no exception to t rule. Therefore, the perfection human life must involve in its the unaccomplished harmony betwe these two poles of our existenc the individual and the social a gregate. We must not, in any ca declare war as an act of lawle ness. The perfect society will that which most entirely favours t perfection of the individual."

The peoples of the world have a ways strived in several ways to ach eve harmony between the individu and the society, but this harmony h always remained to be accomplishe This unaccomplished harmony has som times met with failures, sometimes wi partial successes and sometimes wi relapses. The firm foundation for t

'enipotentiary of Iran after which he ;rved as Under Secretary, Administra-ve Affairs, with the rank of Ambassador. hen in 1962 His Excellency went to pain as his country's Ambassador 'here he stayed till 1968. He came back ɔ Iran to Join as Parliamentary Sec-etary to the Ministry of Foreign ,ffairs. Before coming to India he also ɜrved as Ambassador for Iran in ;anada from 1971 to 1973. For his ieritorious services H.I.M. Shahanshah ,rya Mehr awarded him the Decora-on of Homayoun, First Order.

Besides holding important positions in the Ministry of Foreign Affairs, Mr. Goodarzi has been closely associated with various cultural and social organisations. We are sure that his rich experience and varied interests in different fields will greatly benefit the Indo-Iran Society and will prove to be a worthy addition to the social and cultural life of Delhi We extend our heartiest welcome to His Excellency The Ambassador and hope to get his affection and guidance at all times.

A Painting at Chehel So'oon—Isfahan

Welcome to H.E. The Ambassador for Iran

H.E. Mr. Mohammad Goodarzi (b. 1917) has taken over the charge as the new Ambassador for Iran in India from January 1973. After successfully graduating from the American College of Tehran and from the School of Law and Political Science of the University of Tehran in 1940, Mr. Goodarzi joined the foreign service of the Imperial Government of Iran in 1943. During his long career of 30 years he has held many important assignments in and out of his country. Besides being a member of the Department of Legal Affairs and a Member of the Third Political Division, he was also a Member of the Iranian Delegation at the San Francisco Conference which was held in 1946. For the next eight years he served in the capacity of the Second Secretary, Imperial Embassy of Iran in Washington, Deputy Chief, Department of United Nations, Private Secretary to the Minister of Foreign Affairs, Head, Department of Personnel, and Head, Department of Fourth Political Division of the Ministry of Foreign Affairs. In 1954 he took over as the Consul General of Iran in New York and also served as an Adviser to the Iranian Delegation at the Second and Third General Assembly Session of the United Nations. On returning back to Iran, he served as the Director General, Administrative Affairs and later was made a member of the High Political Council. In 1960 he was sent to Czechoslovakia as the Minister

Quarterly Journal of INDO-IRAN Society, New Delhi.

HIND—O—IRAN

CONTENTS

ENGLISH SECTION — PAGE

قسمت فارسی — صفحه

★ ★ ★

SUBSCRIPTION
Annual, Rupees Seven
Per Copy Rupees Two } India

One Dollar plus Postage } Foreign

Published and Printed by Mrs. Mumtaz Mirza, Indo-Iran Society, 18, Tilak Marg, New Delhi and Printed at I. M. H. Press Private Limited, Delhi-6

ریهٔ انجمن

دهای نو

فروردین ماه - ۱۳۵۲

ارهٔ اول - سال پنجم

ملاقات سرکار علیه خانم فریده دیبا با حضرت وی . وی . گری رئیس جمهور هند

باز دید رسمی سرکار علیه خانم فرخ رو پارسای وزیر آموزش و پرورش ایران از هند و ملاقات
ایشان با سرکار خانم ایندرا گاندی نخست وزیر و جناب آقای نورالحسن وزیر فرهنگ هند

نوروز مبارکباد

رخسار تو روز عید فال است   بی روی تو زندگی وبال است
بر یاد تو می خورم می ناب   هر می که چنین خوری حلال است
عشق تو زبان من فرو بست   یعنی که زبان عشق لال است

عمادی غزنوی

... و طبیعت ، با آفتابیکه گیسوان طلائیش را پنجه های صبح شانه کرده است ، با آسمانیکه جادوی زمان بر آن پولکهای ستاره پاشیده است ، با دشتها و گلزار هائیکه رنگ عقیق و زمرد بخود گرفته اند لبخند میزند و آنگاه نسیم بهاری که از فراز دشتهای بیکران دور دست ، بال کشان بسوی ما میآید با نوازشهای هستی بخش خویش میلاد غنچه‌ها و شکوفه ها را جشن میگیرد و عطر گلها را بارمغان میآورد و نوروز زیبای ما نیز فرا میرسد ، نوروزیکه افسونش غبار از تن زمین و زمان میشوید و همه چیز را جامهٔ رنگین سال نو ، جامهٔ عطر و گل و شکوفه میپوشاند و شاخه های درختان از خواب سپید زمستان برمیخیزند

و سر بسلام برمیدارند .... آنگاه هر روز به نوروزی بدل میشود. نوروز یعنی روز شکفتگی گلها و لبها ، روز لبخندهای روشن و بوسه های شادی بخش، روز بازسازیها..... روز نو سازیها .

امسال نیز نوروز با عید هولی ، جشن شادی و رنگ پراکنی در هند همزمان میباشد ، ملتهای برادر ایران و هند این دو عید را باهم جشن میگیرند و همه‌جا مراسم شادی و نشاط برپا میدارند .

ای کاش مانیز با الهام از طبیعت نیروی باز سازی خویش را بکار گیریم و بخاطر داشته باشیم که در برابر هستی ، دستاویزهای بودن را باید یافت و عزیز داشت . بدانگاه که پرندگان زیبا با نجواهای سحرآمیز شان بیداری طبیعت هستی بخش را جشن میگیرند، ما نیز به روال با ارج زندگی بیندیشیم . بامکان دوباره سبز شدن و فراموش کردن همه خوابها و غفلتها ، همهٔ سردیها ، همهٔ طوفانهای خانمان برانداز و همهٔ سکوتها بکوشیم تا خود را از میان انبوه پیچ و مهره‌ها وسر و صدا های مغشوش بیرون کشیم و با بهار همپائی کنیم . ساده ترین شعارهای مکتب کودکی را امروز با فلسفه‌ای عمیق تر و پخته تر بشناسیم و کار امروز را به فردا نیفکنیم که زندگی سخت کوتاه است و گریزپا.

با الهام از طبیعت و نوسازیش ، ما نیز به نوسازی خود کوشیم ، کینه‌ها را بزدائیم و شادیها را جای گزینش سازیم قلبهای پاک و عاری از کینه خود را بدیگر انسانها تقدیم داریم و برای تحقق آرمانهای انسانی ایجاد صلح پایدار، ریشه کن کردن جهل و فقر ، با نیروئی تازه و عزمی راسخ بتلاش برخیزیم .

ما در این روز دستتان را می‌فشاریم و برایتان آرزوی موفقیت میکنیم .

هیئت تحریریه

نوروز

سپیده دم نسیمی روح پرور وزید و کرد گیتی را معنبر
تو پنداری ز فروردین و خورداد به باغ و راغ بد پیغام آور
برخسار و به تن مشاطه کردار عروسان چمن را بست زیور
گرفت از پای ، بند سرو و شمشاد سترد از چهره ، گرد بید و عرعر
ز گوهر ریزی ابر بهاری بسیط خاک شد پر لؤ لؤ تر
مبارکباد گویان ، در فکندند درختان را بتارک سبز چادر
ز بس بشکفت گوناگون شکوفه هوا گردید مشکین و معطر
بسی شد بر فراز شاخساران زمرد همسر یاقوت احمر
بتن پوشید گل استبرق سرخ بسر بنهاد نرگس افسر زر
بهاری لعبتان آراسته چهر بکردار پری رویان کشمر
در اوج آسمان خورشید رخشان گهی پیدا و دیگر گه مضمر
فلک از پست‌رائیها مبرا جهان زآلوده کاریها مطهر

پروین اعتصامی

برگزاری مراسم جشن بیست و پنجمین سالروز جمهوری هند در دهلی نو

دین در شرق و غرب

یک سخنرانی از فیلسوف و دانشمند گرانمایه دکتر رادها کریشنان

تماس شرق و غرب

ادای حق مطلب دربارهٔ چنین موضوع وسیعی در یک سخنرانی ممکن نیست و آنچه در این فرصت می توانم مطرح کنم تنها چند جنبهٔ عمده از بینش‌های متفاوت این دو جریان عمدهٔ بشری ، یکی آسیایی و دیگری اروپایی است. اروپا وآسیا در تاریخ فرهنگ بشری دو جنبهٔ مکمل یکدیگرند ، آسیا جنبهٔ معنوی و اروپا جنبهٔ فکری آنست و این دو رود ، گاهگاه با فوایدی که برای یکدیگر داشته اند ، به هم پیوسته اند . در اولین برخورد ، حکمت شرقی (مصری ، کلده‌ای ، و هندی) بر فیلسوفان غربی ، چون فیثاغورس و افلاطون ، اثرگذاشت. فتح آسیای غربی به دست اسکندر و روانه شدن مبلغان بودایی به شام و فلسطین در قرون ما قبل عصر مسیحی را می توان دومین برخورد دانست. یکی از کتیبه های آشوکا حکایت می کند که دراوایل قرن سوم پیش از میلاد مسیح ، مبلغان بودایی به دربار سلوکی‌ها در انطاکیه و به دربار بطلمیوسیان در اسکندریه فرستاده شده اند فتح اسپانیا و سواحل جنوبی مدیترانه سومین برخورد است .

تعیین حدود و شیوهٔ تأثیر این سه برخورد در تمدن‌های بزرگ یونانی—رومی، مسیحی ، و جدید دشوار است. امیدوار کننده ترین واقعیت در مورد آیندهٔ بشریت همانا گرد هم آمدن مردم جهان در زمانهٔ کنونی است. شرق و غرب دیگر نه از حیث زندگی می توانند از یکدیگر جدا باشند ، نه از حیث اندیشه. تماسهای این دو که تاکنون اتفاقی و کوتاه بوده اکنون ثابت و همیشگی شده است.

نیاز به دین

وحدت جهان جدید، پایگاه فرهنگی تازه‌ای لازم دارد و مسألهٔ اصلی اینست که آیا راهبر این جهان باید معنویات باشد یا آن ذهن اقتصادی و عملی که اکنون بیشتر مسلط است. جهانی مکانیکی که بشریت را در ماشین بی روح کارآیی اقتصادی درهم آمیزد، هدفی شایسته برای کوشش بشری نیست. ما به بینشی معنوی نیازمندیم که نه تنها زندگی خیز گرفتهٔ اقتصادی و سیاسی را در مقاصد خود بگنجاند، بلکه نیازهای عمیق روح را نیز برآورد. برای شناخت خصلت واقعی یک تمدن باید بیشتر به ارزشهای معنوی و توشهٔ فکری آن پرداخت تا به جنبه‌های صوری و نهادهای اجتماعی آن. دین باطن تمدن است، روحی است که به تن سازمان اجتماعی تعلق دارد. کاربردهای علم، اتحادیه‌های اقتصادی، و سازمان‌های سیاسی می توانند جهان را به ظاهر گردهم آورند، اما برای رسیدن به وحدتی استوار و پایدار لازم است رشته‌های پیوند اندیشه‌ها و آرمانها، که نامرئی اما ژرفترست، استوارتر گردد.

در کار باز ساختن خاندان بشری، نقش دین کم از علم نیست. فرد آدمی مرکب از تن، ذهن، و جان است، و هر یک به پرورش خاص خویش نیازمندند. تن را خوراک و ورزش نیرو می بخشد، ذهن با علم و نقادی صاحب خبر می‌شود، و جان به نور هنر و ادبیات و فلسفه و دین روشنی می گیرد. اگر جان بشریت می باید ببالد، تنها راه آن ورزش دادن نیروهای مطلوب آنست. دو رود آسیایی و اروپایی هر یک در مسیر خویش حاصلهای شگفت به بار آورده اند، نخستین با صداقت مطلق روحانی و دومین با انسجام فکری جدی. رود بزرگ زندگی، بستر خود را بر حسب پست و بلندی‌های منطقه‌ای که می پیماید، می برد. زیست نسبتاً مستقل این دو قاره از نظر فکر و زندگی به پدید آمدن خصوصیات و صورتهای خاص انجامیده است. اما، البته، هیچ خصوصیت ذهنی و روحیی نیست که ویژهٔ نژادی خاص باشد. ملت‌های بزرگ از حیث داشتن

یا نداشتن یک خصوصیت، چندان فرق با هم ندارند، بلکه فرقشان فقط از نظر درجه و شدت داشتن آن خصوصیت است. غرب از عرفان و مذهب اهل فقر خالی نیست و شرق از علم و روحیهٔ اجتماعی. اگر فرق باشد، مثل همهٔ تمایزهای ملموس، نسبی است. اگر آنچه خواهم گفت به ظاهر جزمی بنماید، برای سهل گردانیدن ارائه مطلب است، زیرا مردم جزمی و ملت پرستان تنگ نظر از آنرو میان دو چیز تمیز قایل می شوند که آنها را از هم جدا کنند، و جویندهٔ حقیقت آنها را از هم جدا می‌کند تا تمیز دهد.

دین‌های کنونی

هند از نظر دین مظهر ''شرق'' است. و از نظر جغرافیایی میان غرب سامی و شرق مغولی قرار دارد. مرحوم لووس دیکینسون در رساله‌ای دربارهٔ تمدنهای چین و ژاپن[1]، هند را تنها کشوری دانسته که مظهر ''شرق'' است. روح سامی از حیث اصالتی که برای فعالیت قائل است و عشقی که به قدرت دارد به روح غربی نزدیکتر است. آسیای سامی، به علت نزدیکی به روم، روح رزم آوری و سازمان دهی را در خود پرورده است. این حوزه منطقهٔ بینابین ''شرق'' و ''غرب'' است. همچنین، در خاور دور عرفان شرق به صورت عشق به زیبایی و نظم و روح اصالت عمل در خشثی آرام دارد. یونان و روم مظهر روح ''غربی'' اند.

بعلاوه، درمیان ادیان کنونی دینی نیست که از غرب برخاسته باشد. گاهوارهٔ همهٔ این ادیان هند و ایران و فلسطین بوده است و بعضی از آنها در غرب اشاعه یافته اند. بدین ترتیب، مسیحیت یک دین شرق است که نهال آن به غرب منتقل شده و صورتهایی به خود گرفته که خاص ذهن غربی است. آیین‌های هندو و بودایی صرفاً شرقی اند. دین یهود در روزگار مکتب اسکندریه آشکارا زیر نفوذ غرب قرار گرفت. در ادوار ما قبل مسیحیت، یهودیان اسکندریه با زندگی و اندیشهٔ یونانی برخورد کردند.

کتب یهودی ـــ اسکندرانی فلسفهٔ دینی، که فیلون آخرین نمایندهٔ بزرگ آنست، حاصل این برخورد است. در اوج اعتلای فرهنگ اسلامی، در سده های نهم و یازدهم، آثار علمی و فلسفی یونانی به زبان عربی در دست بود و انقلاب بزرگ فکری اروپا در سده های دوازدهم و سیزدهم حاصل دست یافتن اروپاییان به بعضی ترجمه های کتابهای عربی به زبان لاتین بود. با اینهمه، آیین های یهود و اسلام به طور کلی شرقی اند. آیین های هندو و بودایی را میتوان، هم از نظر خاستگاه و هم حوزهٔ نفوذ، نوعاً شرقی دانست، در حالی که مسیحیت را می توان دینی نوعاً غربی شمرد. زیرا این یکی از قوانین زندگی است که ادیان نیز، مثل چیزهای دیگر، طبیعت اورگانیسمی را به خود می گیرند که آنها را در خود جذب می کنند. فرق میان تعالیم ناب و سادهٔ مسیح و شرح و بسطی که مسیحیت در غرب یافت آشکارا نشان می دهد که شرق و غرب چه اختلاف نظری دربارهٔ دین دارند.

زندگی روحانی و صورتگرایی[2] فکری

ذهن غربی تعلقی و اخلاقی است، اثباتی[3] و عملی است، در حالی که ذهن شرقی بیشتر متمایل به زندگی درونی و تفکر اشراقی است. رابرت بریجز در ''وصیت نامهٔ جمال''[4] می گوید که غرب در گذشته درپی حکمت روحانی به شرق می نگریست، و شرق اکنون مبهوت پیروزیهای مادی غرب است:

''پدر انمان به سوی شرق سفر می کردند
تا مسحور عجایب شوند،
آنجا که هرم، بتخانه، و نقشهای هوشربا
در غروب رو به زوال قدمت می درخشند.
و اینک شرقیان به نوبهٔ خود
به زیارت زیارتگاهی پرت می روند،
چه ''عقلا''ی ایشان چراغ برق را در غرب
دیده اند و به نیایش می آیند،
سر خوش از خیال تازگی های بدچهر و
ترفند های علمی ما،
زیرا که همه چیز در روزگار چنین چیزها
می‌تواند خیالی از عظمت با خود داشته باشد
و عظمت خود خیالی است، آیین پوچ که
بدان انسان خدای را نیایش می کند''.

به طور کلی، می توان گفت که خصلت اصلی اندیشهٔ شرق تأکید آنست بربینش خلّاق، در حالی که خصوصیت نظامهای فکری غربی پیوندی است که باعقل انتقادی دارند و آنچه را که موجود، انضمامی (Concrete)، و فردی است از آنچه منطقی محض است جدا می کنند. منطق متمایل به آنست که هر چیزی را به اصل ''همانی'' (Identity) کاهش دهد، ولی هیچ چیزی نیست که در دو لحظهٔ پیا پی از موجودیت خود همان باشد که بود. عقل می خواهد رود روان را در قالبهای یخ منجمد سازد. حقیقت چیزی است که زیسته می شود و نه فقط آنچه که منطقاً فهمیده می شود، و با این همه به منطق نیازمندیم برای آنکه بیندیشیم، اثبات کنیم، و میان اندیشه ها و ادراکهای یکدیگر ارتباط برقرار کنیم. ولی شرقی بر آنست که حقایقی هست که عیان نمی توان دید، و حتی معتقد است که کوششهای منطقی برای قالب گیری این حقایق در قضایای قابل انتقال به دیگری، به آنها آسیب می رساند. اما غرب در پی وضوح است و از راز گریزان. (به گمان ''غرب'') آنچه به بیان در آمده و برای مقاصد آنی ما سودمند باشد حقیقی است و آنچه بیان نشدنی و بی فایده باشد غیر حقیقی است. درست گفته اند که ''یونانیان باهمهٔ تیز هوشی و چالاکیشان کمتر طبع راستین دینی داشتند. از این جنبه است که غرب و شرق، که اولی بیشتر اهل عمل و دومی بیشتر اهل عرفان بوده است، همیشه باهم فرق داشته اند[5]. کشش افلاطون به سوی عرفان نشان می دهد که او چه قدر از یونانیان عادی بدور بوده است[6].

در ادیان غربی اشتیاق به تعریف کردن و صورت بخشیدن وجود دارد. روح یونانی به این راضی نمی شود که خدا را به صورت حقیقت روحانی تصور کند، با قدرتی مجرد یا نیرویی نا متعین که در جهان حلول کرده است. او باید به خدایانش طبایع خاص همراه با خصوصیات طبیعی معین بدهد. مثلاً اروس Eros مرد–خدایی است زیبا. ''آدمی چهر انگاری'' (Anthropomorphism) ذهن یونانی مشهور است[7]. طبع تجسم بخش

یونانی خدایان را به لباس صورتهای معین مانند صورتهای دیدنی و لمس کردنی هنرهای تجسمی، در می آورد. دین مسیحی میراث اصالت عقل یونانی است.

یک دین تعقلی تصویرها را با حجت‌ها و اسرار را با اصول جزمی خلط می کند. از نظر چنین دینی موضوع های معرفت همواره یکی است و اساطیر (میت) و نماد (سمبول) های ثابت چیزی جز نقاب نیست. چنین دینی با کلمات بازی می کند و معنی آنها را از کف می دهد. سازمان یافتن، حاصل استبدادی مبتنی است بر یک سلسله آداب و احکام. یک دین سازمان یافته یا یک کلیسا، با هر عقیده‌ای که با احکام آن مخالف باشد، دشمنی می کند. اگر دانش جدیدی احکام قدیم را به خطر اندازد این دانش است که زیان می بیند. کلیسا نمی تواند آزادی فکر را در درون مرزهای خود، و از آنرو، حتی در بیرون از آن، مجاز بداند، مجبور است ایمان را تحمیل کند و بی ایمانی به اصول را مورد تعقیب قرار دهد. اگر لکهٔ ننگ جنگهای دینی نام زیبای یونان را نیالوده است، به علت چندگانگی خدایان آنست. یونانیان اصراری نداشتند که اگر زئوس را به نام دیگری بنامیم به لعنت ابدی گرفتار خواهیم شد.

دین در شرق بیشتر زندگی روحانی است. درک این است که انسان با روح حقیقت، عشق، و زیبایی در جهان یگانه است. چنین طرز فکری دربارهٔ نقش قضایای عقلی مبالغه نمی کند و آنها را کوششهای قابل تردید برای ساده کردن حقیقت می انگارد و معتقد است که الوهیت، نا محدود و بی پایان است و تجلیات ممکن آن، بی شمار. بیان را «ماورا»یی است که هیچ بیانی بدان دست نمی تواند یافت، اگرچه آن «ماورا»، خود همهٔ بیانها را جان می بخشد و جوهر و معنا وام می دهد. قرنها پیش از اسرائیل و مزامیر داود، مناجات یک شاعر بی نام و نشان مصری به گوش می‌رسد که خدا را نه چون دوست یا نجات بخش مخاطب قرار می دهد، نه در هیأت انسان یا نمادهای کنده در سنگ:

«کسی او را ندیده است، کاهن قربانی ندارد، در پرستشگاهها پرستید

نمی‌شود ، جا و مکانش معلوم نیست . در هیچ یک از عبادتگاههای او بتان رنگین وجود ندارد . جایی نیست که او را در خود بگیرد . نامش در آسمانها ناشناخته است و صورتش پدیدار نیست . پس ، ساختن هر تندیسی از او ، باطل است . عالم خانهٔ او است ، نه هیچ سرایی که بشر ساخته باشد .»

شکلهای دین آنقدر که اهمیت دارند حقیقت ندارند . هیچ معنایی را با معیارهای بیرون از آن نمی‌توان سنجید . برای درک معنای یک اندیشه یا نماد دینی باید ارزشی را که بیان می‌کند یا بدان دست می‌یابد ، پیدا کرد . روح به هیچ یک از صورتها ، هر قدر هم که کامل باشد ، پای‌بند نیست . ادیان شرق غیر جزمی اند و پیروانشان اساساً از چیزی پیروی می‌کنند که می‌توان آن را کردار نیک روحانی خواند. آنها چیز خوب را تنها بدین خاطر که خوبترین چیز نیست رد نمی‌کنند. آنها به فرد همانگونه که هست احترام می‌گذارند و اگر فرد خود نخواهد ، برای اصلاح او پافشاری نمی‌کنند. در آسمان نه تنها خانه‌های بسیار هست ، بلکه برای رسیدن به آنها نیز گردونه‌های گوناگون هست . ادیان هندو و بودایی هر شکلی از ایمان را در بردارندهٔ درجاتی از حقیقت می‌دانند ، و در نتیجه ، همه‌گونه فرقه های شگفت و عقاید خرافی در حوزهٔ این ادیان می توان یافت .

نتیجهٔ طبیعی این اختلاف تکیه اینست که قضیهٔ دین شرق بیشتر قضیهٔ فرهنگ روحانی است تا دانش اندوزی مدرسی . حقیقت را نه از طریق نقادی و بحث بلکه از طریق ژرف گردانیدن یا بالا بردن سطح وجدان می آموزیم . خدا نه عالی ترین صورتی است که باید به آن علم داشت ، بلکه وجود برینی است که باید آن را شناخت . در شرق بر فضایل انفعالی تکیه می شود ، مانند آرامش توأم با مراقبه و قدرت روح که حاصل خویشتنداری و ستیزیدن با شهوت ، خشم ، و حرص است . دین ، امر مسلط بر زندگی و نور و قانون آنست . خواجه عبدالله انصاری هروی به مریدانش می‌گفت :

«اگر به هوا پری مگسی باشی ،

گر بر دریا روی خسی باشی، دل به
ست آر تا کسی باشی».

ادیان شرقی بر شکیبایی جان و بی
زاری روان تکیه می‌کنند، که نه از
ر ترس، بل ناشی از قدرتی است که
ز به کار بردن زور برای باز کردن راه
نود در میان جمعیت می پرهیزد.

خموشی در برابر کوشایی

زندگی غربی، همانا زندگی پر جنب
و جوش و فعالانه است. از نظر گا
غرب، زندگی چیزی است که باید آن
را به چنگ آورد و از آن لذت برد.
سهم خرد اینست که اسباب حد اکثر
بهره‌مندی از آن را فراهم کند و آن را
برای بهترین مقاصد نظم بخشد، نه
اینکه بیهوده در پی چیزی ناشناختنه و
دست نیافتنی، و خوشنودیی نامتناهی به
ورای آن بنگرد. نیروی هستی، خود
را در عالم صرفی نمایان می‌سازد و انسان
معنای سیر عالم است. قدرت مختار فرد
و ارادهٔ نظام یافتهٔ هیأت اجتماع، نیروهای
بزرگ آفریننده اند. توسعهٔ شخصیت
فرد، که به نحو اصالت بشری تعبیر
می شود، و کارآیی ملی هدفهای کمال
مطلوبند. فضیلت، سازش با عادات و
و رسوم است. فضیلت، داشتن حس
شایستگی و تناسب است، چیزی است که
صورت ظاهر را نگه می‌دارد، و به افکار
عمومی احترام می‌گذارد. عالی ترین
هدف، پیروی از نظریهٔ اخلاقی به شیوهٔ
یونانی است. از افراط در هر کاری باید
پرهیز کرد، چه در لذت و قدرت، چه
ثروت یا حکمت. تهور همانقدر بد است
که جبن، و زهد همانقدر بد که هوسرانی.
تقوا در نظر یونانی، میانه روی است.

اما در شرق، دین عبارتست از پرورش
زندگی باطنی و رسیدن به آزادی روحانی،
و اساساً دستاورد شخصی فرد است از
طریق کوشش سخت در انزوا و خلوت
نشینی بر قلهٔ کوهها و در دیرها. آرامش
و همدردی بودایی است که بر رنج چیره
شده، مراقبهٔ متفکری است یگانه با
جاودانه، و جد عاشق جانباز حق، و
«ترک» قدیسی است که از امیال خود
خواهانه و شهوات بر شده و به بی خویشتنی
رسیده و مسخر خدا گشته است. اینها
در ضمیر شرقی والاتر از زندگی قدرتمندانه

و لذت پرستانه است .

در غرب ، دین یک نمود اجتماعی و امری اجماعی است . اخلاق یونانی اساساً قبیله‌ای بود . یونانی تنها در قبال کسانی که با پیوندهای خاص به او وابسته بودند احساس وظیفه می‌کرد ، اما دربارهٔ بقیهٔ بشریت ، در قبال انسان به عنوان انسان ، به‌لحاظ رعایت ادب تنها به وظایف معمولی گردن می‌نهاد . دین در غرب فقط پشتیبان ثبات جامعه است و سپری در برابر بدعتگزاران . خدایان بنیانگزار رسوم اجتماعی اند . بر تشریفاتی که گروه را به هم می‌پیوندد تکیه می‌کنند . شهروندان خوب ، مردم درست ایمانند و آنهایی که قواعد را بشکنند کافرند . بدین ترتیب 'دولت' خود 'کلیسا'یی می‌شود و 'نجات بخشان' آن ، حرمت دینی پیدا می‌کنند .

هرکولس و تزئوس انسانهایی هستند به مرتبهٔ ایزد رسیده . به سیپیون افریقایی Scipio Africanus احترامات خدایی می گذاشتند و در عیدها مجسمهٔ یولیوس‌قیصر را با شکوه ایزدان حمل می‌کردند . امپراتوران روم پس از مرگ به معبد خدایان (پانتئون) راه می‌یافتند . در گفتار عظیم خاکسپاری پریکلس ، که می‌توان آن‌را تجلی عالی‌ترین صورت دین یونانیان دانست ، هیچ اشاره‌ای به‌خدایان در میان نیست . جنگیدن برای آتن جنگیدن برای آتنه" است . به روایت اوریپیدس ، تزئوس در جنگ بزرگ با تبی‌ها ، جنگاوران خویش‌را چنین بر می‌انگیخت :

"ای فرزندان آتن ! اگر شما در برابر نیزه‌های سخت‌سر آن مردان که از دندان اژدها بر می‌جهد ایستادگی نکنید ، آرمان پالاس نابود خواهد شد".

دکتر فارنل چنین می گوید : "از میان دین هایی که مدرکی از آنها مانده ، هیچ دینی چون دین هلنی سیاسی نیست" ". هر نوع آداب دینی که به‌سود نظم اجتماعی بود تحمل می‌شد. گیبون در کتاب 'انحطاط و سقوط امپراطوری روم' می‌گوید که حکام رومی "جشنواره‌های عمومی را که موجب به قاعده شدن کردار مردم می‌شد ، تشویق می‌کردند. آنها از فنون پیشگویی به عنوان ابزار های سادهٔ سیاست استفاده می‌کردند ، و این عقیده را که اگر کسی به رغم سوگند

با حساسیت هنرمندانه و خیال پردازی آفریننده. کمال مطلوب فرهنگ غربی، که از فلسفهٔ یونانی سر چشمه گرفته، تربیت مردم برای شهروندی است چنانکه بتوانند تمام توانایی خود را در چار چوب دولت و برای دولت به‌کار اندازند. در شرق، نیکمرد کسی است که تمام جهان سرای اوست. هر دوی این انواع اهمیت اساسی دارند، زیرا هیچ کشف روحانی در یک جامعهٔ آشفته پروبال نمی‌گیرد.

تکیه بر عقل منطقی، آرمانهای انسانی، همبستگی اجتماعی و کارایی ملی از ویژگیهای وجه نظر غربی نسبت به زندگی است. اعصار برجستهٔ فرهنگ غرب ــ عصر یونانی، جهان رومی قبل از کنستانتین، دورهٔ نوزایش (رنسانس)، و روزگار ما ــ گواه سنت بزرگی هستند که بنای آن بر عقل و علم و بر کسب دانش منظم از نیروها و امکانات طبیعت مادی نهاده شده و نیز بر این تصور که انسان اورگانیسمی است مرکب از روح و تن، و نیز بر استفادهٔ منظم از آن دانش برای پیشبرد کارآیی اجتماعی و بهزیستی‌یی که زندگی کوتاه انسان را آسانتر و آسوده تر سازد.

دین عیسی و مسیحیت غربی

فرق شیوه‌های تلقی و وجوه نظر شرقی و غربی نسبت به‌دین وقتی آشکار می‌شود که زندگی عیسی و تعالیم او را که در اناجیل مندرج است، با «اعتقادنامهٔ نیقیه»[12] برابر کنیم. این فرق است میان نوعی شخصیت و مجموعه‌یی از عقاید جزمی، میان یک شیوهٔ زندگی و یک نظام ما بعد الطبیعه. تکیهٔ عیسی بر معرفت شهودی، رواداری غیر جزمی و همچنین تأکید بر فضایل بدون خشونت و اخلاقیاتی که شامل همهٔ عالم می‌شود، وی‌را به‌عنوان پیامبری نوعاً شرقی ممتاز می‌کند. از سوی دیگر، تکیه براعتقاد نامه‌های معین و جزمیت (دگماتیسم) مطلق، که حاصل آن تعصب، انحصار طلبی و خلط‌کردن تقوی با ملت‌پرستی است، وجوه اصلی مسیحیت غربی را تشکیل می‌دهد.

دین عیسی، دین عشق و محبت و رواداری و درون بینی بود. اوسازمانی

بنا نکرد بل تنها فرمان به نیایش خصوصی‌داد. میان یهودی و غیر یهودی، رومی و یونانی، تفاوتی قایل نشد. مدعی تعلیم دین تازه‌ای نشد بلکه فقط زندگی روحانی را عمیق‌تر کرد. هیچ نظریهٔ قالب‌گیری شده‌ای عرضه نداشت و تفکر را قربانی ایمان نکرد. درکنیسه‌های یهودیان به‌آموختن و آموزاندن پرداخت. آداب ایشان را تا جایی‌که موجب کوری انسان به‌نور درونی نشود، محترم می‌شمرد وبرای اظهار سرسپردگی اهمیتی قایل نبود میان حقایق ساده ای که عیسی تعلیم می‌داد با کلیسای مبارزی که سلسله مراتب سازمانی و آزمونهایی که برای قبول عضویت دارد، هیچ وجه اشتراک و ربطی وجود ندارد. ولی وقتی مسیحیت به روم رفت و به سنت‌های قیصران دست یافت، دگرگونی آن چاره ناپذیر بود. وقتی اهل جدل یونان و حقوقدانان رومی جای مقدسات و انبیای یهود را گرفتند، الهیات مسیحی صورت منطقی یافت و بر قانون متکی شد. روح مسیحیت یهودی بود، اما نصوص یا اصول جزمی یونانی بود و سیاست و سازمان، رومی[13].

عیسی از طریق زندگی و تعالیم خویش امکان دست یافتن به زندگی والاتری از زندگی عادی را نشان می‌دهد و توصیه می‌کند ـ مسیح از کلاف سر درگم الهیات و آداب مناسک سخن نمی‌گوید، بلکه عشق به خدا یا بینش ماهیت حقیقت، و عشق به‌انسان یا اتحاد با غایت عالم را به عنوان حقایق اصلی دین اعلام می‌کند. وقتی این نهال به‌غرب برده‌شد، اصول جزمی و اعتقادنامه‌ها جای دیدار و نبوت را گرفت، و موشکافی‌های پیچیدهٔ مدرسیان جانشین عشق ساده به‌خدا شد. مسألهٔ کلیسا این نیست که اندیشه‌هایی که عرضه می‌کند از نظرروحانی واجد ارزش اند یا نه، بلکه جستجوی راهها و وسایلی است که با آن بتوان جامعه را همبسته نگاه داشت. اندیشه‌هاونهادهای رومی اینگونه بر سازمان کلیسا اثر گذاشت.

حلول و تثلیث

عیسی نه تقوی را در دانایی می‌داند و نه نادانی را علت بی تقوایی. دین سادهٔ او به روستائیان عامی روی می‌کرد. سلسوس[14] مقررات ورود به‌جامعه

"هیچ مرد با فرهنگی را راه ندهید، هیچ اهل حکمتی، هیچ زیرکی را، زیرا چنین چیزها در نظر ما شر است، اما هر آنکس را که نادان است و بی هوش، هر آنکس را که بی فرهنگ است، هر آنکس را که ساده است، راه دهید و مقدمش را گرامی دارید".
ترتولیان[15] می‌پرسید: "چه شباهتی است میان یک فیلسوف و یک مسیحی، میان یک مرید یونان و یک مرید آسمان؟"[16]
و با اینهمه این‌دین ساده، که چنین مخالف خلق و خوی یونانی به‌نظر می‌آید، وقتی به دست یونانیان افتاد به یک نظام خدا شناختی (تئولوژیک) تبدیل شد.
توجه یونانیان و رومیان به‌خدا برای تشریح نظری عالم بود. رابطهٔ متناهی و نامتناهی مسألهٔ اصلی فلسفهٔ یونانی بود، و راه حلی که افلاطون و ارسطو ارائه می‌کردند نه روشن بود و نه‌قانع کننده. نظریهٔ حلول راه حل این معمارا عرضه می‌کرد. مطابق این نظریه، خدا دیگر از عالم بشری با فاصله‌ای بی معنی جدا نیست، بلکه در واقع در بشریت داخل

امکان وحدت نهایی نوع انسان را با خدا فراهم می‌کند. در مسیح اتحاد خدا و انسان را می‌یابیم. روح بی مکان در جهان محسوس حلول کرده است. "اعتقاد نامهٔ نیقیه" پاسخی است به مسألهٔ ما بعدالطبیعهٔ یونانی و نه مسألهٔ دین یهود، و از زمان تدوین آن تاکنون محل جر و بحث‌های نظری بسیار بوده‌است.

همچنین متوجه می‌شویم که تحولی تدریجی از وحدانیتی خشک به الوهیتی تثلیثی در میان است. یونانیها نه فقط زئوس پدر بلکه جامعه‌یی کامل از خدایان و الاهگان را می پرستیدند. در اعتقادات یونانی ـ لاتینی، زئوس عنوان ژوپیتر گرفت و بالای همهٔ خدایان و الاهگانی که در خداوندی او شریکند قرار داده شد. وقتی چند خدایی رومی و وحدانیت یهودی در هم آمیخته شد، خدای کاتولیک، خدایی که خود جامعه‌یی است، پدید آمد. امپراتوران روم، که سخت مشتاق ازمیان برداشتن جدایی شهروندی و عضویت در کلیسا بودند، خدایان محلی را به

سان مسیحی بدل کردند . امپراتوران
نتوانستند با تعقیب و آزار ، مسیحیت
از میان بردارند ، اما ساعت پیروزی
بحیت بر روم ، ساعت شکست انجیل
می بود . مسیحیت در حصار تمدنی
در آن رشد کرده بود محصور شد .
ما خزانهٔ حکمت مقدس شد یا نوعی
ن اسرار الهی ، و نه سرچشمه آن .

مسیحیت ، دینی ترکیبی است ،
زه‌ای است از اعتقادهای مختلف پیشین
ردی‌ها ، یونانی‌ها و رومی‌ها ، و همچنین
دهای مختلف حوزهٔ مدیترانه در این
کیب سهم دارند ، و در نتیجه ، به
م شوقی که به سیستم دارد ، فاقد
ستم است . مثلاً ، تصور آن از خدا
ن یک پدر مهربان ، یک قاضی جدی ،
ـ مأمور آگاهی ، یک مدیر مدرسهٔ
نتگیر ، و سر کردهٔ کشیشان ، نوسان
کند .

زندگی مسیحیت اولیه و ناپذیرندگی حیت بعدی

وقتی ایمان با اعتقادهای جزمی
آمیخته شود ، ناچار انحصار جویی و
تعصب در کار می‌آید . مسیحیت در شکل
اولیه‌اش کاملاً پذیرای اندیشهٔ غربی
و معتقداتی بود که با آنها بر خورد می
کرد . چهارمین انجیل[18] نظریهٔ کلمه
(Logos) را اقتباس کرد و چنان وضعی
به خود گرفت که گویی پرستندگان مسیح
خیال برپا داشتن خدایی تازه را در سر
ندارند . چهارمین انجیل‌گزار[19] از این
واقعیت که نظریهٔ ''لوگوس'' در اصل
یونانی است و بوی کفر می‌دهد دغدغه‌ای
نداشت ، شرایع خشک دین یهود دست
و پای او را نمی بست . ژوستن مارتیر
*Justin Martyr می توانست بگوید :
تعلیمات افلاطون با تعلیمات مسیح بیگانه
نیست ، اگرچه این دو از همه جهت
با هم شباهت ندارند ، زیرا تخم افشانده
شدهٔ کلام به همهٔ نویسندگان امکان
می‌داد که دیدی مبهم از حقایق داشته
باشد[20] با اینهمه ، مسیحیت در قرن چهارم
تعصب پیشه کرد . آزادی بزرگی که
بطلمیوس یکم در اسکندریه پی افکنده بود
و جانشینانش با گشاده دستی بذل می
کردند ، سر انجام به فرمان تئودوسیوس
بزرگ ، امپراتور مسیحی ، در ۳۸۹ میلادی

ریشه کن شد، چرا که آن را گرمخانهٔ پرورش کفر می دانستند[21] چند قرن بعد وقتی مسیحیت با اسلام رو در رو شد، طرز برخورد «روادارانهٔ» اولیهٔ خود را در پیش نگرفت بلکه سر سختانه و متعصبانه با آن جنگید. اگر هم بر آن باشیم که اسلام سازمان مجاهدی است که پیروان خود را برادرانه به جهاد می انگیزد و به وسیلهٔ قرآن و مراجع تفسیر، انضباطی سخت بر آنها تحمیل میکند، باز نمی توانیم انکار کنیم که مفهوم برادری در اسلام از مرزهای نژاد و ملیت بر می گذارد، و این خصوصیتی است که بسیاری از دین های دیگر ندارند. امروز نیز وقتی مسیحیت با دین هندو[22] رو برو می شود، وضعی به خود می گیرد که از انعطاف ناپذیری حکایت می کند. این دین آموزندگی و رواداری را که از خصوصیات روزگار اولیهٔ آن بود، از دست داده است.

مسیحیت دیگر دین رشد و آزادی نیست، دین «به خط کردن» است. اما باید گفت که کلیسا حامل تجلی

است، و تنها تجلی است که مرجعیت دارد، نه کلیسا، عنصر نبوت مرجعیت دارد و نه قوالب آن. کلیسا اصول جزمی را بر اساس طرز فکر کنونی وضع می کند، اما نمی تواند مدعی آن باشد که هیچ اصل جزمی یا قالبی، ختم فکر است. فکری که در گذشته کرده اند به هیچ وجه نمی تواند لزوم اندیشیدن را برای مردم کنونی نفی کند. تضاد میان دین آزاد و سادهٔ عیسی، و نظام فکری جزمی کلیسا در فصل مربوط به «مفتش بزرگ در برادران کارامازوف»، اثر داستایفسکی روشن شده است. «مفتش بزرگ» برای مسیح شرح می‌دهد که کلیسا کار او باطل کرده، کار او را تصحیح کرده بنای آن را بر مرجعیت خود نهاده است روان مردم در حقیقت مانند گوسفند اس و نمی تواند هدیهٔ هولناک آزادی که مسیح آورده تحمل کند. کل لطف کرده که مردم را از دانش تحقیق آزادانه باز داشته و از اعم خود، بردگان فکری ساخته است. اما بهشت است و رفض، دوزخ. نگاه به قوانین جزای تئودوسیوس، که

های سنگین پیروی از هر دینی جز
یت را منع می‌کند، نگاه کنید به
مدارس فلسفه در آتن به دست
ینیانوس، به صلیبیان آلبیگایی[1]، به
های دومنیکی، به "قوانین برتری
سانی"[2]، در انگلستان عهد الیزابت،
نگهای دینی قرن هفدهم، و به
ابی که بر نوتعمیدیان[3] رفت.
پیوس نهم اعلام کرد: "بیایید
ه استوارتر بر این عقیده باشیم که
بق نظریهٔ کاتولیک، تنها یک خدا
: دارد، یک دین، یک تعمید، و
. این فراتر گذاشتن (مثلاً تحقیقی
رهٔ سرنوشت جانها) گناه است."
، فیلسوفانی که خودرا سرسپردگان
ت می دانند نمی توانند خود را از
داد ادیان تعقلی آزاد کنند. آنان به
، اقرار می کنند که مسیحیت،
، یگانه نیست، اما باور دارند که
حیت بیان مطلق حقیقت مطلق است.
این دین، جاودانه در گذرا ادغام
، است. چنانکه هگل می گوید:
ن مسیحی دین کاملی است. دینی
وجود روح را به صورت واقعی با

برای خود نمایان می کند. دینی که
درآن، دین خود، در رابطهٔ عینی با
خویشتن درآمده است."[4] ولی اگر به
تعالیم مسیح صادقانه ایمان داشته باشیم
می دانیم که حقیقت مطلق از همهٔ اشکال
و اعتقادنامه‌ها، از همهٔ مظاهر تاریخی
و نهادی بر می گذرد.

تعصب ملی

مسیح از ما میخواهد که دین را
نور و قانون زندگی خود سازیم. او یک
آرمان اخلاقی را جانشین وظایف تشریفاتی
کرده است. "دلی شکسته و توبه‌گر"
داشتن ارزشمندتر از آنست که انسان
ظواهر را رعایت کند. رعایت ظواهر
بدون داشتن احساسی زنده از خدا،
بیهوده و سترون است. مسیح فریسیان را
که می خواستند خیلی مفت و مجانی با
آسمان صلح کنند شماتت می کرد.
ندای خدا بر دعاوی پدران و مادران،
زنان و فرزندان، مقدم است. اما ما نمی
خواهیم دین را نیروی سازندهٔ زندگی خود
کنیم ما با "میانه روی" یونانی با آن
طرف می‌شویم. قدیسان عموماً موجوداتی

کناره جویند که از جهان گذرا می گریزند تا حقیقت خدارا جست وجو کنند. آنان با عبادت و پارسایی زندگی می کنند. انزوا و خلوت نشینی اساس زندگیشان است. حتی در غرب کسانی که عمیقاً زیر نفوذ روح مسیح باشند، آهوان را خوراک می دهند و با ستارگان سخن می گویند، و اگر مرد عمل باشند بیماران را شفا می بخشند و کلام خدا را موعظه می کنند. اینان مشتاق تحسین عامه یا تایید اجتماع نیستند.

نتیجه عمل به اصول عیسی، پدید آمدن جامعه‌یی از تمام بشریت است، جامعه‌یی که در آن باری از دوش یکدیگر برداریم و در غم‌وشادی هم‌شریک باشیم. چنین جامعه‌یی فارغ از همچشمی‌های ملی و رقابتهای صنعتی است، زیرا به اشیاء که سود بردن یکی از آنها مایهٔ زیان دیدن دیگری است، کمتر اعتبار می دهد. ولی متأسفانه ما نمی خواهیم چنین اخلاقیاتی در پیش گیریم. مسیح هشدار می دهد که اگر تمام جهان را به قیمت از دست دادن روانهای خود به دست آوریم، اگر به قیمت اعتقاداتمان با جهان از در سازش در آییم، سودی نکرده‌ایم. آنچه مهم است راستی درونی و صداقت روحی است. اما امروزه مرد دین بیشتر خدمت‌گذار ملت است تا کسی که به خدا نزدیک است. ژاندارک به صراحت گفت، هرکه به فرانسه حمله برد به خدا حمله برده است و اعلام می کرد که فرانسه همیشه بر حق است؛ فرانسه همیشه با خداست، و مخالفت با فرانسه مخالفت با حق و خداست. مسیحیت توأم است با دین ملی پرستی که ه دولتی بصورت غایتی ـ برای ـ خود در می آورد، غایتی که ناگزیر حقیقت و اخلاق عدالت و تمدن، تحت‌الشعاع آنند. کلیسا به دولت پیوسته است. در جنگ گذشتهٔ مسالمت جویان به استثنای کویکرها Quakers، خارج از کلیساهای رسمی بودند. عیسی مخالف آن بود که انجیل را دستاویز ملت پرستی یهود کنند. اما کلیسای انگلیس همانقدر با امپریالیسم انگلیس مربوط است که ”کلیسای یونانی در روسیه با تزاریسم مربوط بود

لیساهای ملی مسیحی طغیانی آشکار برضد جیل مسیح اند.

تعالیم مسیح ، آنچنانکه غرب مدعی ان به آنست ، در مردم جذب نشده ت ، اگر یکی از پیروان ، انجیل را جد بگیرد و بخواهد به آن عمل کند ، بال کلیسا به وحشت می افتند ، اگرچه ن رجال بسیار دوست دارند از عیسی صورت نماد (سمبول) روی شیشه های قش کلیساهای نیمه تاریک استفاده نند .

امرسون Emerson عقیده داشت که . رواق به راستی رواق بود ، اما در لم مسیحیت مشکل بتوان که مسیحی قعی یافت و نیچه خاطر نشان می کرد ه تنها یک مسیحی در جهان بود ، که صلیب جان داد.

ن و الهیات

در حالی که دین از شرق به غرب ریان یافته ، جریان الهیات (تئولوژی) عکس بوده است. دین عقلی غرب عشقی که به قانون نظم و تعریف می زد ، محاسن برجسته و همچنین کمی و کاستیهای خود را دارد ، همچنان که دین شهودی شرق. آن یک مردم را به قلمرو همگانی زیرکی ، دانش ، و انضباط می کشاند ، و این یک به اختیار ، اصالت و شجاعت . بر خورد این دو ، امروز می تواند راه را برای یک اتحاد روحانی استوار هموار کند ، به این شرط که تفاهم جای نقادی و قضاوت جانبدارانه را بگیرد. در شرق توجه افراطی به زندگی روحانی ، به بی اعتنائی به شرایط مادی پی انجامیده است که مقاصد روحانی تنها در آن تحقق پذیرند . روحانیت شرق در صورت های مرده و سترونی که فساد آور است ، متحجر شده . علمای محافظه کار ما با ذهنیت طلاب ، با قضیه روبرو می شوند ، یعنی با کلمات و متون سروکار دارند نه با واقعیات و حقایق. تندروان ما که ذهنهاشان از ابتکار تهی است و با تجربهٔ زنده در تماس نیستند ، از غرب تقلید می کنند. تفوق دین غربی اینست که فرد رستکاری خود را در خدمت به خلق می جوید . برای تماس نزدیکتر با خدا خلوتگزینی کافی نیست. دین فقط از زندگی بر نمی گذرد بلکه زندگی ساز نیز هست.

عبادت حقیقی خدمت به بشریت رنجدیده است. دین در ذات خود تصدیق این نظریهٔ عالی است که هر روان بشری ارزشی بی همانند دارد. وجدی که از آگاهی به برابری همهٔ روانها دست می دهد، همهٔ موانع میان انسان و انسان را از میان بر می دارد. دین حقیقی با بینشی که از یگانگی نوع انسان دارد در جهت پدید آوردن اجتماع روحانی کار می‌کند. چنین دینی نمی تواند در قلمرو ملتها و قاره‌ها توقف کند، بلکه باید همهٔ نوع بشر را در بر بگیرد. لازمهٔ چنین عشقی به انسان درک اعتقادات ملتهای دیگر است، و این جنبه‌ای است که ادیان شرق را بر دین غربی برتری می دهد. آدمیان همه دوست دارند که اندیشه‌ها و معیارهای خودرا بر افراد دیگر تحمیل کنند. ما همه نهانی به این قالب ذهنی عشق می ورزیم. اما چیزی بدتر از خوار شمردن عقیده‌ای صمیمانه نیست، به ویژه وقتی که آن عقیده با آمال روحی بشریت سازگار باشد. امروز

ما دیگر آنقدر بردهٔ کلمات نیستیم که بوده‌ایم و می توانیم در پشت برچسبها، زندگی را ببینیم زودتر از آنچه بسیاری از ما انتظار داریم، روزگاری خواهد رسید که کلیساها، معابد، و مسجدها درهای خودرا به روی همهٔ مردم نیکدل بگشایند، روزگاری که ایمان به خدا و عشق به انسان تنها شرط عضویت و عبادت باشد، روزگاری که همهٔ بشریت یک روح داشته باشند، اگرچه نامشان یکسی نباشد والتر پتر Walter Pater در در کتاب رنسانس، حکایت می‌کند که وقتی بار خاک مقدسی را که از اورشلم آورده بودند با خاک کامپو سانتو Campo Santo در پیزا Pisa مخلوط کردند گلی تازه از آن روئید که شباهتی به گلهایی که تا آن زمان دیده شده بودند نداشت، گلی به رنگهای نایاب با ترکیب غنی گلبرگها. آیا در اعصار آینده، از اختلاط و آمیزش ادیان شرق و غرب، چنین گلی سرشار از زیبایی و غنای گلبرگها خواهد روييد؟

Notes

1 - Lowes Dickinson, Essay on civilization of India, China and Jap

2 - Formalism

3 - Positivist.

4 - Robert Bridges, *The Testament Beauty*.

5 - "Jesus Christ", by Dr. Stan Cook, *Encyclopædia Britannica*, 14th ed 1929.

6 - Earp : *The way of the Greeks* (19: p 47

۷ - رجوع کنید به دکتر فارنل: "هیچ
به‌ای از دین هلنی بارزتر از آدمی
ٔرانگاری آن نیست، و در تمام طول
رۀ گسترش و سابقۀ آن، اصل آدمی
ٔرانگاری بیش از ادیان دیگر بر آن حاکم
ٔه است".

Farnell, *Greece and Babylon* (1911), p. 1

8 - Cornford : *Greek Religious Thoug* (1923) p. XII.

۹ - مفیستوفلس (Mephistopheles)
بارۀ الهیات می‌گوید: "بطور کلی، لغت
بچسب آنگاه از دروازه‌ای امن به‌معبد
ین خواهی رسید"، وقتی شاگردش به او
ی گوید، اما کلمات باید معنی داشته
شند"، جواب می دهد " آری، فقط نباید
ملی نگران آن باشیم، زیرا درست جایی
معنا رسا نباشد، کلمه سر می رسد.
باحثات را می توان درست و حسابی
کلمات پیش برد، باکلمات میتوان
ـ سیستم ساخت، کلمات موضوع اصلی
مانند: کلمه نمی گذارد که یک ذره از آن
داشته شود".

۱۰ - الهۀ خرد، مهارتها، و جنگ در
ساطیر یونانی.

11 - Farnell : *The Higher Aspects of Greek Religion* (1912) p. 80.

۱۲ - Nicene Creed ، اعتقادنامۀ رسمی
ارتودوکسها و کاتولیکها و بعضی فرقه‌های
پروتستان، که به‌قول رایج همان اعتقادنامۀ
"نخستین شورای نیقیه" (۳۲۵ م) است
دربارۀ مسائل ناشی از آریانیسم. آریانیسم
بدعتی است که کشیشی به نام آریوس
(حدود ۲۵۶-۳۳۶) در دین مسیح گذاشت.
وی می گفت خدا قبل از خلقت کائنات
فرزند خود عیسی را بوجود آورد، ولی
عیسی نه با پدر برابر است و نه چون او
ابدی است قسطنطین امپراتور، برای
جلوگیری از تشتت عالم مسیحیت
نخستین شورای نیقیه را مامور رسیدگی به
این امر کرد و در این شورا آریانیسم محکوم
شد. در اعتقادنامۀ نیقیه، که از معروفترین
اعتقاد نامه های مسیحی است، چنین
آمده است: "ما ایمان داریم به خدای
واحد، پدر قادر مطلق، خالق همۀ چیزهای
مرئی و نامرئی، و به خداوند واحد، عیسی
مسیح، پسر خدا، مولود از پدر، یگانه
مولود که از ذات پدر است ..."
(نقل به‌اختصار از دایرةالمعارف مصاحب)

۱۳ - دکتر Hatch می گوید: "این موضوع
خود را به سه صورت اصلی نشان می‌دهد:
نخستین آنها تمایل به تعریف است.
مسیحیان اولیه این به‌قانع بودند که‌به‌خدا
ایمان داشته باشند و او را بپرستند، بی
آنکه بکوشند مفهوم خدارا که در بن ایمان
و پرستششان قرار داشت به‌دقت تعریف
کنند. تصور آنها از خدا این بود که یکتا،
بخشنده، و متعال است. ولی حصاری از
کلمات پیرامون تصور خود از او نمی‌کشیدند،

. همچنین کمتر ازآن می‌کوشیدند با تعقل ثابت کنندکه تصور شان از او حقیقت دارد.

دومین وجه بروز عادت فکری فلسفی تمایل به اندیشیدن بود ، یعنی استنتاج از تعاریف و تلفیق استنتاجها در سیستمها آزمودن تصدیقها با مطابقت یا عدم مطابقت‌آنها با آن سیستم. مسیحیان اولیه کمتر تصوری از سیستم داشتند. عدم مطابقت یک گفتهٔ به‌ظاهر درست باگفتهٔ دیگر ، ذهن آنها را پریشان نمی‌کرد. اعتقادات آنها حاوی تنوع‌جهان و تنوع اندیشه‌های انسان دربارهٔ جهان بود. و سومین وجه آنکه ، توسل به عقاید اثبات شده کارش به جایی کشید که نخست با ایمان به‌خدا و کوشش برای زندگی زاهدانهٔ سازگار در آمد و سر انجام برآن برتری یافت".

Hatch, *The Influence of the Greek Idea. and Usages upon the Christian Church* (1890, PP. 135 - 7.

رجوع کنید به هارناک: "اصل جزمی چه از جهت مفهوم و چه از حیث بسط ، بذر فکر یونانی است در خاک انجیل".

Harnack, *History of Dogma*, Vol. I, P. 17 (1896).

۱۴ - ظاهراً اشاره است به اولوس کورنلیوس سلسوس دایرة‌المعارف نویس لاتینی Aulus Cornelius Celsus قرن اول مسیحی که اثر عمدهٔ او کتابی است هشت جلدی در طب. (مترجم)

۱۵ - ترتولیان Tertullian (حوالی ۱۵۰-۲۳۰ مسیحی) الهیات نویس رومی ، متولد کارتاژ (مترجم).

16 - Hatch, *The Influence of the Greek Ideas and Usages upon Christian Church* (1890) PP. 124 and 134.

۱۷ - اشارهٔ به‌نظریهٔ مسیحی است در باب در آمدن خدا به‌صورت انسان در مسیح که به همین مناسبت او را "پسر خدا" می نامند. (مترجم)

۱۸ - انجیل یوحنا (مترجم).

19 - Evangelist.

Saint Justin Martya* = (حدود ۱۶۵ - ۱۰۰ م.) متولد در فلسطین. در سن سی سالگی به مسیحیت گروید و بالاخره با پیروان خود در رم به شهادت رسید. دو کتاب در دفاع از مسیحیت از او بزبان یونانی بجای مانده. (مترجم)

20 - Apology. II. 13.

۲۱ - گرچه مقداری از آن به دست ارتش یولیوس قیصر در طول محاصرهٔ اسکندریه از میان برده شده بود.

۲۲ - "کهنتر از [دین] یونانیان ، پاینده‌تر ، بسی روحانی‌تر".

Hoyland: *The Cross moves East* (1931). p. 63.

۲۳ - Albigension ، فرقه‌ای دینی که در جنوب فرانسه در حدود ۱۰۲۰-۱۲۵۰ رونق گرفت و سر انجام به جرم رفض سر کوب شد. (مترجم)

24 - Acts of Supremacy and Uniformity.

۲۵ - Anabaptists ، فرقه‌ای از مسیحیان که منکر ارزش تعمید در کودکی بودند و اشخاص بالغ را تعمید می‌دادند. این فرقه حوالی ۱۵۲۲ در سوئیس تاسیس شد. (مترجم)

26 - *Philosophy of Religion*, E. T. (1895), Vol. II. P. 300.

(ترجمهٔ داریوش آشوری)

نقل از نشریه فرهنگ و زندگی

در بزم درویشان هند

ر زمستان ۱۳۴۱ شمسی که جناب آقای جهانگیر تفضلی سفیر دولت شاهنشاهی
ر افغانستان به سفر هند و دهلی آمده بودند باتفاق برادر ارجمند شان آقای
ضلی رابزن فرهنگی پیشین ایران در هند شبی به محفل درویشان رفتند در آن
ماع و پر جذبه و حال که غزل هارون عثمانی وسیله قوالها خوانده میشد
هانگیر تفضلی سخت تحت تأثیر واقع شدند و غزل زیر را مرتجلاً سرودند در
ستی از شعر هارون عثمانی و غزل جناب آقای تفضلی برای خوانندگان گرامی
شود .

نمیدانم چرا در آخرین دیدار میرقصم
بنازم این سعادت را که پیش یار میرقصم

تو آن قاتل که از بهر تماشا خون من ریزی
من آن بسمل که زیر خنجر خونبار میرقصم

بیا جانا تماشا کن که از انبوه جانبازان
بصد سامان رسوائی سر بازار میرقصم

خوشا رندی که پامالش کنم صد پارسائی را
زهی تقوی که من با جبه و دستار میرقصم

منم هارون عثمانی که یار شیخ منصورم
ملامت میکند خلقی و من بردار میرقصم

* * *

*　　*　　*　　*

باز آمده‌ام مست که مستانه برقصم　　مست از می جانانم و جانانه برقصم
بگریختم از زاهد و از مسجد و محراب　　صاف آمده‌ام بر در می خانه برقصم
ای عقل خدا را شبی آسوده گذارم　　بگذار بکام دل دیوانه برقصم
چون می ز صراحی تو ای ساقی مستان　　آیم بسر و در دل پیمانه برقصم
در پرده‌ی عشاق تو چون تار بنالم　　بر تاب سر زلف تو چون شانه برقصم
روشن کنم این سوز دل‌سوخته چون شمع　　خود بر سر آن شعله چو پروانه برقصم
لبریز شدم از تو سراپای و چو منصور　　بردار بسودای تو مردانه برقصم

جهانگیر تفضلی

نفوذ فرهنگ و تمدن ایرانی اسلامی در شبه قاره

جناب آقای دکتر علی اصغر حکمت سفیر کبیر اسبق دولت شاهنشاهی ایران در هند

از زمان حملات غزنویان و پس از آن در دورهٔ سلاطین هندوستان شمالی در دهلی تا آخر دورهٔ طولانی سلطنت مغولیه همواره تنازع و کشمکش شدیدی مابین هندوئیزم و اسلام در آنکشور برقرار بود که پیوسته تا زمان حاضر ادامه دارد. مسلمانان تابعین مذاهب هندوئی و بودائی و جین را که صور و تماثیل در معابد خود دارند "بت پرست" و "مشرک" دانسته و خود معتقد بعقیدهٔ توحید، و مؤمن به خدای غیبی و یگانه بودند و تعلیم این عقاید شریفه را از واجبات دین میدانستند. چون سلاطین ترک و تاتار و افغان که بر نواحی شمال و جنوب هندوستان بتفاریق حکومت میکردند مذهب اسلام را یگانه مذهب حق و غزای با مشرکین را موجب اجر اخروی میدانسته اند باین واسطه با راجه‌ها و سلاطین هندو پیوسته در جنگ و جدال بودند. ازینرو بسیاری از هندوان از طبقات عالیه و سافله برای حفظ جان و مال خود و فرار از ادای جزیه خواه ناخواه بدین اسلام در آمدند. و نیز از آنجا که دموکراسی اسلام شرف فضیلت و و برتری را منحصر بصفت محمودهٔ تقوی میداند و تمام مسلمانان را از شاه و گدا برابر و برادر میشمارد، طبقات زیردستان هند که دچار مذلت و فرسودهٔ جور بودند بدین اسلام راغب شدند. از طرف دیگر سیل مهاجرین که بقصد غارت یا بطمع کسب و تجارت از ممالک غربی آسیا همواره به هندوستان رو میآوردند در طول مدت هشت قرن هزاران نفوس مسلمان بر سکنهٔ بومی هندوستان بالاخص در شهرهای بزرگ اضافه میکرد، در نتیجه در سراسر آن شبه قاره در طول این مدت بیش از ربع کل سکنه متدین بدین حنیف اسلام گشتند.

دهلی پایتخت مسلمانان هند

آمیزش و اختلاط دو تمدن هندوئیزم کهن و اسلام نوین در مظاهر مختلفهٔ اجتماعی هندوستان بخصوص در ادبیات و دین و فلسفه و عرفان بیش از همه جلوه گر گردید. دهلی که پایتخت سلاطین مسلمانان هند بود در مدت هشت قرن یکی از مراکز مهمه مطالعات علوم عالیه ادب و فنون معقول و منقول اسلام گردید چنانکه با سمرقند و بغداد لاف برابری میزد. در این زمان است که ابن بطوطه سیاح معروف عرب در کشور هندوستان سیاحت کرده و هشت سال تمام در آن سر زمین اقامت جسته و سپس به چین رفته ورحلهٔ خود را نوشته است. همانطور که شعر و فلسفه و دین در آن زمان از ایران به هندوستان سرایت نمود، افکار هندوئی "ودانتیزم" نیز در تصوف اسلامی نفوذ بسیار کرد. هم در این زمان مبادی دموکراسی اسلام و تساوی سید قرشی با غلام حبشی در هندوستان که قرن ها معتاد به سیستم اصناف "کاست" بود تأثیرات فراوان داشت و هزارها نفر از طبقات سافله و عالیهٔ هند بدین اسلام درآمدند. محققین و متفکرین هندو نژاد مبادی وحدت عقاید و اشتراک مبانی ادیان را وضع کردند. از آن میان بابا نانک مؤسس مذهب جدیدی گردید که خرافات و اوهام هندوئی و تعصب و تفوق افراد بشری را بر یکدیگر منکر گشت و بخدای یگانه ایمان آورد. و دین جدیدی بر پایه تساوی افراد و توحید و تقوی تأسیس کرد که بعد ها بنام سیکیزم Sikhism در هندوستان شمالی بحد کمال رسید.

سلاطین مسلمان در جنوب و مشرق

در همان تاریخ که مسلمانان در شمال هندوستان بکشور ستانی و جهان گیری مشغول بودند سلسله های سلاطین هند در جنوب خاندانهای مها راجه های با اقتداری بودند که از آن جمله است سلسله پالاوا Pallavas در کانجی و چولاها Cholas که از میان آنها راجاراج بزرگ و پسرش راجندرا چولا از همه معروفترند این مهاراجه‌ها تا حدود سواحل برمه و بسیاری از جزایر اقیانوس هند را در تحت تصرف خویش در آورده بودند.

در زمانیکه چولاها در اوائل قرن دوازدهم میلادی رو به انحطاط و زوال نهادند سلاطین دیگر مانند هویاسالاها Hoyasalas و یاداواها Yadvas جانشین ایشان گردیدند . تا آنکه در اوائل قرن چهاردهم سلاطین خلجیه و تغلقیه شمال بر آنها حمله کرده و سلطنت ایشان را بر انداختند (ملک کافور در ۱۳۱۰ م. و محمد بن تغلق در ۱۳۲۷ م. راجه های محلی را که در شهر هویاسالا Hoyasala سلطنت میکردند مغلوب ساختند و سلطنت اسلامی دکن را برای اولین بار تأسیس کردند) و در جنوب نیز سلطنت های جدید مسلمانان را تأسیس نمودند. سلطنت بیجایانگار Vijayanagar در جنوب هندوستان در همان زمان تأسیس و توسعه یافت (عبدالرزاق سمرقندی مورخ و مؤلف مطلع‌الدین در نیمه اول قرن نهم هجری از طرف شاهرخ بن تیمور بسفارت نزد این پادشاهان رفته و از آن کشور در کتاب خود بتفصیل یاد کرده است.)

چنانکه گفتیم بالاخره بنگال در تحت تسلط سلاطین دهلی در آمد. گرچه از اواخر قرن داوزدهم میلادی تا اواسط قرن چهاردهم خود استقلالی بکف آورده بودند ولی رسماً تابع پادشاهان مسلمان دهلی بودند . در اواسط قرن چهاردهم در زمان سلطنت محمد بن تغلق بکلی علم استقلال برداشته و سلطنتی مستقل ایجاد نمودند . سکندر شاه بانی مسجد آدینهٔ پاندوا و پسرش سلطان غیاث‌الدین ممدوح خواجه حافظ شیرازی پادشاهانی با عزت و اقتدار بودند .

همچنین در اواخر همان قرن در شهر جونپور Jaunpur شخصی از طرف سلاطین تغلقیه بنام خواجه جهان ملقب به ملک الشرق در آن شهررایت اقتدار برافراشت و چون سلاطین تغلقیه دهلی در نتیجهٔ حملهٔ تیمور بسیار ضعیف و ناتوان شدند خانواده آن مرد بنام "سلاطین شرقیه" در جونپور امارتی مستقل ایجاد کردند که از آنجمله ابراهیم شاه شرقی (۱۴۰۲-۱۴۴۰ میلادی) سلطنتی طولانی و پرعزت و جلال داشت .

جونپور یا شیراز هندوستان

در زمان سلالهٔ شرقی‌زبان و ادبیات فارسی در جونپور قوت گرفت . همچنین موسیقی و شعر در آنجا ترقی نمود تا بجائی

که شهر جونپور به "شیراز هند" معروف شد . در آنجا مساجد رفیعه و مدارس عظیمه از آن سلاطین تاکنون بجای مانده است .

در گجرات نیز خانوادهٔ سلاطین دیگری از مسلمانان در اوایل قرن پانزدهم میلادی بظهور رسید که تا اواخر قرن شانزدهم باستقلال در آن ناحیه فرمانروائی میکردند و با مهاراجه های هند جنوبی و مهاجمین دریائی پرتغال جنگ و جدالها داشتند و آخرین آنها مظفر شاه در ۱۵۷۲ م. از لشکر اکبر منهزم شده و سلطنت شاهان گجرات خاتمه یافت .

همچنین از اواسط قرن چهاردهم (۱۳۴۷ م.) در دکن خانواده‌های سلاطین مسلمان تأسیس شد که از همه مهمتر سلسلهٔ بهمنی و نظام شاهی و برید شاهی و عادل شاهی هستند که به تناوب تا آخر قرن هفدهم در ناحیه دکن سلطنت میکردند. آخرین آنها سلسله قطب شاهی در گولکنده است که در سال ۱۶۸۷ میلادی بدست اورنگزیب عالمگیر منقرض شده و آثار قصور و قلاع ایشان در شهر حیدرآباد دکن هنوز موجود است .

اکثر این سلاطین از دوستداران ادبیات و نظم و نثر فارسی بودند ، شعرای فارسی زبان را تشویق میکرده‌اند دعوتی که محمود شاه دکنی از خواجه حافظ شیرازی نموده است معروف است در خرابهای قصور و مساجد و دیگر ابنیه کتیبه های فارسی بیشمار از ایشان باقیمانده است .

حادثهٔ بسیار مهم در جنوب هند

در اواخر قرن پانزدهم حادثهٔ مهمی در جنوب هند واقع شد که در سرنوشت آینده آن مملکت تاثیری فوق‌العاده داشت و فصل جدیدی در تاریخ هند باز کرد و آن چنان بود که ۷۰ سال قبل ا سقوط سلطنت بیجایانگار Vijayanagar سیاحی پرتغالی با چند کشتی از اروپا و از را جنوب آفریقا بسواحل هندوستان رسید در ماه مه ۱۴۹۸ میلادی واسکودی‌گاما Vascodegama که فرمانده آن کشتیها بو قدم ببندر کالی‌کت Calicut در ساحل غربی هندوستان نهاد و از آن تاریخ ببع پیوسته بازرگانان اروپائی از هولاندی فرانسوی و انگلیسی که با اسلحه و سا

، قوی‌تر و برتر مجهز بودند سواحل
تان را در دریای عمان و خلیج
به تصرف خویش در آوردند .

باید گفت که هرچند در قرون
تاریخ میلادی بازرگانان رومی به
ردی بطرف شرق ، از روی دریای
و دریای عرب ، به سواحل ملابار
، داشتند ، ولی بعد از ظهور اسلام
مصر و ایران بدست اعراب ارتباط
اروپا و مشرق از راه دریا منقطع
د . در قرن پانزدهم مجدداً دریا
ن اروپائی که در طلب امتعه چین
، مانند ادویه‌جات و منسوجات بودند
افتادند که راهی دیگر از طریق
و معبر دماغه امید بهندوستان پیدا
. گرچه حصول این آرزو امری
مشکل بود اما عاقبت در اواخر
قرن کشتی رانان پرتغالی باین امر
شدند .

واسکودی گاما باب تجارت را با
ن و امرای هندی افتتاح کرد و
را " که ناحیه‌ای است در ساحل
شبه جزیره هندوستان مرکز پرتغالیها
ناحیه گوا Goa که اکثریت سکنهٔ
بومی آن بمذهب مسیحی کاتولیک درآمده
و امروز بزبان پرتغالی تکلم میکنند و تا
سال ۱۳۴۰ شمسی در تصرف دولت پرتغال
بود.) هرچند کم و بیش جاهای دیگر
را نیز فتح کردند ولی بالاخره در ۱۵۱۰
میلادی آلبوکرک فرمانده پرتغالی از گوا
بر تمام سواحل دریاهای هند حکمرانی
میکرد .

انحطاط سلطنت مغول

اورنگزیب ملقب به "عالمگیر"
در سال ۱۱۱۸ هجری مطابق ۱۷۰۷
میلادی درگذشت. وی با آنکه مردی
سلحشور و جنگجو بود و سلطنت مغول
در زمان او در جنوب هندوستان به منتهای
بسط و توسعه رسید و دو سلطنت بیجاپور
و گولکنده را ضمیمه ممالک محروسه خود
ساخت ، معذلک چون مردی خشک و
متعصب بود پایهٔ خاندان کهنسال مغولیه
بابریه را در هندوستان متزلزل ساخت.
وی قانون و رسم جزیه را بر هندوان
دوباره مقرر کرد. بسیاری از معابد هندو
را ویران ساخت و جماعتی از برهمنان
هندو و پیشوایان (گوروهای) فرقهٔ سیک

. حتی بعضی از متفکرین و صوفیهٔ اسلام
ا بقتل رسانید در نتیجهٔ این سوء سیاست
. تعصب ، امرای راجپوت از وی رو
گردان شدند . جامعهٔ مراتها Maratha
.ر سواحل غربی هند سر بطغیان برداشتند
سیواجی Shivaji پیشوای آن جماعت امارتی
.لی و مستقل برپا نمود ، و پادشاهی
هندوئی در برابر سلطنت اسلامی دهلی
.رچم ملی بر افراشت .

شکرکشی نادرشاه

نادرشاه افشار که در مملکت ایران جانشین خاندان صفویه شده و مردی کشورستان و سلحشور بود و لشکری آزموده و شجاع در تحت فرمان خود داشت بهندوستان تاخته کابل و لاهور و دهلی را متوالیاً فتح کرد و بسال ۱۷۳۹ میلادی در دهلی قتل و غارت بسیار نمود و این ضربهٔ شدیدی بود که بر پیکر نحیف سلطنت منحطهٔ مغول وارد آمد . افغانستان و نواحی غربی از خاک هندوستان منتزع گردید و جزو سلطنت نادرشاه شد. پس از نادرشاه، احمد شاه ابدالی و جانشینان او مستقل گشتند .

عاقبت امپراطوری عظیم مغول به صورت امارتی کوچك در آمد و پادشاهان ضعیف و کم مایه در تختگاه دهلی بسستی و ضعف اسرار حیات می کردند .

تأسیس کمپانی هند شرق

در اثر این اختلال اوضاع گروهی از بازرگانان خارجی که در هندوستان بساط تجارت گسترده بودند بتدریج آن مملکت را در تحت مالکیت خود در آوردند هولاندی و فرانسوی و انگلیسی در گوشه و کنار ”کولونی“ تجارتخانه هائی مخصوص بخود تأسیس کردند از آنجمله شرکت هند شرقی British East India Company که در اوایل قرن هفدهم تأسیس شده بود بر سایر تجار اروپائی غالب آمد و بعد از زدوخورد و کشمکش بسیار بین انگلیسها و فرانسوی ها که مدتی بطول کشید ، بالاخره کمپانی انگلیسی مذکور از ضعف سلطنت مرکزی و فقدان وحدت ملی و آشفتگی امور استفاده کرده بر خاک هندوستان شرق و جنوبی مسلط گشت.

انگلستان در هند

پایگاه تجارتی انگلیسها در
میلادی در شهر سورت
أسیس شد و بر حریفان پرتغالی
فایق شدند . سه سال بعد
انگلستان بنام سر طوماس رو
Sir T از طرف جیمس اول
لستان بدربار جهانگیر پادشاه
ببعد سراسر قرن هفدهم توسعه
یس و تأسیس پایگاه‌های بازرگانی
در سواحل مختلفهٔ هندوستان
ند. از آنجمله درسال ۱۶۶۱
در بمبئی که بعنوان جهیزیه
انمی پرتغالی بعد از مزاوجت
وم پادشاه انگلیس بتصرف او
. بدست انگلیسها افتاد . همچنین
میلادی شهر مدراس را بنا
ر ۱۶۸۶ میلادی پایگاه تجارتی
تأسیس کردند که بعدها شهر
لکته که دومین شهر بزرگ
ک‌المنافع بریتانیا است بوجود
ین قلعه در آن شهر شهیر
م سوم پادشاه انگلیس در همان

اوقات ساخته شد که هنوز پایدار و مرکزی نظامی آن شهر است شرکت تجارتی انگلیس که بازرگانی هندوستان را بعهده داشت و بعدها مالک رقاب هندوستان شد ، در سال ۱۶۰۰ میلادی تأسیس گردید و آن در زمان ملکه الیزابت اول Elizabeth I بود .

آمیزش تمدن اسلام و تمدن هندوئیزم

آمیزش دو تمدن ــ در تاریخ جهان کمتر اتفاق افتاده است که دو تمدن عظیم از دو نوع مختلف با دو ماهیت متضاد ، مانند تمدن اسلام و تمدن هندوئیزم بیکدیگر تلاقی کرده و با هم اینچنین آمیختگی و اختلاط حاصل کنند .

این دو تمدن که از حیث نوع و نژاد مردم و از حیث آداب و رسوم طبقات و بالاخره از حیث تفکرات مذهبی و اندیشه‌های فلسفی ذاتاً مغایر یکدیگر بودند و هیچگونه قرابت و مشابهتی با یکدیگر نداشتند در این سرزمین برخورد نمودند و در طول مدت هشتصد سال تمدن جدیدی بوجود آوردند که از آن آثار نمایان و برجسته بجای مانده است.

تمدن اسلام از سه معبر و طریق در سه زمان بدست عناصر مختلف وبوسایل گوناگون بخاك هندوستان وارد گردید :

اول — در قرون اولیهٔ هجری (هفتم و هشتم میلادی) تجار عرب از سواحل جنوبی و غربی در هند نفوذ نمودند و در سواحل مالابار و خلیج کامبایه Cambay در گجرات و نواحی دکن (آندرا) دین اسلام را منتشر ساختند .

دختران مسلمانان برای حجاج بن ثقفی

تجارت عربستان و ایران با جنوب هند از عهود قدیمه باستانی دائر بوده است. بعد از طلوع اسلام نیز بازرگانان عرب همان روش را تعقیب کرده ودین مبین اسلام از قرن هشتم بوسیله ایشان از سواحل مالابار و سیلان و سواحل بنگاله ومالایا تا بحد جاوه و هندوچین انتشار یافت . سفاین تجار مذکور از سواحل دریای احمر وخلیج عمان تادهنهٔ رود سند و خلیج کامبایه و اطراف شبه جزیرهٔ هندوستان تا جزیرهٔ سرندیب(سیلان) رفت و آمد می کرده اند . البلادری در فتوحات ذکر کرده که پادشاه سرندیب هدایائی بسیار از جمله دختران مسلمانان اتباع خود را برای حجاج بن یوسف ثقفی حکمران عراق و پارس ارسال داشت .

دوم — غازیان و مجاهدان عرب در تحت قیادت امیر محمد بن قاسم ثقفی در زمان ولید بن عبدالملک خلیفهٔ اموی از طریق غرب در اواخر قرن اول هجری (هفتم میلادی) مکران و سپس ناحیهٔ سند و ملتان را فتح نمودند و تا نواحی گجرات پیش رفتند.

سوم — حمله و هجوم سپاهیان‌سلاطین ترک و افغان از ناحیه شمال غربی از قرن چهارم هجری (یازدهم میلادی) ببعد که منجر به فتح هندوستان شمالی و شرقی گردید .

سلطان محمود و ورود اسلام به شمال هند

مبدء و منشاء این نفوذ سومین ، که بدست پادشاهان مجاهد و غازی برای مملکت ستانی در زیر لوای اسلام صورت گرفت ، بر خلاف دو حملهٔ دیگر که اولی بکلی مسالمت آمیز و دومی با جنگ وجدال همراه بود و هر دو از سواحل دجله و فرات و مرکز خلافتهای اموی

آغاز شده بود ، همانا از آسیای
و خراسان و سواحل رود جیحون
ـمود غزنوی نخستین مهاجمی
از این طریق اسلام را بهندوستان
ارد ساخت ، اما چون هدف او
ـار و چپاول بود و به تشکیل
و ایجاد مدنیت اعتنائی نداشت ،
ـ حمله او اثر مهمی جز در ناحیه
باقی نگذاشت. دورهٔ اختلاط و
ـندویزم و اسلام فی الحقیقت در
بعد از آن شروع شده و آن وقتی
مسلمانان از جنگ و جدال و
گیری فارغ نشسته و در ممالک
هندوستان توطن و سکونت اختیار
ـد ناچار بودند که با هندوها
ـوطن و همشهری زندگانی نمایند
در کارهای ملک داری و رشته
ـم و صنعت استفاده کنند هندوها
ـوره مجبور بودند که با مسلمانان
ـ در هر شهر و دیار سازش کنند.
ـفرد خرد در طول قرون متوالی
هجری به بعد تمدنی و فرهنگی
ـبید که بنام ”فرهنگ اسلامی
ـوسوم است.

حملهٔ سلطان شهاب‌الدین محمد بن سام غوری در قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی) و حملهٔ امیر تیمور در آغاز قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی) هر دو بنوبت خود طلیعه پیدایش سلطنت‌ها و مقدمهٔ حکومتی مستقر و مستدام در کشور هند گردیدند ، که مصدر تمدن و فرهنگ اسلامی هندوستان و در کمال فرو شکوه خود فصلی از تاریخ تمدن بشری را تشکیل میدهند .

فرهنگ ایرانی در سلطنت اسلامی هند

نکتهٔ قابل توجه آنست که مهاجمین ترک و تاتار و تا حدی عرب خط عبورشان قهراً از کشور ایران بود و ناگزیر از آن مملکت عبور کرده و قبل از ورود بهند از سر چشمهٔ تمدن فارسی و ایرانی سیراب شده بودند. در نتیجه اسلام در هند بکلی رنگ ایرانیت به خود گرفته و فاتحین عرب و ترک که خود از قرن سوم هجری (نهم میلادی) ببعد در تمدن ایرانی مستغرق گشته بودند و ایران آنهارا در تحت نفوذ فرهنگ و آداب باستانی خود در آورده بود در هندوستان

نیز جز اینکه حامل همان تمدن و ناقل همان فرهنگ شوند چارهٔ دیگر نداشتند ، بطوریکه طرز تفکر و اندیشهٔ ایرانی در زمینه فلسفه و تصوف و زبان و ادبیات و صنایع ظریف و تشکیلات اجتماعی جامهٔ نوینی بر پیکر هند مسلمان بپوشانید.

تکلم پادشاهان بزبان فارسی

شاهان غزنوی و غوری و امراء ترک تیموری همه در مراکز اصلیهٔ خود بزبان فارسی تکلم میکردند و در دربار ایشان منحصراً آن زبان و آن ادبیات رواج داشت. پس چون بهندوستان آمدند ناگزیر آن زبان و آن ادب و آن رسوم و بالاخره همان فرهنگ را همراه خود بآن کشور آوردند.

ازینرو نشر تمدن و فلسفه و زبان فارسی در زمان فتوحات مسلمانان در سراسر هندوستان از راه پنجاب و دهلی تا گجرات و مالوا و درهٔ گنگ امری قهری و نتیجهٔ ضروری آن فتوحات بود. هندوهای بومی همدوش مسلمانان مهاجم به آموختن زبان مردم ایران و تقلید از نظم و نثر ایشان مشغول شدند. بعینه مانند آنچه که قرون اخیره در زمان سلطنت انگلیسها در همان مملکت اتفاق افتاد که زبان و ادب انگلیسی بحکم لزوم و ضرورت توسعهٔ شایان حاصل کرد و در آن خاک متوطن شد. هم چنان در طول مدت سلطنت مسلمانان زبان فارسی نیز زبان رسمی و ادبی و دینی بشمار آمد. هر جا که سپاهیان اسلام یا تجار مسلمان قدم نهادند مشایخ طریقت وائمهٔ دین و شریعت نیز همراه ایشان بساط ارشاد و هدایت گستردند وگروهی بسیاری از برهمنان و دانشمندان هندو در کشمیر و پنجاب و صوبه های شمالی هندوستان تا سرحد بنگاله شرق همه جا بمطالعه و تحریر و تقریر بدان زبان مشغول شدند و در آن ادب بسرحد کمال رسیدند. بعبارت دیگر مسلمانان هند قرآن مجید و احادیث نبوی را بوسیله ترجمهٔ فارسی آن شناختند و آداب و شرایط مذهب حنیف را در نزد علماء و فقهائی که از ایران و ماورا ءالنهر بهند آمده بودند آموختند.

استقبال از اسلام با چاشنی ایرانی در هند

طرز فکر و سبک اندیشه ملت آریائ

نژاد ایران از حیث کلام و شعر و حکمت و تصوف بمغز و دماغ مردم آریائی هندو نزدیک بود و چون هر دو نژاد از یک ریشه منشعب و هر دو زبان از یک مادر متولد شده بود ازینرو اسلام بچاشنی ایرانی بمذاق هندو نزدیکتر و پسندیده تر افتاد تا اسلام خالص عربی. بهمین سبب تأویل قرآن مجید و تطبیق آن و مبادی تصوف برای هندوان آریائی نژاد امری قابل تحمل گردید.

یکی دیگر از مظاهر این اختلاط و امتزاج در صنایع و هنر نمایان گشت. در فنون ظریفه مانند معماری و نقاشی و موسیقی و باغبانی و نساجی و زرگری و سایر امور اجتماعی روش جدیدی در ادوار هندوستان مشاهده میشود که محسوساً با آثار باستانی هند مغایر و مختلف است، چنانکه عنقریب شرح خواهیم داد. خلاصهٔ کلام سلاطین اسلامی هند از قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) تا آخر دورهٔ مغولیه (قرن سیزدهم هجری، نوزدهم میلادی) همواره حامی و پشتیبان فرهنگ و ادب و هنر اسلامی ایرانی بودند

دربار این سلاطین بوسیلهٔ امرای ایرانی مآب مرکز فعالیتهای فرهنگی و محور جنبشهای علمی گردید و از ایشان در تمام شعب صنایع مستظرفه و فنون جمیله و علوم و آداب مختلفه، آثاری هم بزبان فارسی و هم بزبان های محلی باقی ماند. نه تنها پادشاهان اسلام بلکه مهاراجه‌های هندو هم در انتشار شعر و ادب فارسی و فن و هنر ایرانی و تشکیلات و سازمان های کشوری و اجتماعی بسبک ایرانیان سهمی بسزا داشته اند. توجه این پادشاهان بدینگونه امور سر مشق خوبی برای امراء و راجه‌ها و نوابها در اطراف و اکناف مملکت گردید. بطوریکه آثاری بسیار از ایشان در تاریخ و ادبیات هند درین قرون باقی مانده است و خلاصه در این دورهٔ هشتصد ساله پیکر فرهنگی اسلامی آمیخته با فرهنگ هندی درجامهٔ زبان و ادب فارسی مخلوط با ادب و زبان سانسکریت بمنتهای توسعه و کمال رسید.

برخورد هندوئیزم و اسلام

در هنگام ظهور اسلام مردم هند

مراسم ضیافت خانهٔ فرهنگ ایران بمناسبت دهمین سالروز رستاخیز سپید ایران

در کشور خود پیرو عقاید باستانی ''ارتودکس'' هندو Vedism بودند. پایهٔ آن مذهب چنانکه قبلاً گفتم در هزاران سال قبل برشالودهٔ کتب دینی ایشان و اساطیر مذهبی در ویداها و او پانیشادها و پوراناها نهاده شده بود. در آنزمان اهل آن دیار برحسب کیش و آئین دیرینه خود انواع بت‌ها و اصنام را که مظاهر خدایان ایشان، از ویشنو و شیوا و برهما وغیره است، پرستش میکردند.

بقیه در شمارهٔ آینده

دروازهٔ شرق

می پرستم خاک پاک هند را — دوست دارم دوست، خاک هند را
هند ای دروازهٔ پندار شرق — از تو روشن دیدهٔ بیدار شرق
اشک ایمان است رود گنگ تو — مایه اوج تو شد فرهنگ تو
در ادب خورشید نورافشان شدی — شب چراغ آسمان جان شدی
خسته دیدی مرغ شعر و شور را — آفریدی نغمه تا گور را .....
کهنه قصر ذوق را نو ساختی — تا امیری همچو خسرو ساختی..
بود مادر وار ماه و سالها — دامنت گهوارهٔ اقبال ها
آب و آتش را بهم آمیختی — در زبان کلک صائب ریختی
سبک هندی عالم آرائی گرفت — لفظ پیش از پیش زیبائی گرفت
خوش ز پا بیرون کشیدی خار را — چون شکستی دست استعمار را
رهسپاری در ره آزادگی — پای تا سر لطفی از افتادگی
دست تا بر دامن نهرو زدی — یک جهان گل بر سر هندو زدی
چشم دنیا خیره بر رخسار تست — غرب حیران گل و گلزار تست
این منم از شعلهٔ مهر تو گرم — حلقه کن در گوش هوشم نرم نرم

آمدم تا با تو جان در جان شوم
"آنچه اندر وهم ناید آن شوم"

خسرو احتشامی

خاطرات مسافرتی به تهران

''زهی روانیٔ عمری که در سفر گزرد''

دکتر ضیاءالحسن فاروقی

از روزگار پیشین سفرنامه و خاطرات مسافرت بویژه بدیار خارج ، از جمله سرگرمیهای ارباب ذوق و اهل علم و دانش بوده و در شناخت اوضاع و احوال یک ملت و ایجاد آشنائی و پیوند بین دو کشور نقش اساسی داشته است ، ترجمه این سفرنامه‌ها طبعاً برای مردم دیار یکه از آن دیدار بعمل آمده بخاطر وقوف به دیدگاه و نظرات خارجی نسبت بسر زمینشان ، پیوسته مورد علاقه بوده است. از همین روی خاطرات بسیاری از بزرگان مانند ابن بطوطه و ادوارد براون به فارسی برگردانیده شده و جاودان مانده است ، نگارندهٔ این خاطرات پروفسور ضیاءالحسن فاروقی ، رئیس دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه جامعه ملیه اسلامیه میباشد که درآوریل ۱۹۷۲ برای شرکت در سمیناری به هلند مسافرت نموده و

در راه برگشت به هند بعنوان میهم وزارت فرهنگ و هنر دولت شاهنشا ایران در حدود ده روز در تهران برده و خاطرات این مسافرت در . شماره ماهنامهٔ جامعه ارگان دانش ادبیات ، دانشگاه جامعه ملیه بزبان ا منتشر گردیده که قسمت مورد ب آخرین بخش این خاطرات میباشد.

پروفسور فاروقی از دانشمن معروف است که در زمینهٔ علوم اسلا تحقیقاتی پرارزش کرده و آثاری ار بوجود آورده است اغلب تحقیقات نا بشکل مقالات مختلف در جراید و م وزین هند بچاپ رسیده و کتابی تحت عنوان ''دارالعلوم دیوبند و آن در تقاضای پاکستان'' بزبان انگ منتشر کرده است .

باید باین نکته توجه داشت

این خاطرات از دیدگاه ویژهٔ شرق نگاشته شده و با طرز تفکر یک مسلمان معتقد تنظیم یافته است که این طرز تفکر در شبه قاره رواج دارد.

دکتر حکیم‌الدین قریشی (مترجم)

. . . . در نتیجهٔ عنایات میهمانداران هلندی بر نامهٔ مراجعت من به هند از راه لندن و تهران تنظیم شده بود. هوا پیمای مربوط در تاریخ ۲۹ آوریل ۱۹۷۲ در حدود یکربع به دوازده از فرودگاه لندن برخاست و پس از توقف کوتاهی در فرودگاه فرانکفورت در آسمانهای یوگسلاوی و ترکیه پرواز کرد و ساعت نه شب در فرودگاه مهرآباد بزمین نشست آقایان دکتر مهتاب نارابن ماتور و عزیزالدین عثمانی بنمایندگی از سفارت کبرای هند برای استقبال از من و فراهم آوردن تسهیلات لازم حضور داشتند. بعلاوه در همانجا مراسم معارفه با مقامی که از طرف وزارت فرهنگ و هنر ایران بعنوان میزبان من حاضر شده بود بعمل آمد. موجبات و تسهیلات اقامت اینجانب در تهران ازهر حیث وسیلهٔ وزارت محترم فرهنگ و هنر تدارک شده بود یعنی بنا به پیشنهاد و معرفی دوست عزیزم آقای دکتر قریشی، جناب آقای هاشم کاردوش رایزن فرهنگی سفارت شاهنشاهی ایران در دهلی از خیلی پیش در اینمورد با مقامات وزارت فرهنگ و هنر در تماس بودند و تمام ترتیبات لازم بعمل آمده بود در هر صورت نگارنده برای زحماتیکه همهٔ آقایان بخاطر اینجانب متحمل شدند کمال امتنان را دارم و اینجا لازم بتذکر است که در نتیجه کوششها و تلاشهای آقای کاردوش بهبودی وگسترش قابل توجهی در زمینهٔ روابط فرهنگی هند و ایران حاصل شده است.

برای اقامت من در هتلی که در ناحیهٔ نسبتاً بی سرو صدای شهر بزرگ تهران قرار دارد اطاق رزرو کرده بودند مزیت این هتل این بود که با دانشگاه تهران چندان فاصله ای نداشت و در حقیقت دانشگاه تهران مرکز فعالیتهای من بود.

پس از استراحت شبانه صبح زود حاضر شده بدانشگاه رفتم و با جناب

آقای دکتر مهدی محقق استاد رئیس گروه فارسی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی ملاقات نمردم . پروفسور آدمز ، استاد انستیتوی تحقیقات اسلامی دانشگاه مک‌گیل در خصوص بنده به آقای دکتر محقق نامه نوشته بود. همچنین دوستان هندی نیز مرا غائبانه خدمت ایشان معرفی کرده بودند در هر صورت ایشان با لطف خاص مرا پذیرفت و دلیل تأخیر در رسیدن به تهران را جویا شد عرض کردم در کشمکش و رهائی از زلف گره‌گیر خوبان لندن و هلند تأخیر دست داد ولی بهر ترتیبی که بود خودم را از دست آنها خلاص کرده به محیط دانش پرور ایران رسانیدم . این جوابم ایشانرا محظوظ کرد و گفت که خوان یغمای کتابخانهٔ دانشگاه حاضر است و من هم برای انجام هر نوع کمک در اختیار شما هستم .

دکتر مهدی محقق در یک خانوادهٔ ایرانی اهل علم و دین و روحانی بدنیا آمده است در ابتداء علوم قدیمه را فرا گرفته و سپس به آموختن زبانهای خارجی و علوم غربی پرداخته است و فلسفه را مرکز مطالعات و تتبعات خود قرار داده و اکنون در ردیف محققان و دانشمندان ایرانی جا دارد . در تأسیس شعبهٔ انستیتوی مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل در تهران ، دکتر محقق نقش بسزائی داشت و کارهای ارزنده‌ای که در این مؤسسه در زمینهٔ تحقیقات و مطالعات اسلامی انجام گرفته اغلب در نتیجه زحمات فراوان و راهنمائی‌های پر ارج ایشان میباشد . بانوی آقای دکتر محقق سرکار خانم نوشین مسعود انصاری دختر جناب آقای مسعود انصاری سفیر اسبق دولت شاهنشاهی ایران در هند میباشد . بانوی نامبرده در شهر سیملا (هند) متولد شد است که دارای تحصیلات عالیه و با چند زبان خارجی صحبت میکند فعلاً نیز استاد دانشگاه تهران و رئیس کتابخانه دانشکدهٔ ادبیات میباشد و هر گاه که بیاد تهران میافتم خاطرات این نوع دوستان نیز تازه میشود .

اغلب منابع و مآخذ یکه مورد نیاز من بود در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه که از نظر محل وقوع نیز مرکزیت برخوردار است ، وجود داشت

ساختمان این کتابخانه بسیار مجلل است و برای مطالعه و تحقیق محیطی مناسب وسازگار دارد . پاکی و نظافت محل بقدری مورد توجه مسئولین است که راه رفتن روی سنگفرشهای صیقل شده و شفاف مشکل مینماید و کوچکترین بی احتیاطی ممکن است به شکستن ساق پا منجر گردد و از آنجا که ادارات فنی این کتابخانه همه در این طبقه قرار داشت ناچار بودم هر روز از این پل صراط عبور کنم .

طی اقامت خود در هلند با یک نفر دانشجوی ایرانی بنام آقای حکیمی آشنا شده بودم که با کتاب شناس معروف آقای محمد تقی دانش پژوه خویشاوندی داشت بعلاوه با خواهر آقای حکیمی بنام خانم عصمت حکیمی در قسمت فرانسه کتابخانهٔ دانشگاه نیز آشنا شدم از مدتها پیش در جستجوی کتابی راجع بمدرسهٔ نظامیهٔ بغداد بودم که وسیلهٔ یک دانشمند عرب بنام آقای اسد طلس بزبان فرانسه نوشته شده است و در کتابخانه های هند موفق به پیدا کردن آن نشده بودم در اولین ملاقات با خانم حکیمی دربارهٔ این کتاب سؤال کردم و در نتیجهٔ زحمات این خانم نه تنها به کتاب مزبور دسترسی یافتم بلکه میکرو فیلم آن نیز تهیه و تحصیل گردید . سپس برای ملاقات رئیس کتابخانهٔ مذکور جناب آقای ایرج افشار که غائبانه خدمتشان ارادت داشتم ، رفتم و در همانجا بود که حضرت آقای دانش پژوه را نیز زیارت کردم . ایشان در مورد بخاطر داشتن منابع و مآخذ عمده مانند یک فهرست سیار میباشند .

از آنجا که طبق بر نامهٔ قبلی مدت اقامتم در تهران فقط ده روز بود ناچار بودم که از این مدت کوتاه بنحو کامل و شایسته استفاده کنم و چون بعلت کمی وقت مطالعهٔ دقیق و نت برداری از مقالات مورد نیاز میسور نبود لذا از آنها فتوکپی و میکرو فیلم تهیه نمودم . موضوع مورد نظر اینجانب سیستم آموزش و پرورش مسلمانان در قرون وسطی بود بنا بر این بیشتر به فهرست مقالات فارسی که در مجلد تألیف جناب آقای افشار وسیلهٔ دانشگاه تهران بچاپ رسیده است ، مراجعه میکردم .

از بین دیگر استادان دانشگاه تهران

باوجود گرفتاریهای زیاد موفق شدم بزیارتشان نائل آیم عبارت بودند از جنابان آقایان دکتر حسین نصر، حسن منوچهر، سید جعفر شهیدی، زریاب خوئی، سادات ناصری، سلیم نیساری، محمد برهان منش و خانم دکتر شیرین بیانی (اسلامی) که بزبان فرانسه کاملاً مسلط است و بزبان انگلیسی هم آشنائی دارد. بایشان گفتم که شما شیرین ترین زبانهای آسیا و اروپا را میدانید (فارسی و فرانسه). این خانم که بسیار باین بنده لطف فرموده تحصیلات عالیه خود را در محضر اساتید نامور فرانسوی بپایان رسانیده است و اکنون به تعلیم و تتبع و کارهای تحقیقی اشتغال دارد بعلاوه از نجابت و تواضع خاص ایرانی برخوردار است چنانکه زحمت کشیده شخصاً مرا به دفتر رئیس گروه تاریخ دانشگاه جناب آقای دکتر زریاب خوئی راهنمائی کرد.

محوطهٔ دانشگاه تهران و آن گروه از دانشجویان که در سایهٔ درختان میخرامند و سرگرم مطالعه و با گفتگو های شیرین دنیای دانشجوئی هستند بسیار زیبا است و واقعاً بجای خود عالمی میباشد از ظاهر و طرز لباس آنها پیدا است که وابسته بخانواده های ثروتمند و یا متوسط هستند ولی دانشجویان بی بضاعت و زحمتکش را هم در آنجا دیدیم که بدون تردید بر اثر ثمرات انقلاب ایران بدانشگاه راه یافته‌اند وگرنه درهای آهنین آنجا هیچوقت بروی آنها باز نمیشد.

بطوریکه قبلاً ذکر شد ساختمان کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه بسیار بزرگ و زیبا است باجه برای صدور کتاب در طبقهٔ اول قرار دارد برای کتابهائیکه زیاد بدانها مراجعه میشود و دائرة المعارف‌ها و نیز جهة دانشجویان دوره‌های مختلف تالارهای مطالعه بطور جداگانه ترتیب داده شده است در قسمت فنی کتابخانه اکثریت کارمندان را خانمها تشکیل میدهند. باوجود مراجعه کنندگان فراوان، در محیط کتابخانه سکوت کامل رعایت میشود. در طبقهٔ فوقانی ساختمان مزبور برای استراحت مراجعه کنندگان صندلی‌های راحتی و مبل گزارده شده است بطور کلی دانشجویان دختر جدی‌تر و متین‌تر از پسران بنظر میرسند.

نزدیک کتابخانه یاد شده مسجد
زیبای دانشگاه قرار دارد که به همت و
با هزینهٔ شخصی شاهنشاه آریا مهر بنا
شده است و نمونه بارز سبک جدید معماری
میباشد دو سه بار بهنگام نماز ظهر آنجا رفتم
تعداد کمی بطور منفرد نماز میگذاردند.
مؤذن بسیار خوش صدا بود و وقتی که
من با دستهای بسته نماز میخواندم مرا
با دقت نگاه میکردند. حال که صحبت
از مسجد و عبادت است بجا خواهد بود
که شعر یکی از تابلوهای زیبای خط
خوش نستعلیق را که چند نمونه از آن
در یکی از تالارهای ساختمان کتابخانه
مرکزی بمعرض نمایش گذارده شد و
واقعاً موجب حظ بصر است برای خوانندگان
نقل کنم این قطعه معروف جامی در من
حالت کیف و وجدی بوجود آورد

" مقیم کوی ترا فصحت حرم تنگ است
کعبه تا سرکویت هزار فرسنگ است
دلم ضعیف و زهر سو ملامتی، چه کنم؟
که شیشه نازک و هرجا که میروم سنگ است"

بهمرفته دانشگاه و قسمت بزرگی از شهر
تهران نموداری از پیشرفت و ترقی سریع
ایران است که آن ملت برادر و کهنسال
به رهبری اعلیحضرت همایون محمد رضا
شاه پهلوی بدان نائل آمده است و شکی
نیست که شاهنشاه آریا مهر اقدامات
فراوان و سودمندی برای بهبود وضع
زندگی عامهٔ مردم بعمل آورده و به سعی
مشکور خود ادامه میدهند ولی شاعر
معروف ردیارد کپلینگ (Rudyard Kipling)
نیز بسیار بجا گفته است که " خاور،
خاور است و باختر، باختر، و اینها
هیچوقت بیکدیگر نمیرسند" من هیچ
ادعائی ندارم که تأثراتیکه در مدت کوتاه
ده روز در خاطره‌ام نقش بسته کاملاً با
صحت و درستی قرین باشد ولی نمیدانم
چرا بمحض ورود به تهران بیاد این گفتهٔ
کپلینگ افتادم تهران شهر بسیار زیبائی
است. بویژه قسمت تازه تأسیس آن که
هر روز ساختمانهای جدید سر بآسمان
میکشد. در قسمت جنوبی شهر قصرهای
پادشاهان قاجار، مساجد و ساختمانهای
دیگر آندوره هنوز هم پا بر جاست.
مجسمهٔ رضا شاه کبیر و منظرهٔ پارک و
خیابانهای اطراف آن بسیار جالب و زیبا
است. ولی هنگامی که به زیارت مرقد
مطهر حضرت شاه‌عبدالعظیم رحمة الله مشرف

شدم در راه مراجعت بین شهر ری و جنوب تهران مناظر خانواده‌های بی بضاعت ایرانی نیز بچشم میخورد و مانند همهٔ شهرهای بزرگ تفاوت بین اهالی پائین و بالای شهر محسوس بود (در این جا لازمست از دوست عزیزم جناب آقای دکتر پرویز .... که در نتیجه مراحم ایشان توانستم از قسمت عمده شهر ری دیدن کنم، سپاسگزاری نمایم) هوای تهران بسیار خوبست. در هفتهٔ اول ماه مه که من آنجا بسر بردم هوا کمی سرد بود ولی نسیمی فرحت بخش و خیال انگیز دو بیتی‌های حکیم عمر خیام و غزلهای شیوای حافظ را در خاطره زنده میکرد. مردم تهران معمولاً از سلامتی و زیبائی خاصی برخوردارند که در بازار تعدادی از خانمها بویژه از طبقات متوسط که چادر برسر داشتند جلب نظر میکرد بازارهای تهران مملو است از لوازم زندگی و اشیاء لوکس. در جنب موزهٔ جواهرات سلطنتی که خود محلی بسیار دیدنی و جالب میباشد فروشگاه فردوسی قرار دارد و در یکی از قسمتهای آن پیشه وران اصفهان با عرضه فرآوردهای خود در

حفظ صنایع ملی و سنتی کوشا هست
غیر از این فروشگاه در چند سال اخ
فروشگاههای بزرگ دیگری نیز ایج
شده که در آنجا هم تعداد خانمها
فروشنده زیاد است و دیدار آنان ا
شعر لسان‌الغیب را بخاطر می آورد.

''فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشو
چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغ

شاید شوخی و شیرین کاری این لول
مسلم باشد ولی بنظرم نمی توان آنها
به شر آشوبی متهم ساخت، زیرا ا
''شهر آباد کن'' هستند بعلاوه ن
ربودن صبر از دل نیز دیگر وجود نا
زیرا در قرن بیستم این نوع احسا
و تعبیرات شاعرانه را از ''باقیات'' ا
وسطی تعبیر میکنند.

در هر حال چه بنویسم که
تهران چه‌ها دیدم! همانطور ک
آغوش شب سپیده صبح طلوع
بهمان سان در دامان تهران قدیم،
زیبا و مدرن و مترقی تهران بوجود م
درپایان اجازه میخواهم از منت
که بسیار در شخص من مؤثر

د و هر گاه آن منظره را بیاد میآورم ،
شی محسوس از قدرت کاملهٔ خالق
ئنات در اعماق قلبم می بینم ، سخنی
ند بازگو کنم. در فوق اشاره شد که
وا پیمای من ساعت یکربع به دوازده
هر از لندن پرواز کرد و از غرب به
رق رهسپار بود در نتیجه ما از آن
سمت روشن که پرچم روز در آنجا
هتزاز بود بتدریج به قسمت دیگر
جهان که در آغوش شب قرار داشت
برفتیم. خلاصه به نقطه ای رسیدیم که
رچم روز سر نگون و علم شب افراشته
له بود. در ارتفاع چند هزار پا از
مین فاصلهٔ بین نور و تاریکی را به
وضوح میدیدم بنحوی که زبان از وصف
آن صحنه قاصر است. این اتفاق در راه
مراجعت از تهران به دهلی نیز رخ داد
یعنی بتدریج از سیاهی شب به روشنائی
روی میآوردیم در نقطهٔ معینی بیک
چشم برهم زدن هوا پیمای ما چادر سیاه
شب را دریده به قلمرو روشنائی روز وارد
شد. چشم این منظره را تماشا میکرد
و قلب بطور ناخود آگاه ترجمهٔ این
آیهٔ مبارکه را بازگو مینمود. ”شب را
از روز در میآوری و روز را از شب ،
و میسازی از مرده زنده را و مرده را از
زنده ، و بیشمار روزی میدهی بهرکس
که میخواهی“

(آیهٔ ۲۷ از سورهٔ آل عمران)

lture House which was inaugurated H.E. Mr. Ali Mohammad Afshar, the nsul General of Iran in Bombay, on uary 20, 1973. On this occasion Mr. hqani, the famous poet, spoke the subject entitled 'Iran-before after the White Revolution'. The bition lasted till the end of the k.

Next, Mr. Gholam Husein Gulshan, General Manager of Iran Air in bay, gave a talk on January 21, at Culture House on the topic of elopment of Civil Aviation during Revolution Decade'. Besides the sul General of Iran, the audience it ded a large number of Members of Society and the Institute. Later, all em were shown two Iranian films led 'Raqs-e Ru-Numa' and 'Jawa-

n January 23, Mrs. Mera Shroff a talk at the Cama Oriental Insti-on the topic of "The Glorious White lution of Iran'. Booklets about the White Revolution were also distributed among the large number of audience. In the end two Iranian films entitled 'Banovan-e Iran' and 'Pishraft hai Sanatie Iran' were also shown.

Last but not the least interesting function was an exhibition of paintings by Iranian students of Art College, Bombay. This exhibition was jointly arranged by the Iranian students of Bombay and Poona. Mr. Ehteshami, an Iranian student also recited a Qasideh and gave a talk. Finally, a humorous skit was presented by the students.

NEWS FROM POONA

On the suggestion of the cultural Department, the Iranian community in Poona held various functions in January 1973 on the occasion of the 10th Anniversary of White Revolution in Iran. They arranged talks, film shows and other such activities in order to enlighten the interested public about the progress Iran has made during the last ten years.

Lall Chopra enlightened the audience by explaining the progress made under the patronage of H.I.M. Shahanshah Arya Mehr during the last ten years. Mr. Justice Khalilur Rehman of Calcutta High Court recited his Persian verses which were composed for the occasion. At the end dinner was served under the sound of Iranian music in the beautiful hall of the Armenian Club, which was greatly enjoyed by all those present.

Prof. Minovi giving the talk at the Cama Oriental Institute, Bombay.

NEWS FROM BOMBAY

Visit of Prof. Minovi to Bombay :

In January 1973 Prof. Mujtaba Minovi, an eminent Iranian scholar, also paid a visit to Bombay in connection with his research project on Firdousi's Shahnameh. A function was arranged in honour of the visiting professor at the Cama Oriental Institute which was presided over by the President of Iran Society Mr. Hormoz Banaji. Prof. Minovi spoke about his visits to various libraries and museums and also disclosed that he had found a rare manuscript of the Shahnameh.

Exhibition in connection with the 10th Anniversary of White Revolution at Iran Culture House, Bombay

10th Anniversary of White Revolution :

On the occasion of the 10th Anniversary of White Revolution in Iran in January 1973 a week-long programe of functions was organised jointly by the Iran Culture House and the Cama Oriental Institute of Bombay.

Firstly, an Exhibition of Iranian Photographs was arranged at Iran

arranged by the Cultural Department in connection with Chahar Shanbeh Suri, the famous fire-jumping festival of Iran which is celebrated on the eve of Iranian New Year. The lawns of Iran House were beautifully, decorated and Iranian music was being played to give a special touch to the atmosphere. Besides H.E. the Ambassador and Madam Goodarzi, members of the Iranian Mission, their wives and children and other interested persons were present. Children had a real good day as they not only received gift packets but also provided great fun by jumping over heaps of fire one after the other. Madam Farrokh Ru Parsay, the Iranian Education Minister, was also expected to attend but her plane was delayed at Bombay and the guests missed her company. However, the Cultural Department offers her its best wishes for the day.

Shab-e-Sher :

Madam Lobat-e-Vala, the famous Iranian poetess and Madam Khorvash, the famous Film Actress of Iran were in town on March 15, 1973. Besides arranging their visit to Rashtrapati Bhavan and other places of interest, Mr. H. Kardoosh, the Cultural Counsellor, also gave a dinner in their honour at his residence. Later it turned out to be an interesting poetical evening as besides the two Iranian ladies, Mrs. Mumtaz Mirza, the famous Urdu Poetess of India and Mr. Kardoosh recited their poems and ghazals, which continued till late in the night.

Presentation of Dolls :

On March 19, 1973, the Cultural Department presented a few Iranian dolls to the famous International Dolls Museum of Delhi. The museum which contains large number of dolls from various countries of the world occupies a unique place among the places of interest in Delhi. The Iranian Dolls, as the authorities of the Museum also assured, were definitely a valuable addition to the great family.

NEWS FROM CALCUTTA

10th Anniversary of White Revolution :

At the instance of the Cultural Department the Calcutta Branch of Indo-Iran Society arranged a function on January 25, 1973 in connection with the 10th Anniversary of White Revolution in Iran. Dr. Hira Lall Chopra, the Secretary of the Society and Dr. Ata Karim Burke, Head of the Department of Persian of Calcutta University spoke on the occasion and explained on the basis of their personal experiences the progress that has been made by Iran During the last decade.

With the help of Mr. Sheikhai of Armenian College, another function was arranged by the Armenians of Calcutta on January 31, 1973, in connection with the 10th Anniversary of White Revolution. Booklets on the subject were distri buted among the audience. Dr. Hira

1973 in connection with the Republic Day Celebrations of India. The famous Kamani Hall was packed to capacity to witness the art and style of the renowned Indian Dancer Tirath Ajmani. The audience included H.E. The Ambassador, Mr. & Mrs. Majid Rah Noma, who was on a short visit to India, members of the Diplomatic Corps, members of the Indo-Iran Society and other elite of the town.

Shab-e Iran at India International Centre :

The Cultural Department provided active assistance to the authorities of the India International Centre in arranging the Iranian Night on February 21, at the Centre. The whole place was decorated with beautiful Iranian posters and Iranian music was being played when the Iranian dishes were served. The presence of H.E. The Ambassador for Iran and other members of the Iranian community in Delhi gave the whole atmosphere a lovely Iranian touch.

Exhibition at Bal Bhavan:

The Indo-Iran Society, in collaboration with the Cultural Department, arranged an exhibition of Iranian photographs, pictures, handicrafts, musical instruments, posters and books at the Bal Bhavan, New Delhi. The exhibition lasted from March 3 through March, 31, 1973 and was seen by more than 60,000 visitors.

Presentation of prize in connection with Shankar's Paintings Competition :

H.E. The Ambassador Mr. Goodarzi

H.E. the Ambassador and Madam Goodarzi being wel at Republic Day celebrations at Kamani Hall, New

and the Cultural Counseller Mr. H. Kardoosh were present at the prize-giving function of Shankar's International Paintings Competition on March 12, 1973. H.E. The Ambassador also received a prize from President V.V. Giri on behalf of the Iranian girl Miss Farishteh Kavoosian whose entry was adjudged as one of the selected few.

Chahar Shanbeh Suri :

On March 14, 1973 a function was

and Calcutta where he visited important libraries, archives and museums in connection with his research project. At the end of his tour, the Cultural Counsellor Mr. H. Kardoosh threw a farewell dinner in his honou at the famous Oberoi's Intercontinental, which was attended by H.E. The Ambassador for Iran and other members of the Iranian Mission in India.

H E. the Ambassador and Madame Goodarzi at the Reception in their honour

10th Anniversary of White Revolution :

The Cultural Department arranged many functions on the occasion of the 10th Anniversary of White Revolution in Iran. A detailed report of these functions have been given in the previous issue.

Guests at Iran House on the occasion of the celebrati of the 10th Anniversary of White Revolution of Ir

Welcome to H.E. The Ambassador :

The Indo-Iran Society and the Cultural Department hosted a Reception in honour of H.E. The Ambassador and Madam Goodarzi on February 28, 1973. The beautiful lawns of Iran House were full with the elite of the town who had come to meet the new ambassador and his wife. Col. B.H. Zaidi, one of the two Vice-Presidents of the Indo-Iran Society introduced His Excellency and spoke of the better Indo-Iran relations under the guidance of the Ambassador which the latter warmly reciprocated.

Republic Day Celebrations :

The Cultural Department in collaboration with the Indo-Iran Society, organised a Dance recital on January 31,

Report from the Cultural Department

Visit of Queen Mother :

Her excellency Mrs. Farideh Diba, the Queen Mother, paid a goodwill visit to India in the first week of March 1973. Mr. H. Kardoosh, the Cultural Counsellor, represented the Cultural Department at the various functions which were arranged by the Government of India in honour of the Queen Mother.

Visit of the Iranian Education Minister :

At the invitation of the Ministry of Education, Government of India, Hon'ble Mrs. Farrokh Ru Parsay, the Iranian Education Minister, came to India in the 2nd week of March. She visited many places of historical and educational interest and held talks with her counterpart in India Prof. Nurul Hasan on matters of mutual interest relating to the field of education. On behalf of the Cultural Department the Cultural Counsellor attended various functions and meetings that were arranged in her honour.

Visit of Prof. Minovi :

Prof. Mujtaba Minovi, a learned scholar from Iran, paid a visit to India in January 1973 in connection with research on various copies of Firdousi's Sh[...] meh available in India. Besides Dell[...] went to Agra, Rampur, Jaipur, Bo[...] Hyderabad, Aligarh, Lucknow, Var[...]

Prf. Mujtaba Minovi and the Cultural [...] at Dargah Hazrat Nizamuddin A[...]

the night sky, the enclosed garden as a setting for love and using wine as its symbol. But the special characteristic of Persian painting, which sets it apart in the world of art, is its lyrical quality, its power of conveying the emotional change of a situation, to which both line and colour contribute."

This partly explains why public recognition came so late to Hossein Behzad. For many years the Iranian public was unable to grasp the message in the school of miniature painting he founded, even though it was only the latest development in an art style that has been evolving since before the Mongol invasion.

Under the patronage of kings, princes and other nobility, and inspired by the fables of such famous Iranian poets as Sa'adi, Nezami, Jami and others, Persian miniature painting has, over the centuries, become one of this country's best-known art forms.

Prominent Assembly

Influenced at first by the Chinese and Mongol styles, Iran's miniature painting did not develop its own purely Persian characteristics until Baysonghor Mirza founded his famous Academy of Arts at Herat (now a town in western Afghanistan), where he assembled 40 leading painters of the day, among whom was Kamal-eddin Behzad.

Under Baysonghor Mirza's personal supervision this group produced an illustrated text of Ferdowsi's "Shahnameh" (Book of Kings) which included 20 miniatures and a preface by the prihce. It is still considered the best-illustrated version of the "Shahnameh" ever produced.

Some of the finest 15th and 16th century Persain miniatures are on view in Iranian museums and as part of the Cochran collection in the New York Metropolitian Museum of Art. They are particularly important because they show the shedding of the Chinese influence in favour of Aryan styles.

These Safavid miniatures represent one of the high points in the history of this type of art. The Safavid period saw an unusually large number of skilled artists at work, non of whom was to be matched until the 20th century when Hossein Behzad introduced the new school of miniature painting named after him. Since Behzad's death countless painters have attempted to reproduce his style, but the painter whose copies once sold as originals has remained beyond the scope of lesser artists.

Khayyam by Behzad

their wealth", he said, "but I hve an important mission of conveying the true meaning of miniature painting to the world, and this they cannot do."

At the time he uttered those words Behzad had little hope of realizing his great ambition. Unknown in artistic and socio-political circles, he had no platform from which to expound his ideas. He resolved, nevertheless, to make one more desperate attempt to broaden his education and to break away from the old tradition. In 1935 he went to Paris and spent 13 months haunting the city's art galleries, supporting himself in the meantime by painting scenes from Japanese, Chinese and Persian miniatures.

Sought New Style :

At the end of his sojourn Behzad returned to Iran with a wealth of new ideas but as penniless as he had always been. His discontent only served to fire his determination still further.

"I had made an extensive study of various Iranian styles of painting," Behzad recalled many years later, "and during my visit to France I carefully studied the Western schools of art. All this I did with a view to creating a new style that should be Iranian but incorporating the benefits of modern art. Persian miniatures, in my opinion, due to having adopted misleading and undesirable foreign elements, faced the danger of extinction, so I decided to introduce a new spirit and technique into it so that this pure national art would not die, but instead survive and compete with modern art on an equal footing."

Behzad's success helped put Persian miniature paintings once again in a prominent position in art world.

Unlike his predecessors, who gave their subjects strong Oriental features, Behzad depicted his figures as Aryans. Furthermore, his unique blending of colours to create a sense of calmness contrasted sharply with the garish hues that Zand and Ghajar painters splashed across their canvases.

But Behzad's gift lay in his original sense of interpretation. He portrayed Ferdowsi, Iran's national poet, not as a tenth-century scribe as had been the custom, but as a dignified intellectual. The same technique was used in his portrait of Shams-eddin Tabrizi, the mystic philosopher who inspired Jalaleddin Rumi to compose his finest Sufi poetry.

In depicting the lyric poet Hafez of Shiraz, Behzad portrayed a person who seemed to have surveyed the work of the Creator and, unable to understand the "colourful vault of Heaven above", anxiously questioned God's designs.

These paintings were acclaimed as the work of a man who had combined the imagination of an artist with the sensitivity of a poet. They represent Behzad's creativity at its height and, as such, they have won him lasting distinction.

A noted Western art critic once said : "Art is a technique that can be learned and acquired, but a great artist

adds to this his own personal touch that constitutes his style and message". By using his brush and canvas to reveal his own personality, Behzad added a new dimension to modern Persian art.

Successive Defeats :

The poverty which the painter had endured in early life helped him to develop the spiritual stoicism with which he faced the vicissitudes of his later years. Fighting to overcome one defeat after another, he asked no favours and showed no bitterness whenever his paintings failed to elicit the recognition he thought they deserved.

Senator Ali Dashti, a noted Persian scholar, said of Behzad : "His paintings are most beautiful. He never used glaring colours to attract popular attention, but preferred sober and subdued colours that naturally blended with each other. This blending offered calm and joy to his viewers. His aesthetic workmanship on the canvas has ever touched off a reaction similar to that produced by a fine piece of musical composition, elevating man to the limitless sphere of the spirit."

Former poet laureate Mohammad Taghi Bahar, one of the artist's staunchest admirers, wrote this verse to express his admiration :

Although I am a master in prosody.

But to do justice to his art I fail.

Professor Saeed Nafisi, who for many years dominated the Tehran cultural scene, said Behzad was "one of the great geniuses of our age ; hence whatever distinction and honour is awarded him by the nation will only be sh of what he merits for his contril tions."

Behzad himself said simply : "Min ture painting is the poetry of painti and the miniaturist must reflect t beauties of nature in his art."

Bed-ridden in his final years, Beh: was sent to Europe twice by t Shahanshah for medical treatment, l the slow deterioration caused by old a could not be checked. The painter d in 1968 at the age of 74 and v buried with great honour at the cen tery adjacent to Imamzadeh Abdol in Rey.

Behzad's world had been one sorrow, sympathy and joy mixed w all the contradictions encountered the human spirit as it strives to rea the pinnacle of human understandi In a cynical age of war and mistr Behzad's brush was a source of lig which added the spark of life to ea canvas he painted.

Value on Form

The 17th-century French philosopl Blaise Pascal said there are three ga through which man can perceive t universe—sensual, intellectual and en tional. Persian miniature painters co bined all three, as art critic Basil Gr once noted : "Persian painting is int lectual in the sense that it places high value on form and reflects t figurative language of much Persi poetry, associating the stance of you with the cypress, the girl's face wi the moon, emphasizing the glory

The Famous Miniatarist Behzad

The Magic Brush of Behzad

"If formerly the East was telling us sweet stories about the Arabian Nights, palaces and dark-eyed moon-faced maidens now a grey-haired man with penetrating eyes and bony figure places before our eyes enchanting pictures with the help of his magic lines and colours. There is no doubt that as far as design and colouring are concerned, in contemporary miniature painting there is only one master, namely Behzad, Iranian master of the miniature art."

With these words French poet Jean Cocteau introduced Hossein Behzad to the world, and the world soon concurred with Cocteau's opinion. Behzad won first prize in the Minneapolis International Painting Competition, the Olympic Painting Exhibition and several other competitions, as well as the Avicenna medal, awarded to him by the Ministry of Culture and Arts during Iran's Avicenna Millennium celebrations in 1953.

But Behzad's fame rested on much more than the platitudes of the art critics and the dilettantes. Through sheer hard work he developed his creative talent until every line and colour in his paintings revealed the humanism for which he became renowned.

Born into a humble Tehran family in 1894, Behzad at first followed in the footsteps of his father, Mirza Fazlollah Isfahani, who earned a living by designing penholders. At the age of seven, young Behzad was apprenticed to Mullah Ali, who operated a shop where penholders were designed and manufactured.

After a cholera epidemic had claimed both his father and Mullah Ali, Behzad continued working at the shop until he was 19, when he finally went into business for himeelf. During these frustrating days the aspiring artist was confined to copying early Persian miniatures by such well-known painters as Reza Abbasi and Kamaleddin Behzad (he, like other painters who took the name Behzad, was not related to the contemporary artist).

He became so skillful in copying the old masters that even experts could not distinguish the original from the imitation. Art dealers, seeing their opportunity, wasted no time shirking the copies off on private collectors and national museums in Europe and America, reaping huge profits in the process. Although his work provided the fuel for this unscrupulous practice, Behzad viewed the situation with amusement.

"They exploit my art only to add to

Nine of these at Aligarh, Delhi, Calcutta, Patna, Osmania (Hyderabad), Baroda, Punjab, Gujarat and Nagpur—offer research facilities to those scholars who wish to obtain a doctorate.

It is noteworthy that to accomplish this task, the Government of India and the University Grants Commission have extended substantial assistance. The Government of India has a scheme under which it grants scholarship to students of the foreign languages, Persian being one of them. These students are sent to the respective countries to study and improve their knowledge of the language and, if possible, obtain a degree or diploma from there.

Students of Persian who were sent to Iran stayed there for period ranging from one to three years and most of them came back with a doctorate from the Tehran University. These scholars after their return to India, have taught modern Persian to a large number of students. Besides, they have inspired their students to carry on research in old texts.

Emulating the Government of India, the University Grants Commission, for the last so many years, been giving scholarship to the post-graduate students in various universities for undertaking research studies in Persian. The President of India, too, confers every year an award on a scholar of Persian as in the case of Sanskrit and Arabic. In addition to the citation, this carries a cash stipend for life of Rs. 3,000 a year. Several universities have received endowments from individuals or literary societies to provide scholarships to those students who pass their final examinations with distinction.

In this connection it might also be mentioned that the Indo-Iran Society (with its *headquarters in* New Delhi) has at the instance of the Cultural Department of the Imperial Embassy of Iran instituted a large number of Gold Medals named after prominent poets and writers of Persian which are awarded to students obtaining First Class First for graduation and Master's degree. So far such medals have been introduced at the universities of Delhi, Patna, Aligarh, Osmania (Hydrabad) and Srinagar (Kashmir).

In October, 1971 on the occasion of the Celebrations of "2500 Years of Monarchy in Iran", the Indo-Iran society held a Congress of Iranologists and Indologists in new Delhi. About forty professors and teachers of Persian in various universities of India and scholars *working independently* participated and presented papers on Indo-Iranian relations through the ages in the field of religion, culture, literature, economics, politics and history.

In short, substantial efforts have been made during the past quarter of the century to discover and preserve the treasures of Persian literature. And what is even more gratifying is that the consciousness of the intelligentia has been aroused about the importance of this task and they are now determined to continue and bring it to fulfillment.

students of our universities and freelance scholars have paid more attention to the publication of such texts which were unpublished and were scattered in different libraries in this country and abroad. Thus quite a number of manuscripts which had so far remained unnoticed have come to light and added to our knowledge of the literary wealth of India in the medieval times. A large number of students in our universities have edited with varying standards of scholarship and success these manuscripts, some of them have been published as well.

Unfortunately, very little original work in Persian has been published in the post-Independence period. The reason is perhaps not far to seek. Inspite of the fact that every year a number of students go to Iran either for higher studies or learning Persian as a language and their number is on the increase every year, still, those who can be called proficient in modern Persian are very few indeed. Till recently the curriculum of Persian studies in Indian schools and colleges was confined entirely to the classical literature. Works after the eighteenth century were seldom included. Our students and scholars read and studied books produced by writers in Iran or India, but knew little of the changes and developments that had taken place in the language during the past two centuries. Consequently, an Indian writer was not in a position to write anything worthwhile in a language and idiom acceptable to the Iranian scholars and critics. What is worse still was that the Indian scholar had no possibility whatsoever of conversing in Persian language. This deprived him of all opportunities of learning the modern idiom and style which this language has come to gradually develop in its country of origin. It is due to this disadvantage that our writers seldom made an attempt at original writings and confined themselves to editing old texts.

It would be wrong, however, to carry the impression that editing of old texts is by any means an inferior or less important task. The literary history of a country cannot be complete or even authentic till all that has been written by its writers and scholars is published. A judicious evaluation of these works would form the basis of the literary tradition of the country. For centuries together, Persian had been the principal language of composition and literary expression. And it is our duty to safeguard and preserve this treasure and bring to the light such texts as have remained unnoticed on the shelves of our libraries.

It is therefore praiseworthy that our scholars are seriously engaged in retrieving this vast volume of literature and making it available to the present generation for study and research. In about 30 universities in India there exist regular Persian Departments where arrangements for post-graduate studies have been made

Persian in Post - Independence India

Malik Ram*

Persian was the medium of common parlance among the Muslims when they came to India in the 10th century A.D. Naturally, therefore, when they established themselves as rulers in this country, they made it the court language as well. For a long time litteratrure used this language as their medium of expression and correspondence. When the reigns of powers passed from the hands of the Muslims to the British they could not at least in the initial stages help use Persian for official purposes besides English. As time went on Persian gave place to Urdu. This was the pattern of official working till 1947 when the country attained Independence.

During the Muslim rule in India most of the writers in different fields produced a large number of books in Persian. These writers, be they Muslims or Hindus, were quite conversant with Persian and therefore had no difficulty in translating their thoughts into that language. Consequently, a treasure house of literature in history, administration, epistolography, poetry and prose written in this period has come down to us in this form of manuscripts. This is not all. A stream of writters, poets and scholars from Muslim countries came to India in search of position and patronage. Whatever they wrote remained in this country. There is no wonder therefore that there are more manuscripts of Persian in India than even in Iran.

During the British rule naturally more emphasis was laid on English. In due course various Indian regional languages also came to acquire a place of respect as media of expression. Gradually, Persian was relegated to a secondary position although it was still important as a medium of creative literature composition and continued to be included in the curricula of studies at all stages of education. But there is no denying the fact that with the passing of time it lost its place of pre-eminence as the language of composition and original writings. Its status now became that of a classical language like Sanskrit and Arabic in which research could be carried out or scholarly articles written.

Since Independence, post-graduate

*Mr. Malik Ram is the Hony. General Secretary of the Indo-Iran Society, New Delhi
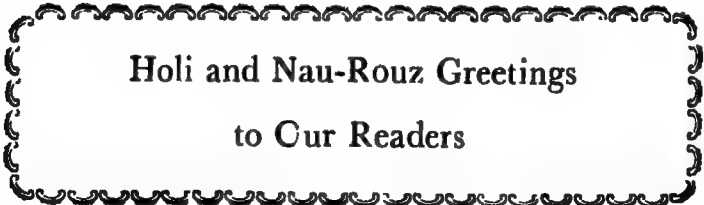
and was ushered into existence about the same year. The *Shamsu'l-Akhbar* was published periodically in Persian under the editorship of Mani Ram Thakur.

Persian was one of the vehicles employed by the mystics and sufis in ndia whose contribution to the language can not be minimised. The early part of the medival period was a promulgation of the sufi doctrine in India. Shaikh Muinu'd-Din Chishti (1142—1235) and many other saints and mystics enriched Persian literature by their *malfuzat* or records of conversation as well as by their permanent works. Besides, the *Qur'an*, the *Hadith*, *Fiqh* of the Muslims, the Life of Jesus Christ, the Bible of the Christians, the *Granth Saheb* of the Sikhs, the *Gathas* of Parsis, the *Mahabharata*, the *Ramayana*, the *Puranas* of the Hindus were rendered into the Persian language.

It may be borne in mind that in the earlier half of the medival period and especially under Mughal rule Persian occupied a prominent place in India. Literature produced in India in Persian during that period attracts special interest and deserves careful consideration both because of the official and popular patronage which the language enjoyed and because of its innate qualities. In fact, a picture of the India of this period is incomplete without a fair acquaintance with the rich literary heritage preserved for us in the Persian language. The literary output of this Persian is the main stream of interpretation of the social and cultural life of India.

The contribution to almost all the branches of Persian literature in India by Hindus and Muslims in particular indicates the impact of the language on the mind and imagination of the people of India, and confirms the fact that India was the second home of the Persian language during the medieval period of Indian history.

Holi and Nau-Rouz Greetings

to Our Readers

Jaswantrai Singh and the *Gharibu'l Insha* by Kishanchand Nishat are notable works on epistles. Along with Muslims there have been Hindus also whose labours have produced great memoirs in Persian during the Mughal rule in India, which, like the lexicon, was the main feature of the age. These memoirs serve as a great source of information about the medieval history of India

The *Safinah-i-Khushgu* by Bindraban Dasa Khushgu, the *Gul-i-Ra'na* by Lachhmi Narayana Shafiq, the *Anisu'l-Ahibba* by Mohan Lal Anis, and the *Hamisheh Bahar* by Kishandasa Achaldasa Ikhlas are notable memoirs of Hindu scholars who flourished during the Mughal regime in India.

The *Gul-i-Ra'na*, written by Lachhmi Narayana Shafiq in A.H. 1187, is divided into two sections-the first section deals with the Muslim poets written in Persian, and the second treats of the Hindu poets in alphabetical order. The *Safinah-i-Khushgu* is the work of Bindraban Dasa Khushgu which stands as one of the very important memoirs. It gives an account of the majority of Persian poets The *Hamiseh-Bahar* written in the year A.H. 1136 by Kishandasa Achaldasa Ikhlas, deals with the biographical accounts of the Persian poets who flourished from the times of Jehangir to the reign of Muhammad Shah. The *Safinah-i-'Ishrat* from the pen of Durga Das 'Ishrat, composed in A.H. 1175, gives an account of the ancient and modern poets in alphabetical order. The *Anisu'l-Ahibba* by Mohan lal Anis, which was written in A.H. 1197, is a biographical memoir of Muhammad Fakhir Makin and his Hindu disciples who had cultivated the poetic art in the Persian language. The *Iyaru'sh-Shu'ara* by Khutbi Chand Zaka, composed in the year A.H. 1247, gives, in the most haphazard manner, the accounts of about fifteen hundred poets; and the *Ashiu'l-Ahsiqin*, which was written in the year A.H. 1245 by Ratan Singh Zakhmi, is also one of the biographical memoirs, written in alphabetical order.

The memoirs of Urdu poets written in Persian by Muslims and Hindus are great literary and critically contributions to Urdu literature and also give an account of the development of a new language, *Urdu*, a common and sacred heritage, born of the joint efforts of all communities in India, particularly, of the Hindus and the Muslims.

In India Persian was the language of the polished society, of diplomatic correspondence, of the law-courts and of the official reports, and was written by Indian officials till about 1830 of the Christian era. Thus a large body of readers, able to read Persian and willing to pay, was assured to Persian newspapers, publisoed in India.

The *Jam-i-Jahan-Numa* was a weekly edited by Lala Sada Sukh Rai of Calcutta which was started in the year 1822 of the Christian era, while the *Mir'atu'l-Akhbar* was edited by Ram Mohan Roy

research, vast learning and the depth of knowledge.

The *Burhan-i-Qati'* by Muhammad Husain Tabrizi, a controversial dictionary written in 1651 during the regime of 'Abdullah Qutb Shah and the *Khirquatu'l-'Ulum*, an encyclopaedic work by Abu Imad, and *Farhang-i-Anandraj*, a oluminous dictionary compiled by Muhammad Badshah, chief scribe of the Maharaja Anandraj of Vijayanagaram, are some of the important lexicographical works in Persian by Muslim lexicographers.

The *Bahar-i-'Ajam* is one of the most learned lexicons ever compiled by a single individual. Tek Chand Bahar brought out several editions of this monumental work between A.D. 1739 and 1786, each of which was an enlargement of, or rather, an improvement upon the earlier one. His approach to lexicography is scientific. Indeed, the *Bahar-i-'Ajam* is known throughout the world and both the eastern and the western critics of Persian have praised it as the best lexicon produced in India.

The *Mustalahatu'sh-Shu'ara* is another lexicograpical work by Siyalkuti Mal Warasteh, completed in A.D. 1782, after over fiteen years' labour. Warasteh's criticism is refreshing. Though the work is a small compilation with no copious quotations, yet it has the merit of being an entirely original work based on the results of research.

From the time of the Ghaznavids in the eleventh century to the downfall of the Mughal empire in the eighteenth century various work on *insha* or epistles were composed by Hindus as well as Muslims. The literature in Persian on *insha* is varied, wide and rich. The epistolary art as a literary from was developed during the Mughal regime and attained wide popularity during the reigns of Jahangir and Shahjahan. The Hindus took zealously to this art and to the vocation of *munshigri* and their zeal and enthusiasm made it their own preserve.

With the exception of *Shaikh* Abu'l-Fazl, author of the *Insha-i-Abul-Fazl*, and Aurangzib 'Alamgir, author of the *Ruq-at-i-Alamgir* who are regarded as the finest exponents of Persian epistles, no other artist in this branch of literature could be compared to Har Kiran, Chandra Bhan, Madhu Ram, Nitral Chand and Odhe Raj. Chandra Bhan was an adept in the style of Abu'l-Fazl which was florid, verbose and metaphorical. They enriched the language with their own modes of thought, homely idioms and imageries, and Indian diction and vocabulary.

To be brief, Chandra Bhan of Shahjehan's reign, Odhe Raj of 'Alamgir's rule and Pandit Dasa of Dara Shikuh's times are the outstanding epistolographers, while the *Haft-Anjuman* by Odhe Raj, the *Tarzu'l-Insha* by Indrajit Mehkar, the *Guldastah-i-Faiz* by Todar Mal Tamkin, the *Gulshan-i-Ajaib* by

a comparative study of Hinduism and Islam. It may be recalled here that the Sanskrit work, *Samudrasangama*, written in A.D. 1708, is supposed to be the translation of the *Majma'u' l-Bahrain*.

The *Puranic* literature was also translated into Persian and among others it included the *Siva-Purana*, *Bhagavata-Purana*, the *Vishnu-Purana* and *Skanda-Purana* at the instance of Emperor Akbar in A.D. 1602-3.

It may be added that though the Muslim contribution to the transfer of Sanskrit lore into Persian is undoubtedly great, yet the Hindu scholars undertook the task of acquainting their Muslim brethren with the treasurers of their knowledge by bringing out a mass of literature in the Persian language through their own efforts, of which *Brahma-Sutra*, *Prabodha-Chandrodaya*, *Atma-Vilasa*, and *Zich-i-UlughBiga* are remarkable.

Besides, Al-Biruni is right when he complains of the Hindu indifference to historical science as it does not appear to appeal to the Hindu imagination. In spite of the lack of interest in historiography, Hindus along with the Muslim have been able to produce a large number of remarkable and useful works in Persian during the Mughal regime in India.

Abu'l-Qasim Hindushah Firishteh's monumental work, *Gulshan-i-Ibrahim*, better known as *Tarikh-i-Firishteh*, compiled in A.D. 1611 is regarded as the most compendious of chronicles that medieval India has produced. Abul Fazl's detailed history of Akbar the Great, *Akbar-Namah* and the encyclopaedic treasure of statistics about Akbar's empire, *Ain-i-Akbari*, are considered to be the outstanding works. 'Abdu'l-Qadir Badayuni's remarkable work, *Muntakhbatut-Tawarikh*, is said to be the first critical work of Akbar's policy, while Khafi Khan's *Muntakhabu'l-Lubab*, is a record of events of the Mughal empire particularly of the reign of Aurangzeb. Of the distinguished historians, Chandrabhan Brahman's *Chahar Chaman*, Rai Brindraban's *Lubbu't-Tawarikh*, Ishwar Das Nagar's *Futuhati-Alamgiri* and Bhimsen Budhanpuris' *Nuskha-i-Dilkusha* are same of the important books on history which merit to appreciated for both quality and quantity.

During the medieval period, the Indians devoted themselves to the compilation of Persian lexicons; and in a short time, the dictionaries compiled in India exceeded those produced in Iran. No Persian writing except the works of Khusrau and Faizi commands respect in Iran, but the value of Persian lexicons compiled in India has been acknowledged. The critical dictionaries were compiled by Indians during the last days of the Mughal power in India when the controversy over the superiority of Iranian to Indian scholars in Persian learning and literature heightened its tone. Undoubtedly, the lexicons compiled by Indians reveal their critical acumen, scholarly

Badayuni with the help of Shaikh Bhuwan Khan, a Brahmin convert and later on by Haji Ibrahim Sarhindi, and was termed *Athar-Ban*. The first translation of tne *Ramayana* of Valmiki into Persian was begun by 'Abdu'l-Qadir Badayuni at the instance of Emperor Akbar in A. D. 1584 and was completed in A. D. 1589.

Again the *Mahabarata* was translated by 'Abdu'l-Qadir Badayuni, Naqib Khan, Shaikh Sultan Thanesari and Mulla Shīri under the supervision of Abu'l-Fazl, who wrote the *prolegomena* to the entire work in A. D. 1582-1587 and gave it the title of *Razm-Nameh*. Faizi two years later improved upon the prose translation of the *Mahabharata* which is ornamental and embellished or rather highly poetic prose. The metrical translation of the *Bhagavadgita* was termed *Gita* and the *Gita-Sanbodani* is a Persian version of the Sanskrit commentary entitled *Subodhini*, while 'Abdul-Rehman Chishti's *Mira'tu'l-Haqaiq* is an exposition of the philosophical teachings of the *Gita* in Islamic terminology. Bhaskaracharya who lived in Ujjain in the twelfth century, the last of the great mathematicians of ancient India, wrote his *Lilavati* a work on arithmetic and geometry. This work in about A. D. 1586-87 was rendered into Persian at the instance of Akbar the Great, under the title of *Badai'u'l-Funun*. And Soma Deva's *Katha-Sarit-Sagara*, a collection of stories, was translated into persian by Faizi. The story of Raja Nala of the Nisadha territory and Princess Demayanti of Vidharba, an anecdote from the *Mahabharata*, known as *Nalopakhyana*, was rendered into Persian by Faizi and was named *Nal-Daman*. in A. D. 1595. Regarding the *Nal-Daman* 'Abdu'l Qadir Badayuni writes in his *Muntakhabatu't-Tawarikh*, "to speak the truth, it is such a *mathnavi* that the like of it no poet could have composed for the last 300 years since Amir Khusrau."

Essentially the programme of translations from Sanskrit into Persian under Akbar the Great was not an isolated or specific development. It was a part of the intensive project for the improvement of his mind which also included the translations from Arabic, Turkish and Kashmiri in particular. Among the Hindu scholars employed to help Muslim scholars or rather translators were Kishan Joshi. Ganga Dhar, Mahesh Mahanand, Devi Misrā, Madhusadena Misra, Chaturbhuja and Bhuwan. This joint enterprise put into Persian the Sanskritic lore and several other religious and metaphysical works.

It was during the regime of Emperor Shahjehan that Prince Muhammad Dara Shikuh, who was passionately fond of Indian philosophy and religion, made invaluable addition to Indian thought. His translations include the *Upanishads* under the title of *Sirr-i-Akbar*. His important work is the *Majma 'u' l-Bahrain*

Among the Muslim monarchs there were some enlightened rulers who Indianised themselves and exhibited a keen desire to study and understand the cultural and intellectual attainments of the people of the land. With unparalleled liberality of mind and cosmpolitan outlook, they devoted themselves to the study of Indian philosophy, religion and sciences.

It was in the reign of Sultan Sikandar Lodi, an intellectually alert monarch, who by throwing Persian studies open to the natives, set in motion the process of their integration into the higher administration of the sultanate, that in A.D. 1512 a work on Indian medicine, *Agada-Mahavaidyaka*, was translated into Persian under the supervision of Miyan Bhua Khawas Khan, his Prime Minister, and was termed *Tibb-i-Sikandari*. It is also said that this work which contains a detailed account of therepetutics, structure of the human body, and diagnosis and treatment of diseases, and which serves as a major authority on Indian medicines, is not a translation but rather that it is based on the works of Charak, Susruta, Karan, Bhoja, Chintaman, Chakradatta, Kirata and many others. The great epic, *Mahabharata*, was translated into Persian in order to understand the religion and culture of ancient India. The Muslim kingdoms of Kasmir and also of the Deccan showed a fine spirit of toleration and displayed an active patronage to Indian learning and culture. At the instance of Sultan Mehmud Begara, a work on the cure of horses was rendered into Persian under the name of *Khail-Nameh*, by Zainu'l-Abedin Karbala'i *alias* Hashemi. As a matter of fact, genuine Muslim efforts towards and understanding of Indian lore and learning, and patronage of and participation in Sanskritic knowledge, begins with Sultan Zainu'l-'Abedin of Kasmir, the patron of Jonaraja, who continued the compiling and editing of the great Sanskrit historical work, *Rajatarangini*, along with a number of Hindu scholars including the physician, Sri Bhatta.

With the accession of Emperor Akbar to the throne in A. D. 1556, a hitherto unprecendented patronage was extened to Indian lore and to the translation of important Sanskrit works, particularly on Indian philosophy and various sciences. The learned scholars who were engaged in translating the Sanskritic works into Persian were, among others, Abu'l-Fazl, Faizi, 'Abdu'l-Qadir Badayuni, Naqib Khan, Sheikh Sultan Thanesari, and Mulla Shiri who were all assisted in their work of translaion by an eqnally large number of Sanskrit pendits, well versed in Indian philosophy and sciences. These translatars along with Devi Brahmin, the renowned scholar and philosopher, and other learned pandits, were housed in the library of the Audience Hall at Fatehpur Sikri.

The translation of the *Atharva Veda* was first undertaken by 'Abdu'l-Qadir

that the poetical works of the Indian-born poets like Khusrau, Hasan, Faizi, Brahman, Bidil, Ghalib and Iqbal, and of those migrating from Iran like Naziri, 'Urfi, Zuhuri, Ghazali, Talib, Sa'ib and Kalim who perfected their art in the poetical climate of Indian courts, were recognized as accomplished compositions all over Iran and Central Asia. It was the mission of the Persian poets, who were endowed with the gifts of composing extempore or of poetizing factual incidents, to entertain their royal masters and their entourage with their delightful verses, repartees and enigmas. Indeed, Persian poetry produced in India is a truer index of the social and cultural contact between Hindu and Muslims than other chronicles and records, and it gives us a clearer picture of that cultural contact.

In India the first rendering of Sanskrit verses into Persian was made during the time of Sultan Mehmud of Ghazni in whose praise Nanda, the Raja of Kalinjar, had composed a few verses in A.D. 1023. According to the *Ta'rikh-i-Firishteh*, the Raja who had confined himself in a fort for fear of Sultan Mohmud surrendered and made a present of the Sanskrit verses in original and in the Persian language to the Sultan who, in appreciation of this gesture, rewarded the Raja with several forts.

The Hindu bard, Kedar Raja, is said to have attended the court of Sultan 'Allau'd-Din in the twelfth century, while in the thirteenth century Sultan Jalalu'd-Din Khalji was probably the first Muslim monarch of Delhi who showed some intellectual interest and inquired into Indian learning and Sanskrit scholarship. Sultan Muhamnad bin Tughlaq's intellectual curiosity is a landmark in Indian learning. Ziya Nakhshabi's adaptation of fifty two short stories from a Sanskrit work, *Suka-Saptati*, into Persian in A.D. 1329 under the title of *Tuti-Nameh* is by far the most outstanding achievements of the Sultan's reign in this field.

During the reign of Sultan Firuz Shah Tughlaq the official patronage of Sanskrit learning continued despite his theocratic policies, and as such he commissioned translations particularly of medical works into Persian from Sanskrit, when he found thirteen hundred rare Sanskrit works in a temple at Jawalamukhi after the sack of Nagarkut in the Kangra Valley in A.D. 1362. As a matter of fact the pandits of the temple were consulted and, in cooperation with the Persian scholars, the rare manuscripts of a number of works on astronomy were rendered into Persian. The most significant of them was the translation into Persian of an Indian work by a court poet, 'Izzu'd-Din Khalid Khani, under the title of *Dala'il-i-Firuzshahi*. Besides, Sanskrit works on astronomy, astrology, physics, and music were rendered into Persian.

about a rapprochement between Indian and Iranian cultures, and resulted in a grand synthesis in the realms of art and literature.

The beginnings of Persian literature in India can be traced to the regime of the Ghaznavids in the Punjab. With the conquest of the Punjab in A.D. 1021 by Sultan Mehmud, Lahore came to be known as an important centre, politically as well as socially, on a par with Ghazni. In a short time Lahore, which rivalled Ghazni as a centre of literary activity, laid the foundation of Indo-Iranian culture, resulting in Indo-Persian literature. Since society and culture evolved round the brilliance of the court at Lahore as a centre of political authority, it necessarily attracted both the ambitious nobles and the rising poets and writers. And, as a consequence, there was a free, profuse, and constant intercourse between Iran, Afghanistan, Transoxania and Khurasan on the one hand, and the Punjab in India on the other, which brought in their train a wholesome and stimulating atmosphere and condition. According to Muhammad 'Awfi, author of the *Lubabu'l-Albab*, Lahore, which vibrated with a wave of Iranian culture and learning, was the proudest of all districts in its unlimited learning and scholarship.

The early Indo-Iranian poets have played a considerable part in the evolution of Persian literature in India and have left behind an indivisible common heritage. The language of the immigrant poets was Persian and as such they formed a small colony of an aristocracy in the Punjab, speaking the language, uncontaminated by Indian idiom. This cultural tradition remained potant till the time of Amir Khusrau of Delhi, and was known for the purity of diction of the early poets as against the ornate and Indianized Persian of later poets. The early poets in India cultivated Persian poetry with catholic taste and retained the integrity of Persian idiom and flavour in all their poetical compositions. They wrote chaste Persian, unfamiliar with the absurd exaggerations, recondite words, vain epithets, far-fetched comparisons and figurative language of the subsequent writers. They have displayed their power, fertility, resources and artistic instincts in their verses in the Persian language.

It is acknowledged that the contribution of India, on the whole, to the development of Persian poetry is vital and distinctive though with the death of Dr. Muhammad Iqbal, it almost ceases to exist. The Persian poets, who were either of Indian origin or those who had to migrate to India due to want of patronage, have sought inspiration from or copied the Persian models, and thus have generously contributed to Persian poetry which can easily be compared with any rich period of the literary history of Iran, both as regards quality and quantity. It must be recalled here

their cultural environment forms a landmark in the histhry of Indo-Irānian relations.

During the Muslim ascendancy in India, the Persian language spread all over the country. Not only in the Mughal territory but also in the virtually independent states of the Deccan, Bengal and Oudh, Persian was used in the government offices in which a large number of employees were natives of India, and all of them had a command of the language. Even in the Maratha State in the times of Chhatrapati Shivaji, which had modelled its whole administration after the Mughal example, and in the Sikh State in the days of Maharaja Ranjit Singh, Persian was continued along with the other regional languages.

It is admitted that during the Muslim rule, India made two important contributions to the growth and development of civilisation and culture, namely, Indo-Iranian art and Indo-Persian literature. The Muslim rulers with a very few exceptions were lovers of beauty, both in marble and in verse. They built beautiful structures to offer their prayers, exquisite palaces to live in, and glorious tombs to deposit their mortal remains. They wanted the best writers and poets of the age to sing their victories in love and in war, and loved to hear sweet Persian lyrics particularly during the intervals between their stranuous work and drinking bouts. Indeed, it is a splendid heritage of art and literature which they have left, and a large number of Persian poets and writers who in India during the Muslim rule produced works of real beauty and left a deep impression upon literature in its Indian environment. The Persian literature of India is not merely an offshoot of Iranian genius thrust by the caprice of historical evolution into an alien land but an original product with an individuality of its own, and consequantly, evolved against the background of the land of its birth and with the history of the age. It is, therefore, of greater interest for supplementing the historical data necessary to reconstruct the history of the medieval period. Or, obviously, it is interesting as a branch of our cultural heritage and important as a source of information for understanding the political history of medieval India.

It was during the regimes of the Muslim monarchs of India that a learned section of the calibre of Abu Raihan Muhammed Ahmad al-Biruni, an outstanding scholar of Indian culture, and Amir Khusrau Dehlavi, an all round genius of the age, took to Indian learning and science, and transferred Indian lore into Persian in particular, in order to understand Indian philosophy and culture. Enlightened rulers like Sultan Zainu'l 'Abedin of Kashmir and Sultan Husain Shah of Bengal on the one hand, and Emperor Akbar and Prince Muhammad Dara Shikuh on the other, were prompted to render Indian learning into Persian, which gradually brought

(1485-1510), a great majority of the natives who flourished during the Mughal regime in India, enriched the language with Indian vocabulary, the homely metaphors and imageries drawn from the Hindu-Muslim beliefs.

The contacts which were initiated in Sassanian times were renewed by the Ghaznavids and continued in various forms down to the eighteenth century of the Christian era. The Ghaznavids, the Ghorids, the Khaljis, the Tughlaqs and the Mughals in the north, and the Aadil Shahis and the Qutbshahis in the south were either of Turkish or Mongol origin, but before they arrived in India they had already absorbed the all-pervading influence of Iranian culture and language as they moved down into this country through Iranian territory. Many of them, if not all, had adopted the language, customs, conventions and mannerisms of the Iranians, and had modelled their court ceremonials and administration of justice on the Iranian style. In other words, these adventurers were racially Turkish or Mongol but culturally they were Iranian. Their successors did not know the language of their ancestors, while the immigrants from Iran who were either Turks or Afghans, coming from the north or through the western coasts, used Persian as their *lingua franca*. And hence with the foundation of the first Muslim sultanate by the Ghorid général, Qutbu'd-Din Aibak (1206-1210), Persian became the soverign language of India as a common medium of expression between various communities of this country.

Mughal rulers like Emperor Babar were thoroughly imbued with all the graces of Iranian culture. The mother of Akbar the Great was Persian, as also was the able wife of Emperor Jahangir. The Mughals particularly brought the administrators, jurists, artists, architects and litterateurs from Iran along with them, and thereby established an unbreakable link between the cultures of these two great countries. Obviouly, the Muslims came to India with the intention of conquering and settling down in India and so did the Persian language, which established its importance as one of the major languages of India.

The true Iranian or rather Persian *renaissance* in India comes along with Emperor Babar who with his innate sense of culture and refinement, taste and art, was its early representative. Emperor Humayoun imprinted the stamp of Iranian culture on this country which was to endure for generations. The influence of Iranian culture promoted by the monarchs of India and Iran found favour with peoples of these great countries. Almost all the Mughal rulers of India achieved eminence and earned admiration in the domain of culture. The mental make-up of all the Mughal rulers, indeed, had a marked bias towards appreciation of Indian culture. Again, the Mughals came to India with the etiquette and culture of Iran, and as such,

Persian Studies during the Medieval Period of Indian History

Prof. (Dr.) N. S. Gorekar*

The mind of the natives of India, though deeply absorbed in its philosophical lore, had been largely influenced by the languages, cultures and philosophies of the Greeks, Scythians, Arabs, Turks, Pathans and Mughals on its coming into contact with them. The importance of the external influence is witnessed, among other things, in the mastery of the language of the rulers by Indians. Persian was one such language with which the natives cultivated an intimate association and acquitted themselves most successfully in the skilful acquisition of the language. And consequently, the natives left their mark on its literary history, particularly in the branches of poetry, lexicography, epistolography, historiography, memoirs, journalism and indology, the last mostly in the form of translations.

In view of the political and social considerations in favour of an intensive study of the Persian language, the natives threw themselves heart and soul into this task; and according to Ab'ul-Qasim Hindushah Firishteh, author of the Tarikh-i-Firishteh, the natives were much interested in the language of the rulers of the Lodi dynesty. And with the advent of the Mughal Emperors, Babar and Humayoun, Persian became current and popular. Compared with the Pathan rulers, the Mughals were less exclusive in their general outlook and social intercourse, and, obviously, the Hindus found themselves drawn nearer to the Muslims in almost all walks of life. This happy fusion of the Hindus and Muslims produced still better results in the spread of the Persian language and it must be noted that Persian was studied by particularly Hindus and Muslims, without the aid of any grammar, for 'there had not yet been evolved any gramatical system' by the time of Amir Khusrau of Delhi, the harbinger of the synthesis of Hindu-Muslim culture.

Persian became more Indianised when the natives took to the study of this language and, according to the common belief, during the reign of Sikander Lodi

*Head of the Department of Persian and Urdu, St. Xavier's College, Bombay (India).
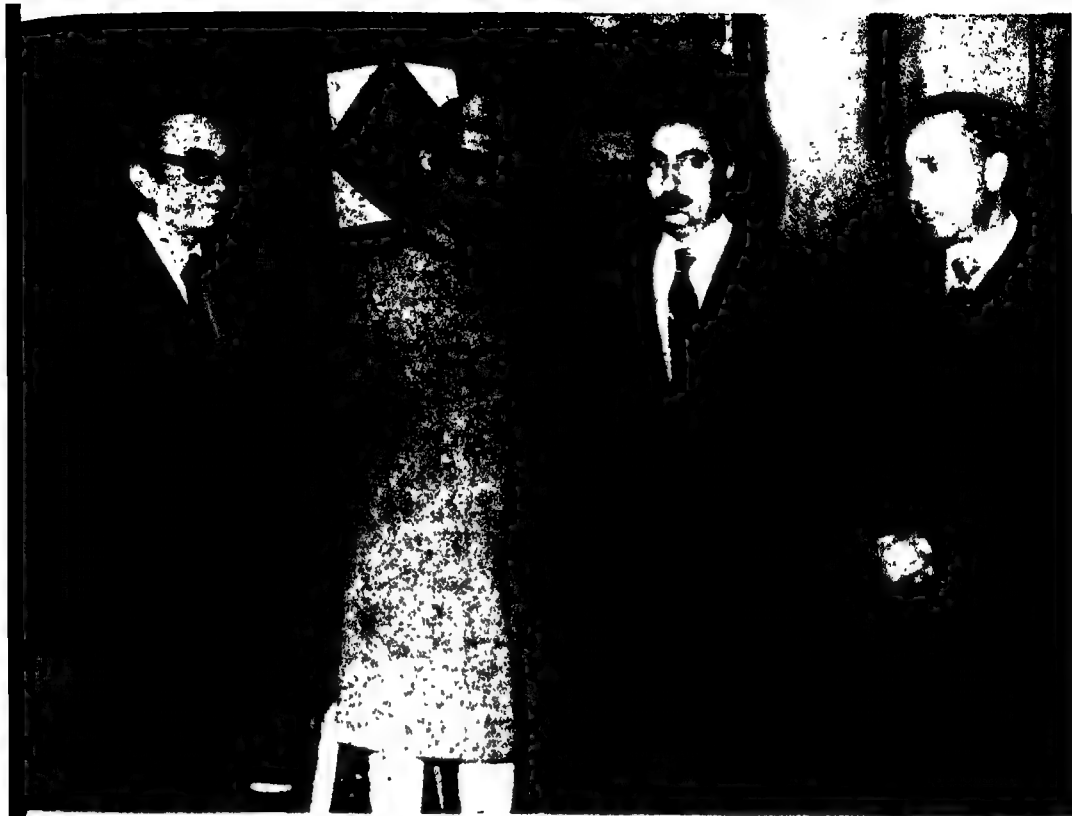
Reception held in honour of H. E. the Ambassador of Iran and Madam Goodarzi

Friends and relatives are visited and people are in a mood for thirteen days.

In India it coincides with three festivals—Lohri when like *Chahar Shanbeh-Souri*, a huge bonfire is lit ; Basant when spring is celebrated and Saraswati is worshipped and Holi or Doljatra when coloured water is sprinkled, again a bonfire is lit and people embrace each other asking forgiveness for the wrongs perpetrated. It is a festival of love and affection and may love and peace reign supreme over the whole world is the prayer of the Aryans :

> Assemble, speak among yourselves,
> be united in your mind,
> as ancient Devas, being united,
> partake of the offerings.
> Map our aim be common,
> your assembly common,
> Common the minds and the thou
> of those uni
> Common be your aim, and your
> hearts unit
> Your minds be one so that all may
> happily live toget

Entrance to the Exhibition at Bal Bhawan

Chahar Shanbeh-Souri at Iran House, N

Statement of ownership and other particulars about

HIND-O-IRAN

FORM IV

(See Rule 8)

1.	Place of Publication	New Delhi ;
2.	Periodicity of its Publication	Quarterly
3.	Printer's Name, Whether citizen of India ? If foreigner, state the country of origin Address	Mrs. Mumtaz Mirza Yes Not applicable Iran House, 18-Tilak Marg, New Delhi-1,
4.	Publisher's Name Whether citizen of India ? If foreigner, state the country of origin Address	Mrs, Mumtaz Mirza Yes Not applicable Iran House, 18-Tilak Marg, New Delhi-1.
5.	Editor's Name Whether citizen of India ? If foreigner state the country of origin Address	Mr. H. Kardoosh No Iran Iran House, 18-Tilak Marg, New Delhi-1.
6.	Names and addresses of individuals who own the newspaper and partners or share-holders holding more than one per cent of the total capital.	Indo-Iran Society, Iran House, 18-Tilak Marg, New Delhi-1.

I, Mumtaz Mirza, hereby declare that the particulars given above are true to the best of my knowledge and belief.

Sd/- **Mumtaz Mirza**
PUBLISHER

March 21, 1973.

Quarterly Journal of INDO-IRAN Society, New Delhi.

HIND—O—IRAN

CONTENTS

★ ★ ★

SUBSCRIPTION

Annual, Rupees Seven Per Copy Rupees Two	India
One Dollar plus Postage	Foreign

Published and Printed by Mrs. Mumtaz Mirza, Indo-Iran Society, 18, Tilak Marg, New Delhi and Printed at I. M. H. Press Private Limited, Delhi-6

JOURNAL OF THE

SOCIETY, NEW DELHI

Vol. 5 No. 1

April - 1973

Her Excellency Madam Farideh Diba with Mrs. Indira Gandhi, Prime Minister of India
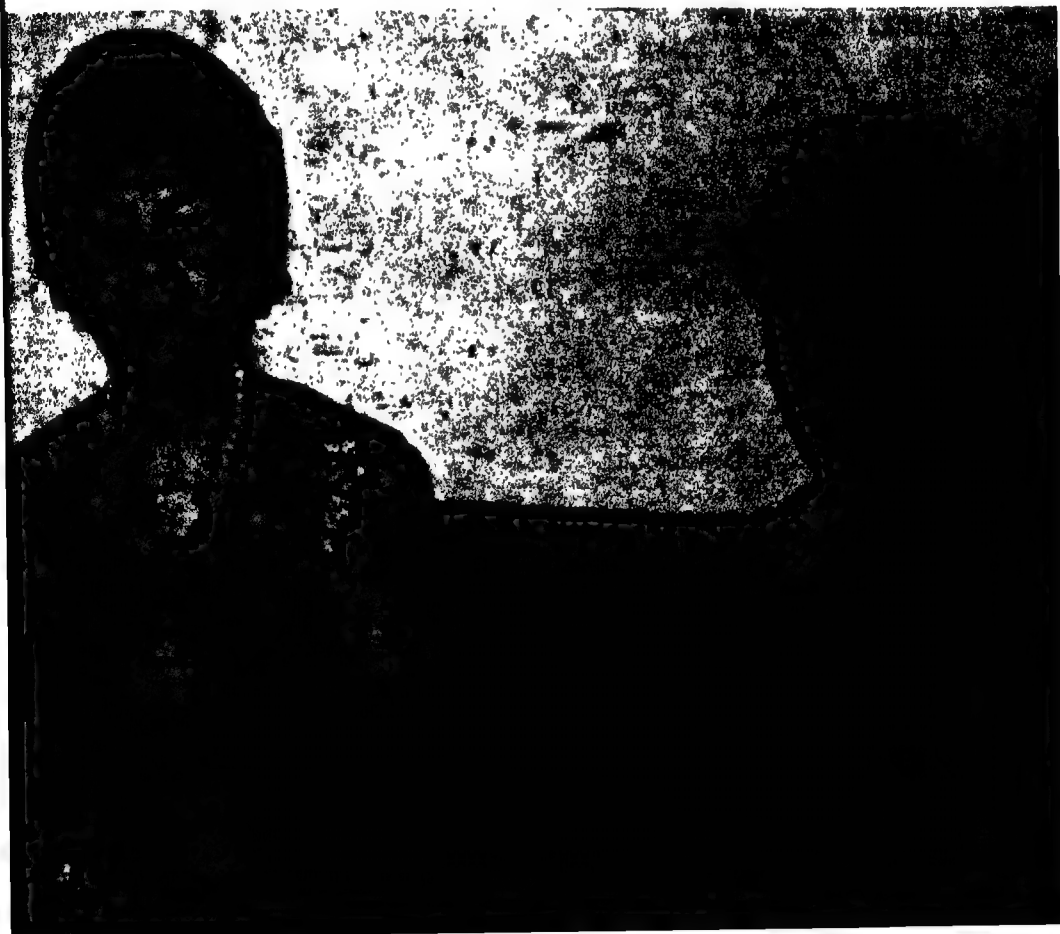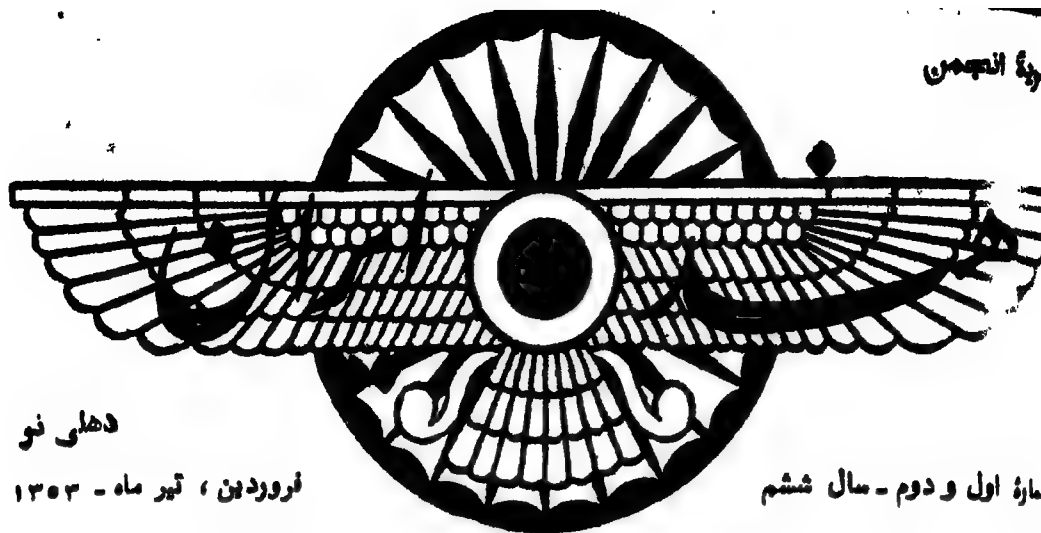
رهٔ انجمن
دهلی نو
مارهٔ اول و دوم - سال ششم
فروردین ، تیر ماه - ۱۳۵۳
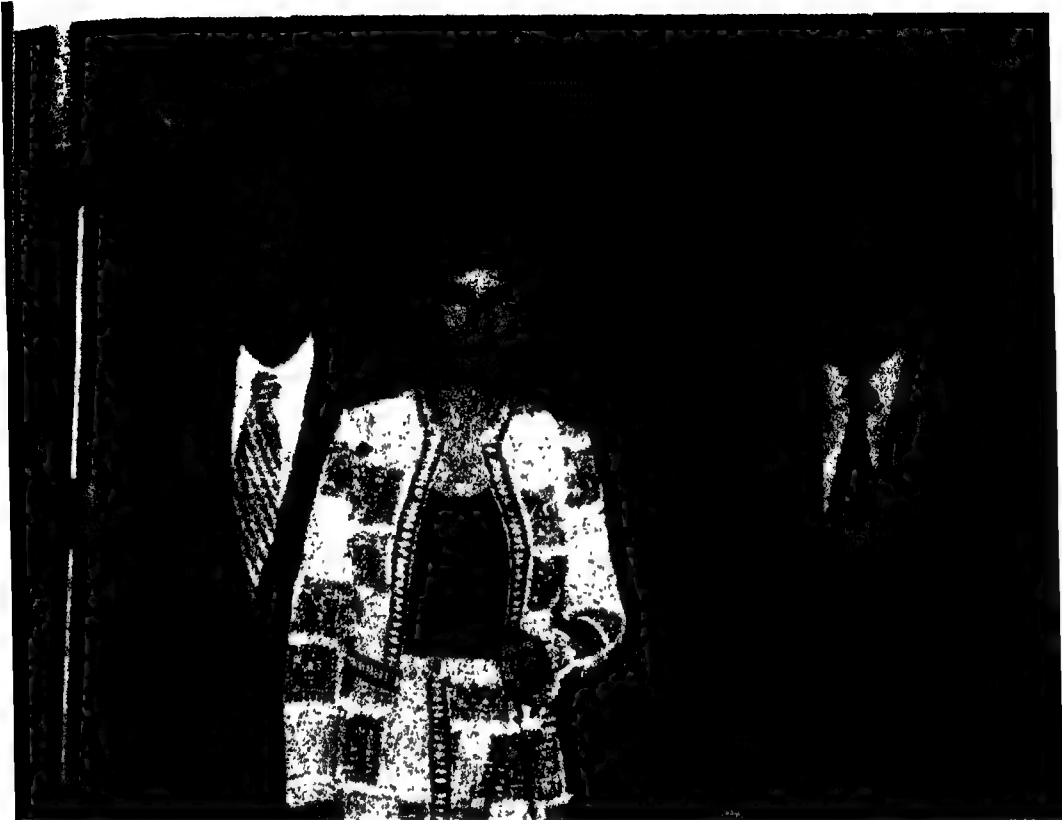
مراسم گشایش جشن فرهنگ و هنر ایران و نمایش فیلم با شکوه "فروغ جاودان" در دهلی نو

مولانا جلال‌الدین محمد مولوی

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی معروف بمولوی ، یکی از شخصیتهای برجسته علم و عرفان و یکی از ستارگان تابناك ایران زمین ، مهد دانش و هنر ، می باشد . بدون شك نام و آوازهٔ اوآنقدر بلند است که هرگز نیازی بوصف حال و بیان افکار ندارد و بااطمینان کامل میتوان گفت که امروز هیچ فارسی زبانی نیست که بانام مثنوی و سرایندهٔ بزرگ آن آشنا نگردیده باشد . حتی درمیان مستشرقین و پژوهندگان و دانشمندان غیر ایرانی کمترکسی را میتوان یافت که در مقابل مقام ارجمند و رفیع و دانش بی‌حد و حصر مولانا اظهار عجز و ناتوانی نکرده باشد .

ادوارد گرانویل برون EDWARD GRANVILLE BROWNE یکی از معروف ترین ایران شناسان اروپائی در کتاب‌خود A LITERARY HISTORY OF PERSIA (VOLUME II)درباره مولانا میگوید :

''بدون تردید جلال الدین رومی بزرگترین شاعرعرفانی‌است که ایران زمین در دامان خود پرورانده و کتاب مثنوی معنوی او آن مقام را دارد که در ردیف بهترین اشعار جهان درهرعصر و زمانی قرار گیرد .''

مولاناجلال‌الدین در سال ۶۰۴ ه.ق. در بلخ بدنیا آمد . پدر مولانا ، محمد بن حسین خطیبی است که به بهاء الدین ولد معروف بوده و نظربه شهرت وعظمت‌وفضل و دانشی که داشت اورا سلطان العلماء نیز می‌گفتند . استاد فقید فروزانفر در کتاب خود ''زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد مشهور بمولوی'' دربارهٔ علت هجرت بهاء الدین می نویسد : ''بهاء الدین ولد باخاندان خود بر اثر رنجش ازخوارزمشاه و باخوف ازسپاه خونخوار مغول شهر بلخ را ترك گفت و نظر باینکه بلاد روم از ترکتاز مغول‌ها در امان بود وی بدان

نواحی هجرت نمود و بدعوت علاءالدین کیقباد در قونیه مستقر گشت.»

مولانا، علوم مقدماتی را درخدمت پدر خویش آموخت و چون زمان عمر پدر باتمام رسید از سید برهان الدین محقق که از مریدان پدرش بود و در فضل و دانش شهرتی بسزا داشت اکثر رشته‌های علوم و فنون را فرا گرفت و در سن ۲۰ سالگی برای ادامهٔ تحصیل بشام مسافرت کرد زیرا در آنزمان دمشق و حلب هر دو از مراکز علوم و فنون شمرده میشدند. ناگفته نماند که پس از درگذشت سید برهان الدین محقق مدت پنج سال بارشاد و وعظ مشغول بود. این امر قطعی است که مولانا در تمام رشته‌های علوم خصوصاً در علم کلام مقامی بس بلند و ارجمند دارد تاآن حد که هیچ یك از علماء و دانشمندان بزرگ فن نمیتوانند با وی در این باره برابری کنند. ملاقات مولانا با شمس تبریزی در سال ۶۴۲ ه‍.ق. در قونیه اتفاق افتاده است و مدت صحبت مریدومرشد مجموعاً کمتر از دو سال دوام داشت. نیکلسن (REYNOLD A. NICHOLSON) در کتاب خود RUMI, POET AND MYSTIC درباره شمس میگوید: «وی از معلومات و دانش فوق‌العاده‌ای برخوردار نبوده لیکن شور و جذبه روحانی فراوانی داشته و باین اصل که وی از جانب حق برگزیده و مأمور میباشد مؤمن بود و اطرافیان خود را مسحور و مجذوب خویش میساخت. دراین مورد و بسیاری از موارد دیگر مانند شورو جذبه شدید، فقرو تنگدستی، و بی رحمانه بقتل رسیدن، بین شمس و سقراط وجه تشابه عجیبی را میتوان دید. هردوی آنها عقاید خود را بر نابغه‌هائی چون افلاطون و مولاناتحمیل کردند و این مردان بانبوغ بودند که عقاید و افکار آنها را در قالب الفاظ و بیاناتی شیوا در آوردند. سقراط و شمس هردو بی ارزشی علوم ظاهری و اهمیت عشق و محبت حقیقی و نیاز شدید انسان را به تزکیهٔ نفس اعلام داشتند. ممکن است کسی بتواند افلاطون را بدون وجود سقراط بیندیشد ولی مشکل است که بتوان مولوی را از وجود شمس مجزا دانست».

وهمچنین استاد فروزانفر درکتاب

خود راجع به شمس مینویسد: ''شمس مردی عالم و کامل و جهان دیده و بصحبت بسیاری از مردان رسیده بود و در سلوك ظاهر و سیر باطن مقامی بلند و در فنون قال و رموز حال کمالی بسزا داشت و اگر دست بکار تألف میزد و بتقیید معانی همت می‌گماشت بر ورق در می پاشید و گوهر میافشاند و خاطر و مغز اصحاب طلب را بلطف سخن بوستان ارم میساخت و آثار گرانبها بیادگار میگذارد ولی چون اکثر این طایفه علم ظاهر وکتابت را سدّ طریق و حجاب راه میدانند و در تألیف کتب عنایتی مبذول نمیدارند بدین جهت اکنون کتابی که تألیف یافته و ریختهٔ خامهٔ شمس باشد موجود نیست و پیشینیان هم نشانی از آن ندیده‌اند و آثار وی منحصراست درکتابی بنام ''مقالات'' و دیگر ده فصل از معارف و لطائف اقوال وی که افلاکی درضمن کتاب خود ''مناقب العارفین'' نقل کرده است و این هر دو یادداشتهائی است که مریدان از سخنان شمس فراهم کرده و صورت تدوین بخشیده اند''.

بدون‌شک، آغاز آشنائی مولانا باشمس را میتوان تحولی عظیم در دوران زندگانی این مرد بزرگ دانست و نیز از آن پس بود که مولانا بواسطهٔ شور و علاقهٔ فراوان نسبت به مرشد بتمام سنتها و رفتار گذشتهٔ خود پشت پا زد و مجلس درس و وعظ را فراموش کرد و تنها بذکر محاسن شمس و بیان حال و بنیاد رقص و سماع مشغول گردید و این بی‌تفاوتی نسبت به مریدان و خویشان و ترک مجلس درس و وعظ و خطابه موجبات برانگیخته شدن خشم علمای زمان و حسادت شاگردان را نسبت به شمس فراهم کرد تا آنجا که نه تنها شمس را مردی ساحر و جادوگر خواندند بلکه موجبات آزار و رنجش خاطر وی را نیز فراهم نمودند و بالنتیجه شمس بر خلاف میل و علاقهٔ باطنی خود و اصرار و ابرام بیش از حد مولانا، مجبور به ترک قونیه گردید. پس از جدائی از شمس، مولانا آنچنان دچار ناراحتی و پژمردگی خاطر گردید که از تمامی اصحاب قطع علاقه نموده و بکلی منزوی گردید و بدین سبب شاگردان و یاران وی از کردهٔ خود نادم و پشیمان گشته و تصمیم به برگرداندن

شمس گرفتند و این مأموریت بعهده سلطان ولد ، فرزند مولانا گذاشته شد :

بروید ای حریفان ، بکشید یار مارا
بمن آورید آخر صنم گریزپا را
به بهانه های شیرین ، به ترانه های موزون
بکشید سوی خانه ، مه خوب خوش لقارا
اگر او بوعده گوید که دم دگر بیایم
همه وعده مکر باشد ، بفریبد او شمارا

معذالک پس از مراجعت ، همان عوامل قبلی موجبات ناراحتی وی را فراهم کرده و باعث گردید برای همیشه قونیه را ترک نماید و عده‌ای نیز بر این عقیده هستند که شمس در قونیه بقتل رسید . مولانا خبر قتل شمس را بهیچ وجه باور نمیکرد :

گفت یکی خواجه سنائی بمرد
مرگ چنین خواجه نه کاریست خرد
شمس مگو مفخر تبریزیان
هرکه بمرد از دو جهان او نمرد

او دیوانه‌وار مدت دو سال در جستجوی شمس بود و در طول این مدت سررشته اختیار و امور را از دست داده و از غایت دلتنگی و جدائی از معشوق' به سرودن اشعار و غزلیات پرداخت و عاقبت در کمال نومیدی هیچ خبر و اثری از شمس پیدا نکرد .

دیوان مولانا که طرف خطاب اکثر اشعار پر سوز و درد آن مستقیماً شمس تبریزی میباشد ، سراسر حکایت از جوش و خروش عاشقانهٔ مولانا است که بدون شک دل هر خواننده صاحبدلی را تکان میدهد و احساسات او را تحریک مینماید و در تمام غزلها اثرات جذبه و حال و آتش و اشتعال کاملاً محسوس و روح شور و شوق پیدا و سوزش عشق هویدا است .

ادوارد برون (E. G. BROWNE) در مورد اشعار دیوان چنین میگوید :

" درکشورهای شرق اشعار دیوان مولانا ، کمتر از اشعار مثنوی مورد مطالعه قرار میگیرد در صورتیکه عده ای از محققان غربی معتقدند که از نقطهٔ نظر شعری وابتکار ، اشعار دیوان در سطح بالاتری قرار دارد ".

و نیکلسن (R. A Nicholson) نیز در مورد این غزلیات چنین گفته است :

" غزلیات مولانا بآن اندازه آتشین است که اگر مولوی آثار دیگری نمیداشت
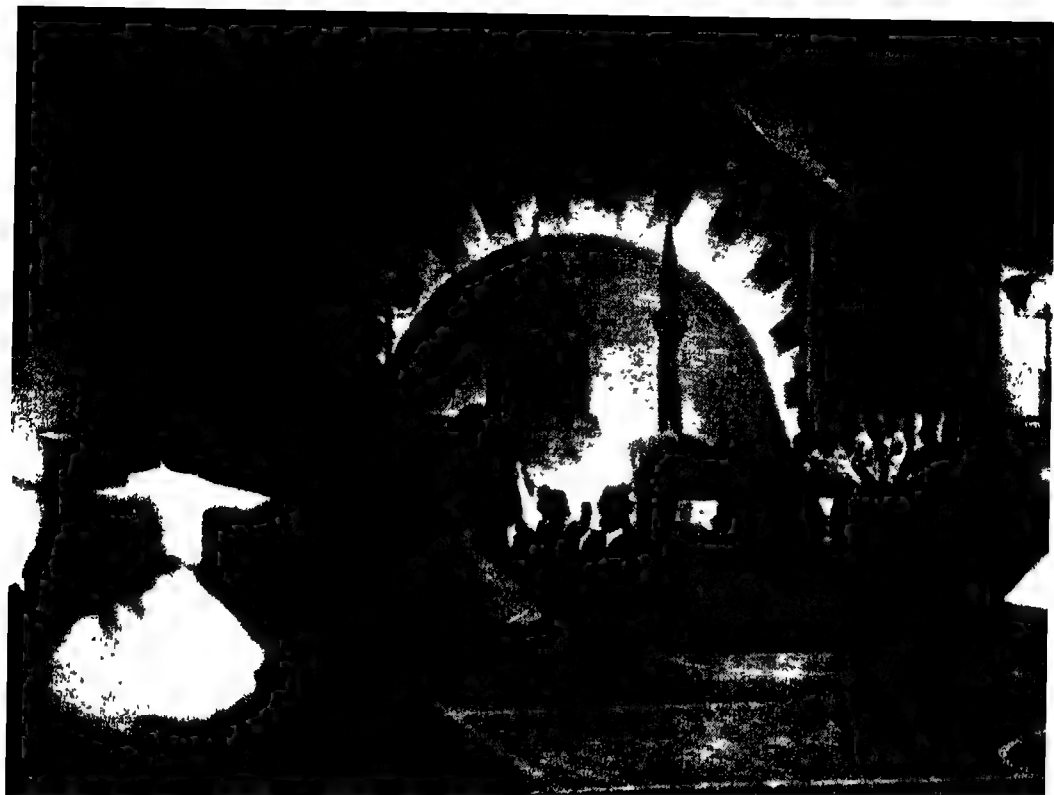
مراسم دست افشانی صوفیانه بر مزار مولانا در قونیه

همین غزلیات شیوا که از منبع روح عالی او ملهم شده ، کافی بود که اورا بزرگترین نماینده تصوف و عشق معرفی کند چون مولوی در این اشعار روحانی از عالم دیگر سخن میراند که اهل این عالم از آن بی‌خبرند وکسانی میتوانند برموزی از رموز آن عالم پی ببرند که مثل مولوی از خود بگذرند و با عشق بیامیزند. "

استاد فروزانفر درکتاب خود راجع به تعداد ابیات دیوان مولانا مینویسد : "بنا به اقوال مختلف تعداد ابیات آن از پنجهزار تا پنجاه هزار تخمین زده شده لیکن برای اطمینان بیشتر احتیاج به نسخه موثق‌تری داریم". در این مورد آربری (A. J. ARBERRY) در کتاب خود CLASSICAL PERSIAN LITERATURE مینویسد : "چنین نسخه‌ای اکنون پیداشده و درکتابخانه SIR CHESTER BEATTY در دوبلین DUBLIN محفوظ است. باوجود آنکه تاریخ نگارش آن در نسخه ثبت نشده ، باستناد نسخه شناسی میتوان با اطمینان کامل گفت که درآغاز قرن چهاردهم میلادی یعنی کمتر از یکصد سال پس از درگذشت شاعر نوشته شده است. این نسخه که مشتمل بر رباعیات و غزلیات است درسیصد و هفتاد و چهار صفحه و هر صفحه ای در چهار ستون و در هر ستون بیست و هفت سطر و باین ترتیب مجموع اشعار آن در حدود چهل هزار بیت میباشد ".

مولانا ، پس از آنکه از یافتن شمس نا امید گشت به صلاح‌الدین زرکوب که او نیز یکی از مریدان برهان الدین محقق بود و بمولانا نیز علاقه داشت ، روی آورد و مدت ده سال باین مرد متین و نرم و آرام ارادت میورزید و بواسطه نرمش و جذبه‌مخصوص صلاح‌الدین شورش و انقلاب درونی مولانا نیز آرام‌تر گردید. مولانا تقریباً هفتاد غزل خود را بنام صلاح‌الدین سروده است و پس از درگذشت این مرد بود که مولانا ، با حسام الدین حسن بن محمد بن حسن که وی را بایزید وقت و جنید زمان میخواند آشنا شد و از این پس بزرگترین الهام بخش مولانا ، حسام الدین است که بر حسب خواهش و اصرار و تشویق او ، مثنوی بنظم آمد و حسام‌الدین از این بابت حقی بزرگ بگردن فارسی زبانان دارد. و این همان کتابی است که نام مولانا

ا تا بامروز زندهٔ نگهداشته و شهرت
ن تمامی کتب و تصنیفات ایران را
تحت‌الشعاع قرار داده است. مثنوی ، یکی
ز گنجینه های گرانبهای حکمت و عرفان
ر ادب و کمال و ذوق و حال است که
زبان فارسی و شاید تمام زبانهای دنیا
ظیر آنرا بخود ندیده اند و گذشت زمان
ا بر اوراق زرین آن دست تطاول
بست و تا جهان باقیست نام سرایندهٔ
ن نیز زنده و جاوید است.

مثنوی را باید یک مجموعهٔ بزرگ
ز قصص و حکایات دانست و از حیث
منابع ، در اولین وهله مولوی از قرآن و
حادیث و اخبار نبوی اقتباس کرده و
علاوه بر اینها از حکایات کلیله و دمنه
که اقتباسی از کتاب معروف پنچ تانترا
PANCHATANTRA در زبان سانسکریت
است ، نیز استفاده کرده است.

نیکلسن (R. A. NICHOLSON)
دربارهٔ مثنوی میگوید :

"مثنوی صاحبدل را نه تنها آئینه
سراپانمای حقیقت معرفی میکند بلکه او را
بایک قدرت و قوت خدائی میستاید و او را
یگانه راهنمای حقیقی بطرف حق میداند.
او طبیبی است که بخوبی بمرض روح
واقف گشته و آنرا معالجه مینماید".

از همان روزها که سرودن نخستین
بیتهای این منظومه بی نظیر آغاز شد
نسخه آن چون کاغذ زر دست بدست
رفت و نام و آوازهٔ آن سراسر دنیای فارسی
زبان را فرا گرفت و این شهرت فوق العاده
هر روز رو بفزونی است. در ایران و هند
و آسیای صغیر شعرا و نویسندگانی بیشمار
تحت تاثیر افکار و اشعار مولانا قرار گرفته
و از آن شاعر نامور پیروی و تقلید کرده اند
و عده‌ای از محققین و مستشرقین معتبر غرب
نیز آثار او را بزبانهای اروپائی ترجمه
نموده‌اند. در بین مترجمینی که اشعار
مولانا را بزبان انگلیسی ترجمه نموده‌اند
میتوان اسامی JAMES REDHOUSE
WILLIAM JONES, E.H. WHINFIELD
E.G. BROWNE, E.H. PALMER,
A. J. ARBERRY و مهم تر از همه
R. A. NICHOLSON را که قسمتی
از دیوان و تمامی کتاب بزرگ مثنوی
را بزبان انگلیسی ترجمه و تفسیر نموده
است ، نام برد.

نشان استقبال عظیم مردم از مثنوی
مولوی وجود نسخه های خطی فراوان

این کتاب است که در هریک از کتابخانه‌های معروف دنیا نسخه‌های متعدد گرانبها از آن یافت میشود.

در این کتاب عظیم آنقدر اندیشه‌های نازک و نکات باریک و معانی حکمت‌آموز و اندرزآمیز و مطالب تربیتی و اجتماعی و معارف الهی وجود دارد که نمیتوان آنرا احصاء کرد. این کتاب دریای عظیمی است که آنرا ژرفا وکرانه پیدا نیست و محققان جهان در تحقیق معارف آن عمری بسر برده و یکی از هزار نخوانده و بعجز خویش اعتراف کرده‌اند. نیکلسن در باره سبک اشعار مثنوی مینویسد:

"مولوی میخواهد حقیقت را بگوید و چون پای بیان حقیقت بمیان می آید به هیچ قیدی خود را مقید نمیسازد یعنی فن را قربانی حقیقت میکند و اگر بنظر بعضی حکایات مثنوی آشفته و غیر مرتبط بنظر میرسد از آن جهت است که بمنظور او پی نبرده اند. او نمیخواهد یک شاعر ماهر باشد بلکه میخواهد مثل یک عارف ربانی افکار عرفانی را در قالب شعر بیان کند. شعر در نظر او جز وسیله‌ای بیش نیست وحتی اغلب اوقات بقافیه هم آنگونه که سزاوار است توجهی معطوف نمی نماید."

در مورد سبک و قدرت بیان مولوی و مقایسه آن با شعرای تصوف قبل از مولانا، آربری (A. J. ARBERRY) نیز چنین اظهار میدارد:

"محدویت موضوع در اشعار عرفانی تا پیش از مولانا جلال‌الدین، باعث تکرار نامحدود آنها بصور مختلف گردیده بود و در این مورد است که نبوغ مولوی بطور وضوح مشاهده میگردد و برعکس شعرای دیگر فارسی زبان که تنها بتن در دادن برسوم و سنن اکتفا نموده و قدرت آفرینش و خلاقه خود را صرفاً بزینت بخشیدن و شکل جدید دادن بموضوعها و مقاله‌های مشخص و معینی محدود ساخته بودند، مولوی مبتکر یک سلسله موضوع های جدید و تصاویری تازه در این زمینه میباشد".

مولانا در تاریخ پنجم جمادی‌الآخر سال ۶۷۲ ه.ق. دار فانی را وداع و عالم انسانی را در سوگ خود عزادار نمود. آری، انسان میرود ولی انسانیت باقیست. بدن خاک میشود ولی روح

به افلاک باز میگردد و دلهائی که روی آن کلمهٔ تقوی و محبت نقش بسته است تا ابد زنده و جاوید است.

مزار مولانا در شهر قونیه قرار دارد. این شهر که با حدود دویست هزار نفر جمعیت در دویست و چهل کیلومتری آنکارا واقع شده است دارای ابنیه و آثار تاریخی و مساجد دوران پادشاهان سلجوق است و مهم تراز همهٔ این آثار مزار مولانا جلال الدین محمد مولوی میباشد که به این شهر جنبهٔ معنوی و روحانی و جذبهٔ جهانی و جهانگردی بخشیده است و مردم ترکیه آن را " تربه " TURBA می‌نامند. مجموعهٔ ساختمانهای تربه عبارتست از ١ــ بنای اصلی و مقبرهٔ مولانا که از بیرون دارای گنبد کاشی سبز رنگ و زیبائی است ٢ــ تالار رقص و وجد و سماع ٣ ــ بنای مسجد ٤ــ موزه ٥ــ مقبره جداگانهٔ شاهزادگان عثمانی ٦ــ محل دفتر. در محل ساختمان اصلی که در قرن سیزدهم میلادی ساخته شده است تعداد ٥٦ آرامگاه از خویشاوندان، زنان و دوستان مولانا قرار دارد.

مزار مولانا در منتهی علیه سمت راست سالون و نزدیك او آرامگاه سلطان ولد است. پارچهٔ روی مزار را سلطان عبدالعزیز پادشاه عثمانی هدیه کرده که دارای مقدار ٢٦ کیلوگرم طلاست. سنگ آرامگاه پدر مولانا، سلطان العلماء که معروف به بهاء الدین ولد میباشد بطور عمودی قرار گرفته و مردم قونیه معتقدند که او باحترام پسرش برپا ایستاده است. درآن میان آرامگاه شیخ کریم الدین، معلم سلطان ولد و قبور شش نفر از مریدان خراسانی سلطان العلماء که همراه او از بلخ به قونیه مهاجرت کرده اند و این رباعی فارسی باخط خوش دیده میشود.

بازآ بازآ هرآنکه هستی بازآ
گر کافر و گبر و بت پرستی بازآ
این درگه ما درگه نومیدی نیست
صد بار اگر توبه شکستی بازآ

در این محل دو نسخه از کتاب خطی مثنوی وجود دارد یکی معروف به نسخهٔ حسام الدین چلبی است که دارای ٢٥٦١٨ سطر شعر است و بطوریکه گفته میشود هیجده سطر آنرا خود مولانا در زمان حیات نوشته است و به اهتمام حسام الدین چلبی پایان یافته و فقط پنجاه سال پس

از مرگ مولانا منتشر شده است .

دیگری دیوان کبیر نام دارد که مؤخر بر نسخهٔ اولی است :

تالار رقص و وجد و سماع که تا سال ۱۹۲۶ میلادی ازآن استفادهٔ مدرسه میشده در حال حاضر بصورت موزه میباشد (مراسم وجد و سماع همه ساله از سوم تا هفدهم دسامبر دریك سالون ورزش سرپوشیده بشکل جشنوارهٔ بین المللی برگزار میشود) .

در این محل که در قرن چهاردهم میلادی بساختمان اصلی اضافه شده است بعضی ادوات فلزی از طلا و برنج و مس مربوط به مولانا قرار دارد و همچنین کلاه بزرگ شمس تبریزی که بر جبههٔ آن عبارت لااله الاالله دوخته شده و دو عدد علم مربوط به نامبرده مشاهده میگردد . چهار عدد گلدان بلور شفاف و قیمتی که از طرف سلطان مملوك هدیه شده است نیز در اینجا قرار دارد و این رباعی با خطِ خوش فارسی در تالار رقص چشم گیر است :

سماع آرام جان زندگانست
کسی داند که اورا جان جانست

خصوصاً ، حلقه ای کاندر سماعند
همه گردند و کعبه درمیانست

سالن رقص و سماع دارای طبقهٔ فوقانی و بالکون مخصوص بانوان میباشد اطاقکی برای نوازندگان تعبیه شده و از انواع آلات موسیقی طبله با چوبهای مخصوص (یك نوع طبله کوچک را بزبان محلی " KUDUM " می نامند) و نی و اقسام فلوط(SHAH شاه و MANSUR منصور) در آنجا وجود دارد . نزدیک این محل تابلوئی است که در آن " پست نشین " (نماینده مولانا) درعقب صحنه دیده میشود و مردی مچ دست راست اورا میبوسد و بدینوسیله اجازهٔ رقص میخواهد مرد دیگری در سمت چپ "پست نشین" ایستاده است که "سماع زن" نامیده میشود و این دو در واقع آغاز و پایان سماع را اعلام میکنند .

در تالار رقص یك کره از سنگ مرمر در داخل کرهٔ مشبك دیگری قرار گرفته و بروی آن نوشته شده است :

مادرون را بنگریم و حال را
نی برون را بنگریم وقال را

درقسمت مسجد آرامگاه قرآن کوچکی

است که وسیلهٔ زنی با تار مو در ظرف مدت بیست سال تحریر گردیده است قالیچهٔ گرانبهائی که حاوی اشعار فارسی است به دیوار قاب شده و همچنین قالیچهٔ دیگری که از طرف علاء الدین کیقباد پادشاه سلجوق بمناسبت دومین ازدواج مولانا هدیه گردیده ملاحظه میشود در این محل تسبیح هائی از قرن دهم میلادی و پارچه زردوزی و ساعت بزرگی که سلطان سلیم سوم اهداء کرده وجوددارد.

قسمت موزهٔ تشکیل میشود از قسمت کتابخانهٔ خصوصی، مجموعهٔ قالیچه‌ها و سجاده ها، حجرهٔ درویش ساده "DARVİS HUGRESI" درویش "پست نشین" و سماع زن.

"کعبة العشاق باشد این مقام
هر که ناقص آمد اینجا شد تمام"

هیئت تحریه

سخنرانی پروفسور عابدی، استاد و رئیس قسمت زبان و ادبیات فارسی و عربی دانشگاه دهلی در خانهٔ ایران- دهلی نو

فارسی شکر است

انسانم آرزوست

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست   بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

ای آفتاب حسن برون آ ، دمی ز ابر   کان چهرهٔ مشعشع تابانم آرزوست

بشنیدم از هوای تو آواز طبل باز   باز آمدم که ساعد سلطانم آرزوست

گفتی ز ناز: ‟بیش مرنجان مرا برو”   آن گفتنت که : ‟بیش مرنجانم” آرزوست

این نان و آب چرخ چوسیلیست بی وفا   من ماهیم ، نهنگم و عمانم آرزوست

یعقوب وار وا اسفا ها همی زنم   دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست

والله که شهر بی تو مرا حبس میشود   آوارگی به کوه و بیابانم آرزوست

زین همرهان سست عناصر دلم گرفت   شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او   آن نور روی موسی عمرانم آرزوست

زین خلق پر شکایت گریان ، شدم ملول   آن های هوی و نعرهٔ مستانم آرزوست

گویا ترم ز بلبل اما ز رشک عام   مهر است بر دهانم و افغانم آرزوست

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر   کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

گفتند : ‟یافت می نشود جسته ایم ما”   گفت : ‟آنک یافت می نشود آنم آرزوست”

پنهان ز دید ها و همه دید ها ازوست　　آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست
خود کار من گذشت زهر آرزو و آز　　از کان و از مکان پی ارکانم آرزوست
یک دست جام باده و یک دست زلف یار　　رقصی چنین میانهٔ میدانم آرزوست
باقی این غزل را ای مطرب ظریف　　زین سان همی شمار که زین سانم آرزوست
بنمای شمس مفخر تبریزا روز شرق　　من هدهدم حضور سلیمانم آرزوست

"مولوی"

بیاد بیرونی

ز البیرونی امشب داستان گو　　بهرجا داستان باستان گو
وجودش مایهٔ صد ناز ایران　　چراغ هند از نورش فروزان
خوشا ذکری که از هندوستان کرد　　نهان بود آنچه از هرکس، عیان کرد
ز هر علم جهان او باخبر بود　　میان اهل عالم با اثر بود
جهان روشن ز علم و حکمت او　　بهر خاطر خیال حرمت او
علوم مشرقیه جاری از وی　　خوشا کیفی بدلها طاری از وی
الهی رحمتی بر خاک او کن　　کرامت ها بجان پاک او کن

"رضا علی وحشت"

در محضر حضرت رئیس جمهور هند

ملاقات آقای وحید نیا نماینده محترم مجلس شورایملی و مدیر نشریهٔ وحید

نفوذ فرهنگ و تمدن ایرانی اسلامی در شبه قاره

دکتر علی اصغر حکمت ، سفیر اسبق شاهنشاه آریا مهر در هندوستان

ورود بزرگان اسلام به هند

چون مسلمانان در قرن اول هجری هفتم میلادی از طریق دریاهای جنوب باسفائن تجارتی بسواحل آن سرزمین وارد شدند و همچنین لشکر مجاهدان و غازیان در آخر همان قرن از طریق مغرب بکنار رود سند رسیدند ، همعنان ایشان همه جا ائمه شریعت و پیران طریقت برای نشر دعوت اسلام نیز بسرحدات آنکشور قدم نهادند. از اواخر قرن دوم هجری — هشتم میلادی بعضی آثار و اسناد در دست است که ورود بزرگان را که از زعماء محدثین و قراء کلام الله بوده اند در مناطق غربی، هندوستان ذکر میکنند. مقدم آنجماعت ابوحفص بن ربیع بن صبیح الاسدی البصری نام برده میشود ، که از تبع تابعین و از اجله محدثین قرن دوم است و از حسن بصری روایت میکند. وی بسال ۱۶۰ ه از طریق مکران بنواحی سند رسیده و هم در آنجا رحلت فرموده است .

درقرن دهم میلادی ، چهارم هجری نام حسین بن منصور الحلاج البیضاوی ذکر شده است (مقدمه کتاب الطواسین- پرفسور لوئی ماسینیون.) که گفته‌اند از طریق دریا بنواحی هندوستان آمده و از ره خشکی از راه پنجاب و آسیای مرکزی بعراق باز گشته است .

شیعه اسماعیلیه هند

پیشوای جامعه بهره که از شیعه اسماعیلیه اند شخصی بنام امیر نورالدین از زعمای اولیه آنقوم است که در قرن یازدهم میلادی پنجم هجری با جمعی از پیروان خود بگجرات مهاجرت کرده و از آنزمان اصول آن عقیده و پیروان ایشان

همچنان در جنوب و غرب هند باقی مانده است .

("بهره" یا "بوهره" بهندی بمعنی تاجر است مشتق از "بیوهار" بمعنای تجارت . این جماعت که در مغرب هندوستان منتشرند همه از دیرباز بکسب و بازرگانی مشغول بوده و باین نام معروف شده اند . در زمان ما رئیس آنطائفه که نسب وی بامیر نورالدین میرسید ، مردی دانشمند و موجه بود موسوم به مولانا طاهر سیف الدین مقیم بمبئی که راهنما و امام آن جماعت میباشد و در عربی نظماً و نثراً صاحب آثار است و نزد مسلمانان و همچنین نزد دولت هندوستان احترامی بسیار داشت. جماعت "بهره" را مهدیه اسماعیلیه نیز گویند زیرا پیرو محمدالمهدی بن عبدالله از احفاد اسمعیل بن جعفرالصادق (ع) میباشند . این گروه با طایفه اسماعیلیه ایران و هند از یک منشاء منشعب ولی اکنون تابع دو امام اند .)

لاهور مرکز دولت غزنویان

هم در قرن پنجم هجری که شهر لاهور مرکز دولت غزنویان گردیده ، نام یکی از ائمه محدثین بخارا بنظر میرسد بنام شیخ الاسلام اسمعیل البخاری که در زمان سلطنت مسعود غزنوی از بخارا به لاهور آمده و در آنجا به نشر روایات و تعلیم احادیث پرداخت . وفات اورا بسال ۴۴۸ هجری نوشته اند . دیگر از مشایخ که از همان عصر پیش آهنگ دعوت اسلام در شمال غربی هندوستان میباشد علی بن عثمان الهجویری الغزنوی صاحب کتاب کشف المحجوب است که آنمرد عالم متصوف از غزنین به‌لاهور مهاجرت فرموده و در آنجا اقامت گزیده و در سال ۴۶۹ هجری در همان بلده وفات یافته است .

از قرن پنجم ببعد همچنان قوافل علماء و دانشمندن و فقهاء و محدثین از آسیای غربی بصوب دیارهند در حرکت بوده‌اند و احصاء تمام ایشان از امکان این مقاله خارج است و آثار ایشان در تاریخ فرهنگ اسلامی هند مقامی رفیع وتاثیری بلیغ دارد . گویند شیخ فریدالدین عطار نیشابوری و شیخ مشرف‌الدین بن مصلح

سعدی شیرازی و شمس تبریزی مراد مولای رومی نیز از آنجمله‌اند .

مهاجرت صوفیان به هند

در اواخر قرن ششم هجری و دوازدهم میلادی ، هنگامی که سلطان شهاب‌الدین غوری و جانشینان او در دهلی تاسیس سلطنت اسلام میکردند ، در همان زمان بسیاری از مشایخ بزرگ صوفیه که برکات انفاس ایشان هنوز در سراسر هندوستان ظاهر و نمایان است ، بهندوستان مهاجرت کردند و بذر تعالیم عالیه شریعت و طریقت را در آنکشور کاشته و پس از ایشان دیگران آن نهال نورس را تربیت و آبیاری فرمودند تا سرانجام درختی برومند گردید . گرچه عدد علماء و مشایخ اسلامی که از مرز ایران و آسیای مرکزی بهند آمده‌اند بیرون از شمار است ولی چندتن از مشاهیر و رهبران آن طایفه که تاثیر عظیم در نشر اسلام در هندوستان داشته‌اند عبارت اند از :

خواجه معین‌الدین چشتی (خواجه معین‌الدین چشتی صوفی) ، از اهل چشت که محله‌ایست در بخارا ، سرحلقهٔ درویشان وصوفیه هند ، در سال ۵۸۰ ه ۱۱۸۳ میلادی به بلده اجمیر آمده و در آنجا براهبری خلائق و ارشاد ناس پرداخت و در سال ۶۳۳ هجری ۱۲۳۳ میلادی در همانشهر وفات یافت . مقبرهٔ او در سراسر طول قرون وسطی تا عصر حاضر مقصد زائران و مطاف معتقدان است . گویند اکبر بن همایون از شهر سیکری پیاده باجمیربزیارت درگاه شریف او میرفت) و خواجه قطب‌الدین بختیار کاکی (خواجه قطب الدین بختیار کاکی صوفی) ، از اهل اوش در نزدیکی اندجان ، در ماوراء النهر بوجود آمد . پس از کسب تعالیم اهل طریق و مسافرت بسیار عاقبت بهند رسید و در زمان شمس‌الدین التتمش دردهلی سکونت گرفت و در سال ۶۳۴ هجری هم در آنشهر وفات یافت . قبر شریف او در جنب مسجد قبهٔ الاسلام زیارتگاه مسلمانان هند است .) و شیخ جمال‌الدین گیلی قزوینی (شیخ جمال‌الدین گیلی قزوینی (محدث) ، از علمائی است که در قرن هفتم از ایران بهندوستان آمده و باطناً

ناشر و مبلغ دعوت اسماعیلیه بوده است.
در ایران در دستگاه علاءالدین پادشاه
اسماعیلی الموت مقامی داشته و اسماعیلیه
هند که اکنون پیروان آقا خان محلاتی
هستند از همان تاریخ در هندوستان
بظهور آمده‌اند. وفاتش در ۶۰۱ هجری
واقع شد.) و شیخ الاسلام بهاء الدین
ذکریا مولتانی (شیخ الاسلام بهاء الدین
ذکریا الاسدی المولتانی (صوفی)، از خلفاء
سهروردیه است. و پس از طی مقامات
طریق بمولتان آمده و ساکن آندیار گشت
و بانتشار مبادی شریعت و دلالت اهل
طریقت مشغول گردید. به تصانیف عدیده
و تالیفات شریفه پرداخت و در سال
۶۶۱ هجری در همان بلده وفات یافت.)
و مولانا جلال‌الدین تبریزی (مولانا جلال
الدین تبریزی (صوفی)، او نیز از
خلفاء شیخ سهروردی است که در قرن
سیزدهم میلادی مطابق هفتم هجری از
آسیای غربی به بنگاله آمد و بساط ارشاد
گسترده بتعلیم مبادی شیخ اشراق
پرداخت.) و حسن بن محمد الصغانی
(حسن بن محمد الصغانی (محدث و متشرع)،
اصل او از صغان ماوراء النهر و خود

او زائیده در لاهور از مشاهیر علماء اولیه
هند است، آثار علمیه فراوان دارد.
وفاتش در سال ۶۵۰ هجری در مکه
معظمه واقع شد.) و مولانا عماد لدین
غوری (مولانا عمادالدین غوری (محدث
و متصوف)، از قدماء مشایخ شریعت
است که پدرش همراه سلطان شهاب‌الدین
غوری فاتح دهلی بهندوستان آمده و در
دیار نارنول میزیست. و خود او معاصر
با محمد تغلق است در حدود ۷۵۰ هجری)
و میر سید علی همدانی (میرسیدعلی همدانی
(صوفی)، ملقب به "علی الثانی" در اواخر
قرن هشتم هجری چهاردهم میلادی
با جمعی کثیر از سادات علویه همدان
بدره کشمیر آمده و در آنجا خانقاهی
بنیاد نهاد که تاکنون بنام "خانقاه
معلی" در شهر سرینگر باقی و برقرار
است. او و فرزندش سید محمد به تبلیغ
شریعت و طریقت همت گماشته و اکثر
سکنه را از هندوئیزم به اسلام درآوردند
و فاتش در ۷۸۶ هجری واقع شد.)
وشیخ برهان‌الدین بلخی (شیخ برهان‌الدین
محمود بلخی (محدث‌ومتشرع)، از ایران بهند
آمده معاصر غیاث الدین بلبن پادشاه

دهلی است و تالیفات بسیار دارد. وفاتش درسال ۶۸۷ هجری دردهلی واقع شده.) و شیخ جمالی کنبوه دهلوی (شیخ جمالی دهلوی (عالم و شاعر)—شیخ جلال‌الدین متخلص بجمالی در دهلی متولد ولی در خراسان تربیت یافته و از تلامیذ مولانا جامی‌است. در زمان اسکندر لودی و بابر پادشاه دردهلی شان و منزلت بلندی داشته. و در ۹۴۲ هجری در دهلی وفات یافت. مزار او در آنشهر در نزدیکی مسجد قطب الدین معروف است.

شیخ جمالی این ابیات را درشرح مسافرتهای خود در اطراف ممالک اسلام و عود بوطن خود یعنی هندوستان گفته است.)

گهی در روم و گاهی جانب شام
نه دادم خویش را یک لحظه آرام
بهر وادی روان تنها و بیکس
گه از مصر و گه از بیت‌المقدس
سرشک آسا دوان از سوز سینه
گهی در مکه گاهی در مدینه
اگرچه بودم از دهلی بسی دور
دلم می‌یافت از حب وطن شور
زبعد مکه سیرم در عجم بود
ولی بی هند خاطر می‌نیاسود
زهندستان اگرچه دور بودم
چو طوطی در قفس مهجور بودم

و شاه طاهر دکنی (شاه طاهر دکنی (صوفی) — از مشایخ صوفیه و زعماء فرق امامیه اثنی عشریه است که در جنوب هندوستان بنشر آن دعوت پرداخت و سلاطین نظام‌شاهیه دکن پیرو او گشته‌اند. درسال ۹۵۲ هجری درگلکنده وفات یافت.) و سید رفیع‌الدین شیرازی (سید رفیع‌الدین شیرازی (محدث و متکلم) در شیراز نشو و نما یافته و از تلامذه جلال‌الدین محمد دوانی است. پس از آن در علم روایت و تفسیر نزد شمس‌الدین السخاوی المصری کسب علم کرده و بهند آمده و همعصر اسکندر لودی و بابر است. در آگره ساکن گشت، و در سال ۹۵۴ هجری قمری وفات یافت.) و حکیم ابوالفتح گیلانی (حکیم ابوالفتح گیلانی "عالم و طبیب"—از فضلاء و امراء عهد اکبر پادشاه است و در نزد آن پادشاه عزت و مرتبت یافت. از معتقدین امامیه

و حامی و پشتیبان علماء و شعراء شیعی مذهب بوده است. وفات او در پنجاب در ۹۹۷ هجری واقع شده.) و میر فتح اله شیرازی (میر فتح اله شیرازی (ادیب و حکیم) - از سادات شیعه و فضلای ایشان است که از شیراز بجنوب هند مهاجرت کرده و از برکت علم و دانش وتبحر در علوم معقول و منقول در خدمت سلاطین عادلشاهیه بیجا پور منصب و مقامی بلند داشت. بعداً بخدمت اکبر بن همایون درآمد و احترامی بسیار یافت. تصانیف بسیار دارد. در ۹۹۲ هجری در کشمیر وفات یافت) و قاضی نوراله الشوشتری (قاضی نوراله الشوشتری (فقیه و محدث) از اجله علماء شیعه اثنی عشریه است که آثار و تالیفات شهیر او در عالم تشیع معتبر و معروف میباشد. در زمان اکبر بتشویق حکیم ابوالفتح گیلانی که حامی و معتقد طریقه شیعه بود از ایران بهند آمده و پادشاه اورا بقضاوت شهر لاهور گماشت. لیکن در زمان جهانگیر به تهمت رفض در سال ۱۰۱۹ هجری بقتل رسید و در نزد شیعیان لقب "شهید ثالث" یافت، مزارش در آگره معروف است.)

و ملاشاه بدخشی (ملاشاه بدخشی (صوفی) از اجله پیشوایان اهل حال و مرشدین صوفیه است و ازکسانی است که از آسیای مرکزی بهندوستان مهاجرت کرده و بنشر مبادی طریقت پرداخت و در لاهور در نزد میان شاهمیر لاهوری ارشاد و تربیت یافت. شاهزاده داراشکوه بن شاهجهان از معتقدین اوست وگویند افکار صوفیانه شاهزاده از برکت انفاس و تعالیم اوست در سال ۱۰۷۰ هجری در لاهور وفات یافت. آثار شعری او بفارسی فراوان است.) و سید علیخان شیرازی المکی المدنی (سید علیخان شیرازی المکی المدنی (محدث وفقیه و ادیب) - از اجله علماء و ادباء و سادات بزرگان شیعه امامیه است. باپدر خود نظام الدین احمد از حجاز بجنوب هند آمده هدیه دارد، در سنه ۱۰۹۷ هجری در گوالیار وفات یافت.) و شیخ سلیم چشتی (شیخ سلیم چشتی (صوفی) - از مشایخ صوفیه وزاده هندوستان است. در قصبه سیکری سی میلی آگره در کوهی اقامت داشته و بر حسب طریقه چشتیه بارشاد خلائق میپرداخته واکبربن همایون را باو اعتقادی عظیم بوده، در سر مقبره

او در فتح پور درگاهی ظریف و زیبا از سنگ مرمر ساخته که محل زیارت و سیاحت رهنوردان جهان است. در ۹۷۹ هجری وفات یافت.) و شاه علی گجراتی (شاه علی گجراتی (صوفی) - از ناشرین دعوت صوفیه در گجرات. وفات او در سال ۹۷۲ هجری در شهر احمدآباد واقع شد.) و شیخ عبدالقادر بدایونی (شیخ عبدالقادر بدایونی (ادیب و مورخ) - ابن ملوک شاه، زاده بلده بدایون از اجله فضلا و علماء زمان خود و از ستارگان درخشان دربار اکبر پادشاه است. کتاب "منتخب التواریخ" معروف بتاریخ بدایونی را تالیف فرمود که از اسناد مهمه تاریخ هند می باشد و بسیاری کتب از سانسکریت بفارسی ترجمه کرده، در حدود ۱۰۱۰ هجری وفات یافت) و ابوالفضل علامی (ابوالفضل بن مبارک علامی (حکیم و مورخ وادیب) - از رجال مهم دربار اکبر است. پدرش شیخ مبارک، اصلاً از اهل قصبه ناگور، خود از علماء دین و ادب و تفسیر هندوستان بوده است. فرزندش ابوالفضل مولف کتاب آئین اکبری (اکبر نامه) از مشاورین نزدیک آن پادشاه، در سال ۱۰۱۱ هجری بدست یکی ازسران راجپوت بقتل رسید گویند قبر او و برادرش فیضی در قصبه سکندرا نزدیک اگره در محلی موسوم به رسید (روضهٔ الطوبی) بوده است.) و ابوالفیض فیضی (ابوالفیض بن مبارک، (شاعر و مفسر) - فیضی و فیاضی تخلص اوست، ملک الشعراء دربار اکبری بود که بعد از غزالی مشهدی این لقب را یافت. تفسیری بی نقطه بنام "سواطع الالهام" تالیف کرده و مثنوی "نل و دمن" را از سانسکریت نظماً ترجمه فرموده. در سال ۱۰۰۴ هجری درآگره وفات یافت.) و شیخ احمد سرهندی (شیخ احمد سرهندی (متکلم و محدث) - ملقب به "مجدد الف ثانی"، در بلده سر هند (پنجاب) متولد گردید، در زمان اکبر و جهانگیر ریاست منطقه علوم شرعی اورا مسلم شد. تصانیف او بسیار است و در مولفات خود مابین شریعت و طریقت تلفیق نموده، و بنزاع صوفی و متشرع خاتمه داده است. چون ازسجده به جهانگیر تابی نمود مدت سه سال اورا در قلعه گوالیار حبس کردند. در سال ۱۰۳۴ هجری در سر هند وفات
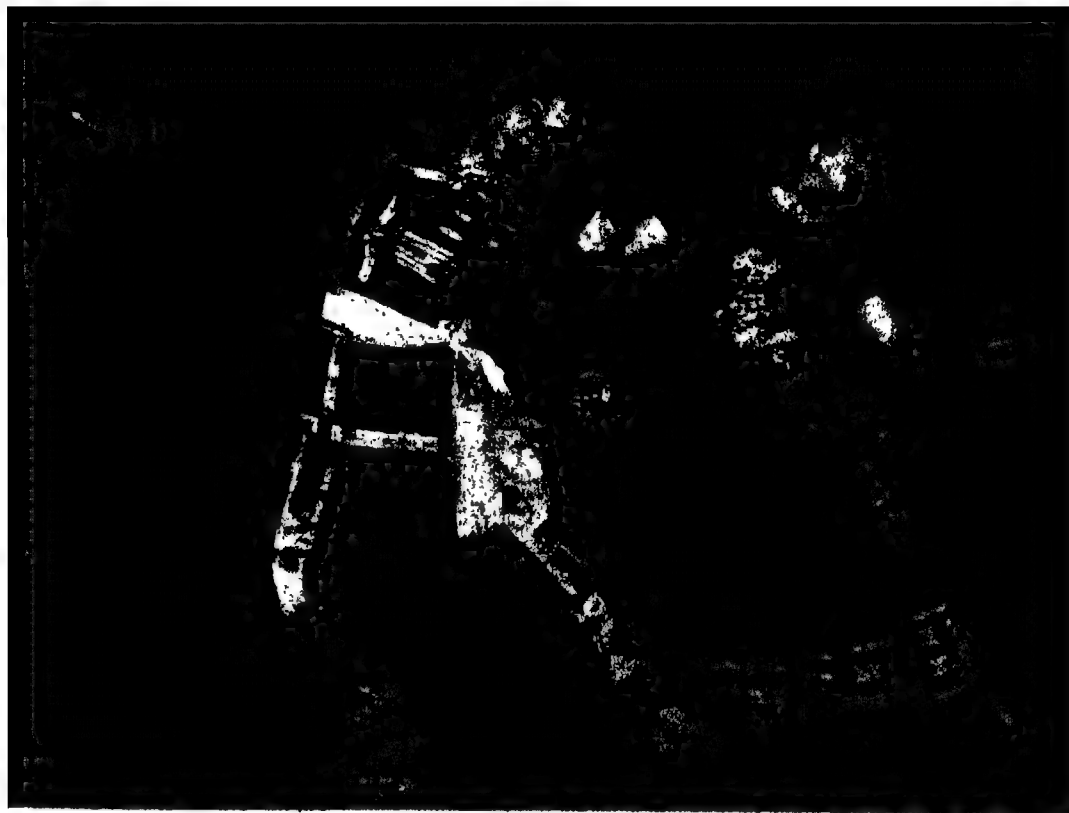
برگزاری جشن سالروز جمهوری هند در دهلی نو

یافت) و شیخ عبدالحق دهلوی (شیخ
عبدالحق دهلوی (محدث) - از موسسین
و ناشرین حدیث و فقه و ادب ،
صاحب مولفات کثیره . متوفی بسال
۱۰۵۲ هجری در دهلی .) و شاه ولی الله
محدث دهلوی (شاه ولی‌الله دهلوی (محدث)-
مقتدای خاص و عام و پیشوای مسلمانان
هند درقرن دوازدهم‌هجری است. مجلس
درس و آثار علمیه او در سراسر هندوستان
شهرتی بسزا حاصل کرد و کتب بسیار
بفارسی و عربی درکلام و حدیث و تفسیر
از او باقی مانده است. در سال ۱۱۷۶ ه
در دهلی وفات یافته ، قبر او معروف و
اعقاب او نیز وارث علوم جد خود بوده
و همان راه را یافته اند و بعضی از ایشان
شهرتی بسیار دارند.) و سید غلامعلی آزاد
بلگرامی (سید غلامعلی بلگرامی آزاد (عالم
و ادیب) - ملقب به "حسان الهند" ،
از سلسله سادات بلگرام ، اصل ایشان
از واسط است که اجداد آنها از عراق
بهند مهاجرت کرده ، و درقصبه بلگرام
ساکن شده و علما و فقها ومحدثین و شعرا
از میان آنها برخاسته و آنشهر بنام ایشان
مرکزیت علمی یافته است. میر سید
غلامعلی در علوم ادبی و عقلی و نقلی
مقامی ارجمند دارد . در زمان سلاطین
آصف جاهیه دکن شانی رفیع داشته تالیفات
بسیار از او باقی است که اکثر بچاپ
رسیده و مانند "سجة المرجان" بعربی و
دیوان و "ماثرالکرام" بفارسی ، در ۱۲۰۰
هجری وفات یافت و در قصبه خلدآباد
(دکن) در جوار حسن دهلوی مدفون
گردید. و غیرهم. این گروه روحانیون و
رهبران شریعت و طریقت در طول مدت
هشت قرن (۱۳۰۰ — ۵۰۰ هجری) تعالیم
اصول و فروغ اسلام را در این کشور
منبسط ساختند.

کتب و تحقیقات و افادات ایشان
را طلبه علم که ملتزم حلقه درس ایشان
بودند از مراکز علمی ، مانند دهلی و
مولتان و لاهور و بدایون و احمدآباد و
لکهنو و گلکندا و بیدر باطراف ملک و
اقصای کشور منتقل می ساختند. درهر
شهر و قصبه و هرجا جامعه مسلمان
تشکیل شد مساجد و جوامع و درجنب
آن مدارس و مکاتب دائر و برقرار
گردید.

ورود شیعیان به سر زمین هند

شیعه ـ چنانکه گفتیم دیانت اسلام عامه بمذهب سنت و جماعت در فقه حنفی و در کلام ماترودی ، و در تصوف نقشبندی و چشتی و امثال آن بود ، لیکن در جنب آن مذهب شیعیان نیز بشعب اثنی عشریه و اسماعیلیه و نیز تصوف شیعی بطریق نعمة اللهیه هم از قرن دهم هجری توسعه یافت. نفوذ این مذهب بواسطه مهاجرت و مسافرت بطور انفرادی یا دسته جمعی در طول سالیان دراز بتفاریق صورت گرفت ، شیعیان از یمن و عراق عرب و بلاد ایران یا از طریق بحر بجنوب هند ویا از طریق خشکی بشمال هجرت کرده عقاید دینی خودرا که عبارت از تولای اهل بیت و تبرا از اعدای ایشان بود همراه خود درملک هندوستان بسط داند. این مهاجرتهای جمعی غالباً مصادف بامواقعی بود که در بلاد عظیمه عراق و ایران دولتهای متعصب سنی ، مانند سلاطین سلجوق و تیموری ، شیعیان را مورد عقوبت و زجر قرار میدادند مسافرتهای فردی راکسانی انجام میدادند که بطمع کسب مال و فیض نوال بهندوستان میآمدند و در پناه سلاطین و امراء شیعی مشرب قرار میگرفتند.

این جماعت قلیل را اصل ''تقیه'' حافظ و ضامن بقاء درمیان جوامع کثیر متعصب حنفی هندگردید. پس از آنکه در بلاد هند ساکن متوطن گشتند درمیان آنها رجال بزرگ و امراء و وزراء و شعراء نامدار ظاهر شدند. مهاجرین قدیم شیعه که در قرون وسطی از طریق دریا بهند آمده بودند بزبان عربی تکلم میکردند. ولی شیعیان اخیر که از خراسان و فارس و عراق مهاجرت کرده همه فارسی زبان و ناشر و مبلغ ادبیات فارسی بوده اند. در تاریخ هند دیده میشود که در چهار موقع شیعیان اهمیت و استقلال خاصی حاصل کرده اند.

الف ـ در زمان سلاطین بهمنیه و وزارت خواجه محمود گاوان در جنوب (دکن) (قرن نوم هجری).

ب ـ در زمان همایون و اکبر (قرن دهم) که از دربار شاه طهماسب صفوی حب اهل بیت را باخود بهند آورده ، و بعضی از وزیرانشان مانند بیرم خان خانخانان ، وحکیم ابوالفتح

گیلانی وغیره حامی و پشتیبان و معرف مهاجرین شیعی در تختگاه آگره بوده اند.

ج ــ در زمان سلطان اسکندر و عقاب او درکشمیر، که بواسطه سادات همدانی دیانت شیعه رواج یافت (قرن نهم).

د ــ در استان شمالی یو ـ پی U.P. در زمان سلاطین اود Oudh قرن دوازدهم و سیزدهم هجری، که از آنزمان تاکنون شهر لکهنو در حقیقت مرکز شیعیان هندوستان گردیده است.

از قرن سیزدهم ببعد که تجار ایرانی برای کسب و بازرگانی به بنادر بزرگ بمبئی ـ کلکته ـ مدراس فرود آمده اند در آن بلاد جامعه مهمی ایجاد کرده و در همه جا شیعیان مسجد مخصوص بخود و امام باره‌ها (تکیا) بنا کرده اند که در آن باقامه عزاداری در محرم و جشن غدیر خم میپردازند.

توحید و مساوات ــ باری قلم و دفتر پیشوایان دین که به شمشیر غازیان و سلاطین موید و محکم میگشت در دماغ و فکر هندوان بتدریج نفوذ نمود. و اندک اندک مبدء ــ توحید ـ یعنی ایمان بخدای واحد غیبی بر مبادی وثنیه و عقیده به‌تعدد الهه غلبه یافت. متفکرین هند بتدریج بر آن عقیده شدند که صور تماثیل اصنام و احجار علائم وآثاری است برای تمرکز قوه فکر و مراقبت، و رمزی است از توجه عابد نسبت بحضرت معبود، و پرستش ایشان و تقدیم قربانی بدرگاه آنها عبادتی است عرضی نه ذاتی. و بر آن رفتند که ایمان بغیب و تسلیم بخدای واحد حقیقت وجوهر دین است. پس از آن قاعده، مساوات و برابری ـ که دیانت اسلام غلام حبشی را با سید قرشی مساوی میشناسد و فضیلت و اکرام را منحصر بمقام تقوی میداند بر اصول طبقاتی و اصنافی (سیستم کاست) برهمنان، که مولود فکر قدیم غلبه قوی بر ضعیف بود، تفوق یافت و صدها هزار نفر نفوس هند و بحکم ایمان یا بطلب امن و امان از میان طبقات سافله و جماعات مردوده در پرتو دین حنیف بمقامات عالیه اجتماعی نائل گشتند.

این دو اصل ــ توحید و مساوات ـ دو فکر گرانبها و مبارک بود که از برکت دین اسلام نصیب اهالی هند گردید.

مبادی جدیده هندوئیزم

در قرن نهم و دهم هجری مطابق پانزدهم و شانزدهم میلادی که دولت اسلام در شمال و جنوب آنکشور باوج اعتلای خود رسید، رفته رفته بعضی محصلین و متفکرین هندو در آنتوم بظهور رسیدند که برای اصلاح آئین هنود و پیراستن آن از خرافات و اوهام منفعل و متاثر شده، مذاهب جدیدی شبیه باصول عقاید اسلام و تصوف، و مبتنی بر پایه برابری و مساوات تاسیس کردند. مخصوصاً تسلیم بمشیت قادر یگانه و تفویض امور بدست او، و احترام بافرادانسانی را علیرغم طبقه بندی و صنف سازی برهمنان تبلیغ نمودند.

یکی از آنجمله شخصی است مسلمان موسوم به کبیر. او در قرن نهم هجری بظهور رسید و مبدع طریقی نوین گردید و مکتبی را انتشار داده موسوم به بهکتی Bhakti که قائل بایمان بخدای واحد و احترام باهل دیانات وفرق مختلفه مخصوصاً دین اسلام است. فلسفه بهکتی همعنان تعالیم صوفیه در میان هندو و مسلمان از این قرن ببعد انتشاری عظیم یافت، و کبیر با آنکه خود اصلاً مسلمان بود و بزبان اردو میگفت و مینوشت در نزد هندوان نیز منزلتی بلند حاصل نمود. وی سالی چند در شهر جونپور که دارالعلم هند بود بسر آورد و از زلال معارف اسلامی و متصوفه اسلام سیراب گشت. پس بهندوستان برآمده خلق را بمحبت و برادری و ترک زخارف دنیوی و ایمان بخدای واحد و اجتناب ازتعصب و تحزب دعوت نمود. اشعار کبیر بزبان هندی و سبك شعر قدیم آن کشور است و در زمان خود او در سراسر هندوستان منتشر گردید، و در افکار و اندیشه‌های وی اقتباسات از مبادی نمایان است.

ترجمه اشعاریکه شبیه به آیات قرآن میباشد.

محقق معاصر هندی دکتر هرومل سدارنگانی H. Sadarangani غالب اشعار اورا بفارسی ترجمه کرده. چند قطعه ذیل از آنجمله است که برای نمونه در اینجاثبت میشود. مخصوصاً قطعه چهارم که درست ترجمه یکی از آیات مبارك قرآن است (سوره لقمان ۳۱/۲۶، وسوره کهف ۱۸/۱۰۸).

۱- ای بنده! مرا کجامیجوئی؟ هان
بنگر من در کنار توام
من نه در معبد هستم و نه در مسجد
نه در کعبه و نه در کوه کیلاش،
ونه در رسوم مذهبی و نه در اعمال
جوکان و تارکان دنیا
تو اگر جوینده حقیقی هستی مرا فوراً
خواهی دید
دریك لحظه بمن خواهی پیوست ای
درویش خدا جان جانان است

۲- در گلستان نرو، ایدوست، آنجا نرو
در وجود تو گلستان موجود است
بر فراز اوراق گل نیلوفر بنشین و نور
ازلی را تماشا کن

۳- ماه اندر دلت میتابد ولی چشمهای
کور تو اورا نمی بیند،
ماه و خورشید هردو در دل ما تابانند
زنگ ابدیت در دل صدا میدهد ولی گوشهای
کر تو آنرا نمیشنود
تا زمانی که تو لاف منیت میزنی کارهای
تو سر سر هیچ است
چون عشق بامن ومال من فنا پذیرد نام
خدا جلوه گر میشود

هدف انسان جز کسب معرفت نیست.
و چون حاصل شود کار او انجام
پذیرد
درخت شکوفه میکند بار میآورد و چون
میوه پدید آمد گل پژمرده میشود
مشك در ناف آهو است ولی او دردرون
خود نمیجوید و همواره درطلب علف
سرگردان و حیران است
۴- ای کبیر اگر از هفت قلزم مرکب
و از کلیه درختهای جنگل قلم سازم
و در همان حال سراسر گیتی را کاغذ
قرار دهم
باز هم نمیتوانم نعمت خدا را بخوبی
بیان کنم
حکایتی شیرین درباره مرگ اونقل
میکنند که معرف احترام او نزد هردو
گروه است. و آنچنان است که: گویند
بعد از مرگ وی مابین شاگردان او از
هندو و مسلمان منازعه و جدال در پیوست،
و هر جماعت جسد مرشد را از آن خود
میدانستند و میخواستند بآئین خویش
باو معامله کنند. ناگهان شبح آن بزرگ
نمودار گردید و بر تابوت خود اشارتی
فرمود و فی الفور ناپدید گشت. هر دو

طایفه بسوی تابوت شتافته و چون سر آن را بگشودند اثری از کالبد او در آن نیافتند ولی در عوض آن صندوق را مملو از گلها و ریاحین دیدند. پس متنبه گشته و آن گلهای معطر را بدو قسمت مساوی بخش کرده هر جماعت یک بهره از آن برگرفتند. مسلمانان سهم خود را بقبرستان اسلامی در مگهار Maghar در استان شمالی — بخاک سپردند و هندوان بهره خویش را به بنارس برده و بکیش هندوان آنرا سوخته و خاکسترش برود گنگ ریختند. وفات او در سال ۱۰۱۷ میلادی است.

معلم دیگری که در همان ازمنه در میان هنود بظهور رسید مردی مجرد و مجذوب بود، از اهل پنجاب، موسوم به باباناناک Guru Nanak وی که در سال ۱۰۳۳ میلادی وفات یافته در مدت عمر خود از تقالید خرافی برهمان هندو و همچنین از بعضی رسوم مولویان اسلام سرباز زده و دیانتی ایجاد نمود که پیروان آنرا «سیک» میگویند. در این تعالیم او نیز مانند کبیر خلق را به توحید و تساوی و نیکوکاری و اخلاق حسنه دعوت نموده است. کتاب مقدس مذهب سیکزم موسوم به گرانت صاحب Granth Sahib شامل یک سلسله مقالاتی است که نشان میدهد بانی آنمذهب مردی مومن بخدای یگانه بوده و نسبت به نبی اسلام احترام بسیار داشته و خود سفری بقصد حج بمکه معظمه رفته و در راه خود با بزرگان اسلام مجالسی داشته است.

مبشر طریقه بهکتی

دیگری از مبشرین طریقه بهکتی که در قرن نهم هجری بظهور رسید هندوئی است موسوم به راماندا Ramananda (راماندا متولد در الهآباد بسال ۱۳۰۰ میلادی ناشر دعوت بهکتی، و عقاید او از اواخر قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی در سر تاسر هندوستان انتشاری بلیغ داشته است. درسال ۱۳۳۷م. وفات یافت) وی نیز در سراسر آن شبه قاره مسافرت کرده همه جا هندوان را به ایمان بخدای رحیم و توکل و تسلیم دعوت نمود و در آن قرن مبادی او انتشاری بلیغ یافت گویند که کبیر تربیت خودرا مدیون

در مراسم شب شعر بمناسبت جشن نوروز ـ دهلی

تعالیم او میدانست. این معلم هندو، هرچند پایه ایمان وی بر روی کتاب بهاگوادگیتا است ولی در عین حال اصل توحید را مطابق نظریه متکلمین اسلام تعلیم میدهد. عقاید او در قالب ترجمه بالسنه مختلفه محلی درآمد و با نغمات موسیقی در قلوب مردم دهات و قصبات و شهرهای هندوستان جایگزین گردیده.

علاوه بر راماننذ چند تن دیگر از هادیان افکار و مرشدان طریقت نیز درمیان هندوان هم در آن عصر بظهور رسیده اند که مهمترین ایشان عبارت اند از دادو (دادودیال Dadu Dayal نام یکی از پیشوایان فکری هندو است که در عصر اکبر میزیسته وی با ارتودوکسی هندوان مخالفت کرده ایمان ساده و خالی از ظواهر و رسوم را تعلیم میداد.) و رامداس (رام داس Ramdas ـ چهارمین پیشوای روحانی جماعت سیک است و معاصر اکبر پادشاه میباشد که مورد لطف او قرار گرفته. زمینی که اکنون محل معبد طلائی سیکها در شهر امریتسر است آن پادشاه بوی ارزانی فرمود. وی مبلغ مذهب توحید تجیب بین اسلام و هندویزم است و از او سرودهائی بنام „نغمات الهی" Kirtan بجای مانده است.) و چتانیا (چتانیا Chaitanya یکی از مبلغین و مصلحین مذهبی هندو است. در بنگال در قرن دهم هجری / شانزدهم میلادی بظهور رسید. در تحت نفوذ تعالیم اسلام وی ایمان بخدای واحد را که بزعم او کریشنا است تعلیم میداد و معتقد بود که انسان از طریق عشق و محبت بوسیله سماع و رقص باید خدای خود را پرستش کند. کلمات او در ادبیات بنگالی نفوذی بسیار دارد. تولدش در سال ۱۴۸۵ م. در زمان حسین شاه پادشاه بنگال است و آن پادشاه نیز در مسلک توحید و تلفیق بین دو مذهب اسلام و هندو سلوک میکرد و زبان و ادبیات بنگالی را تشویق و حمایت میفرمود.) و میرا بائی (میرا بائی Mira Bai ـ نام خاتونی شاعره در قرن پانزدهم میلادی است که بزبان هندی اشعار مذهبی میساخته. وی در راجپوتانا بظهور رسیده و اورا بهترین زنان شاعره هند در قرون وسطی میدانند. نغمات او در پرده موسیقی تاثیری عظیم در نفوس کرد. وی نیز ناشر تعلیم توحید در

یقه کریشناست.) و بالاخره شاعر
ِگ تولسیداس Tulsi Das — شاعر
معلم معروف هند ، متولد در سال
۱۵۰ م. متوفی ۱۶۲۳ م. وی مبلغ
هب توحید است و ایمان بخدای واحد
که در نزد او راما Rama میباشد
ای تعالیم خود قرارداد و کتاب
راما یانا'' یا سرگذشت راما را بشعر
آورده و فلسفه ''بهکتی'' یعنی ایمان
خلوص بخدای یگانه را در آن تعلیم داد.
، رزم نامه ''رامایانا'' را بشعر
آورده و آن اثر مخلد خود را به جهانیان
یه کرد.

ثیر کلام مشایخ عرفاء اسلام در عار فارسی و هندی

در اشعار عاشقانه و صوفیانه که
برای هندو و مسلمان هر دو بالسنه
لی و فارسی و هندی در طول قرون
طی سروده اند تاثیر کلام مشایخ
رفاء اسلام بخوبی نمایان است و این
عار و غزلیات جذاب فصل جدیدی در
کار و عقاید و ادبیات مردم هند باز کرد.
ان خشک متعصبین هندو را که
سانسکریت بود بزبانهای نرم و لطیف
شعراء اردو و گویندگان السنه محلی ،
Vernaculars مبدل گردانید.

سلاطین مسلمان نیز بنوبت خود
خشک و اعمال تند خود را تعدیل کردند
و حتی در دربار پادشاهان معروف متعصب
مانند علاءالدین خلجی (۷۱۶هـ.) و
فیروز شاه تغلق (۷۹۰هـ.) نام بعضی از
پیشوایان هندو و برهمنان بچشم میخورد
که در نزد سلطان دارای احترام
بوده اند.

کار این تساهل و تسامح و اختلاط
عقاید هندوئیزم و اسلام بجائی رسید که
به پیروی از تعالیم مشایخ صوفیه اسلام
و بهکتهای هندو بعضی از سلاطین بزرگ
مانند اکبر (۱۰۱۴هـ.) اکبر در سال
۹۷۵ هجری / ۱۵۷۹ م. بقصد ایجاد
ائتلاف مابین مردم مملکت خود و نیت
آنکه یک سلطنت ملّی در کشور خویش
ایجاد کند و اختلاف فرق و ملل و نحل
را از آنجا براندازد ، براهنمائی بعضی
از وزراء و علماء دربار خود مانند شیخ
مبارک ناگوری و فرزندش ابوالفضل
علامی و دیگران چون حکیم فتح الله

شیرازی و عبدالقادر بدایونی و ملا احمد تهتهی و دیگران طریقه جمعی در ترکیب مذاهب عالم اختراع نمود ، بعضی علماء و فقهاء متعصب مانند شیخ الاسلام شیخ عبدالله سلطان پوری (مخدوم الملک) و شیخ عبدالنبی صدر و دیگرانرا که با این نیت نهائی مخالفت میورزیدند از میان برداشت و دیگر علما و مشایخ فتوائی صادر نموده سلطان را صاحب "ملکه اجتهاد" و "ظل الله" دانسته اطاعت اورا تالی اطاعت امر الهی واجب شرعی و فرض عینی شمردند. پس در یکی از روزهائی جمعه در سال دوازده جلوس خود در مسجد جامع فتحپور (سیکری) بعد از اداء نماز جمعه بر منبر برآمده و خودرا مظهر نام الهی و امام مفترض الطاعه اعلام کرد و این اشعار را که فیضی ساخته بود بر خلائق قرائت فرمود :

"خداوندی که مارا خسروی داد
دل دانا و بازوی قوی داد
بعدل و داد مارا رهنمون کرد
بجز عدل از خیال ما برون کرد
بود وصفش ز حد فهم برتر
تعالی شانه الله اکبر"

پس طریقه و مشرب خود را که مذهب صلح کل است "مذهب الهی" نام نهاد و مقرر کرد که در هر شب جمعه علماء و مشایخ اسلام از شیعه و سنی و کشیشان ژزویت نصاری و احبار یهود و موبدان زردشتی و برهمنان هنود و حتی ملحدان و دهری مذهبان باکمال آزادی در چهار ایوانی که برای این نیت در قصر خود بناکرده بود انجمن ساخته مباحثه و احتجاج نمایند و خود بسخنان ایشان گوش فرا داده قضاوت میکرد. و نیز اکبر قانون جزیه را از سر هندوان ملغی ساخت و آنها را با مسلمانان در برابر مالیات دیوانی متساوی قرار داد. وهم چنین مقررداشت که جمعی از فضلا و دانشمندان بترجمه کتاب "مهابهاراتا" و دیگرکتب هنود از سانسکریت بفارسی اشتغال ورزند و نیز او ایذاء بحیوانات را ممنوع ساخته اکل لحم و کشتن گاو را مذهب هنود منع کرد. راجه مان سینگ را که از امراء هندو در دربار او بود بحکومت و صوبه داری کابل و سرکوبی افاغنه و کوهستانیهای آن حدود منصوب فرمود

و یکی از شعراء بهمین مناسبت در ستایش
و مدح او گفت:

شها فرمان فرستادی براجه
که سازد هندوان کوه را رام
چنان رونق گرفت از عدل تو دین
که هندو میزند شمشیر اسلام

و بعضی از شاهزادگان مانند
داراشکوه (۱۰۶۹ م .) پشتیبان وحدت
دو عقیده و تساوی دو مذهب گشتند.
شاهزاده داراشکوه فرزند شاه جهان و
ولیعهد او مردی دانشمند و وسیع‌الصدر
و صوفی مشرب بود، و بتلفیق مابین
هندوئیزم و اسلام معتقد و اغلب اوقات
خود را در بنارس، محل حکومت خود،
با مشایخ صوفیه و براهمنان هنود میگذرانید
و ببحث و تحقیق و مناظره در اصول
ادیان میپرداخت. عاقبت علماء ظاهری
اورا تکفیر کرده و برادر کهترش اورنگ
زیب عالمگیر که مردی خشك ومتعصب
بود براو حسد برد و برعلیه او بشورید
و اورا درسال ۱۰۶۹ ه. بفتوای علماء
حنفیه بقتل رسانید.

داراشکوه کتاب ”اوپنی‌شاد“ را
که از کتب مقدسه هنود است به نیت
تطبیق آن با مبادی تصوف بفارسی ترجمه
کرده و آنرا ”سراکبر“ نام نهاد (این
کتاب چندی قبل در تهران بهمت دکتر
تاراچند سفیر کبیر وقت هندوستان در
ایران و بمعاضدت و تصحیح جلالی نائینی
طبع یافته است. رساله ”مجمع البحرین“
که داراشکوه بنیت جمع دو دریا
(هندوئیزم و اسلام) تالیف نموده از آثار
مهمه این عصر است که آن کتاب نیز
بوسیله نائینی بطبع رسیده.)

این رباعی که از آن شاهزاده
باذوق و حال است نماینده طرز افکار و
مشرب او میباشد:

”کافر گفتی تو از پی آزارم
این حرف ترا راست همی پندارم
پستی و بلندی همه شد هموارم
من مذهب هفتاد و دو ملت دارم“

بالاخره در قرن یازدهم هجری/
هفدهم میلادی دستور عام و روش
اخلاقیون و متفکرین هندوستان این شعر
فارسی بود که میگوید:

چنان با نیک و بد عرفی بسر کن کز پس مردن
مسلمانت بزمزم شوید و هندو بسوزاند

شعر چندر بهان برهمن کاتب داراشکوه که او نیز از همین سرچشمه سیراب است در باب بتخانه‌ای که خراب کرده و بجای آن مسجد ساخته بودند در زبان فارسی ضرب‌المثل شده است.

ببین کرامت بتخانهٔ مرا ای شیخ
که چون خراب شود خانهٔ خدا گردد

و هم او گفته است:

بانی خانه و بتخانه و میخانه یکی است
خانه بسیار ولی صاحب هر خانه یکی است
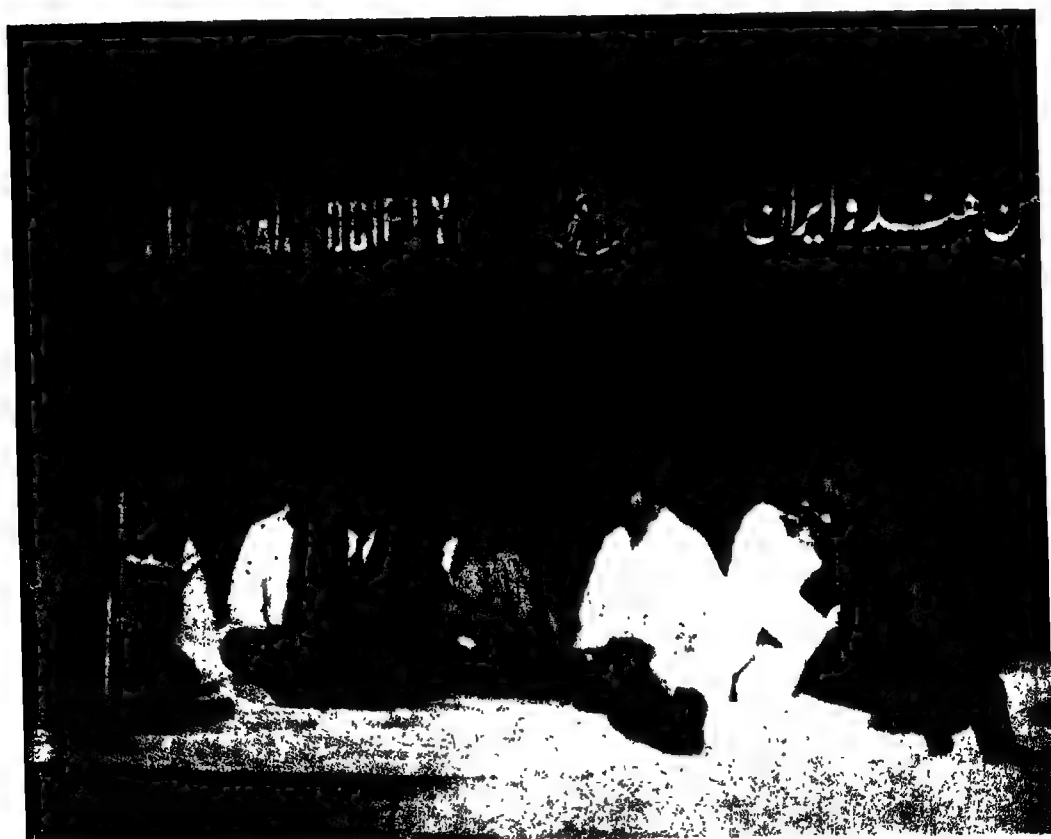
منظره ای از شب شعر ـ دهلی نو

بابا شیخ فریدالدین گنج شکر

سید امیر حسن عابدی ، استاد فارسی دانشگاه دهلی

متصوف شهیر پنجاب که اسمش
ر شبه قاره هند از هشت قرن اخیر
احترام و ارادت برده میشود در واقع
ک مرشد بزرگ روحانی و اخلاقی بود ،
عاری از او باقی مانده که مستقیماً روح را
أثر ساخته و در بشر بینائی و جذبه ای
ای تزکیهٔ نفس و تصفیه باطن لازم است
ر میاورد . بابا شیخ فرید در پنجاب
ک مرکز بزرگ روحانیت را برقرار نموده
در ذات شیخ نظام الدین اولیا جانشینی
یار لایق و شایسته در دهلی گذاشته
ه تا امروز مریدان او دعوت وی را
چنان جاری و ساری دارند . پیام
یخ فرید برای ملت مخصوصی نبود .
یک عهد آشفته و پر آشوب او بمردمان
مذهب و ملت که پیش او برای کسب
ض باطن و یا غمگساری از رنج و الم
آمدند درس اخوت و محبت و مروت
اد همین صفات حسنه شیخ بوده که

بعداً گرو نانک و جانشینانش که بانیان
یک نهضت اخلاق و صلح جوئی و انسانیت
بودند افکار شعری اورا در کتاب مقدس
خود گورو گرنته صاحب وارد نمودند .
از این راه اشعار بابا فرید که اغلب
در شکل ابیات و بیتی است نه فقط از
محو شدن مصون مانده بلکه برای
قرون آینده سرمایهٔ الهام اخلاق و
روحانی گشته است . بعلاوه اشعار شیخ
که بیشتر به پنجابی است زبان و ادبیات
پنجابی را به هشت قرن پیش ربط داده
و قدمت آنرا ثابت نموده است .

نمایان ترین صفت در شخصیت
شیخ فرید کمال انسانیت اوست . درس
های راستی و وجدان و خلوص و حلم و
عفو و تسلیم که بمریدان و معتقدان خود
میداد شخصاً بآن همه متصف بود . قلب
مهربان او از رنج و درد مردم اند و هگین
میشد . وی کمال روحانیت را که با

بی نیازی و استغناء بدست میاید داشته است. اشخاصی که از اصول و مبانی تصوف اطلاع وافر ندارند با ولیاء و متصوفین مسائل خارق عادت و کرامت را نسبت میدهند. کرامت شیخ فرید داشتن یک روح غمگسار و بزرگی او داشتن اخلاق بلند بشری است چنانکه بزرگترین صفت شیخ فرید در نظر شیخ بدرالدین اسحق خلوص و راستی اوست. زندگانی داخلی و خارجی او یکسان بود و همین صفت اورا فرید و ممتاز میکند. زندگانی شیخ برای بهم رسانیدن راحت و اطمینان بقلوب مردم وقف بوده و منظور از آن ثواب اخروی نبوده بلکه قلب مهربان او اصلاً از دیدن رنج نا راحت بود. باعفو درجواب عداوت گاهی دشمنی را بارادت تبدیل میکرد.

بابا فرید در یک عهد بسیار مهم اسلامی هند میزیسته. انقراض سلسله غزنویان در پنجاب و لشکرکشی غوریان به هند و پایان سلسلهٔ راجپوتها و تصرف هند شمالی بدست ترکان را دیده و همچنین هجوم لشکریان مغول و خوف و هراسی که در دل مردم هند جایگزین شده بود و سیل مهاجرین را که بهند روی می آوردند نیز ناظر بوده. در وقت کشته شدن شهاب الدین غوری او سی سال داشته و در موقع تخت نشینی سلطان بلبن نود سال. پس زندگانی و یک صفحه مهم تاریخ روحانی را در یک دوره مغشوش تاریخ سیاسی هند تشکیل میدهد. در زمانی که صدای شمشیر غوریان در فضای هند طنین انداز بود بابا فرید در یک گوشهٔ پنجاب آرام نشسته با اطمینان خاطر درس اخوت و محبت میداد. از کشور گشای شهاب‌الدین امروز کسی نام نمی برد، اما پیام بابا فرید در تالار وقت بازگو میشود.

سلسله نسب شیخ فرید بخلیفه دوم حضرت عمر فاروق میرسد. جد شیخ فرید بر اثر حملات مغول موطن اصلی خود غزنی را ترک گفته بهند مهاجرت نمود. پدر شیخ فرید شیخ جمال‌الدین سلیمان در قریه کهوتوال یا کهتوال از توابع ملتان سکنی گزید. وی سه پسر و یک دختر داشت. پسر دومین شیخ فرید بود که در سال

، هجری/۱۱۷۳ میلادی چشم بجهان
ید و باسم فریدالدین مسعود نا میده
. بنا بروایتی اسم فریدالدین را به
. از متصوف بزرگ فریدالدین عطار
نده مثنوی عرفانی "منطق الطیر"
یدند. القاب متعددی بنا باحترام
م شیخ افزودند اما بیشتر به فرید
ی یکتا و بی‌مانند) و شکر گنج یا
شکر معروفیت دارد .

تحصیلات ابتدائی را شیخ فرید
انه پیش مادر مؤمن و نیکوکار خود
کلثوم فرا گرفت . در طفولیت واقعه
ی رویداد که وی را بلقب گنج شکر
، ساخت . میگویند مادرش بمنظور
ب بنماز اورا بعد از نماز خواندن
ی شکر میداد که در زیر مصلیاو
ته میشد. روزی مادرش گذاشتن
را فراموش کرد اما شکر درجای
موجود بود. این واقعه را دلیل
ی و تقدس شیخ دانستند . روایت
ی اینست که روزی موقع افطار
چیز خوردنی حاضر نبود شیخ فرید
ی ریگ را در دهن گذاشت که
ت خداوندی بشکر تبدیل گشت و
او پس از آن بلقب گنج شکر ملقب
شد اما بنظر میآید که لقب گنج شکر
بطور استعاره باسم شیخ فرید ملحق شده
و بر شیرینی کلام وحسن اخلاق او دلالت
میکند . امیر خورد در ضمن شرح حال
شیخ بیت زیر را از سنائی نقل کرده
است :

سنگ در دست تو گهر گردد
زهر در کام تو شکر گردد

خانخانان محمد بیرم خان (متوفی بسال
۹۶۸ هجری/۱۵۶۱ میلادی) دربارهٔ
گنج شکر اشعار زیر را سروده است :

خان نمک جهان شکر شیخ بحروبر
آن کز شکر نمک کند و از نمک شکر

کان نمک و گنج شکر شیخ فرید
در گنج شکر کان نمک گر، دیدید
در کان نمک کرد نظر گشت شکر
شیرین تر ازین کرامتی کس نشنید

برای کسب تحصیلات عالی شیخ
فرید به ملتان رفت که در آن روز
مرکز بزرگ علم و دانش اسلامی بود
و علما و فضلا از ممالک متعدد مخصوصاً

از ایران و عراق آمده به تدریس مشغول بودند. شیخ بهاء الدین سهروردی (متوفی بسال ۶۶۶ هجری/۶۸-۱۲۶۷ میلادی) پسر خال شیخ فرید نیز در ملتان سکونت داشته و همین جا شیخ فرید با مرشد روحانی خود خواجه قطب الدین بختیارکاکی (متوفی بسال ۶۳۳ هجری/۱۲۳۶ میلادی) ملاقات کرد. خواجه قطب الدین در سیمای شیخ فرید شمع تصوف و عرفان را روشن دیده ویرا زیر سایهٔ پرورش و تربیت خود قرارداد. شیخ فرید همراه خواجه قطب الدین بسوی دهلی عزیمت نمود تا تحت هدایت و تربیت او مدارج سلوک و معرفت را طی کند. در دهلی این دو سالک راه معرفت درخدمت مرشد خود خواجه معین الدین چشتی (متوفی بسال ۶۳۳ هجری/۱۲۳۵ میلادی) سر سلسلهٔ مشایخ چشت رسیدند. خواجه معین الدین چشتی زهد و ریاضت شیخ فرید را دیده فرمود ''بابا بختیار، شما شهباز بلند نظری را بچنگ آورده اید که ماسوای سدره آشیانه نخواهد ساخت. فرید شمعیست نورانی که سلسلهٔ مشایخ را روشن خواهد نمود''. در دهلی شیخ فرید از نظر کیمیا اثر این دو مرشد کامل فیض‌ها یافت تا مدتی شیخ فرید در دهلی در خدمت مرشد خود فیوض باطنی را کسب نمود و یک دوره بسیار سخت ریاضت و مجاهده راگذراند و بعد از آن اجازهٔ رخصت طلب کرد تا بمسکن خود مراجعت نماید. در وقت مراجعت چند روز در هانسی اقامت کرده و یک مرکز روحانی را در آنجا دائر نمود.

صوفیان کرام برای امور تبلیغ و استغراق و مراقبه همیشه محلی را انتخاب میکرده اند که گوشه عزلت و دور از جاروجنجال سیاست باشد. شیخ فرید قریه اجودهن* راکه یک مرکزکوچک بازرگانی بود واهالی آن قریه احتیاج براهنمائی دینی و اخلاقی داشتند برای اقامت خود برگزید. با اقامت شیخ این قریه آباد شد و بنام ''پاک پتن'' معروف گشت.

پس از سکونت در پاک پتن شیخ فرید برادرکوچک خود شیخ نجیب الدین را برای آوردن مادر و دیگر افراد خانواده به کهوتوال فرستاد. در موقع عبور از ریگزار شیخ نجیب الدین در جستجوی

لاقات رئیس انجمن هند و ایران آقای بشیر حسین زبدی با حضرت رئیس جمهور هند
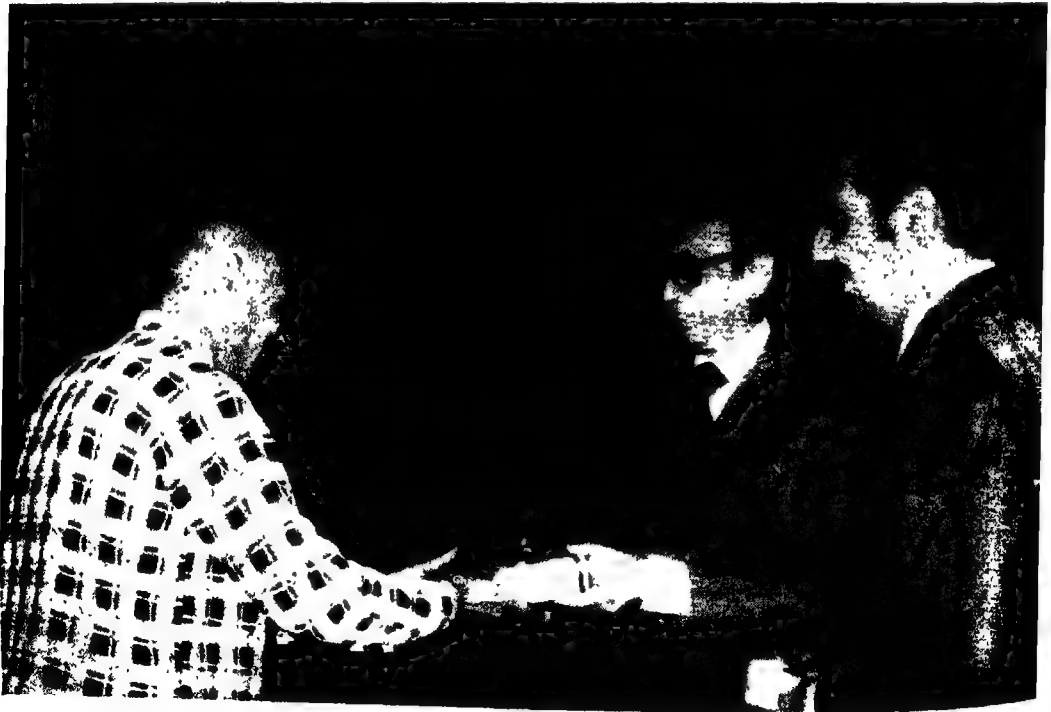
اهداء جایزه به دانشجوی افغانی توسط جناب آقای گودرزی سفیر شاهنشاهی ایران

آب از نظر دور شد و چون برگشت مادرش را نیافت و بجایش چند استخوان دید. احتمالاً درنده‌ای درآنجا مادرش را خورده بود. این سانحه فجیع را شیخ فرید چنانکه شیوهٔ درویشان است با صبر و رضا تحمل نمود.

در پاک پتن شیخ فرید در یک خانهٔ گلی با خانوادهٔ خود زندگی میکرد. زندگانی او یک زندگانی فقرو ریاضت بود و "الفقر فخری" حدیث پیغمبر اسلام را شیوهٔ خود ساخته بود در حالیکه‌ها را نذرہیں مساکین و بینوایان تقسیم میکردند شیخ و متعلقین او در تنگدستی بسر میبردند. استغنا از کمک و عطایای پادشاهان همیشه شیوه صوفیان کرام بوده و شیخ فریدهم عطایای سلاطین را قبول نفرموده و با توکل و قناعت بسر می برد. بسلطان نصیحت کرد که "ملک را بوزیر خدا ترس بسپار". سماع برای صوفیان و ارباب ذوق و عرفان محفل کیف و وجد بوده است. میگویند روزی قوال این بیت را خواند و بر شیخ فرید "حال" منقلب شد:

"نظامی این چه اسرار است کزخاطر عیان کردی
کسی سرش نمی داند زبان در کش زبان در کش"

شیخ فرید معمولاً لباس کهنه و وصله دار می پوشید. نمدی داشته است که هم بستر بود وهم بدن را از سرما حفظ میکرد. بمریدان و ارادتمندان تلقین میکرد که در برابر مصائب و مشکلات صبر و تحمل داشته باشند. دشمنی حاکم 'och' شیر خان را شیخ عفو نمود و همیشه راضی برضا بود:

ای بسا دردکان ترا داروست
ای بسا شیر کان ترا آهوست

فرید کوت شهریست درمیان شاهراه دهلی و اجودهن (پاک پتن) و از اجودهن تقریباً یکصد میل (یکصد و شصت کیلومیتر) مسافت دارد. در موقع عبور از این شهر شیخ فرید را گرفته و در ساختن قلعه بر سرکار گماشتند. اما چون دیدند که طشت گل که برسر شیخ گذاشته بودند از سر او یک وجب بالای آن معلق است، موکل، راجای آن شهر و مردم پشیمان شده طلب عفو کردند و از شیخ درخواست نمودند که در حق آن شهر و مردم دعا کنند.

مردم آن شهر بنا بعقیدت و احترام اسم آن شهر را به نام شیخ ''فرید کوت'' یعنی قلعهٔ فرید گذاشتند.

شیخ فرید مقرب ترین مرید خواجه قطب‌الدین بختیار کاکی بود. در سیرالاقطاب مذکور است که چون خواجه دریافت که وقت رحلت بدارالبقا فرارسیده خرقهٔ مخصوص خود و مصلی و دستار را طلب داشته بقاضی حمیدالدین ناگوری بطور امانت سپرد و شیخ فرید را خلیفه و جانشین خود نمود. در هانسی شیخ فرید خواجه را در خواب دید که وی را احضار میکند. بدون تاخیر شیخ روان شد و روز پنجم بدهلی رسید، اما خواجه قطب‌الدین وفات یافته بود. شیخ فرید بمزار مرشد خود حضور یافت. قاضی حمیدالدین ناگوری اشیاء خلافت را باو تفویض نمود و شیخ بپاک پتن برگشته از حیث خلیفه و جانشین خواجه قطب‌الدین بختیار کاکی کار ارشاد و هدایت را شروع کرد. مریدان و معتقدان زیادی گرد شیخ جمع شدند و سلطان بلبن هم بپابوسی شیخ حاضر شد.

طبق رسوم و سنت متصوفین شیخ فرید مسافرتهای زیادی نمود. بایران و بغداد و مکه معظمه سفر کرد و در تعمیر مزار شیخ عبدالقادر جیلانی در بغداد از روی عقیدت و ارادت مثل یک عمله کار کرد. در هند هم برمزار صوفیان بزرگ حاضر شد و فیض وسعادت ابدی حاصل نمود، اما افراط در ریاضت و مجاهده و عبادت از قوت جسمانی شیخ بسیار کاست و ضعف باو رو نمود.

مریدان و معتقدان شیخ فرید دعوت و پیام وی را در گوشه و کنار هند رسانده و نظر هزاران مردم را بسوی او جلب نمودند. در سیرالاقطاب مذکور است که تعداد خلفای شیخ خارج ازحد تقریر و تحریر بود و در ملفوظات تقریباً از بیست تن از خلفا ذکر رفته که شیخ جمال الدین محمد هانسوی (متوفی بسال ۶۵۹ هجری/۱۲۶۰ میلادی) و شیخ نظام الدین اولیاء دهلوی (متوفی بسال ۷۲۵ هجری/۱۳۲۵ میلادی) در ردیف اول میباشند. شیخ فرید بد شیخ نظام‌الدین اولیاء محبت و علاقه خاصی داشته چنانکه منقول است باری شیخ نظام الدین پس از مدت درازی به حضور شیخ رسید

شیخ فرمود :

ای آتش فراقت دلها کباب کرده

سیلاب اشتیاقت جانها خراب کرده

شیخ نظام‌الدین رباعی زیر را خواند :

زان روز که بندهٔ تو دانند مرا

بر مسند یک دیده نشانند مرا

لطف‌ها یت عنایتی فرموداست

ورنه کیم و چه‌ام چه خوانند مرا

فوت قطب الکاملین حضرت شیخ فریدالدین شکر گنج روز پنجم ماه محرم سال ۶۶۴ هجری قمری (۱۲۶۵ میلادی) در سن نود سالگی بعد از نماز عشاء اتفاق افتاد. افراد خانواده وعده ای از مریدان بر سر بالین اودست بدعا بودند. شیخ نظام‌الدین اولیاء در آن وقت در دهلی بود اما دو ماه پیش از وفات، شیخ فرید شیخ نظام‌الدین را خلیفه و جانشین خود تعین نموده و خلافت نامه و خرقه و عصا و کفش خودرا باو عطا کرده بود.

متصوف شهیر پنجاب بابا شیخ فرید سرور ارباب توحید و عرفان بوده و از بانیان سلسه مشایخ چشت محسوب میشود. تاثیر افکار و تعلیمات او امروز هم در شبه قاره هند مشهور است. ودعوت محبت و اخوت و مساوات او ارزش جهانی دارد و بین مذاهب و ملتهای مختلف حسن تفاهم و یگانگی ببار آورده است.

کلام بابا فرید بیشتر بزبان پنجابی است. در فارسی هم گاهگاهی شعری سروده که در تذکره‌ها و ملفوظات و کتب سیر منقول است مثلاً :

شب نیست که خون دل غمناک نریخت
روزی نه کابرویم پاک نریخت
یک شربت آب خوش ندیدم همه عمر
کان باز ز راه دیده بر خاک نریخت

دوشینه شبم دل حزینم بگرفت
و اندیشهٔ یار نازنینم بگرفت
گفتم بسرو دیده روم بر در تو
اشکم بدوید و آستینم بگرفت

هر سحر بر آستان سر میزنم
بر طریق دوستان در میزنم
همچو مرغ نیم بسمل پیش تو
درمیان خاک و خون پر میزنم
او مرا در عشق قربان میکند
من بصدق الله اکبر میزنم
تا دمی آتش شوم پروانه وار
خویش را بر شمع انور میزنم

چون شدم سلطان ملک چار طبع
پنج نوبت همچو سنجر میزنم
گر ضعیفم از رقیبان قوی
گام بر راهش برابر میزنم
تا مگر روزی بگوید ای فرید
روز و شب برآستان سر میزنم

کلام بابا فرید پر است از افکار عرفانی که دال بر علو طبع و قدرت تخیل او میباشد. تجربیات روح و احساسات عمیق بشری وی را بغایت متاثر می سازد، متاسف است که بشر عمر خود را در حصول اقتدار و ثروت ناپایدار دنیوی صرف میکند و از مرگ غافل است مرگ میآید و کاخ بدن را منهدم ساخته روح را بغارت میبرد و چراغهای چشم را بیفروغ میسازد. درماندگی در مقابل مرگ و نیستی بشر را به جستجوی زندگی غیر فانی می گراید و شیخ فرید برای حصول آن و وصول بحقیقت، اصول و مبانی تسلیم و رضا و توکل و محبت و مروت و تحمل و عفو و فروتنی را توصیه کرده است. ریا و حسادت و عداوت و حرص بشر را بسوی پستی سوق میدهد. خالق همهٔ مخلوق خداوند تعالی است. بشر باید در عبادت و ریاضت زندگی کند و فقر برای وی احسن است. جوانی را نباید در لهو و لعب ضایع نمود خدا در دل بشر است و در جستجوی آن نباید بکوه و صحرا رفت. فراق و افلاس و فقر باعث افزایش عشق حقیقی است و رضا و تسلیم شیوهٔ عاشقان.

کلام شیخ فرید روان و از عذوبت و شیرینی و احساسات و موسیقی پراست و آن گنج پربهاء بزبان ملتانی پنجابی میباشد.

---

* قریهٔ اجودهن که بعداً بمناسبت اقامت شیخ فرید درآنجا باسم پاک پتن معروف شد در سمت راست رودخانه ستلج واقع است و از شهر منتگمری تقریباً ۲۹ میل/۵۰ کیلو میتر مسافت دارد. مزار او قدیم ترین بنای این قریه است که در ماه محرم هزاران مردم بزیارت آن می آیند. قریهٔ اجودهن محل اتصال دو شاهراه بزرگ است و مهاجمین از همین پتن (یعنی معبر و پایاب) رودخانه ستلج عبور میکرده اند.

Groups of Students of Persian Classes after receiving their Certificates and Prizes

by H. E. the Ambassador and other members of the Imperial Embassy of Iran.

Report from Bombay :

In connection with the Festival of Iranian Culture and Arts, 1974, the Iran Culture House arranged the screening of the Film entitled Foroogh-e-Javdan on February 10, 17 and 24, 1974 at Regal Cinema, Bombay.

An exhibition of Iranian stamps was also held at Iran Culture House which was inaugurated by H. E. Mr. Afshar, Consul General of Iran in Bombay, on February 15, 1974. The exhibition lasted for a week.

Report from Poona :

On January 23, 1974, Prof. Makki-zadeh and Mr. Turkan Mohammad Ali gave illuminating talks at the Iranian School. It was followed by an exhibition of Iranian documentaries which were thoroughly enjoyed by the audience.

On January 25, 1974, two films entitled Forough-e-Javdan and the Industrial Developments in Iran were screened at Alankar Cinema as a part of the programme of Festival of Iranian Culture and Arts 1974.

Report from Calcutta :

In collaboration with the Cine Club of Calcutta and the Calcutta Branch of Indo-Iran Society, the Cultural Department organised a Festival of Iranian Films from March 24 through March 27, 1974. A combination of ten films including Forough-e-Javdan and two feature films were screened. The films were so liked by members of various Film clubs in Calcutta that they requested for many other shows. However, due to shortage of time, only two shows could be arranged for the members of the East Calcutta Cine Club on March 28, 1974. Finally, on March 29 and 30, two other shows were arranged for the benefit of students of Armenian College and the Armenian community in Calcutta at the College Auditorium.

Dr. Suniti Kumar Chatterjee, National Professor of Humanities and Chairman of the Sahitya Akademy (National Academy of Letters) inaugurated an exhibition entitled 'Iran Through The Ages' on March 26, 1974 which was organised at the Academy of Fine Arts. The exhibition which lasted for five days, was visited by about 4000 persons and was appreciated by them.

Visit of Cultural Counsellor to Kashmir :

During second week of June 1974, Mr. H. Kardoosh, the Cultural Counsellor, visited the University of Kashmir, Srinagar. He took along with him three Iranian documentaries which were shown to a large number of students, teachers and elite of the city of Srinagar. He also presented a large number of Persian books and Magazines to the library of the University of Kashmir. In a function organised by the Department of Persian and presided over by the Vice-Chancellor of the University, Mr. Kardoosh gave a talk on Indo-Iran Relations and highlighted the significant historical aspects depicting close relations between the two counries.

tion and the Modern Age Society. The Cultural Counsellor also hosted a party in his honour.

At the invitation of Prof. Nurul Hasan, Minister of Education, Government of India, Dr. Hussain Nasr came with his wife in February 1974. Dr. Nasr, who is the Vice-Chancellor of the Arya Mehr Industrial University in Tehran, specially visited University of Delhi, Jawaharlal Nehru University, New Delhi, and Osmania University, Hyderabad and spoke at various functions organised in his honour.

Dr. and Mrs. Nadoushan Islami visited India in March 1974. Both, being teachers at the University of Tehran, were interested in meeting their counterparts in Delhi and other places. Mr. Kardoosh, the Cultural Counsellor, arranged a special visit to the Kashmir University for Dr. Islami where he also delivered two extesnion lectures.

At the instance of the Cultural Counsellor, the Indian Council for Cultural Relations and the Indo-Iran Society invited H. E. Mr. Abdol Hussain Masoud Ansari and Madam Ansari in April 1974. Mr. Ansari, a former Ambassador for Iran in India and presently President of Iran-India Society in Tehran, is well known among Indian scholars and dignitaries. The Cultural Counsellor, besides arranging the programme for the honourable guests, also gave a Reception in their honour at the famous India International Centre, which was attended

The Cultural Counsellor and Mrs. Kardoosh visiting the Persian Deptt. of Kashmir University

Scenes from Chahar Sharbeh Sourl

and dance was presented. In between, the selected gathering was presented with wine and Iranian dishes of kabab and roomali roti. It was a grand success and the Cultural Counsellor was heartily congratulated on his imagination and organising skill.

Chahar Shanbeh Suri :

As usual, on the last Chahar Shanbeh (Wednesday) of the Iranian Calender Year, a Reception was organised by the Cultural Department where Iranian boys and girls were specially invited. An interesting film entitled Khorous-e Bimahal was also screneed. Late in the evening the 'fire-jumping' was done in which all the young and old participated.

Visits of Iranian Dignitaries :

Besides Dr. S. M. R. Jalal Naini and Dr. Shah Husaini who came to attend the International Seminar on Baba Farid, many other Iranian scholars came to India on different occasions.

Mr. Vahid Nia, the editor of the famous Iranian Journal "Wahid" visited India in connection with some research work for his book. During his stay, Mr. Kardoosh arranged his visits to various Universities, Libraries and important dignitaries of the country.

Prof. Dr. M. Mohaghegh of the University of Tehran came with his wife to Delhi to attend an International Seminar on Religion, Morality and Islam, jointly organised by the Hamdard Founda-

H.E. Mr. Masoud Ansari with H.E. Mr. Goodarz, Ambassador for Iran in India

With Col. B.H. Zaidi, President of Indo-Iran Society

With Mr. Kardoosh, Col. Zaidi and Col Shahlar

Later two beautiful Iranian documentary films were also shown to the audience.

Inauguration of Film Festival :

A beautiful documentary about the Celebrations at Shiraz in connection with the 2500 years of Monarchy in Iran was screened on March 11, 1974 in the auditorium of Kamani Hall. Distinguished persons from different walks of life including film exhibitors and members of film societies in the city participated in the function.

Film Shows at Iran House :

On March 12, and 13, a few more feature and documentary films from Iran were screened at the premises of Iran House. A large number of diplomats, members of the Indo-Iran Society and elite of the town came to witness the films on both the days.

Talk by Prof. S. A. H. Abidi :

Prof. Abidi, Head of the Department of Persian and Arabic, University of Delhi, gave an illuminating talk on "Maulana Jalaluddin Mohammad Moulavi and His Times," on March 18, 1974, at Iran House. After the speech, guests were entertained to refreshments and finally two beautiful documentaries were also screened.

Shab-e Shiraz : The finale of the Festival was celebrated in a grand style. A cultural evening was organised in a typical classical Iranian style and a programme of slide show, Iranian music

Scenes from 'Shab-e-Hafiz'

scholar and a sincere promoter of Indo-Iran relations. Mr. H. Kardoosh, the Cultural Counsellor, who was in Iran at that time, sent messages of condolence to the Indo-Iran Society and to the members of the bereaved family. May God bless the departed soul. Amen.

Another friend of the Cultural Department and also a Member of the Governing Council, famous Poet-writer Mr. S. Sajjad Zaheer passed away in November, 1973. The Cultural Department expressed its deep sense of sorrow in the Condolence meeting held on November 8, 1973, for the departed soul. May he rest in peace. Amen.

Festival of Iranian Culture and Arts :

A three-week long Festival of Culture and Arts was organised by the Cultural Department in cooperation with the Indo-Iran Society in February-March 1974. The Festival consisted of a number of interesting functions. A beautiful souvenir was brought out on the occasion for distribution among guests. A few of the important functions are mentioned below:

Talk by Prof. R. K. Dasgupta :

On February 24, 1974, Prof. R. K. Dasgupta of University of Delhi gave a talk on 'Tagore's Response to Iranian Culture.' The audience consisting of scholars and Iranologists thoroughly enjoyed the informative talk by the learned speaker.
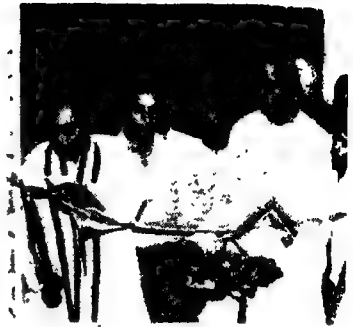
Glimpses from Festival of Iranian Culture and Arts organisd in Calcutta

celebrations held on the occasion of 668th Urs of Hazrat Amir Khusrow Dehlavi. the Great sufi-saint-poet of India. He also expressed his sentiments about the poetry of Hazrat Amir Khusrow and the way it has enriched the Persian language and brought the people of the two countries together. The universality of his message is still valid, Mr. Kardoosh further expressed.

Seminar on Baba Farid :

Mr. H. Kardoosh, the Cultural Counsellor, and other members of the Cultural Department attended the International Seminar organised in November 1973, on the occasion of the Octo-centenary of Hazrat Baba Sheikh Farid Shakarganj. Besides Indian scholars, the Seminar was attended by a large number of foreign delegates from Afghanistan, Australia, Canada and other places. Iran was represented by a contingent of three scholars namely Dr. S. M. R. Jalali Naini, Dr. Shah Husaini and Mr. Zahid. The Cultural Counsellor gave a reception in honour of the visiting Iranian delegates which was attended by Indian scholars and elite of the town. The Cultural Department also arranged the visits of Dr. Naini and Dr. Shah Husaini to the University of Delhi, Jawaharlal Nehru University and the Jamia Millia Islamia where they also delivered extension lectures.

Reception to Iranian Students :

In November 1973, the Cultural Counsellor, invited the Iranian students in Delhi to a Reception and provided them an opportunity to discuss some common problems. He also assured them of his fullest assistance and co-operation in solving their problems.

The Republic Day Celebrations of India :

To celebrate the Republic Day of India, the Indo-Iran Society, in collaboration with the Cultural Department, organised a cultural evening of Indian folk dances on January 23, 1974, at Sapru House, New Delhi. The famous hall was packed to capacity and the audience which included the members of Iranian Embassy, Members of the Society and elite of the town, enjoyed the programme thoroughly.

Dr. Tara Chand Gold Medal :

The Cultural Department has initiated a move to institute a Gold Medal in honour of the Late Dr. Tara Chand at Allahabad University where he started his career as Professor of History. With the efforts of the Cultural Counsellor, the matter will be finalised soon.

Condolence Meetings :

In the death of H. E. Dr. Tara Chand on October 14, 1973, the Indo-Iran Society lost its Founder President and the Cultural Department, its patron and friend. A Condolence Meeting was organised on October 18, in the premises of the Cultural Department to mourn the sad demise of the great Indian

September 1973. The Cultural Department extended its fullest cooperation by providing necessary photographs and posters and other incidental help. The exhibition was a thorough success and attracted a large number of members of the University community.

Birthday of H. R. H. The Crown Prince and Annual Function of Persian Classes :

On the occasion of the birthday of H.R.H. The Crown Prince of Iran on October 31, 1973, the Cultural Department organised a reception for the students of Persian Classes. Students recited poems and read short stories and articles in Persian language. Later, the successful students were given certificates by Mr. Attarzadeh who presided over the function.

Farewell to Col. Shams Tabrizi :

In October 1973, the Cultural Department arranged a Farewell function in honour of Col. Shams Tabrizi, the Armed Forces Attache in the Imperial Embassy of Iran. The function was largely attended by the Members of the Diplomatic Corps and elite of the town. The Cultural Counsellor expressed his good wishes for the hon'ble Guest.

Urs of Hazrat Amir Khusrow Dehlavi :

The Cultural Counsellor, Mr. H. Kardoosh, alongwith other members of the Iranian Embassy, attended the

Mr. Kardoosh attending the Urs Celebrations o Hazrat Amir Khusrow Dehlavi
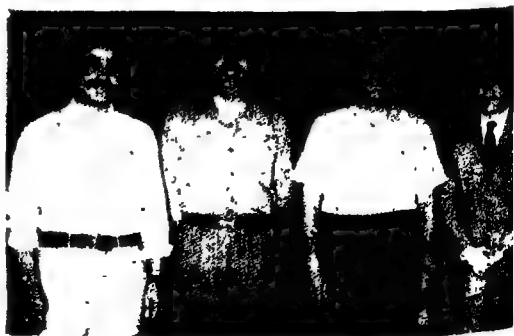
Mr. Vahid Nia and Dr. Shah Husaini with Mr. Kard and Mr. Attarzadeh at Iran House

News from the Cultural Department

Millenary Celebrations of Al-Biruni in Iran :

At the instance of the Cultural Department, the Imperial Government of Iran extended invitation to three scholars, namely, Mr. Malik Ram, Honorary Secretary, Indo Iran Society, New Delhi, Prof. Syed Hasan, Honorary Secretary to the Patna Branch of Indo-Iran Society, and Mr. Riaz Umar, Member of the Governing Council of Indo-Iran Society, New Delhi, to attend the Millenary Celebrations including the International Congress on Abu-Rehan Al-Biruni held in Tehran in September, 1973. Besides Tehran, they also visited Shiraz, Isfahan and Meshed. The tour to Meshed was specially arranged by the Cultural Counsellor Mr. H. Kardoosh, who was present in Tehran at that time.

Presentation of Books to M. R. A. Baig :

Mr. M. R. A. Baig, Former Ambassador for India in Iran was presented a copy of English Translation of Rubaiyat-e-Khayyam edited by Ali Dashti in a simple ceremony held at Iran House.

Exhibition on Iran :

The Iranian students, living in International Hostel of University of Delhi, organised an exhibition of photographs, posters on Industrial Development of Iran and pictures of historical monuments in Iran, in the last week of

Presentation af books to Mr. M.R.A Baig, Former Ambassador for India in Iran

Mr. Vahid Nia and the Cultural Counsellor with Dr. G.S. Dhillon, Speaker of Lok Sabha
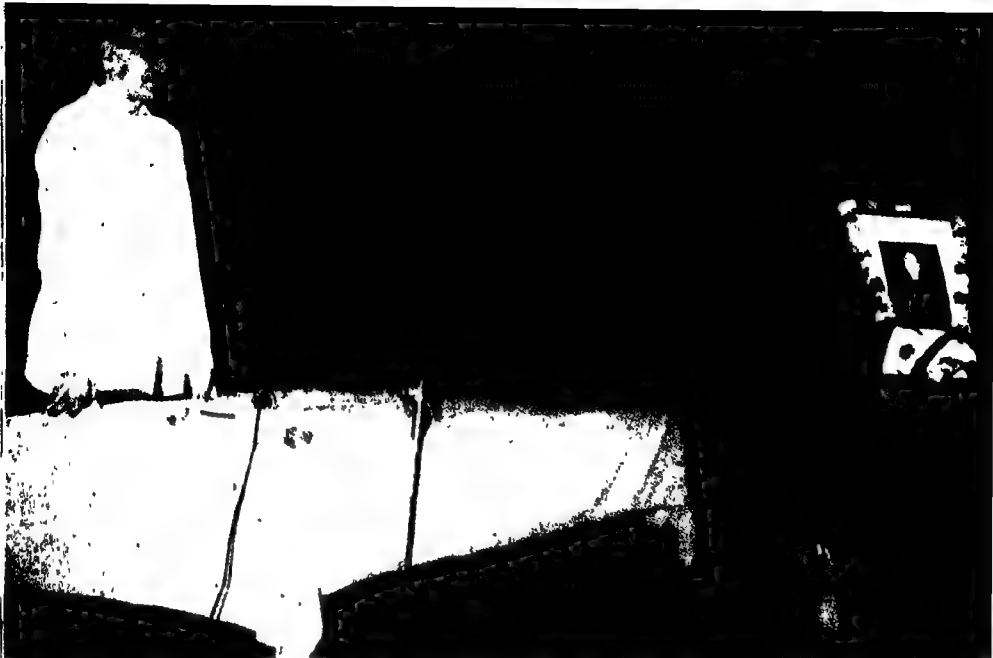
Col. B. H. Zaidi addressing the condolence meeting

Homage to Late Dr. Tara Chand

composite culture. As a scholar, writer and historian, as Adviser to the Ministry of Education and later its Secretary, as an Ambassador of India in Iran and a Parliamentarian, his services to the world of letters and politics cannot be forgotten. Although his educational background had equipped as an historian but later, he widened the horizon of his activities which brought him in contact with a much larger circle of friends and admirers both in India and in foreign countries. It was his genial personality and urbanity of temperament which won him such a large number of friends and admirers everywhere.

"He was amongst the Founder Members of the Indo-Iran Society which was established ten years ago. He was its President from the very beginning. And the Society could not have had a wiser mentor and guide. Under his benevolent guidance the Society developed rapidly and in due course acquired a place of prominence in the cultural life of the capital. To a large extent the credit for its growth and success goes to its late President.

"We are gathered here to mourn his untimely death. He was ripe in years and had lived a full life. But it is also true that we could ill-afford to lose him. We can only aspire to keep up the high standrads laid down by him in our future activities. May his soul rest in peace ! Amen"

(R.S. Somi)

Audience at the Films Festival at Kamani Hall.
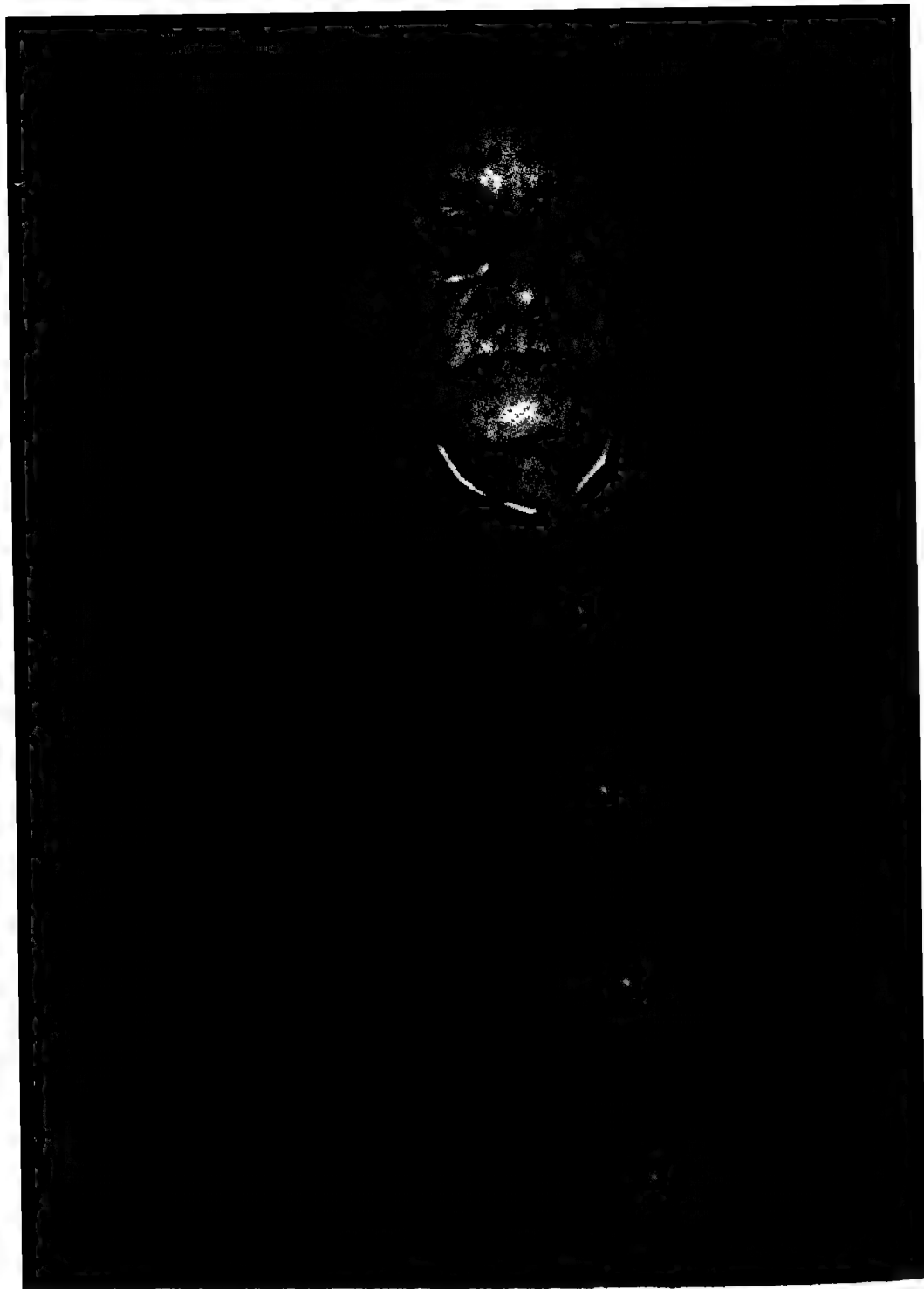
The Late Dr. Tara Chand — Founder President of Indo-Iran Society.

We are poorer to-day without Him

Dr. Tara Chand, Founder President of the Indo-Iran Society passed away on October, 14, 1973 at the age of 85. He lived in retirement at Allahabad and could look back on long years of useful activity and solid service to the country. It is not as historian alone that he will be remembered, he represented the best in the country's composite culture.

On his return to India from Oxford, he rose to be Professor, Vice Chancellor of Allahabad University, the first Indian Educational Adviser to the Government of India and Ambassador to Iran.

A doyen of Indian Historians, he was a member of the Parliament and was awarded Padma Vibhushan, the second highest decoration in the country.

In a condolence message, Mr. Maheshwar Dayal, Padma Bhushan and Treasurer of the Indo-Iran Society wrote, "Not only was he a historian and a scholar of the highest order, but his many qualities of head and heart has endeared him to every one who had come in contact with him. The loss to all of us has indeed been great ; but even more it is a national loss which we are bound to feel for a long time to come."

Mrs. Sharan Rani, Padma Shree and a member of the Indo-Iran Society wrote, "I have looked at him with admiration and respectful wonder at his multifaceted achievements and activities in various fields. The disciplined life of dedicated devotion which he led has been an inspiration to all who came in contact with him. Besides the great genius that he was, he was a great human being, with a loving heart............He worked till the end of his life, fulfilling every project that he undertook and also guided many scholars in their pursuits."

In a Meeting of all the members of the Indo-Iran Society held on October 18, 1973 at 5 p.m. at Iran House, in which members of the Iranian Mission in India also joined, the following condolence resolution was moved by Col. B.H. Zaidi to mourn the sudden and sad demise of their President :

"Dr. Tara Chand was perfect representative of Indo-Muslim

till centuries. Also in the factories, the workers share the annual profit of the companies. Over and above this, Shahanshah Arya Mehr has given full rights to women, so they too, can vote. The Amir Dam near Tehran, in Karaj, which besides irrigating the farm lands forms the major part of water supply for domestic use. Cars, like Paikan are manufactured locally. Dry fruit, caviar, carpets are famous all over the world. Persian Car pets Qali and Oil are the biggest foreign exchange earners. Great importance has been given to the mining industry. Red oxide, sulphur, salt, copper, lead, and iron ores are exported, The Oil Refinery at Abadan is very famous. The Royal Family has endeared themselves not only to the Iranian people, but have also won great international goodwill and due respect. Her majesty Queeen Farah Pahlavi, besides being a painter and a writer is a tireless social worker. I wish them and the people of Iran peace and progress in the future, too, and pray sincerely that friendship of Iran and India be everlasting.

Now to give a finishing touch to my speech, it would be ungrateful on my part if I do not utter a few words of my sincere thanks to all those who were instrumental in making my trip fruitful and a success. First of all our esteemed Director, Janab Aghae Dr. Gharavi, must be thanked most. It is not only I who is thankful to him, it is the whole student community of Iran Culture House, Bombay, too, is sincerely thankful to him; because he is the pioneer who establishd this praiseworthy tradition of sending students to Iran. His name will remain shining in the annals of Iran Culture House, till eternity. It is my humble suggestion that the present tradition, which is the most appropriate incentive for the lovers of Persian Language and literture & culture, should be made more intensive in future. I am also very thankful to the Iranian Embassy in New Delhi, right from the Ex-Ambassador H. E. Amir Timur, to the present one, and also to the Ministry of Culture & Art in Tehran, that receives the deputed student with great hospitality and provides all sorts of facilities to him. I will never forget the kind treatment given to me by my noble hostess Mrs Afzali. I express my sincerest thanks to them. I am very grateful to H. E. Jenab Aghae Nadjm ex-Consul General of Iran Consulate, as well as the present Consul General of Iran H. E. Jenab Aghae Ali Mohammad Afshar, who take keen interest in all the activities of Iran Culture House and patronize the spread of Persian Language, its literature and culture, with great love and encouragement. In the end I can never forget to thank the authorities of Iran Air, particulrly Jenab Aghe Gulshan, the Manager, Iran Air of the East. It was because of these noble officers that our flight was not only full of pleasure, but we also feel that we fly with our own kith and kin. Ladies & gentlemen I thank you also for listening patiently to my description.

year the historical railway route connecting Tehran to London was completed. Following Alexander's route of more than 2300 years ago the rail link crosses some of the most rugged terrain and to build it was a challenging task.

In the realms of Films also there is an advancement. They seemed very much like our own with lots of songs and dance numbers. A lot of European, American and Indian pictures are dubbed in Farsi. Last year they celebrated the first major film festival. Television too, has come in a big way. Foreign languages are taught by the audio-visual methods. There is a quiz programme for School and College students. A lot of importance is given to painting. You find many shops offering artists materials for sale. Numerous competitions are held and even little children are adept at 'Naghashi'.' The recitation of poetry in public by a poet specialising in this art is worth listening too. Stories are read from the Shahnameh, while you sip your glass of tea. There have been numrous translations in Persian from Sanskrit works. The thing which I appreciated most that all the works of fairy-story-tellers like Grim and Hains Christian Anderson had been translated in Persian for the reading pleasure of Iranian children.

In Iran there have been poets obsessed with mysticism with their constant search for the eternal truth. One such was Baba Tahir Oryan. He was the most eminent mystic of his time, a sort of wandering crazy saint, so the world called him, "The Mad Man from Hamadan," he was mad but for God as is obvious in these Verses; —"Happy are they whose friend is God; Who giving thanks say ever, HE IS GOD; Happy are they who always are at Prayer. Eternal heaven is their just reward."

Having visited many Islamic countries I appreciated the religious tolerance in Iran—the minorities enjoyed their right to worship in peace. They are mainly Christians, Jews and Zoroastrians. Talking of poetry and literature of high order for intellectuals let us not forget the common man's friend Mullah Nasiruddin, who is the embodiment of Iranian wit and humour.

The other aspects of my observations were the tremendous social and economical reforms which have been introduced in the time of Reza Shah the Great, who did away with the Chadur; after this great personality of the history of Iran, his son i.e. the ruling monarch of present Iran Shahanshah Arya Mehr has taken giant steps for the betterment of the common man. His unforgetful and eternal monumental work, 'White Revolution' or Inghilab-e-Safeed has proved to be a great boon to the public at large and the farmers and workers in particular by dint of the same, he has distributed agricultural lands, free to the farmers and thus quietly sounded a death knell for the feudal system, which sapped the blood of the poor farmers

H. E. Mr. Masoud Ansari and Madam Ansari with H. E. Mr. M. M. Goodarzi Ambassador of Iran, at a reception hosted by the Cultural Counsellor.

Haft-Tanan or Seven Bodies, containing the relics of seven saintly persons. The city is also famous for its beautiful gardens notably the Iran gardens, the Dilgusha, Bagh-i-Takht and Bagh-i-Khalili. These boast an abundance of the rarest variety of roses in all conceiveable colours even black. You see the dried flowers for sale everywhere-they are utilised for medicine and beauty products and making of attars and araqs. Violets or gul-i-banafsheh are a hot favourite. I was sorry to miss the Pars museum, but we did not have enough time.

On a fine morning we entered the mosoleum, which jealously guards the mortal remains of the poet Sa'adi—here lay a poet loved by beggars and Kings alike. Who is not acquainted with this great story teller. His most important work being Gulistan and Boostan. His Diwan or complete works have been translated in almost all the major languages of the world. Some poems are inscribed on the walls of his tomb. The translation of one is as follows:

"O crying Sufi in Pain for fame,
And bound by the chains of shining name,
Thou shalt not be relieved of this Pain,
If the wine to dregs dost not thou drain;
What loss or gain will there ever be.
For the beholder of Eternity.
If one recite the Quran by heart or as idolator from here depart.

The magic of Sa'adi's poetry had hardly worn off when we entered the Musoleum of an equally great poet namely Hafiz. Here was one who was inspired by the prophets. He was a profolic writer. In short to speak of Hafiz is to speak of love. Least I forget to mention the fabulous wine of Shiraz, which goes naturally with roses and nightingales. It can compare favourably with any of the finest French wines.

Finally a day dedicated to the incomparable eternal Persepolis or Takht-e-Jamshid. Last year it has been very much in the news so I wanted to go into its details. Suffice to say this vast elaborate complex strikes the beholder with an ovrwhelming awe with magnificence and grandeur. We missed visiting the royal tents, as we were late.

Next day we retraced our journey to Isfahan and Tehran. Now, I could view at leisure this cosmopolitan glittering capital of Iran with the beautiful Alborz Mountains standing as a sentinel over it. Modern luxury hotels like Hilton, new apartments—and huge departmental buildings and spacious stores line the broad avenues. The latest in night clubs is here. It is a city of contrast. People are very travel conscious. Iran Air has made great headways with a net work of its flights to Europe and the East. Broad highways connect the capital with other major cities. Last

we came into the heart of the desert. As the sun rose higher the desert throbbed with the heat forming—crazy patterns in the pulsating atmosphere; which held me spellbound. Suddenly somebody pictured out the Lake of Salt on the left-what irony! to the weary traveller, no water for miles and then to come out to a lake and that too of salt. Suddenly a shining, golden dome bewitched me and its beauty took my breath away. We come to the sacred city of Qum and this was the Mosque of Hazrat-e-Masouma, the pious sister of Hazrat Imam Reza. After a short halt we continued towards the South—on the right lay the road to Mahallat, home of the ancestors of the Agha Khan, whose followers are known as Mahallatis. At last we reached Isfahan.

Isfahan is dominated by Maidan-e-Shah built by Shah Abbas the great. Around this Maidan or square tower amazing achievements of Persian-Islamic Architecture. The mosque of Shaikh Lotfullah has the most beautifully coloured domes and its tile work is unique and unparrelled. Ali Qapu, a seven storeyed building was predominently used as a ceremonial Palace. From its lofty terrace, the Safavid Kings watched Polo, parades and animal fights. The Chief Mosque is at least one thousand years old and some legends insist that Zoroastrian Fire Temple occupied the original site. The emphasis lies here not in the çolour but in form. Finally, the Masjid-e-Shah is famous for its beautiful marble which was brought from Kurdistan. There is a legend about the stones, used for the water fountains, were originally idols that were brought by a conqueror from India, centuries earlier. The Chaharbagh Mosque is mainly a theological School. It was a wonderful experience visiting the Christian Quarter or Julfa in Isfahan. Shah Abbas encouraged the Armenians to settle here and gave them his protection and patronage. The stainglass windows in the Church are exquisite and the museum next door is very informative.

The 'Zayandeh Roud' flows through Isfahan with the 'See wa Seh'and"Khajoo' bridges arching over it. I enjoyed very much roaming in the bazars which are very ancient. There is plenty of inlaid work of brass, copper and silver, an abundance of turpaise, miniature, brocades and inlaid boxes. The tile work is the most exquisite I have ever seen. In sharp contrast to all this antiquity, is the modern University of Isfahan, which I visited but because of holidays I missed most of the activities of it.

We boarded another autobus and headed further South to Shiraz. As we entered the city at night through the Quran Gate, we could see thousands of lights twinkling, At last we reached the city of wine, roses and nightingales --the city that gave the world two of its greatest poets, Hafiz and Sa'adi. Here, too, were the ancient monuments like the Vakil Mosque, Masjid i-Towa and

Bashgah Library like me. He did not know English and I could hardly talk in colloquial Persian but still we discussed many subjects, like the war in the Middle East; the various religions and politics in general. Here I made the practical use of my Persian language and understood the importance of knowing real Persian, as against academic knowledge of Persian. Anyway I was amazed how we carried on this conversation. I found him to be a very fine man, intelligent and very broadminded in his views; because when we try to speak or talk in Persian here, people smile, saying that it is better not to talk in Persian when you don't know; but this old man did not allow me to feel a bit that he is displeased with my broken Persian. I would like, here to draw the attention of Persian speaking people to note this that they should encourage non-Persians to speak in Persian, if they want to do some service to their mother tongue and not to discourage them by giving a hateful smile, as we often notice in India. Any how I noticed a number of good things, specially the Iranian manners which leaves a lasting impression on the foreigners.

I noticed a lot of beauty parlours—they call them 'Araishgah.' Nearly every avenue had at least two to three beauty parlours. The Iranian women are very beautiful and extremely conscioue of their 'kafsh' and 'keef'. So I was always trying to hide my travel battered shoes and the handbag. The luxury goods are very expensive although many things are made in Iran itself with foreign collaboration. The Hammam or Public bath are very popular. I made a point to visit one.

After a few days in Tehran, we went off to the North. Suddenly as we headed towards the Caspian Sea there were torrents of rain and it rained non-stop for the two days we were there. The vegetation here was lush and green in sharp contrast to the rest of Iran. As we drove along the Caspian which is rich in the precious Caviar, I noticed that the quint little houses along the shore had very romantic names like Serai-E-Karim, Nawab, Mahsara etc. These are mostly used as holiday resorts. At last we reached Ramsar. The festivities at Urdu-Gah had ended, as I was late. So it had a very deserted look, but we had the whole place to ourselves. My hostess Mrs. Afzali had brought her two little charming daughters who made friends with me at once. They wanted to know how the sari is worn and they thought every one in India was dancing. So they were very disappointed that I could not dance neither Indian nor Western. We left Ramsar earlier because of rain and came back to Tehran via Rasht.

After resting a couple of days in Tehran, early in the morning we boarded the autobus for Isfahan. On this six hour's journey we were regaled by Iranian music—the top favourite film songs like Dunia-o-Duniya and Gul-i-Maryam. There are stops along the way for refreshment. As we left Tehran far behind

Impressions about Iran

Mona Dev Anand

Honourable Chief Guest Mr. Nadirahah, Respected President Dr. Gorekar, Our dear Director Dr. Gharavi, Ladies and Gentlemen. I feel a great pleasure to be here before you to give a gist of my impressions on Iran after my visiting this beautiful country of the East. It was on September 3rd 1972, when I was at Santa Cruz Air port with my visa and other necessaries with me. The previous days had been one long nightmare with having to complete endless Government formalities regarding my permission to leave for Iran. How I beat the deadline I don't know. Finally I boarded the Homa Hawa Paimai Melli Iran, to Teharan Via Karachi. From Karachi, once again, as the plane sored high we started flying over the most fascinating desert. It stretched for miles in every direction. Its breath taking beauty filled me with awe and wonderment. Before I realised we were circling over Meherabad. After we had landed I noticed the queer warning pinned to the wall that carrying any kind of drugs was a criminal offence, Iran takes a serious attitude towards this habit, so much that the sentence meted out to the guilty ones are extremely harsh, ranging from life imprisonment to death by Squad.

After custom check I wa Airport again to pose for I last I was introduced to the would be my guides in fut

We sped to the outskir and reacned the Teachei 'Bashgah'-e-Moalleman. Tł warm and beautiful and I to see such a variety of flc hurriedly taken to the c There we were served with a ı 'chelao Kabab' and the lon| that I had ever seen before was extremely juicy and th was very tasty.

In the evening I heard a door—someone had invited an Iranian Wedding Cerem thrilled with the idea of Iranian-Wedding for the my life. So I accepted i willingness. It was a delig and After this I was invi every wedding or 'Aroosi' in Here I made friend with including a Mulla who use

Groups at Iranian Festival of Art & Culture

In his book 'The Arab Heritage of Western Civilization, Dr. Ram Laudau has observed : "It was he (Al-Biruni) who gave, finally, an accurate determination of latitude and longitude, and who six hundred years before Galileo discussed the possibility of the earth's rotation round its own axis. He also investigated the relative speeds of sound and light. Not limiting himself to mathematics and astronomy, he also succeeded in determining the specific density of 18 precious stones and minerals."

Al-Biruni's knowledge of occult science is none-the-less astonishing. One day Sultan Mahmud wanted to test his attainments in this branch of knowledge. While holding his court, the Sultan asked Al-Biruni to foretell in writing the exact door through which he would leave the hall where he was then sitting and deposit his prediction with a third person in a sealed cover.

As soon as this was done, the Sultan caused a breach to be made in the wall and made his exit through it. When the written prediction was examined, the Sultan was amazed to find that Al-Biruni had precisely predicted the spot where the Sultan would cause the opening to be made and the manner in which he would quit the hall. Instead of rewarding the celebrated sage, the Sultan pretended that he was angry with him for practising witchcraft and ordered him to be thrown out of the window. To the horror of the courtiers, this apparently barbarous sentence was carried out. But his body landed on a soft cushion, which was laid by Mahmud Ghaznavi, on the stony land before he was pushed down the window. The Sultan then summoned him and enquired whether he had forseen the ordeal through which he would have to pass that day. The great sage sent a man to his house to bring the tablet in which he had recorded those events. The Sultan wondered to see the whole episode clearly recorded therein. Needless to say that Al-Biruni was amply rewarded for his superhuman feats.

Al-Biruni's discoveries and inventions, his achievements and deep insight into every branch of knowledge he has dealt with still excite the wonder and admiration of the scientists and scholars and continue to inspire them.

In 1048 A.D. this blazing star disappeared from the constellation leaving an invaluable heritage of knowledge and learning for the posterity.

Indeed, by the sheer dint of his intelligence and industry, Abu Rehan Al-Biruni has left a deathless fame behind him.

ıining in our country during the 10th 11th centuries A.D.

"Al-Biruni travelled into India, ɟ among the Hindus, studied their ;uage, their sciences, their philoso- and literature, their customs and ·ners, their law, their religion and r peculiar superstitions, the geogra- al and physical conditions of the ıtry, and embodied his observations work diversified by quotations from ıer and Plato and other Greek writers philosophers", says Right Hon'ble ice Syed Amir Ali in his famous : 'A History of Saracens'.

)escribing the political condition and ral administration of India of his Al-Biruni says, "India is divided small kingdoms and their rulers : wars against one another. The 's are generally just. The criminal are not rigid. Death penalty is not ded to Brahmins. Taxes are no- l. The rate of the agricultural tax ıly one sixth of the total produc- '.

larrating the social aspects of life e Hindus, he says, "Hindus are proud consider the foreigners as polluted lo not like to mix with them. Edu- Hindus believe in the existence of God but the masses practice idola- Much of country's wealth is d in its temples. The caste system juvenile marriage are prevalent. widows perform 'satti' on the funeral pyre of their deceased husbands but those who do not are not permitted to remarry. He viewed with displeasure Mahmud's attacks on India and criti- cised him for destroying hundreds of towns and villages and thousands of innocent people of this country who began to hate Muslims on this account.

During his stay in India Al-Biruni made a deep study of Geeta and Upanishads and translated Petanjali and Shankhya into Arabic.

He also visited many other countries including Egypt and Greece and wrote scores of books on diverse topics. Be- sides his original works, he executed several translations from the Greek and epitomized the Almajest of Ptolemy.

Tarikh-ul-Hind or History of India is considered to be the most outstanding among his readily available works.

Qanun-e-Masudi is another of his noted works. He dedicated it to Sultan Masud son and successor of Sultan Mah- mud Ghaznavi, and was handsomely re- warded for this.

Al-Biruni is also reported to have been adept in surgery and performed the delicate caesarian section operation with amazing success at a time when anaesthesia and antisceptic medicines were unknown.

Prof. Satron considers Al-Biruni to be one of the gretest scientists of all time.

Al - Biruni : A Many Splendoured Genius

Z. H. Kazmi*

Among the great thinkers and scholars who enriched the diverse branches of knowledge during the early medieval period, Abu Rehan Mohammad bin Ahmad Al-Biruni holds the pride of place. He was a versatile genius who made valuable contributions to astronomy, mathematics, mathematical geography, chronology, physics, chemistry and anatomy.

Born in 973 A.D. in the village Birun near modern Khiva in Uzbekistan (Soviet Central Asia), Al-Biruni was an Arab by origin. Due to Omayyad persecutions of the partisans of Hazrat Ali, his ancestors are said to have fled from Iraq and settled in Iran. Here they lived for centuries and intermarried the Iranians. It is on this account Al-Biruni is claimed to be of Ir origin by the Iranians. His grand is reported to have migrated to I for better employment, Al-Biruni brought to Ghazni by Sultan Ma when he captured Khiva.
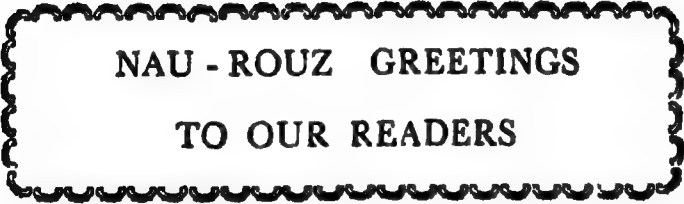
The Iranians' claim is at least justified as a sizable quantity o nian blood flowed in his veins an Iranian culture has greatly influenc ancestors due to their long stay in

Tarikh-ul-Hind, his great wo India, is considered to be the treatise on the various aspects

*Secretary, Afrasia Culture Centre, Allahabad.

nogrify, and to re-transmit." This is hat Tagore repeatedly affirms in his ook on Iran. In a more recent work he *Cambridge History of Islam* published 1970 Professor E.Yarshater stresses le Iranian respect for tradition even in iange which prompted the princes of le Samanid dynasty to revive or encourage any old Persian customs' to give 'expre- ion to the widespread, of not always ocal, desire of many Persians for a dis- ict national identity.' This again is hat Tagore mentions with great force his travelogue. Sixteen years before Tagore's visit to Iran Sir Jadunath Sarkar wrote in his *History of Aurangzeb* that 'The Persians have been rightly called "the Frenchmen of the East", their coun- try has been the springhead of culture, thought, and fashion of the entire Islamic world.'Tagore looked upon that country as the home of a culture which was of uni- versal interest. If now more than thirty years after the poet's death we feel the need for a new intellectual basis for our cultural relations with Iran we will find it in what he said about that country in his *Journey to Persia.*

the next session of the Congress Moulana Mohammed Ali Suggested the organisation of an Eastern Federation. Sarojini Naidu, Srinivasa Aiyengar and M.A. Ansari in their presidential addresses at the annual sessions of the Congress in 1925, 1926 and 1927 respectively, stressed the need for Asian Unity and in 1929, only three years before Tagore's visit to Iran, Nehru spoke of an Asian federation in his historic address at the Karachi session of the Congress. 'If India has a message to give to the world' he said 'she has alone to receive and learn much more from the message of other peoples.' Perhaps we have not given much evidence of such receptivity except that we have a flair for imitating the West. And even when we are inclined to turn to our Asian neighbours we turn more towards South-East Asia than towards the West Asia or the Middle East. M.A.Ansari said in his presidential address I have mentioned that 'Fortunately we are so placed that a part of our population has cultural afinities with countries in the West of Asia while another has a similar relationship with countries living in the East of the continent. 'But this may not be really a good fortune for us. A nation's cultural relations with foreign countries should have the unity which it wishes to realize in its own culture. It would be fatal to imagine that only our Muslims can be interested in the culture of Iran while Hindu India alone can be interested in the culture of South-East Asia. I fear thus kind of division of intellectual interests has actually taken plae in our at towards other Asian countries. And is particularly reflected in the o sation and work of the faculties of ture in our universities. Even in twentyseven years since our indepen our university system has not been to change the old situation in Arabic and Persian mostly concer Muslim scholars while Sanskrit and concern the Hindus. Tagore rejects communal polarity in cultural in in his approach to the culture of Ira did not hesitate to declare that he l spiritual kinship with the poets of I Iran. Several months after his return Iran he said at a meeting in Ca University: 'It may amuse you to that I was once asked by a man of position in Persia if in my pedigree was anywhere any touch of Iran confessed that it was in my he think this was a very significant con to be made by a poet whose work is ciated with the traditions of Hindu c

What is still more striking is t that Tagore's understanding of the of Iran some forty years ago i confirmed by the researches of the eminent orientalists working on its h In his chapter on 'The Personality c in the *Cambridge History of Iran* shed five years ago Professor W.B. says: 'If we seek to define Iran's fu as a state and as human grouping in of a "personality, than the countr be said to generate, to receive anc

liament asked him about Iranian music he said that although he did not quite undersand some of its features which showed the influence of the west he would welcome such influence because Iran 'had a wonderful gift for assimilating influences from outside and coming out more fully with the expression of your own unique culture. In music too you are sure to gain by European influence. But there was disagreement with a member of the Parliament regarding how far Iran should be Americanized. The member of Parliament said that he was one of those who believe that Persia should assimilate 100 per cent of American culture. The poet observed: 'when you speak of hundred per cent Americanization you must remember that America herself is faced today with an imminent crisis and has yet to achieve a stability which will prove the soundness of her social and political machinery.'

Now more than forty years after Tagore's visit to Iran his response to her culture deserves our attention as a very significant aspect of our relations with the rest of Asia. The Asian awakening in the first two decades of this century, in so far as India has a share in it, was, by and large, the result of the Japanese victory over the Russians in the war between the two countries in 1905. That victory gave us a new self-confidence and encouraged us to believe in the possibility of throwing out our white colonial masters. On the cultural side our interest was concentrated on South East-Asia and we were particularly happy about archeological researches in our country and abroad which stressed the influence of our culture on the Far East. Obviously this was due to our colonial situation which prompted us to exalt our past if only to neutralize the ignominy of our present. We were irresponsive to the culture of the Middle East although historically we were so close to it. The influence of the Pers-Arabic world was certainly profounder and more pervasive on our life and letters than the influence of China or Japan. In Bengali about two thousand and five hundred words are derived from Persian, which was the language of our administration till 1838. But the educated Bengali would know more of what India gave to Burma, Ceylon, Indonesia, China and Japan than of what she received from Iran. It is not unlikely that this indifference is mainly due to the communal situation in the country. The significance of Tagore's response to the culture of Iran is that it is the first instance of a serious attention to the culture of the Middle East in modern India. And it is a response which is not in the least warped by any sense of culture chauvinism or intellectual snobbishness. And it seems now important to remember that just ten years before Tagore's tribute to the work of Iran in the regeneration of Asia, C.R. Das had spoken of a 'great Asiatic Fedration' in his presidential address at the thirty-seventh session of the Indian National Congress held in Gaya in 1922. At

your country. My imagination was aroused through your great poets whose call had come to me even though I had no direct access to them. I used to dream of Persia where *bulbuls* made love to the roses, where in dreamland gardens poets sat round their wine cups and invoked visions of ineffable meaning. But now that I have come to your country my dream has been formed into a concrete image. The past age of Persia lent the world perfume of its own sunny hours of spring to the morning of that day and the silent voice of your ancient poet filled the silence in the heart of the poet of Modern India'.

On the eve of his departure from Iran the poet sent a telegram to the King congratulating him on his great success as the builder of modern Iran. In his reply the King said that he would have been happy if the poet could stay longer in the country to enable its people to see more of his deep love for the East. On the 23rd of May the poet summed up his impressions of modern Iran in a statement to a Danish journalist in Baghdad : 'Persia has been a great inspiration to me. The whole country under the powerful statesmanship of her great King Reza Shah Pahlavi is marching on ahead very fast. Persia is being unified; baffling customs and superstitions ruthlessly eliminated; her educational and social foundations are being securely established on a same healthy nationalism which is in harmony with the modern age......'

Deeply touched by Tagore's ac tion for the culture of Iran the generously promised to endow a for Persian in Visva-Bharati and veying that decision to the poe Foreign Minister wrote: 'Cultural spiritual bonds have been in exi between Iran and India from ver cient days; but your visit to thi has renewed and strengthened already existing bonds, which will mutual benefit for both countries.' T gratefully accepted the gift and sa a letter to the Foreign Minister tl was only worthy of the greatness o nation and a most hopeful sign revival in Asia of the munificent of her past.' When the first incu of this Chair of Persian Culture in Bharati arrived in Santiniketan in ary 1933 Tagore said in an addr welcome that 'in different chapte our history India has communed your culture; through art and lite and philosophy we have built comradeship of civilization . were the golden days of Asia's expression, when in spite of barri language and distance her neighb continents carried on a commerce spirit, rich in the wealth of realiz of wisdom garnered from many of effort and achievement.

Tagore's view of the Westerni of modern Iran is stated in the cou a conversation with a member Iranian Parliament published in *Ne* in 1947. When this member of

their nation and accepted their duty to establish communications with foreign-lands. The revival of this spirit in modern Iran has given me a new hope for Asia.' About the King of Iran the poet said: 'Through your great King a glorious renewal of your country's life has begun. There is in the atmosphere the stir of joyous activity. I see in your faces the hopes of a magnanimous future. I welcome this renascence in Iran, and I carry in my heart the conviction that it will spread all over Asia.'

On 29 April the poet reached Tehran and stayed there for two weeks. He met the King on 2 May and presented to him a set of his books and a poem composed for the occasion and his own English translation of it :

> I carry in my heart a golden lamp of remembrance of an illumination that is past.
>
> I keep it bright in the tarnishing touch of time.
>
> Thine is a fire of a new magnanimous life.
>
> Allow it, my brother, to kiss my lamp with its flame.

At a public meeting held in Tehran on 5 May the poet spoke again of the achievement of the King in modernizing the country which he said was an example to the rest of Asia: 'Even in my own corner of India I seemed to have felt the glamour of the greatness of the present ruler of Persia revealing to my mind a vision of a new morning at the verge of a distant skyline. We were sure that a masterful man, a builder of the destiny of a nation, has at least appeared in our neighborhood.'

On May 6 the scholars and writers of Tehran celebrated the poet's seventy-first birthday at a very impressive function. The poet composed a poem to mark the occasion and it is included in the appendix to his book of verse called *Parihesh* as included in the fifteenth Volume of his *Complete Works* :

> Iran, all the roses in thy garden and all their lover birds
>
> Have acclaimed the birthday of the poet of a far-away shore and mingled their voices in a paean of rejoicing.
> Iran, thy brave sons have brought their priceless gifts of friendship
>
> For they have known him in their hearts of their own.
>
> Iran, crowned with a new glory by the honour from thy hand this birthday of the poet of a far-away Shore
>
> On this birthday of the poet of a far-away shore, finds its fulfilment.
>
> And in return I bind this wreath of my verse on thy forehead, and cry: Victory to Iran.

On 9 May Tagore spoke at the Tehran Literary Society giving his impressions of his travels in the country. 'I had some knowledge of Persia even before my coming. I had read something of your history and geography, and formed some idea of your people and

open and with it the knots of all our problems. Can this be true? if due to our vain priests who only pretend to be religious they do not open after all, have faith in God who will open them.' The poet was deeply touched by this fortuitius event which reminded him, as he says in his travelogue, of the frowns of fanatic orthodoxy in his own country.

On 23rd April the poet arrived in Isfahan where he was received by its citizens at a very largely-attended meeting. Amongst the guests was a village poet who presented to the poet this poem of his, composed for the occasion :

> 'The caravans of India always carry sugar, but this time it has the perfume of the muse. O caravan, please stop your march, because burning hearts are following these like the butterflies which burn around the flame of candles.
>
> O zephyr, softly blow and whisper on the tomb of Sa'adi.
>
> Thereupon in joy Sa'adi will come to life in his tomb.
>
> Tagore, he is the unique, the philosopher who knows what is past and what the future holds.
>
> Let his arrival be blessed and fortunate in the land of the great Cyrus, an august descendant of who today fortunately wears the crown of Persia.'

The poet reflected on Iran's genius for preserving its unity and its soul through the ages. 'It is a wo[n]
writes in his travel-diary, 'th
has been attacked by the A
Turks, the Moguls, the Afghan
its soul has ever expressed it
true identity. The main reaso
seems to be this that the uni
people has only been strengt
their successive rulers, Achaeme
sanian and Safavi. The inner
the nation is particularly refle
history of its architecture. In
tecture and sculpture of the Ac
period there is the influence of
Babylonian and Egyptian art.
the palaces of those days were
of artisans from different parts
empire. But the soul of Pe
unity to all those diverse
The poet then quotes the words
Fry on the character of Persia
extreme adaptibility is, I think
tant trail in Persian art. We
haps to exaggerate the imp
originality in art. we admire
expression of an independent
contained people, forgetting
nality may arise from a wan
bility in the artist's make-up
from a new imaginative ou
his reply to an address of we
serted to him in Isfahan by i
pality on 27 April the poet
when his friend Mr. Dinshaw
to him His Imperial Maj
Shah Pahlavis's invitation to h
Iran, he thought 'it was in ke
the tradition of the East
Emperors represented the hu

Arriving in Bushahr the poet realized that the Iranians were treating him as both an ethnic and spiritual kinsman. 'My relations with the Iranians have a speciality' he says in his travel-diary. 'First, I am an Indo-Aryan. The Iranians have been proud of their Aryan blood since ancient times and the feeling seems to be the stronger today. Secondly, it is believed that my poetry has affinities with Persian sufism.' In Bushahr where the poet stayed for two days there was a reception in his honour at which the governor of the province welcomed him as a 'representative of the descendants of the Indo-Iranian people and the symbol of whatever is beautiful and noble in the genius of the East.' 'The visit of Tagore to our country' said the governor in his address 'is significant as expression of liberal India's sensitive response to our intellectual achievement and her respect for our literature.' The governor also stressed the traditional bond between the two countries in philosophy, art and poetry and said that this bond would now being strengthened. In his reply the poet said that had he 'not visited Iran his life's pilgrimage would have been incomplete.' At a banquet in honour of the poet the governor called the poet the 'brightest star in the sky of the East which has cast its light on the whole world.'

Tagore had an occasion to express his thoughts on Persian poetry in his reply to an address presented to him by the members of the Chamber of Commerce in that city. 'Persia's introduction came to me when I was a boy' the poet said. 'It was that of the ideal Persia, the Persia of the poet, the Persia which sends her welcome in songs to strangers across all barriers of geography. My father was intoxicated with Hafiz's verses. When I was a boy I often used to listen to his recitation of those poems, and he translated them to me with a fervour of enjoyment that touched my heart. The vision of Persia was invoked in my imagination by the voice of our own poets who brought to my mind's sky the breath of your spring breeze with the enchantment of its blossoming roses and nightingale's songs. My arrival in your land today is therefore a continuation of the same enchantment and I am glad to mingle my voice with the rejoicing of life which has broken out in the air of your beautiful country fragrant with the perfume of orange blossoms. It brings to my mind once again how my father to the end of his days derived deep consolation from your poet's songs assimilating them in his devotional life.'

A very curious thing happened when the poet visited the grave of Hafiz in Shiraz. A large volume of Hafiz's poems was brought to the poet and he was asked to wish some thing and then open it, the tradition being this that the page at which it was opened would indicate how the wish would be fulfilled. The poem on one of the two sides read: 'The gates of Heaven will

predict' Sir Arnold said in this work 'that the simple but solid fabric of society in Persia, the oldest and hitherto most stable of Islamic kingdoms, will be found in the day of trial to endure better than the more elaborate structures, less firmly founded in human nature of Western States.' It is no less significant that it was in the same year that Ahmad Kasravi wrote his book '*A'iya* (The Creed) warning his countrymen against excessive westernization and at the same time criticising the Shi'a clergy.

It was this regenerated Iran building up a great future on the foundation of a great past, receiving a good deal from the West and yet ever revitalizing its Eastern identity which discovered in Tagore an ideal for a new Asia in a new world. The first expression of this view of new Iran about the Indian poet is a tribute to him from Rahimzadeh Safavi on the occasion of his seventieth birthday. 'The fruit of the Western civilisation is fragrant and gaudy' Safavi said in his tribute published in the *Golden Book of Tagore* (1931) 'but in the taste of humanity it has no pleasing savour and some say it ruins the health. Eyes were anxiously looking in every direction and the human soul was in quest of its lost Beloved. All of a sudden, from the East, yes, from the everlasting East rose the resplendent sun greeting our eyes. India once more sent her divine Poet herald out to the world.'

The sentiments of the sovereign and people of Iran about th conveyed to him by F nister of Foreign Affairs, included in the *Golden Bo* Soon after this the poet invitation to visit Iran. his impressions of Iran in travelogue; *Parasyatra*' (sia) published in *Pravasi*, magazine, in 1932 and 'Pa (Travels in Persia) I *Vichitra*, another Bengali ı same year. A slightly abr of these two pieces was in book *Japane Parasye* (In Persia) in 1936. In 1963, ı sion was issued as a separ titled *Parsya-yatri* (Journe which gives in an appendix of the original articles put two magazines and all welcome and the poet's ı were in English. It als picture of Tagore in Tel birthday, and at the graves Hafiz in Shiraz, a fascimil composed by him in reply presented to him on the his seventy-first birthday Tehran and a fascimile of of the manuscript of th English versions of the fir chapters of the travelogu lished in the *Visva-Bharat* as 'Journey to Persia' in second chapter appeared ir *Review* as 'Asia's Response of the New Age' in 1932.

Extension Lecture given by Dr. R. K. Dasgupta. Col. B. H. Zaidi (left) presided over the function.

that 'few people have been more closely related in origin and throughout histroy than the people of India and the people of Iran.' The intimacies between the two countries in the realm of poetry were stressed by the leader of an Iranian Cultural Mission to India on the eve of our independence: 'The Iranians and Indians are like two brothers who, according to a Persian legend, had got separated from each other, one going east and the other to the west. Their families had forgotten all about each other, and the only thing that remained in common between them were the snatches of a few old tunes, which they still played on their flutes. It was through these tunes that, after a lapse of centuries, the two families recognised each other and were reunited. So also we come to India to play on our flutes our age-old songs, so that, hearing them, our Indian cousins may recognise us as their own and become reunited with their Iranian cousins.'

Perhaps what attracted both Tagore and Nehru in modern Iran was that its modernity was rooted in its great past. In his *Glimpses of World History* published two years after Tagore's visit to Iran, Nehru said that 'Iran's National revival is in the true Iranian tradition of two thousand years. It looks back to the early days, prior to Islam, of Iran's greatness, and tries to draw its inspiration from them.' Seventeen years later the distinguished French historian of Iran, R. Shirsman remarked: 'Modern Iran has once again adopted the outward forms of Western civilisation, but in spirit remains faithful to its native traditions.'

When Tagore arrived in Iran in 1932 the process of the modernisation of that country had already begun. After the *coup d'etat* of February 1921, Reza Khan had shown such outstanding abilities for national reconstruction that in December 1925 the Constituent Assembly elected him the constitutional monarch of Iran and out of respect for tradition made the office hereditary. His Imperial majesty Shahanshah Reza Shah Pahlavi soon established himself as the architect of modern Iran now dedicated to the three-fold task of strengthening the ideal of nationalism-statism, adopting Western techniques for modernising the country's economy and encouraging secularism by reducing the traditional power of the clergy. But Reza Shah, unlike Kemal Ataturk, had respect for the past and as Amin Banani has said in his book *The Modernisation of Iran 1921-1941* (1961) 'he drew on the history of Iran as a source of inspiration. In this he was supported by popular sentiment, although it was not the Islamic past which was idolised but the glories of pre-Islamic Iran'. It may be important to remember that it was in the year of Tagore's visit to Iran that Sir Arnold Talbot Wilson's book *Persia* was published and the Indian poet shared the British scholar-diplomat's great expectations about that country. 'I dare

Tagore's Response to Iranian Culture

Dr. R. K. Dasgupta*

When Rabindranath Tagore arrived in Iran on 13 April 1932 India's contact with that ancient land was about two thousand and five hundred years old. The Indian poet was acquainted with this long history of his country's relations with ancient and medieval Iran and was now happy to have a chance to visit her as she was stepping into the modern world. He was no less aware of his people's ethnic affinities with the inhabitants of the host country. Barely two years before his travels in Iran he had said in his Hibbert Lectures delivered in Oxford in 1930 and published as *The Religion of Man* the following year that 'it has been a matter of supreme satisfaction to me to realise that the purification of faith which was the mission of the great teachers in both communities, in Persia and in India, followed a similar line.'

To the twentieth century India, however, medieval Iran or Islamic Iran was closer due to the circumstances of history. That Darius annexed the Indus Valley in the sixth century B.C. was not historically important for the modern Indian and the only known souvenir of that ancient conquest was the use of the word *satrap*, for centuries, the Persian title for a provincial governor. That the Kharoshthi script, a variety of Aramaic bore a Persian influence, that some of the rituals of the Maurya court had Magian elements or that there was a Persian prototype for the Sarnath capital would now interest only the archaeologist. But in the literature and art of medieval Iran our people found a living and continuing source of inspiration. M. Grousset, the French savant called the Taj Mahal 'the soul of Iran incarnate in the body of India'. And no less powerful was the influence of the poetry of Omar Khayyam, Sa'adi, Rúmi and Hafiz. While it is possible to understand the most vital features of Indian mystical verse in terms of a native spiritual tradition the influence of Persian sufism certainly gave it a new dimension.

So when Tagore visited Iran he knew, as Jawharlal Nehru said fourteen years later in his '*The Discovery of India*,' (1946)

* Tagore Professor of Bengali and Head of the Department of Modern Indian Languages, University of Delhi.

were the Quran, the traditions and Sufi works especially those of Rumi. Moreover, he does not believe in "ruthless priesthood , and holds the view that a man should proceed step by step from the lowest to the highest stage. He illustrates this point with a quotation from the Mathnavi, wherein God rebukes Moses with these words:—

تو برای وصل کردن آمدی
نی برای فصل کردن آمدی

Dr. Bhagwan Das concludes his book, The Essential Unity of All Religions, with the story of blind men and the elephant given in the Mathnavi of Rumi. In fact, he considers it as "a complement of the well-known Vedanta story.[59] He further writes, "The Vedanta story is a parable of the synthesis, by metaphysics, of the different material sciences, each viewing one fact of the universe of matter. The sufi story is a parable of the identification, by the same metaphysics, of all religions".

59. d. A.H. 1079/A.D. 1668.

Kabir and Nanak, he was equally acquainted with Attar and Hafiz, Shams-i-Tabriz and Rumi. He concludes one of his lectures with the description of Shams-i-Tabriz and says, "Now Rama will conclude by relating to you the life of one of the greatest men in the world....Shams Tabriz is his name".[55]

He was well versed in Arabic, Persian and other Indian and foreign languages, and used to compose verses in Urdu. He studied Vishnu Puran, a great treatise on Advaita (Non-duality) Vedanta, through its Persian translation. Moreover he used to quote in his letters and discourses verses from Rumi.

Allama Iqbal,[56] the greatest Urdu and Persian poet of our country in the twentieth century, calls himself an Indian disciple (Murid-i-Hindi) of Rumi and says:—

مرا بنگر که درهندوستان دیگر نمی‌بینی
برهمن زاده ای رمز آشنای روم و تبریز ام

Look at me, for in India you will not see again

A Brahmin by descent familiar with the secrets of Rum and Tabriz.

Rumi was to Iqbal as Virgil was to Dante. It is said that Rumi met him in a vision and aksed him to sing. Abdul Wahid writes, "Iqbal was perhaps the first great writer of repute to interpret Rumi correctly.[57]

In the Javid Nama Iqbal goes to different planets in the company of Rumi. There he meets great personalities like Mansur Hallaj, Nasir Khusro,[58] Tahira Syed Ali Hamadani, Ghani Kashmiri,[59] Jahan Dost (Lover of Creation), a Hindu sage, Bhartrihari, Ghalib, Jamaluddin Afghnai, Said Halim Pasha and learns truth. He comes across the tablets of Budha, Zoroaster, Christ and Muhammad.

Rumi and Iqbal both believe in perfect man (Insan-i-Kamil), greatest force of love and survival of personality. Neither of these believe in the annihilation of the individual.

Dr. Bhagwan Das was a great theosophist and thinker of India who lived in the 20th century. He believed in the inherent unity of all religions and studied them thoroughly. His range of studies covered Hinduism, Buddhism, Jainism, Judaism, Christianity, Islam, Confucianism, Laotism, Shintoism, Zoroastrianism and Sikhism. In the study of Islam his chief sources

55. Ibid, p. 169.
56. 1877-1938.
57. Iqbal, p. 68.
58. d. A.H. 204/A.D. 818.

Allama Iqbal has paid tribute to him in the following lines:—

هم بغل دریا سے ہے اے قطرۂ بیتاب تو
پہلے گوهر تھا بنا اب گوهر نایاب تو

آہ کھولا کس ادا سے تونے راز رنگ و بو
میں ابھی تک هوں اسیر امتیاز رنگ و بو

مٹ کے غوغا زندگی کا شورش محشر بنا
یہ شرارہ بجھ کے آتش خانۂ آذر بنا

نفی هستی اک کرشمہ ہے دل آگاہ کا
'لا' کے دریا میں نہاں موتی ہے 'الا اللہ' کا

چشم نابینا سے مخفی معنی انجام ہے
تھم گئی جسدم تڑپ سیماب سیم خام ہے

توڑ دیتا ہے بت هستی کو ابراهیم عشق
هوش کا دارو ہے گویا مستیٔ تسنیم عشق

O restless drop of water, you are merged in the river;

Formerly you were a pearl, now you have become a unique jewel.

How marvelously you have probed the mysteries of the varities (colour and smell of this life);

While I am yet struggling in its meshes.

Having passed out of this tum tuous existence you have made yo self as the herald of the hectic I of judgement;

Your earthy plane, now extinct, transformed itself into the At Kada (fire temple) of Azar.

Mortification of self is a fact of inspired mind;

Right in the river of 'La' (there is other god) lies concealed the p of Il Allah (except the Almigh

The ultimate results and upshots hidden from the blind eye;

Immediately as the pulse-beat sto the body has no value like quick silver reduced into silv dust.

The idol (Abraham) of love bre the framework of existence;

Verily the ecstasy of divine l (*Tasnim-i-Ishq*) is the *elixir* of c sciounsess.

However, Swami Rama Tirtha ' not only attached to Hindui Vedantism, Judaisim, Christianity ; Islam, rather all these faiths l become part of his being. He u to say, "Krishna I am,[53] Muhamn I am; hear them freely".[54] If was fully familiar with the auth of the Upanishads, western think

52. Insight into Modern Hinduism, p. 73.
53. Ibid, p. 75.
54. Inwoods of Good Realization, Vol. IV, p 24.

And further quotes the following :

گفت پیغمبر که حق فرموده است

من نه گنجم هیچ در بالا و پست

در دل مومن بگنجم این عجب

گر مرا خواهی از آن دلها طلب

According to the Prophet, God has said,

No place, high or low, can accommodate me.

Surprisingly I reside in the hearts of the faithful;

If you want me seek me in those hearts.

A turning point in the social history of Bengal was the appearance of Raja Rammohan Ray,[46] the founder of the Brahmo Samaj (Theistic Church). He knew Persian, Arabic, English, Bengali, Sanskrit, Greek and Latin. He read the Quran in Arabic and also Dara Shukoh's Persian translation of the Upanishads. He wrote Tuhfatul-Muwahldin (A Gift to Monotheisits) in Persian with an Arabic preface. Besides, he edited a Persian newspaper named Mir'atul-Akhbar (Mirror of Intelligence).

Raja Rammohan Ray was deeply influenced by Vedanta and the mystic works of Persian Sufis like Rumi, and made a thorough study of Hinduism, Islam and Christianity. Max Muller considers him as "the first man to effect a synthesis of East and West".[47] Monier William admires him as the first really earnest investigator in the science of comparative theology, which the world has ever produced".[48]

Raja Rammohan Ray was succeeded by Prince Dwarka Nath Thakur[49] and his son, Maharishi Devendra Nath Thakur,[50] the father of Kabindra Nath Tagore. The Maharishi was revered by the Muslims, who used to call him Zebardast Molvi (Surpassing Scholar or Doctor). He used to begin his morning with the reading of the Upanishads and Sufi poems. This assimilation carried through the Brahmo Samaj reached its climax in Guru Dev Rabindra Nath Tagore.

Swami Rama Tiratha was a great mystic and the Poet Monk of the Punjabi"[51]. He was born in A.H. 1290/A.D. 1873, and was drowned in the Ganges in A.H. 1324/A.D. 1906 at the age of thirty three.

---

46. A.D. 1772-1833.
47. Raja Rammohan Roy, p. 26.
48. The English Works of Raja Rammohan Roy, p. XV.
49. A.D. 1774 1846.
50. A.D. 1818-1905.
51. A.D. 1861 1941.

The adherents and disciples of Rumi resented the association of the two as scandalous. They accused them of infatuation and even threatened to kill Shams-i-Tabriz. Consequently he fled from Qoni and took refuge in Damascus, but was brought back. However, Rumi's intimacy with Shams lasted for about fifteen months and came to an abrupt end in A.H. 644/A.D. 1246. The latter suddenly disappeared or probably met violent death.

Rumi's best lyrics are the result of this shocking separation. Moreover, he has called his collection of ghazals Diwan-i-Shams-i-Tabriz (lyrics of Shams-i Tabriz). It means that Rumi had lost their separate identities and had become one and the same persson. In addition Rumi in the midst of immense grief and loss, had instituted Molvi dance and music, which have been strictly prohibited in Islam.

The chief characteristic of the Radha Swami Faith is the search and worship of a living spiritual guide, whom they call Sant Guru (holy preceptor) or murshid and perfect faqir.

Swamiji Maharaj believed that the devotees should have faith in bygone sants only as long as they do not meet the perfect guru of the time. But when they meet the Sant Guru of the time, they should, like a faithful wife, accept Him as all who is "the incarnation of the Supreme Father Radhaswami Dayal, and not put faith in anyone else."

According to Swamiji Maharaj a seeker after truth should consistently search for a perfect living and spiritual guru (guide or teacher) and should consider him as an embodiment of God and all the preceeding avatars (manifestations of God), and devatas (godheads), prophets, mahatmas (supreme spirits) and sants (saints). If one has met a perfect faqir, he has seen the Almighty God, as there is no difference between the two. Then he quotes Rumi to strengthen his point:—

چونکه کردی ذات مرشد را قبول

هم خدا در ذاتش آمد هم رسول

If you accept some one to be your spiritual guide,

You will find him an embodiment of God and the Prophet.

One cannot see the Supreme Being in a mosque or temple, but only in the perfect and true spiritual guide. He further elaborates his faith by quoting the following couplet of Rumi:

مسجدی هست اندرون اولیا

سجده گاه جمله هست آنجا خدا

The heart of saints is a veritable mosque,

Where all mankind can worship God.

Yadu Das Khatri; and are known as Nadirun-Nikat, Makhzan-i-Nikat and Ghoshti Baba Lal Dayal.

While answering Dara Shukoh, Baba Lal has quoted number of lines from the Mathnavi of Rumi.

Agra is known throughout the world as the city of Taj Mahal. But it is equally or rather more important as a centre of the Radha Swami faith. Swamy Maharaj,[39] the august founder of this faith, has not only been inspired by the Sufis, he considers them as avatars (manifestations of God). He enumerates Shams-i-Tabriz,[40] Maulana Rum, Hafiz,[41] Sarmad,[42] Mujaddid Alf Thani,[43] and others as perfect and true Sants (saints), sadhus (Holymen) and faqirs. From among the Sufi thinkers, he is chiefly influenced by Rumi and quotes from his mathnavi frequently in his discourses.

The main emphasis of Rumi is on a living spiritual guide, whom he calls murshid (spiritul guide), pir (religious chief), qutb (axis), arif (saint), musnin (faithful), mahram (confident), wali (holyman), mard-e Khuda (man of God), mard-e pak (holy man) and bandah-e Khuda (servant-of God).

Shams-i-Tabriz, a mysterious personality and a wandering Sixty year old darvish (religious medicant), was the mystic preceptor of Rumi, who became entirely changed after his encounter with him.

For Rumi, Shams-i Tabriz was a perfect man, and in loving this incarnation of God he loved God. He has expressd his feeling and joy in this way:—

چون حدیث روی شمس‌الدین رسید

شمس چارم آسمان سر در کشید

When news arrived of the face of Shamsuddin (the Sun of the Religion) the sun of the fourth heaven drew in its head (hid itself for shame).

Badiuz-Zaman Faruzanfar, the greatest Iranian authority on Rumi describes this episode in these words. "Suddently the sun of love and truth cast its eyes on that pure soul, and so fired and influenced him that his eyes were dazzled".[44] Nicholson writes, "Jalal-al-Din found in the stranger that perfect image of the Divine Beloved which he had long been seeking".[45]

---

39. Tulsi Ram, Better known as Shiv Dayal Sahib (A.D. 1818-1878)
40. d. A.H. 645/A.D. 1247.
41. d. A.H. 791/A.D. 1389.
42. d. A.H. 1072/A.D. 1661.
43. A.H. 971-1034/A.D. 1563-1624.
44. Classical Persian Literature, p. 215.
45. Rumi, p. 18.
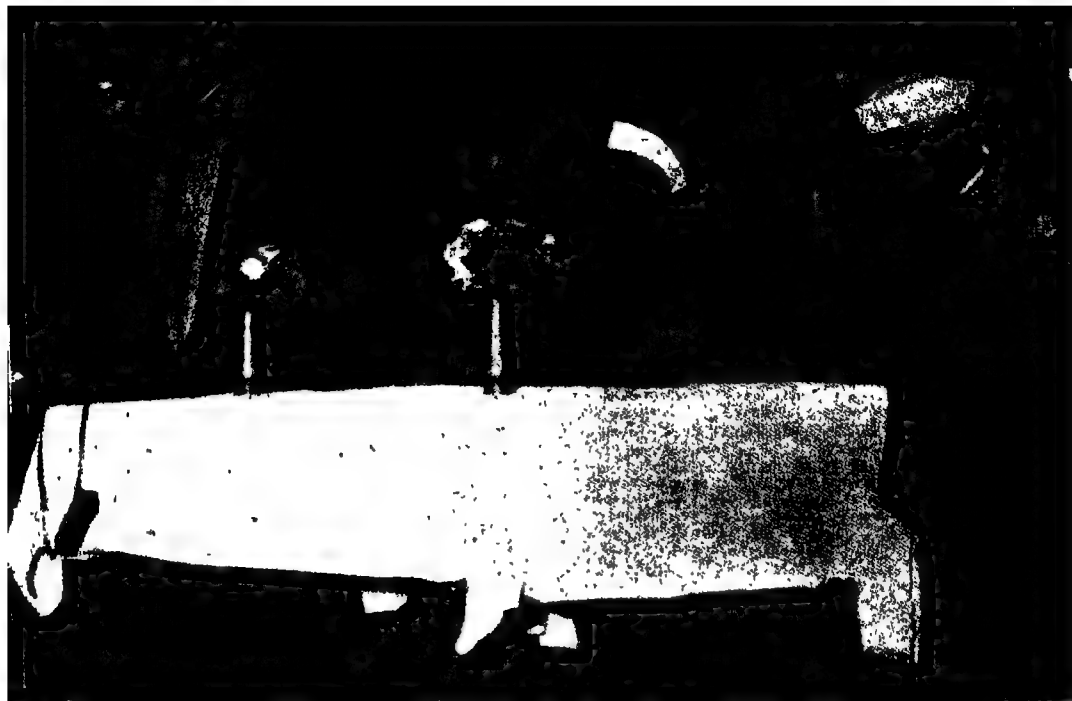
Dr. S. Abid Husain, Member, Governing Council, Indo-Iran Society New Delhi, being felicitated on his 78th Birthday
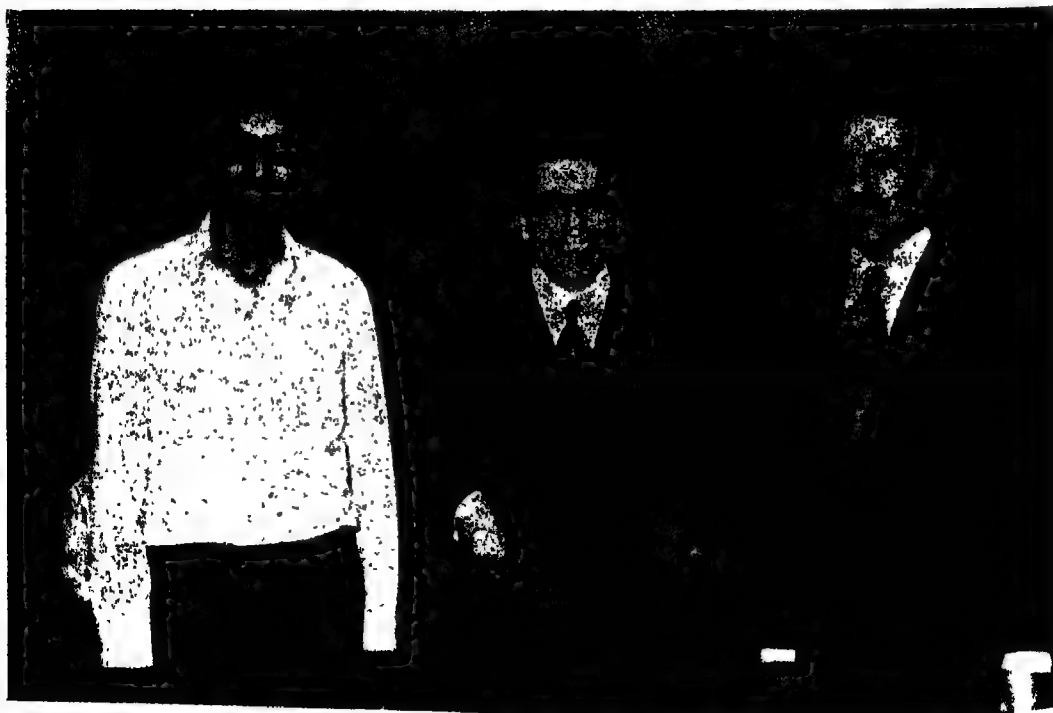
The Mathnavi is a collection of a number of stories which are from and about India. There is the story of a merchant who took a message from his parrot for the parrots of India. There is also the story of a man who seeing the angel of death went to Soloman and rquested him to send him to India to save his life. Besides, many fables have been taken from the Kalila and Dimna, the Arabic and Persian name of the Panchatantra. Beginning a story Rumi Says :—

از کلیله باز جو آن قصه را

و اندر آن قصه طلب کن حصه را

Seek the story from Kalila (and Dimna).

And search out the moral (contained) in the story.

There is the story of jackal that fell into the dyeing-vat and pretended to be a peackock, and also the story of the three fishes.

There are also a number of Buddhist stories like the story of blind man and the elephant[35] taken from Udana. Zaehner writes, "It is known that the Buddhist material passed into Islam in a literary form...Apart from the various versions of Balram and Josaphat we find the story of blind man and the elephant, reappearing in..Jalal-Din Rumi".[36] But Rumi's treatment is allegorical, as he says:—

خوشتر آن باشد که سر دلبران

گفته آید در حدیث دیگران

It is better that the lover's secret should be told in the talk of others".[37]

Through these Rumi deals with innumerable problems like indiscipline, Divine suggestion, Sensual desire, trust in God and exertion.

Rumi has been obviously influenced by India, while on his part for seven hundred years he inspired mystic movements in India directly or indirectly. Moreover, India contributed the largest number of manuscripts, commentaries and printed editions of the Mathnavi.

Baba Lal, a great mystic of the 17th century A.D. and spiritual guide of Prince Dara Shukoh, was the disciple of Chetana Swami. Baba Lal worshipped one God and believed in Vedanta and Sufism. Dara Shukoh met him in A.D. 1649 in the garden of Jafar Khan and asked him a number of questions on Sufistic doctrines. These questions and their answers were written in Persian by Munshi Chander Bhan Brahman[38] and

---

35. Hindu and Muslim Mysticism, p. 100.
36. Nicholson, Vol. p. II
37. " "
38. d. A.H. 1072/A.D. 1662-1663.

How can I describe the sublimity of that great sage ?

Though not a prophet, he has left a scripture.

Nicholson says, "The forms in which he clothes his religious philosophy had been fashioned before him by the two great Sufi poets, Sanai and Attar. Though he makes no secret of his debt to both of them, his flight takes a wider range, his materials are richer and more varied, and his method of handling the subject is so original that it may just be described as a new style".[30]

In Turkey Sufi works used to form a prominent part of the academic curriculum. Besides, there were a number of Mathnavi Khanas (Mathnavi Houses), where the Mathnavi of Rumi used to be taught to the exclusion of every other work of Persian.

Rumi spent forty three years in writing this Mathnavi, which consists of over 25000 couplets divided into six books. Hadland Davis writing about it says, "The Mathnavi has all the pantheistic beauty of the Psalms, the music of the hill, the colour and scent of roses, the swaying of forest, but it has considerably more than that".[31]

The Mathnavi of Rumi begins abruptly with the "song of the Reed", the musical instrument of Lord Krishna:—

بشنو از نی چون حکایت می کند

وز جدائیها شکایت می کند

"Listen to the reed how it tells a tale, complaining of separations—"

Surdas a blind poet like Rudaki is the best devotional writer of the Krishna cult in Hindi literature. He spent his whole life in composing sacred hymns and in portraying Brahma, Maya, Time and soul through Krishna, Radha, Serpent and Gopi.

Hawkridge says, "The (Love) songs of mystic Persian poets still charm a reader whether or not he realizes that they express, as did the cowheard's wives surrounding Krishna with passion, the pains and longings of the soul on the way of God".[32]

Sikanda Purana tells us that "Brahma as sound is the highest Brahma".[33] Moreover, according to the Vedic text, "When a man enjoys grace, flute is played on for him".[34]

30. Rumi, p. 22.
31. Jalal-ud-Din Rumi, p. 38.
32. The Wisdom Tree, p. 324.
33. Religious Poetry of Surdas, p. 89.
34. Religious Poetry of Surdas, p. 90.

Nicholoson comparing Rumi with Ibnul Arabi says, "The Andalusian always writes with a fixed philosophical purpose and much of his thought expresses itself in a dialectic bristling with technicalities. Rumi has no such aim".[24] Khalifa Abdul Hakim writes, "Ghazali is systematic, precise and lucid; Jalaluddin allegorical, rambling, tedius, often obscure, yet Ghazali can seldom compete with him in ordour and exaltation of feeling in originality and profoundity of thought, or in power and freedom of expression".[25] Smith says, "The Arabs did not have the creativity to produce Sufi poets of the Persian quality and depth.... It is at least qestionable whether the intellectual xpression even of a Ghazali or an 'bnul-Arabi can in the nature of ase be as adequate an expression of he truth that the mystics have grasped s the artistic expression of a Rumi".[26] 'mecr Ali writes, "His (Ibn Sina) nain endeavour was directed towards he demonstration of the theory that here[27] existed an intimate connexion etween human soul and the Primary bsolute cause—a conception traced in very line of Rumi".[27]

Rumi was a man of supreme vision, which kept him above dogmas, sects and creeds, and he used to show the same regard to Muslims, Jews and Christians. At his death a weeping Christian said, "We esteem him as the Moses, the David, the Jesus of our time. We are his disciples, his adherents".[28]

Rumi used to consider himself as a successor of Attar and Sanai,[29] the two great Sufi poets of Persian:—

عطار روح بود و سنائی دو چشم او

ما از پی سنائی و عطار آمدیم

"Attar was the spirit and Sanai it's two eyes;

We came after Sana'i and Attar."

While his Mathnawi is regarded as the Quran in the Persian language:—

مثنوی معنوی مولوی

هست قران در زبان پهلوی

من چه گویم وصف آن عالیجناب

نیست پیغمبر ولی دارد کتاب

The spiritual Mathnavi of the Maulvi is, indeed, a Quran in the Pahlavi (Persian) language.

---

24. Rumi, p. 24.
25. The Metaphysics of Rumi, pp. 7-8.
26. Islam in Modern History, p. 31.
27. The Spirit of Islam, p. 427.
28. Jalal-ud-Din Rumi, p. 34.
29. d. A.H. 525/A.D. 1131.

used to go from distant places. Barmak or Bermecide is the Sanskrit word Pramukha (Chief). The wellknown Bermecides originally belonged to Kashmir and were the chief priests of the Nava Vihara. Later, their successors went to Baghdad and became famous ministers of the Abbasid Caliphs. They were largely instrumental in establishing the Academy and getting Indian and Greek works translated into Arabic. Balkh was also the centre of the Bactrian Greek Kingdom and is also associated with the name of Zoroaster.[15]

Among the eminent scholars of Balkh were the astronomer Abu Ma' shar and Abu Zaid, the rival and pupil of Kindi respectively.

This is to illustrate the impact of several factors on the development of Sufistic philosophy.

Sufism took its deep roots in the land of Balkh. A large number of early Sufis like Abu Ishaq Ibrahim Balkhi,[16] Abu Ali Shaqiq Balkhi[17] and Abdur Rahman Balkhi[18] came from there. The greatest Persian poet of India Hazrat Amir Khusrow called Tutiy-i-Hind [19] originally belonged to Balkh, while the greatest Sufi poet of Iran, Maulana Jalaluddin Rumi was born there in A.H. 604/A.D. 1207.

The father of Rumi, Bahauddin Walad was a great scholar of his time. While still young, Rumi accompanied his father to Nishapur, where Shaikh Fariduddin Attar[20] gave him his Asrarnameh (Book of Mysteries) and predicted his greatness. After the destruction of Balkh, the whole family finally migrated to Qonia (Iconium) in present day Turkey, where Rumi died in A.H. 712/ A.D. 1273 and is buried there. As Qonia was an old Roman province in Asia Minor, he became known as Rumi or 'the Roman'.

Rumi came at a time when Ibn Rushd[21] (Avorroes) Imam Ghazali[22] and Shaikh Mohiuddin Ibnul Arabi[23] had respectively raised Greek philosophy, Islamic theology and mysticism to their climax. Thus, Rumi was fortunate enough in inheriting a great wealth intellectually and spiritually.

---

15. Between 630 and 541 B.C.
16. d. A.H. 161 166/A.D. 777-783
17. d. A.H. 173/A.D. 790-91
18. A.H. 651-725/A.D. 1253-1325
19. d. A.H. 627/A.D. 1230.
20. d. A.H. 627/A.D. 1230.
21. A.H. 520-595/A.D. 1126-1198.
22 d. A.H. 505/A.D. 1111
23. A.H. 561-637/A.D. 1166-1239.

onward panthesism made its appearance.

Smith writes, "Religiously, the fundamental innovation was the spread of Sufism..As the Arab period began to weaken, more and more the Muslim society turned to this somewhat precious version of the faith....There was development also in interpretation. For example, the greatest of the Sufis, Jalal-ud-Din Rumi, produced his Mathnavi a few years after the fall of Baghdad. Non-Arab Islam is steeped in Sufism and even the Arabs, in post-classical period, infused much that is Sufi in their understanding of the faith".[6] Fazlur Rahman says, "The Ulama system did not fail to generate a new and much more far reaching tension within Islam than the nationalism of the Hellenizing elements. This was the emergence of Sufism".[7]

Abu Hashim[8] is generally said to be the first man to be called Sufi, while some mention the name of Jabir bin Hayyan, a Shia alchemist of Kufa. Besides, Jahiz of Basra[9] was the first Arabic writer to use the word Sufi. Zun Nun al-Misri[10] is believed to be the first to give sufism a proper shape, while Rabia of Basra[11] was the first eminent woman to join this faith. Swami Yatiswarananda seems to be very much influenced by Rabia, as he has mentioned her name and has quoted her sayings in "The Secret of Inner Poise."[12] Surpisingly Rabia died in Jerusalem, where a Christian built a convent (Khanqah) for the Sufis at Ramla.

Most of the early Sufis like Shaikh Junayd Baghdadi[13] belonged to Iran. Bayazid Bistami was the great grandson of a Majian, while Mansur-i-Hallaj, the greatest Sufi of all times, was also the son of a Majian Bayzda (the White castle). Mansur i-Hallaj had travelled widely and had visited India also. He was put to death in A.H. 309/A.D. 922, during the caliphate of al-Muqtadir,[14] because he had shouted "Anal Haq" (I am God).

The Nav-Vihara at Balkh was a great Buddhist temple where pilgrims

6. Islam in Modern History, p. 42.
7. Islam, p. 5
8. A.H. 150/A.D. 767-8.
9. A.H. 255-6/A.D. 869.
10. A.H. 245/A.D. 859-60.
11. d. A.H. 185/A.D. 801.
12. Vedanta for Modern Man..
13. d. A.H. 298/911 A.D.
14. A.H. 295-320/A.D. 908-932

Maulana Jalal-ud-din Rumi, His Times and Relevance to Indian Thought

Dr. S. A. H. Abidi*

One of the theories explains Sufism "as the reaction of the Aryan mind against a Semitic religion imposed upon it by force".[1] It may not be its true and full exposition, and at the same time may not be entirely devoid of truth. Joseph Van Hammer finds a great deal of relationship between the Sufis and the ancient gymnosophists, while Dara Shukoh[2] was convinced that the doctrines of advatia (nonduality) and Sufism are the same with different terminologies. Moreover, Al-Biruni[3] and Dara Shukoh have traced parallels between the Upanishads and Sufism. Abu Bahu al-Shibli believed that Sufism "is the control of the faculties and observance of the breaths",[4] which indicates that the Vedantic philosophy was profounded by the Sufis.

Indo-Iranian Sufism, which is the soul of Persian and Urdu poetry seems to be different from Aral mysticism and orthodox Islam. It i the confluence of Islam and Chris tianity, Zoroastrianism and Buddhism Vedantism and Neo-Platonism. In th sixth century A.D., during the reigi of the Sassanian King Khusro Anu shirwan[5] the Neo-Platonists founde a school in Iran. Such diverse trend cannot be ruled out as they were ii the air and must have made thei impact. Thus, Sufism looks to b the product of speculative develop ments of Islamic monotheism, Christiar asceticism and the philosphies o Greece and India. Moreover, earl Islamic mysticism meant asceticism quietism, personal love of God an minimisation of formal worship. Bu later from the ninth century A.D

---

*Prof. and Head of the Department of Arabic and Persian, University of Delhi.

1. A Literary History of Persia, Vol. I, p. 419.
2. A.H. 1024-1069/A.D. 1615-1658.
3. A.H. 362-431/A.D. 972-1039.
4. Jalaluddin Rumi, p. 27.
5. 531-579 A.D.

Statement of ownership and other particulars about

HIND-O-IRAN

FORM IV

(See Rule 8)

1.	Place of Publication	New Delhi.
2.	Periodicity of its Publication	Quarterly.
3.	Printer's Name, Whether citizen of India ? If foreigner, state the country of origin Address	Mrs. Mumtaz Mirza Yes Not applicable Iran House, 18-Tilak Marg, New Delhi-1.
4.	Publisher's Name Whether citizen of India ? If foreigner, state the country of origin Address	Mrs. Mumtaz Mirza Yes Not applicable Iran House, 18-Tilak Marg, New Delhi-1.
5.	Editor's Name Whether citizen of India ? If foreigner state the country of origin Address	Mr. H. Kardoosh No Iran Iran House, 18-Tilak Marg, New Delhi-1.
6.	Names and addresses of individuals who own the newspaper and partners or share-holders holding more than one per cent of the total capital.	Indo-Iran Society, Iran House, 18-Tilak Marg, New Delhi-1.

I, Mumtaz Mirza, hereby declare that the particulars given above are true to the best of my knowledge and belief.

Sd/- **Mumtaz Mirza**
PUBLISHER

March 21, 1974.

Quarterly Journal of INDO-IRAN Society, New Delhi.

HIND—O—IRAN

CONTENTS

★ ★ ★

SUBSCRIPTION

Annual, Rupees Seven
Per Copy Rupees Two } India

One Dollar plus
Postage } Foreign

Published and Printed by Mrs. Mumtaz Mirza, Indo-Iran Society, 18, Tilak Marg, New Delhi and Pri
at I. M. H. Press Private Limited, Delhi-6

JOURNAL OF THE
SOCIETY, NEW DELHI
ol. 6 Nos. 1, 2
April, July 1974

FORTHCOMING PUBLICATIONS OF THE INDO-IRAN SOCIETY

1. Indo-Iranian Studies — Presentation Volume on the occasion of the Golden Jubilee of the Pahlavi Dynasty.

2. Studies in Indo Iranian Cultural Heritage Dedicated to the Memory of Late Dr. Tara Chand.

3. *Saydana* of Biruni (persian translation), edited by Prof. Nazir Ahmad, with copious notes and introduction.

قصائد گرانبها و ناشناختهٔ شعرای بزرگ ایران

دکتر سید امیر حسن عابدی، رئیس بخش فارسی و عربی دانشگاه دهلی

در این مورد شکی نیست که زبان فارسی یکی از شیرین ترین زبانهای دنیاست. گذشته از این هیچ زبانی دیگر این امتیاز را ندارد که مثل زبان فارسی شعرای بی شمار بوجود آورده باشد. اما متاسفانه عدهٔ معتنا بهی ازین شعرا در بوتهٔ فراموشی افتاده و آثار پرارزش ایشان از بین رفته است. اکنون لزوم آنرا دارد که بیش از پیش سعی شود که سرایندگان بزرگ هرچه بیشتر شناخته شوند و آثار ناشناختهٔ آنها از گوشه وکنار دنیا پیدا و بانظار ادب دوستان عرضه شود.

خوشبختانه درطی بررسی کتابخانه های هند یک نسخهٔ خطی پرارزش بنام "مجموعهٔ اشعار شعرای نامدار"[1] پیدا شده است. از مقدمهٔ این بیاض واضح می شود که نسخهٔ خطی مزبور بدقت تمهید گردیده و شامل اشعار شعرای قدیم از زمان شهید بلخی تا سعدی و همام تبریزی، یعنی شعرای قرنهای چهارم و پنجم و ششم و هفتم می باشد. ظاهراً این بیاض در اواخر قرن هفتم یا اوایل قرن هشتم استنساخ شده و محتویات آن بر نسخه های قدیمتری مبتنی است که بیشتر آنها یحتمل در عصر سرایندگان نوشته شده بوده. متاسفانه نسخهٔ نامبرده از اول و آخر و وسط در چند جا ناقص است، اما باز هم از ارزش و اهمیت وحسن آن کاسته نشده است. محمد بن یغمور بنا به توصیهٔ دانشمند بزرگی در شهر ترمذ که آنرا "مدینة الرجال" می گوید، بیاض مزبور را بخط نسخ وجلی و زیبا نوشته است که شامل فهرست شعرا و مقدمه و انتخاب از قصاید و غزلیات و مقطعات و رباعیات می باشد. بعلاوه وی آثار گویندگان متعددی را که اسم آنها غیر

۱- نسخه خطی شماره ۱۸۳، کتابخانهٔ دولتی نسخه های خطی، مدراس.

ازین بیاض در هیچ جا دیده نشده مورد استفاده قرار داده وازین طریق آنهارا از نیستی مصؤن داشته است . مؤلف در مقدمه علت تهیه و محتویات بیاض را اینطور بیان می کند :

"چنین گوید مؤلف این لطایف و جامع این ظرایف . . . محمد بن یغمور که . . . حوادث روزگار و نوایب لیل و نهار این ضعیف را بخطهٔ مدینهٔ الرجال ترمذ . . . رسانید وچشم رمد گرفته را بجمال افاضل آن دیار مکحل و منور گردانید. در چنین حال نه بر دستارچهٔ خرسندی عقدی بود و نه در کیسهٔ شکیبائی نقدی . . . احداث روزگار روز افزون و نقد احوال از حد بیرون . . . درمیان این . . . عجایب و نوایب . . . از اتفاق حسنه سعادت خدمت مجلس عالی ، قدوهٔ مجد و معالی ، منبع اللطف والکرم ، معدن العلم و الحکم ، زبدة الحکماء ، خلاصهٔ العلماء ، جزیل المنوال ، سیدالا شراف ، ینبوع العلم والانصاف ، یمین الامرا ، مونس الغربا ، معین الدولت ، اختیار الحضرت ، سرف المهند سین ، مجد الملت والدین ، شمس الاسلام والمسلمین ، انیس الملوک والخواقین . . را دریافتم ومدتی از آن گنج حکمت اقتباس می گرفت .

در اثنای آن حال اشارت فرمود وچنان نمود که از مطالعهٔ حقایق معقولات ونظر دقایق محصولات مر ترویح روح و تفریح دل را ملایمتر از سخن منظوم نیست . باید که تألیفی سازی واز اشعار مختار مجموعه ای پردازی که مانند آن فاضلی فراهم نیاورده باشد وکاملی جمع نکرده ، که خطوط مختلفه و مجلدات متفاوته ملالتی می آرد وطبع را کلالتی می افزاید . . . بحکم اشارت ، این مجموعه که قدم قلم بسر آن می رسد و دست انتخاب واختیار از عیون لطایف اشعار و متون دواوین کبار برگزیده ، مشتمل بر غرایب اشعار و خلاصهٔ قصاید مختار . . . این سفینهٔ غرا واین سکینهٔ عقلا . . .

بریاحین نظم روح افزای و بساتین ابیات دلکشای آراسته شد ، تا مجلس رفیع مولوی اجل . . را شربت سلوت پیش آرند . ملک تعالی جمال این جراید و . . . این قصاید را بر ذات شریف و عنصر لطیف خداوندی مبارک و میمون و خجسته و همایون گرداناد . . .

و نهاد این اقسام بنسبت ستارگان بر منفعت اصول اتفاق افتاد . ازین جمله بنسبت چهار فصل ، قسم قصاید بر چهار اصل نهاده شد و بنسبت هشت در جنان ابواب رباعیات بر هشت باب کشاده گشت . اقسام مقطعات بعشرهٔ کامله مرتب گشت . و بجهت آنک در غزلیات سلاسل نگاه باید داشت چون عاشقان یکدل بریک قسم اختصار کرده شد ".

اولین و مهمترین قسمت این بیاض شامل قصاید منتخب از شعرای معروف می باشد که در تعداد و ترتیب ابیات و جزئیات گوناگون با متون چاپی آنها فرق می کند . بعلاوه بعضی ازینها کلاً نا شناخته و از انظار دانشمندان مخفی مانده است . یکی از قصاید مهم و پرارزش مشمول این بیاض قصیدهٔ ذیل منوچهری دامغانی[1] می باشد که در دیوان چاپی[2] وی دیده نمی شود .

از منوچهری :

چون صبح برکشد علم ساده پرنیان	باید کشید رایت عشرت بر آسمان
زان پیش کافتاب سر از کوه بر زند	باید میئی ببوی گل و رنگ ارغوان
آن بادهٔ بنور مه و عکس آفتاب	کز ماه و آفتاب دهد روز و شب نشان
معیار عقل و داروی خواب و فروغ روی	درمان درد و قوت شخص و غذای جان

۱- ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد ، متوفی بسال ۴۳۲ هجری / ۱۰۴۰-۴۱ میلادی.

۲- دیوان استاد منوچهری دامغانی ، باحواشی و تعلیقات و تراجم احوال و مقابله بیست نسخهٔ خطی و چاپی ، بکوشش محمد دبیر سیاق ، نشریه (۲) اسپند ، تهران ، اسفند ماه ۱۳۲۶ خورشیدی.

نیروی طبع و آلت نطق و صفای خون — نور رخ و شفای دل و راحت روان
اصل سخا و عنصر مردی و ذات حسن — عین تواضع و تن لطف و سر بیان
هضم طعام و نفی غم و مایهٔ نشاط — قوت لب و توان تن و خفت زبان
دارو بگاه آنک کنی رنگش آزمون — دارو بوقت آنک کنی بویش امتحان
لون عقیق و گونهٔ یاقوت و رنگ لعل — بوی عبیر و نکهت مشک و نسیم بان
در جرم او نهاده که تقویت فلک — در طعم او سرشته که تربیت زمان
نور سهیل و تابش مریخ و فر ماه — آرام کهل و حرمت پیرو . . . جوان
آن می که گر ز دور بداری ز عکس او — شنگرف سوده گردد مغز اندر استخوان
آن می که گر ازو بخورد در رحم جنین — در پیکرش خزانهٔ شادی شود جنان
گردد ز فعل او تن بی زور زورمند — گردد ز طعم او دل غمناک شادمان
چون آب ناردان بود اندر قدح اگر — آمیخته بمشک بود آب ناردان
آنرا که سوزیان بزیان آورد فلک — چون زو بخورد سود شمارد همه زیان
روی چو زعفران شود ازوی چو لعل ناب — کز خرمی نشاط دل آرد چو زعفران
آن غمگسار عاشق و داده بیاد دوست — و آن پای بند صحبت و دیدار دوستان
از باغ و بوستان و تماشا نیافت بهر — بی می هر آنک رفت سوی باغ و بوستان

همینطور قصاید ذیل از مسعود سعد سلمان[1] و سوزنی سمرقندی[2] و اثیر الدین آخسیکتی[3] و کمال الدین اسمعیل اصفهانی[4] است که در دواوین چاپی[5] آنها گنجانیده

۱— متوفی بسال ۵۱۵ هجری / ۲۲-۱۱۲۱ میلادی.
۲— حکیم شمس الدین محمد بن علی سوزنی، متوفی بسال ۵۶۲ هجری/۶۷-۱۱۶۶ میلادی.
۳— متوفی بسال ۶۳۵ هجری / ۳۸-۱۲۳۷ میلادی
۴— خلاق المعانی کمال الدین اسمعیل بن جمال الدین محمد بن عبدالرزاق ، متو بسال ۶۳۵ هجری/ ۳۸-۱۲۳۷ میلادی.
۵— دیوان مسعود سعد سلمان ، بتصحیح رشید یاسمی ، شرکت کتاب فروشی ادب ،

دهند آن درست باید و راست | طریق نظم درست اندرین زمانه کراست
ن بتکارم بنظم اگر دگری | به نثر خوب گذارد چنان گذارد راست
دارم ز لفظ ناقص پاک(؟) | درست‌وراست‌نه بایسته(؟)نه فزون‌ونه‌کاست
به بلندی سماست و معنیها | ازو درخشان گوئی که آفتاب سما ست
معانی و ناز کی و خوشی | یکی قصیدهٔ من جمله (؟) مایهٔ شعراست
خواهد یکی برین دعوی | همین قصیده بدین گفت من بسنده گواست
گفت این سخن که نیک افتاد | چو آفتاب درخشان ز آسمان پیداست
؟)روان شعرمن چوجان درتن | بلی ، و آن دگر کس بسان باد رواست
این شعرها همین خوانیت | بحلق و حنجره گوئی که زیر وبم(؟)دوتاست
ا آب نیست و مرتبه نیست | سوی شما همه جاه و بزرگی آنکس راست
چو تعویذهای کابدبست(؟) | درست و راست نماینده نه درست و نه راست
لبیبی شما نگاه کنید | که شعر های لبیبی چه بابت عقلاست
اهل هنر بشعر من است | بسوی اوست شمارا همیشه میل و رواست
ریاحین کی التفات کند | ستور سرزده جائی که دسته‌های گیاست

۱۳۱۸ . دیوان حکیم سوزنی سمرقندی ، تصحیح و مقدمه و شرح
فهرست لغات و ترکیبات و جایها با معانی و تفاسیر ، از دکتر
ن شاه حسینی ، موسسهٔ چاپ و انتشارات امیرکبیر ، مرداد ماه ۱۳۳۸ .
ر الدین آخسیکتی ، تصحیح و مقابله و مقدمه و شرح حال بقلم رکن‌الدین
رخ ، چاپ زهره . کلیات خلاق المعانی کمال الدین اسمعیل اصفهانی ،
آقا میرزا محمد صاحب ملک الکتاب .

مرا بگوی که یک شعر..... بایسته   کز و مثل زد شاید ، زگفته هاش کجاست
نه هر چه نظمی دارد ز گفته ها نیکست   نه هر چه رنگش باشد ز جامه ها دیباست
ز مشک و زلف در آن کار بسته معنیها   چه خوشی وچه شگفتی وزان چه خواهد خاست
بنظم و نثر سخن را نهایتی باید   کزو مثل زدشاید ، کزین چه گفت وچه خواست
برین طریق بگویش که یک دو بیت بگوی   برین قیاس که من گفته ام گرش یاراست
صفات مشک مگوی و ز زلف یاد مکن   اگر توانی ، دانم که این قصیده تراست
جز آن قصیده که از روزگار برنایی   که کار پیر نه چون کار مردم برناست
وگر بخواسته آراسته شده تن تو   رواست کایزد جان مرا بعلم آراست
بدان که بی خردی را درم فزون باشد   بفضل کی آخر برابر دانا ست
بهیچ حال ابوجهل چون محمد نیست   وگرچه هر دو به نسبت ز آدم و حواست
مرا ز دانش رنج تن است و راحت جان   شناخته مثل است این که خار با خرماست
مرا به بی درمی ویحکا چه طعنه زنی   بدان قدر که بسنداست حال من بنواست
بهیچ وقتی آزار تو نه جستم من   توئی که سوی منت سال و ماه . . . جفاست
بطبع دشمن آنی که دانشی دارد   شگفت نیست که ظلمت همیشه ضد ضیاست
بشعرت ارچه عطای بزرگ داد ملک   هنر نه از تست ، آن پادشا بزرگ عطاست
بسیم خواستن و یافتن چه فخر کنی   تفاخر آنرا کورا مکارم است و سخاست
تو هر چه یافته ای من ندانم ، این دانم   که نظم و نثر تو یکسرمعلل است و خطاست

اثیر الدین آخسیکتی

ای بزم جهان آرای وی جشن جنان پیکر   در رشک رخت حورا ، یک اشک منت کوثر
از ابروی ایوانت بر ماه زده کله   و ز چهرهٔ دیدارت در خلد گشاده در
بر شمسهٔ شنگرفی رانده شکنت پرکار   بر زورق ز نگاری بسته شرفت لنگر
از امن حریم تو بر قد جهان جوشن   وز جاه رواق تو بر تارک مه مغفر
هر گرد که از صحنت فراش برون رفته   مشک کله جوزا ، کحل بصر اختر

شهرود صدای تو چون ساز دهد پرده — از پرده برون آرد ، صد زهرهٔ با مزمر
می باز چند مهره از شرفهٔ تو گیتی — تا مهره صفت بستست بر قتنه ره ششدر
از دست نهاد تو انگشت گزان جنت — خاصه که شدی اکنون حوراکدهٔ دیگر
گردان قدح باده با ماه چگل زاده — وز روی چو گل داده تشریف مه انور
نقد طرب آورده بیرون ز نهان خانه — آن پیر خمیده قد در دست شکنجه گر
وان کودک مستمعی بر . . . . . . — از زخمهٔ مهر افزا در طبع زده آذر
فرزند ربابی را مالیده پدر گوشی — کز ناله در افکنده صبح . . . .
برگوی کف دستش پیچیده سررگها — داداج (؟) گلو خارش لرزان . . . . نشتر
وان زنگی نه دیده نالان شده در دیده — هم زلف و رخی لایق هم ساز رسی در خور
صد زقهٔ جان پرور افتاده بیک ساعت — منقار صراحی را در حوصلهٔ ساغر
پرسان قدح باده دستی شده آزاده — در مست و رزین داده داد قلم و خنجر
دارای سپهر ایوان دریای سحاب . . . . — کز تیغ دهد فرمان بر ملک زمین یکسر
فخرالدین . . . . الحق کاندوخت از و مطلق — بازار ولی رونق کردار عدو کیفر
چنانک کل ارماست داند و در افواه (؟) — کامروز عربشاه است پشت کمر و افسر
بر چار سوی عنصر بر جان سخن سنجان — دستش یعنی دارد سخت ده . . . .(؟)
رنگ جگر خصمش بر تیغ و پست آری — از آب کند بالین دایم سر نیلوفر
ای کارگه بزمت زانوزده با جنت — وی بارگه عدلت پهلو زده با محشر
در رنگ خلاف تو رخساره نیفروزد — آئینهٔ مشرق را بی مصقل روشنگر
در روم سفر کرده آوازهٔ قهر تو — تا قصر بهشت آسا زندان شده بر قیصر
ای خصم ز تیغ تو دستان شده . . . . — وی بزم ز لطف تو بستان شده در آذر
برد از قدمت تزئین ایوان نصیرالدین — تا بست بدان تمکین زین برفلک . . . .
مجلس ز تو گاشن شد مسندبتو روشن شد — صدراز تو مزین شد ای شاه جهان داور
چون چرخ بروی مه چون تخت بروی شه — چون باغ بجودنم چون کان بوجود زر

انی که جهان خس یکتا نشود با کس غم خوار حسودت بس تو عین کزد می خور(؟)
نجر کش و نام آور دشمن کش و دین گستر رادی کن و شادی خور خرم زی و جان پرور

کمال الدین اسمعیل

کوه بلا شدست ز رنج جرب تنم بیچاره من که کوه بناخن همی کنم
رگهای من چو پرچنگ برون آمده ز پوست بس من بناخنان خود آن رگ همی زنم
چون چوب خرگهست برو بر بشیزها انگشتهای کج شده چون در هم افکنم
ز بهر آنک هست گهرهای من خوشاب هر دم هزار دانهٔ ناسفته بشکنم
چشمی است باز مانده درو قطرهٔ سرشک زاندام خسته موضع هر چشم سوزنم (؟)
مخصم چورشته است که گوهر در و کنند وانکه چه هر زمانش بسوزن بیاگنم (؟)
رگهای خون فسرده براندام زرد من گویی زربر تعبیه در شاخ روینم
جوجو چو خوشه کردمش از زخم ناخنان (؟) این تن که دانه دانه برآمد چوخرمنم
در خشک ریش اگر تو به بینی تن مرا ماند بدانک زنگ برآورده آهنم
افغان چرا کند دلم از بهر این و آن کز دست خویش خوانده چو . . . .
کان گهر تن من و انگشت تیشه ام اندام من چوزر و محک است ناخنم
بسطی ست در کفم که در و گنج قبض نیست زان در گهر فشانی چون ابر بهمنم
پر ارزنست کفم و با بسط اینچنین از دست در نیفتد یک دانه ارزنم
یک باره راز های نهانم برون فتاد براندرون ز بس که گشا داست روزنم
که چون شفق بدانهٔ در مرصعم گاهی ز خون ولت چو بلور ملونم
اندام من زرخنه . . . نمایدت گرنه بخشک . . . ریش پردها تنم
زرد و گداخته است تنم زانک همچو شمع زرداب می رود زگریبان به دامنم
چون مار ارقش است تن من ز نقطه ها از بس نشان آبله بر پشت و گردنم
آگنده ام بگوهر و آراسته بلعل آری عجب مدار که دربار معدنم

دیدی شبنم بروزده؟ دستم ببین اگر بودت . . .
. . پهلو همی زدم گر از طریق عدوی بیداد برتنم (؟)
چراغ ثوان بر فروختن کز گونه گون طلی چو فتیله بروغنم (؟)
از خرد کاری است کاکنون بجزب دستی باری مغینم (؟)
من که برو قطره تعبیه است من روز و شب در آنک کجا بر پراگنم
جوش بر آورده ام از آنک بفکند دست درد . . . تهیتم (؟)
شکل حباب ارندیده ای در آبله ببین تن چون آب روشنم
پست براندام من [چو] نار از بس که من [ز] قطرهٔ خونش بیاگنم
چون هدف تیر شخص من با آنک ناخنست نگهبان جوشنم (؟)
شمع و سوزنده چون چراغ کز پای تا بسر همه در موم و روغنم
و زیبق و شنگرف . . . گردون که کرد چون الف کو فهان تنم
که نقطه یکی ده فزون شود هرگه که زان یکی بسر انگشت حل کنم
ه بود بدین علت از بوم پهلو تهی همی کند اکنون چو دشمنم
ان همه خارند پشت پای من پشت دست خارم ، یارب چه کودنم
د در غم سوراخ لاجرم گشتست بر ز سوراخ این . . .
الهٔ من هر شبی چو من گرید بخون دل در و دیوار مسکنم
تن شده چون لعل و لاله ام در خرد زبان نهاده چو شمع و چو سوسنم
زه . . . . . دردها (؟) بر دل نهاده سنگ و دو تا چون فلاخنم
ن همه بیرون شد از مسام گر آدمی ز پوست برون آید آن منم
افسون بر خود همی دمم برباد داده عمر ترا زباد بیزنم
صدر جهانم عجب مدار چون آسمان اگر بکواکب مزینم

. . . ترم جناب آقای مجتبی مینوی و دانشمند گرامی آقای دکتر مهدی
. . . مثر خسرو را با دقت کامل تهیه نموده اند که از طرف دانشگاه تهران

چاپ و منتشر شده است[1]. امایکی از قصاید اصیل این شاعر بزرگ در این نسخهٔ چاپی دیده نمی شود ـ در نسخهٔ دیگری[2] که باهتمام و تصحیح آقای مینوی بچاپ رسیده این قصیده موجود است که البته نسبت به بیاض نامبرده چند بیت کم و بیش دارد ـ بعلاوه ترتیب ابیات و جزئیات گوناگون نیز با همدیگر فرق دارند. قصیدهٔ فوق الذکر طبق نسخهٔ خطی بیاض مزبور عیناً در اینجا نقل می شود، تا فرق بین نسخه های چاپی و این نسخهٔ خطی واضح گردد:

مرا بخواب دل آگنده بود و سر بخمار — زمانه کرد ز خواب اندک اندکم بیدار
درخت دانش من شاخ کرد و برگ نمود — شکوفه داد و کنون اندر آمدست بهار
نبود دانش در حال آفرینش خویش — نگاه کرد ز آغاز تا بآخر کار
شنید گوش و دل اقرار کرد صانع را — بداد عقل بر اقرار صنع او اقرار
ز بحر دانش من جوش کرد موج سخن — زبان من بسخن گشت ابر گوهر بار
چنان شدم که ندانم همی ز دانش خویش — که نیست نزد من از دانشی بزرگ آثار
چو از خرد بدانم اندکی نصیب رسید — بدیدم از همه دانش به پیش خود دیوار
همی بدانش دانم که نیستم دانش — همی بدانش دانم که نیستم مقدار
مرا که دانش آغاز خویشتن نبود — چه دانم از پی فرجام چون برم تیمار
همی ندانم کین گوهر من از چه بود — چگونه کرد خرد پرگهر نگار نثار
مرا ارادت نابودن و بدن نرسید — که بود می بمراد خود از دگر کردار
بوقت آمدنم هیچ اختیار نبود — که اندر آمدی من سبک خلیل آثار(؟)
نه زود تر بتوانستم آمدن بوجود — نه کامگار من از ایستادن و رفتار

۱ـ دیوان ناصر خسرو، جلد اول، دانشگاه تهران، ۱۳۵۳.

۲ـ دیوان قصاید و مقطعات حکیم ناصر خسرو، بضمیمهٔ روشنائی نامه و سعادت نامه و رساله‌ای در نثر، بسرمایهٔ کتابخانهٔ طهران، ۱۳۰۴ ـ ۱۳۰۷.

نه هیچ عمرو توانست بودن از حکما   نه هیچ زید توانست بودن از احرار

نه در عدم ز عدم آگهی که چیست عدم   نه در وجود شناسم چگونه بودم کار

پس از وجود بدانستم این طبایع دهر   همی چگونه کنند زندگی مرا بسیار

باند سال همی زیستم به محنت و رنج   نه شاد و نه دژم و نه درست و نه بیمار

بیابانی (؟) رسیدم که هیچم آگه نی   ز شادمانی و آسانی و غم و دشوار

از آن بسم عرضی سزا ندارد عقل (؟)   فروغ داد و پراکند در دلم انوار

چهار چشم بیمبنین بر گشادم زود (؟)   چو شاهدم اندر غایب همی کند دیدار(؟)

بشاهد اندر دیدم یکی جهان بزرگ   قوام کرد بترکیب با سکون و مدار

هیولیش دو و اعراض سه و گوهر پنج   ده و دو قسمت ارکانش هفت و اصل چهار

قدیم و محدث و نیک و بد و لطیف و کثیف   خطیر و بی خطر و هاموار و نا هموار

بدین صفت که جهان بزرگ دیدم و خوب   درین جهان دگری بی عدد صغار و کبار

جهان خرد برابر بآن جهان بزرگ   یک از دگر بگذارد هست هست شمار(؟)

نگاه کن تن خود کز طریق حکمت او   حکیم گردد بیدار و دل بود هشیار

بدین شناس کجا مر حکیم باطن را   که جز بحکمت ظاهر نیفتد استظهار

هزار پاره پی و استخوان و کوشان (؟)   چگونه بست یک اندر دگر بیک مسمار

هزار طرف بیک میخ و هیچ ازو نه پدید   بزیر طرف سپاریده میخ را ستوار

چنین که کرد تواند مگر خدای بزرگ   که قادر ست و حکیمست و عالم و جبار

همیشه ران بره فعل و قصد ذات مکن   همیشه بین بدل و چشم و گوش و دیده مدار

خدای پاک ز عیبست ....   خدای فرد ز وهم است و از نظیر و زبار

یکی قدیر پر از قدرت مقدس خویش   یکی بصیر پر از دانش اولوالابصار

مدبر و غنی و صانع و مقدر وحی   همه بلفظ در آویختست و او بیزار

اگر مکش مکرر نهی شود محدود (؟)   که باز رهم کند زود راستهاش کدار(؟)

خدای عزو جل را بهیچ حال همی   بوهم در مندیش و بلفظ بر مگذار

اگر بهستی مثبت کنیش گردد شئی   و هر چه‌شئی بود آن جوهری بود ناچار

چو جوهر از عرضی لا محال خالی نیست — جزین نباشد دل بر گمار و ژرف گمار

و زین مقالت تشبیه لازم آمد و بس — خدای را جز ازین و جز از چنین پندار

گرش تو نیست (؟) خود معطلی یقین — ازین دو دانش تو حد تو بعیب وعوار

زهست ونیست خداوند هست ونیست بریست — بدین دو خلق تعلق کند نه خالق بار

اگرچه هست نه چون هر چه هست جایزشد — وگر چونیست نه چون هیچ نیست جایزوار

هرآنچ هست نه چون هیچ نیست نیست شمار — هر آنچ نیست نه چون هیچ نیست نیست انکار

فحاش لله ازین هر دو پاک دار ضمیر — بخواه از ایزد ازین هر دو قول استغفار

خدای مبدع هر چه ترا بوهم و بحس — محاط و مدرک و معلوم و مبصرست ومشار

ترا که همت دانستن خدای بود — مشو مخالف قول محمد مختار

بگرد خویش همی گرد و نفس خویش بدان — اگر بوهم شدستی بر اسپ عقل سوار

بر اسپ عقل نشین تا باصل خویش بران — باصل خویش عنان بازکش قدم بفشار

ترا ز اصل تن خویش راستتر ره نیست — مکن گذر که نهادست پیش وهم حصار

چگونه داند انگشتری که زرگر کیست — چگونه داند ضراب خویش را دینار

نه بنگری برسد گرچه بابت آمدهم (؟) — نه بنگر اندر چون بر سدیت مختار(؟)

چو نیست دانش پرکار خویش دایره را — چگونه باشد دانا بخالق پرکار

نخست فاعل و پس فعل وانگهی مفعول — ترا ازین دو سه مفعول هست بیرون کار

ز بهر فاعل مفعول را بدان تا بس — نگاه دار حد عمر خود مکن آزار

بگوش جان و دلت پند معنوی بشنو — نگر چه گوید گوشت بکف او بسپار

خدای را تو یگانه بدان رو از پس آن — ببهر چه گفت رسول ورا مصدق دار

اگر خدای پرستی تو خلق را مپرست — خدای دانی خلق خدای را مازار

بجز رسول تولا مکن بهیچ کسی — مگر به آل رسول محمد مختار

نگر بخود چه پسندی جز آن بخلق مکن — بجز که کشته ندروی تو هر چه خواهی کار

امیدوارم پس از کشف این بیاض قصیدهٔ مزبور نیز جزو آثار اصیل حکیم ناصر

سوب شود. در این مجموعه قصیده ای نیز از سوزنی سمرقندی وجود دارد
.یوان چاپ شدهٔ سوزنی در تهران نیامده است. مطلع و مقطع آن چنین است :

بادسار چو سرگشته با درنگ   با سرخی طبر خون و با سختی زرنگ
بنا فشارده نای عدوی تو   انگور وار کرده نگونسارش آزونگ

، قصیده از نظر مصحح محترم دیوان سوزنی قابل توجه است و نسخه ای
ی ایشان فرستاده خواهد شد.

آخر باید ناگفته نماند که خواندن متن "مجموعهٔ اشعار شعرای نامدار"
ن نیست. هر کس طبق استعداد و بقدر استطاعت خود آنرا میخواند و
ی کند. از این رو لازم است که عیناً عکس بیاض نامبرده انتشار یابد و
ن دانشمندان و پژوهندگان گرامی باشد، تا در تصحیح و مقابلهٔ متون،
عین آن را در اختیار داشته باشد.

Prof. F. Mojtabai releasing the book Dastan-e-Gham by the Late Nawab Aziz Jung Villa at Hyderabad.

Prof. F. Mojtabai at the Amir Khusrau Seminar held in Bhopal

A view of the dignitaries attending the Celebrations at Kamani auditorium.

Persian Classes for Medical Practitioners :

The Health Minister of the Government of Andhra Pradesh inaugurated the special Persian Classes wihch were arranged in August 1975 for the medical and para-medical practitioners going to Iran. The Cultural Counsellor also spoke on the occasion.

Release of the book entitled "Dastan-e Gham"

A book of *Marsiyas* entitled "Dastan-e-Gham" composed by Nawab Aziz Jung Villa, was released by the Ambassador of United Arab Emirates on Dec. 10, 1975. Dr. F. Mojtabai also participated in the function and spoke about the literary services of Nawab Aziz Jung Villa and insisted that the latter's Asif-ul-Lughat must be reprinted.

News from Bhopal

In March 1975, the Cultural Counsellor attended a Seminar organised in connection with the 7th Centenary Celebrations of Amir Khusrau Dehlavi. On the first day he gave a talk on Indo-Iranian Heritage and its Impact on World Civilization. The next day he spoke on Amir Khusrau's Persian Poetry and its Style and its impact on Persian Literature. The Seminar was well attended by the Persian scholars and academicians of the town.

A section of the audience at Aban Celebrations held at Iran House New Delhi.

Book Exhibition inaugurated by the President of India at Aiwan-e-Ghalib

House. The Cultural Counsellor inaugurated the Classes and spoke on the occasion about the importance of such classes and their impact on Indo-Iranian relations. The participating medical practitioners were also shown the film entitled "Foroogh-e-Javdān".

Exhibition of Photographs on "Iran - at one Sight"

An exhibition of photographs was arranged at the Iran Culture House in August 1975 with "Iran at one Sight" as its main theme.

Persian Student sent to Iran :

Mr. Ahmad Akbar Sheikh, a student of Persian Classes at the Iran Culture House, who was adjudged best, was sent to Iran on a sight seeing trip for two weeks, in August 1976.

The Iran Culture House, Bombay arranged a film show and a exhibition of photographs on 27th Jan. 1976 in connection with the progress of modern Iran under the blessings of White Revolution.

Syed Mohammad Shah gave a talk on Social changes in Iran during the Pahlavi Rule in Feb. 1976. It was followed by a film show.

Prof. Ahmad, Principal, Burhani College, delivered a speech on Latest Trends in the Developing Economy of Iran, in March 1976. Later on a film was screened on Architecture during the Ilkhani Period.

News from Calcutta :

7th Centenary Celebrations of Hazrat Amir Khusrau Dehlavi

The Iran Society, Calcutta organised a function to celebrate the 7th Centenary Celebrations of Hazrat Amir Khusrau Dehlavi in April 1975. Mr. M. K. Kamran, Director Iran House, New Delhi participated in the function and gave a talk on "The Spiritual Relations of Hazrat Amir Khusrau with Hazrat Nizamuddin Aulia Mehboob-e Elahi. The function was presided by the Governor of Bengal Hon'ble Mr. A. L. Dias and was attended by the Mayor of Calcutta, Members of the Iran Society, Persian scholars and elite of the town.

Persian Classes for Medical Practitioners

In August 1975 special Persian Classes were arranged for medical and para-medical practitioners selected to go to Iran. The classes were conducted under the supervison of Mr. M. M. Shaikhai, teacher at the Armenian College.

News from Hyderabad :

Talk at the Maulana Abul Kalam Azad Oriental Research Institute :

Prof. F. Mojtabai gave a talk on "History of Cultural and Spiritual Relations of Iran and India" in March 1975 at the Maulana Abul Kalam Azad Oriental Research Institute. The audience consisted of members and Research Scholars of the Institute, Persian teachers, scholars and Iranologists of Hyderabad.

invited by the Government of India to attend the International Seminar on Hazrat Amir Khusrow held in New Delhi on 23-25 January, 1976. They presented their learned articles in the Seminar.

Later on Prof. Safa and Prof. Shah Hosseini were invited by the Department of Persian, University of Delhi to give an extension lecture on "Indo-Iranian Relations during the Islamic period." The lecture was presided over by Prof. F. Mojtabai.

Prof. Safa also delivered a lecture in Jawaharlal Nehru University on "Modern Persian literature" under the auspices of the Department of Persian. It was attended by a large number of students and teachers.

Delhi University Extension Lecture :

Prof. F. Mojtabai delivered an Extension lecture on the subject 'The Persian Translations of Yogavasista' at the University of Delhi on February 23, 1976. The lecture was organised by the Department of Sanskrit and was presided by Prof. Shastri, the Ex-Vice-Chancellor of Sanskrit University, Varanasi.

Sanskrit Drama Festival :

At the invitaion of the Department of Sanskrit, University of Delhi, Prof F. Mojtabai inaugurated the Sanskrit Drama Festival in the Arts Faculty Building of the University on January 28, 1976 and spoke about the significance of Drama in India and the Persian translations of Sanskrit and Bengali dramas. The festival was attended by a large number of university teachers and students.

News From Bombay :

Opening Ceremonies of the Mausoleum of Syedna and Islamic Research Centre.

Prof. F. Mojtabai, Culural Counsellor, participated in the opening ceremonies of the Mausoleum of the late Dr. Syedna Tahir Saifuddin and the Islamic Research Centre. Representatives from more than 100 countries of the world came to attend the function which was inaugurated by the President Mr. Fakhruddin Ali Ahmed, and presided by the Governor of Maharashtra, Nawab. Ali Yavar Jung. The Cultural Counsellor also offered to make arrangements for presenting Persian books on Theology and Islamic research to the Islamic Research Centre.

Talk at the Cama Oriental Research Institute

The Cultural Counsellor gave a talk on the topic of "The Importance of Research in Iranology" in March 1975 at the Cama Oriental Research Institute. The lecture was largely attended by the members of the Institute, teachers and students of Persian and elite of the town.

Persian Classes for Medical Practitioners

From June 24 to July 14, 1976, special Persian Classes were arranged for the Medical and Para-Medical practitioners selected to go to Iran, at the Iran Culture

Hall. The topic of his lecture was "Persian Hindu Writings and the Hindu-Muslim Dialogue". The function was presided over by Mr. G.S. Dhillon, Union Minister for Transport and Shipping, and was largely attended by Members of the Diplomatic Corpse and elite of the town. Excerpts from the lecture is printed elsewhere in this issue.

Second World Book Fair 1976 :

The Cultural Counsellor and other Members of the Cultural Department attended the inauguration ceremony of the World Book Fair 1976 on January 16, 1976. The Cultural Department also arranged the exhibition of Books from Iran at a big stall at the Fair which was opened by Prof. S. Nurul Hasan, Minister of Education and Social Welfare.

Indian Republic Day Celebrations :

The Republic Day of India was celebrated by the Indo-Iran Society on February 3, 1976 in the premises of the prestigious Sriram Bhartiya Kala Kendra at its Kamani Auditorium. The Celebrations were inaugurated by Shri V.C. Shukla, the Union Minister for Information and Broadcasting as Chief Guest. Col. B.H. Zaidi, President of Indo-Iran Society welcomed the Chief Guest. Shri Shukla while speaking on the occasion praised the fast growing economic and cultural relations between India and Iran. Later Prof. F. Mojtabai addressed the audience. A cultural programme was also presented on this occasion in which

Prof. F. Mojtabai delivering the extention lecture of the University at Delhi.

Shri Durga Lal and company presented Kathak Dances.

Chahar Shambeh Suri :

Chahar Shambeh Suri is the eve of the last Wednesday of the Iranian Calendar. As usual it was celebrated under the joint auspices of the Indo-Iran Society and the Cultural Department on 16th March, 1976. The function was attended by the members of the Imperial Embassy of Iran, Iranian students and other members of the Indo-Iran Society. This year's function was more significant because it was arranged to welcome His Excellency Dr. Gholam Reza Tajbaksh, the new ambassador of the Imperial Government of Iran in India and Madame Taj Bakhsh.

International Khusrow Seminar :

Two Iranian scholars Prof. Zabihullah Safa and Prof. N. Shah Hosseini were

Shri V. C. Skukla, Minister for Informaiion and Broadcasting being garlanded by Shri Durgalal at Republic Day Celebrations.

Mr. J. Attarzadeh presenting Diwan-e-Khusrow to Shri Fakhruddin Ali Ahmed, President of India at the stall of Iranian books.

Shankar's International Competition of Paitnings :

Mr. M.K. Kamran, Director, Iran House represented the Imperial Goverment of Iran in the Prize Distribution function of Children's International Competition on Art, organised by the Shankar's Weekly, New Delhi. The prizes were awarded by the President of India Mr. Fakhruddin Ali Ahmed in a colourful gathering at the Mavalankar Hall on Dec. 18, 1975. Mr. Kamran received the prizes on behalf of the Iranian children.

Dr. Zakir Husain Memorial Lecture Series-Second Lecture :

Dr. F. Mojtabai, Cultural Counsellor gave the second lecture of Dr. Zakir Husain Memorial Lecture Series on January 3, 1975 at Mavalankar
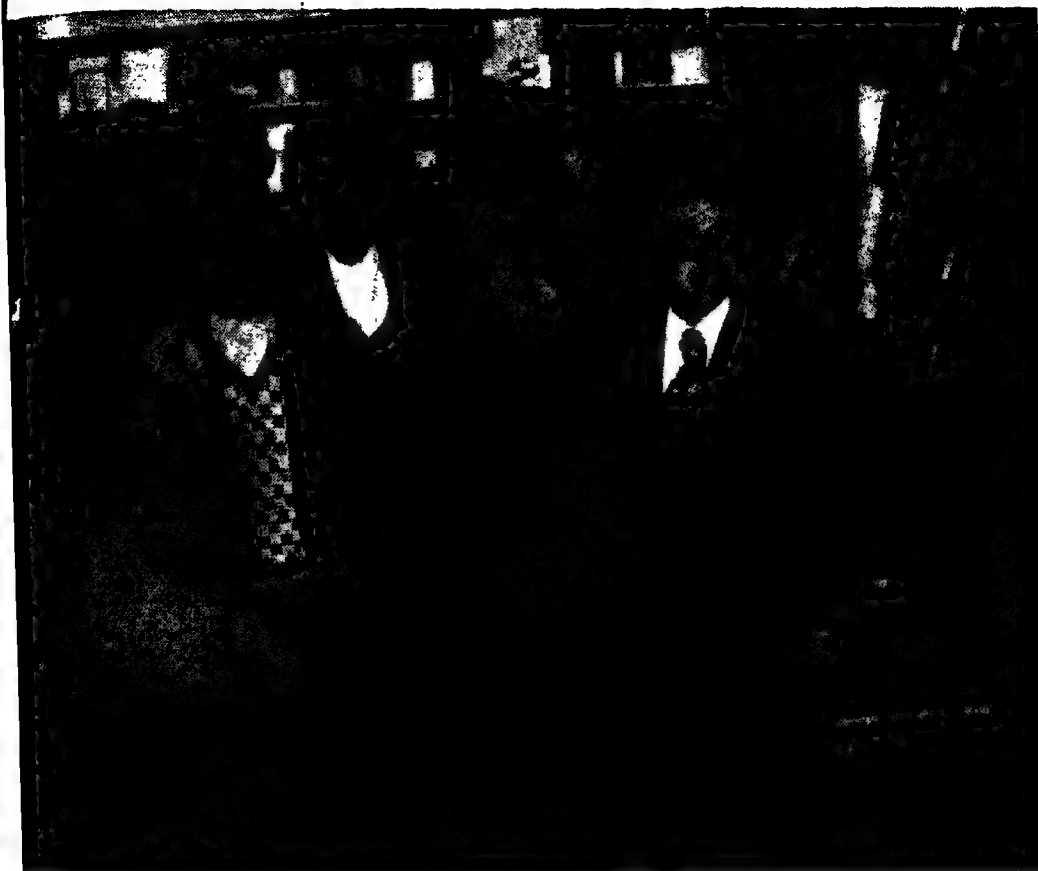
Prof. S. Nurul Hasan, Union Minister of Education and Social Welfare and Prof. Mojtabai at the Iranian stall in the Second World Book Fair 1976.

in bringing out the commemoration volume.

'Women from my Sketch Book' - An Exhibition of Paintings :

Mrs. Mehroo J. Wadia, Professor of Art at the College of Arts, University of Delhi, organised an exhibition of her paintings at the premises of the Cultural Department, Iran Hous, New Delhi. The exhibition entitled 'Women from my Sketch Book' was inaugurated by Mrs. Sarojni Mahishi, the then State Minister of Law, Government of India, on Dec. 12, 1975. The exhibition was kept open till Dec. 16, and proved to be a befitting contribution of the Cultural Department to the International Women's Year.

Shri B. D. Jatti, Vice-President of India, arriving to preside over the function at Sapru House, at the Independence Day Celebrations

Prof. F. Mojtabai speaking at the

Iran Relation, and also presented a set of books to the Chief Guest on behalf of the Indo-Iran Society.

"Friendly and cultural ties between India and Iran are very old" said Hon'ble Dr. Karan Singh, Union Minister for Health and Family Planning while inaugurating the function held by the Indo-Iran Society to celebrate the birthday of His Imperial Majesty Shahanshah Aryamehr of Iran on 28 th october, 1976 at Sapru House, New Delhi.

The Minister said that both the countries have added richly to each other in education, art, trade, and culture. Most of the customs and traditions are also common. In India, Persian has been one of the languages taught in colleges and universities and we are proud that India has produced great writers and poets in Persian. He added that there are so many Indians who have settled down in Iran and and there are so many Iranians in India connected with education, business trade.

Dr. Karan Singh said that he had the privilege and honour to keep the company of Their Imperial Majesties Shahanshah Aryamehr and Shahanou of Iran during their last visit to India. He said that he found the Shahbanshah deeply interested in the progress of India and admired the achievements made in this country in various programmes of development. The Minister added that the Shahanshah made enquiries about various things during his visit and was much concerned with the activities of the people of our country. Dr. Karan Singh wished many happy returns of the day.

Later, Hayat Mohammad Khan sang a few qawwalies which were very much liked by all those present. On Oct. 29, and 30, two film shows were arranged at Iran House, which were largely attended by Members of the Diplomatic Corps and Members of the Indo-Iran Society.

Aban Celebrations which is actually the Celebrations of birthdays of Members of the Imperial Family, came to end on Oct. 31, with a grand musical evening at the premises of Iran House. Famous artists like Hafiz Ahmad Khan and Promila Puri recited beautiful ghazals in classical and modern style.

Release of Commemoration Volume on Hazrat Amir Khusrow :

On the occasion of the 7th Centenary Celebrations of Hazrat Amir Khusrow Dehlavi, the President of India released a commemorative stamp and a Commemorative Volume at the Asoka Hall, Rashtrapati Bhavan, on Oct. 24, 1975 The Cultural Department was represented by the Cultural Counsellor Prof. F. Mojtabai, Mr. M.K. Kamran and Mr. J. Attarzadeh. H.E. Nawab Ali Yavar Jung, Governor of Maharashtra and President of the Celebrations Committee, specially thanked the Imperial Government of Iran for its contribution and cooperation

Dr. Karan Singh, Union Health Minister, addressing on the occasion of Aban Celebrations.

Mrs. Sarojini Mahishi inaugurating the Exhibition of paintings

sent. Eminent writers like Begum Razia Sajjad Zaheer, Ali Sardar Jafri and Dr. Yusuf Husain Khan spoke aboutt he contribution made by Mrs. Mumtaz Mirza's poetry in Urdu literature. Messages from the President, Vice-President, Governor of Maharashtra, Minister of Education, H. E The Ambassador for Iran, Lt. Governor of Delhi and other important personalities were also received and read at that time.

Celebration of 28 Mordad :

On Mordad 28, 1354 (August 19, 1975), the Iran House was well lit for the Iranian National celebration. A sumptuous get together was also arranged for the Members of the Diplomatic Corps, Members of the Indo-Iran Society, Students of Persian Classes and elite of the town. Later the audience were entertained with a film show which included films like 'Awakening of the Iranian Nation', 'Industrial Development in Iran' and 'Turkaman Dances'.

Presentation of Ghalib Award :

The Cultural Counsellor and other Members of the Cultural Department attended the award-giving function held at Aiwan-i-Ghalib. The President of India, Mr. Fakhruddin Ali Ahmed gave the "Ghalib Award" for Drama to the renowned Urdu writer Begum "Ismat Chughtai for her play entitled Tanhai ka Zaher" which was also staged later.

Independence Day Celebrations :

The Indo-Iran Society, in collaboraion with the Cultural Department, organised a Cultural programme on the occasion of the Independence Day Celebrations of India on August 28, 1975. The function was inaugurated by the Vice President of India Mr. B.D. Jatti. H.E. Mr. A. Ghaffari, Charge d' Affaires of the Imperial Embassy of Iran, spoke on the growing Indo-Iranian relations and congratulated the people of India on this happy and solemn occasion. The Cultural Counsellor also addressed the audience and wished closer participation of people of India and Iran in such celebrations.

Participation in the Urs of Hazrat Amir Khusrow Dehlavi :

The Cultural Counsellor and the members of the Cultural Depatrment attended the Urs Celebrations of the famous sufi-saint poet Hazrat Amir Khusrow Dehlavi, in the second week of Oct. 1975. Prof. Mojtabai spoke before a select audience about Khusrow, his poetry and his message to the humanity. Mr. B.D. Jatti, Vice-President of India was the Chief Guest of the function which was also attended by H. E. Mr. A. Ghaffari, Charge d' Affaires of the Imperial Embassy of Iran.

Aban Celebrations :

The Aban Celebrations were inaugurated by Dr. Karan Singh, Minister of Health, Government of India, on Oct. 28, 1975, at a function held at Sapru House. Col. B.H. Zaidi, President of Indo-Iran Society, spoke on the topic of Indo-

Kala Sangam, where the classes were also held, and the farewell function was organised at Iran House which included a get-together and a film show.

Commencement of Persian Classes:

From 1st week of August 1975, the Persian Language Classes were started under the auspices of the Cultural Department, at two places, Darya Ganj, and Iran House. About 350 students enrolled themselves for these classes which were regularly conducted under the supervision of Mr. M.K. Karmran, Director of Iran House, and Mr. J. Attarzadeh.

Jashn-e Mumtaz :

On August 4, 1975, a function was held at the India International Centre, to release *Yadon-ke-Saye*, a collection of ghazals by Mrs. Mumtaz Mirza. The function was presided by Dr. Yousuf Husain Khan and the 'releasing' ceremony was performed by Begum Abida Ahmad, the First Lady of India. Besides the Members of the Cultural Department, many illuminaries of the town were pre-

Begum Abida Ahmad Sahiba releasing the book "Yadon ke Saye", a selection of Ghazals of Mrs. Mum .z Mirza, at the India International Centre, New Delhi.

cum-slide Show given by Mr. Ram Dhamija, at the India International Centre. The function was attended by the members of the Centre and other dignitaries.

Radio Interview of the Cultural Counsellor :

Prof. M. Amin, Head of the Deptt. of History, St. Stephen's College, University of Delhi, interviewed Prof. Mojtabai on the Delhi Station of the All India Radio.

The Cultural Counsellor mainly spoke on Cultural Relations between Iran and India during the Islamic Period and the role of the Persian Language in the Culture and Civilization of that period.

Classes for Medical and Para—Medical Personnel :

From June 24 to July 14, 1975, Persian Language Classes were arranged for the Medical and Para-Medical personnel going to Iran. The inaugural function was addressed by the Cultural Counsellor. Later, the intensive coaching programme was conducted under the supervision of Mr. B. Sohrabi. Mr. M. K. Kamran, and Mr. J. Attarzadeh, Mrs. Mumtaz Mirza and Dr. Mohd. Yousuf acted as the teaching faculty. The Cultural Department also distributed Persian text-books specially received from Iran for medical practitioners. At the end of three weeks programme, an exhibition of Iranian pictures and, paintings was arranged at the Triveni

Prof. F. Mojtabai being interviewed by Prof. M. An

Prof. F. Mojtabai at Jamia Millia Islamia

A view of the Persian classes held for Medical and Para-medical Personnel.

News from Cultural Department

Release of Urdu Translation of Mathnavi Ma'navi :

The Ghalib Academy, New Delhi organised a function in the month of March, 1975 to release the Urdu translation of Mathnavi Ma'naviof Maulana Jalaluddin Mohammad Maulavi by Qazi Sajjad Husain. The function was presided over by Prof. Nurul Hasan, Minister for Education and Social Welfare, Government of India, who also preformed the releasing ceremony. Prof. Masud Husain, Vice Chancellor, Jamia Millia, read a paper entitled 'Maulana Jalaluddin in the eyes of Iqbal'. Prof. F. Mojtabai gave an extempore talk on the writings of Maulavi, and Mr. M.K. Kamran, Director, Iran House, recited verses of Maulavi.

Dance Troupe from Iran :

A music-cum-dance troupe, led by Khanum Parvin Sarlak, came to India in March 1975 to participate in the Amir Khusrau Centenary Celebrations. The Cultural Department organised a memorable cultural evening at the Asoka Hall, Rashtrapati Bhavan, where the President of India and Begum Abida Ahmad also graced the occasion. The group presented an enchanting programme of music and dance before a select audience.

Talk on Amir Khusrau at Jamia Millia.

Mr. M. K. Kamran, Director, Iran House, gave a talk on Amir Khusrau at a function organised at the Jamia Millia Islamia on March 25, 1975. Dr. Abid Husain, the renowned philosopher and presently Chief Editor of "Islam and the Modern Age", presided over the function. The function was well attended by the staff and students of the Jamia.

Dr. Zakir Husain Memorial Lecture Series — First lecture :

On May 20, 1975, Dr. F. Mojtabai, the Cultural Counsellor, gave the first of the three Lecture series organised by the Dr. Zakir Husain Educational & Cultural Foundation. The topic of his lecture was 'Biruni and India - the First Attempt to Understand'. The function was held at the Constitution Club and was presided over by the then Speaker of the Lok Sabha Dr. G.S. Dhillon. It was largely attended by the members of the Diplomatic Corps, members of the Indo-Iran Society, academicians and intellectual luminaries of the city.

Lecture on Ceramics of Iran :

In the first week of June 1975, Prof. F. Mojtabai, presided over a Lecture-

and international conferences organised by the Governmental and non-governmental agencies.

Mr. Jaffri has so far published two books on Scouting in addition to *Zakir Husain, the Man.*

He is associated with a number of social and cultural organisations and everywhere he has been doing commendable service with dedication and devotion. In 1975 he was awarded Padma Shri by the Government of India in recognition of his social services.

He is a poet also and has participated in many all India Mushairas. His articles have been published in various magazines and features have been broadcast by the All India Radio. His contributions are scattered in a number of magazines, journals and other publications. He has fairly good knowledge of Persian and Arabic.

Last year Mr. Jaffri was elected the Honorary Secretery of Indo-Iran Society.

Continued from page 24

completion of his assignment, was made a member of the Rajya Sabha (Upper House) from which he retired in 1970.

Colonel Zaidi was the leader of the Indian Goodwill Delegation to Afro-Asian countries in 1964 and was also leader of the Indian Cultural Delegation at the Independence Day Celebrations in Kabul in 1965.

Colonel Zaidi is recepient of doctorate honoris causa from the universities of Aligarh and Kanpur.

He is closely connected with many universities of the country and is on the managing bodies of many educational, cultural and commercial institutions. He has been closely connected with the Indo-Iran Society since its very inception in 1963 and has been its Senior Vice-President ever since. Last year he was unanimously elected the President of the Society.

This year the Govt. of India awarded the Padma Vibhushan to Col. Zaidi for which the Indo-Iran Society offers its hearty congratulations.

Mr. S. H. A. Jaffri

Mr. Syed Husain Ali Jaffri started his social career as a Boy Scout in 1934. He joined the General Headquarters of the All India Boy Scouts Association in 1939 as a Member of the Staff and attended the first All India Scout Jamboree held in Delhi in 1937 which was addressed by the late Lord Baden Powell, Founder of the Boy Scout Movement. He became the General Secretary and National Organising Commissioner in 1955.

Mr. Jaffri established four All India Training Centres and holiday homes for children, scouts and youths, all over the country. As the General Secretary of the Chhatari Hut Committee he has been able to raise very nearly Rs. 3,50,000/- for the construction of Chhatari Hut—the national Headquarters of the Association named after the Nawab of Chhatari, the eldest scout and the present Chief Scout for India and Chancellor of Aligarh Muslim University. The foundation stone of Chhatari Hut was laid by late President Dr. Zakir Husain and later Smt. Indira Gandhi, Prime Minister of India declared open the administrative block of it. This place has been developed as a training centre and place of training for scouts and handicapped children.

He was instrumental in the formation of Dr. Zakir Husain Memorial Committee and in establishing Dr. Zakir Husain Memorial Library for youth, which was inaugurated by Dr. Karan Singh in 1972.

Mr. Jaffri attended several national

Begum Mumtaz Mirza
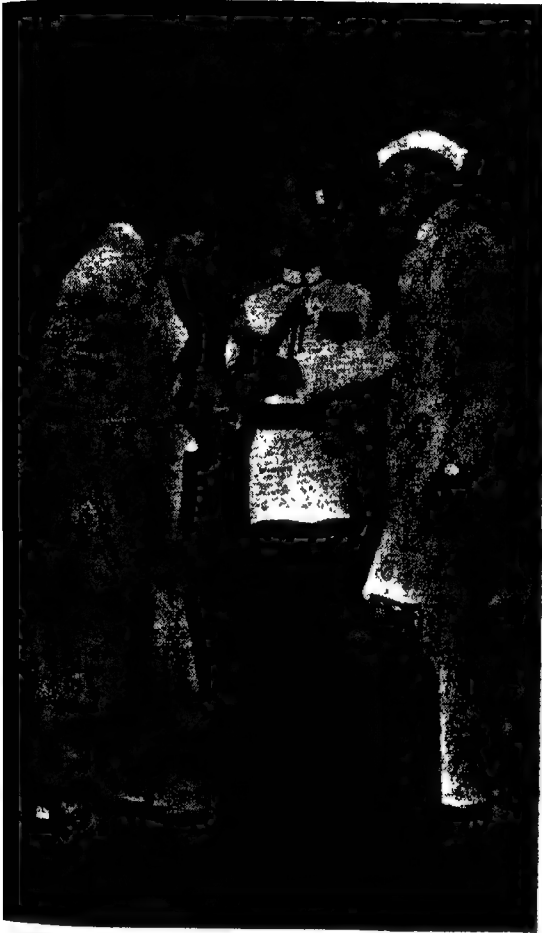
Mrs. Mumtaz Jehan Mirza comes from the illustrious family of the poet Altaf Husain Hali of Panipat which gave the country a number of distinguished personalities. She got married to Mr. Akhlaq Mirza, who had been a senior staff member in the Imperial Embassy of Iran in India. Later, her own assignment with the Cultural Department of the Imperial Embassy of Iran also provided her a chance to take a deep plunge into the ocean of the Persian language and literature.

Mrs. Mirza is more known in the country as an Urdu poetess. She has participated in many All India and Indo-Pak Mushairas where she was widely applauded. Her poems have been the manifestations of human emotions.

In 1963, Mrs. Mirza visited Iran on an invitation from the Imperial Gov of Iran to participate in the celebrations there when women were given the right to franchise in that countr y.

Mrs. Mirza learnt poetry at the feet of Hazrat Maikash Akbarabadi of Agra. Her style is simple, direct, straightforward and her poetry can easily be followed by everyone. Last year Begam Abida Ahmad released her first collection of Ghazals, 'Yadon Ke Saye.'

This year, the President of India has conferred the honour of Padma Shri on Mrs. Mumtaz Mirza in recognition of services which she has rendered to Urdu poetry and the cultural life of the country.

She has also got this year the U.P. Urdu Akademy award for her book 'Yadon Ke Saye.'

The Society offers its heartiest congratulations to Mrs. Mirza.

Col. B. H. Zaidi

Col. B.H. Zaidi receiving the Padam Vibhushan Award from the President

Colonel Syed Bashir Husain Zaidi was born at Delhi on July 26, 1898. He was educated at the famous educational institution St. Stephen's College. After graduating, he proceeded to England for higher studies. He obtained B.A. (Hons). from the Cambridge University and was called to the Bar from Lincoln's Inn in 1923. On his return to India he worked at the Aligarh Muslim University for seven years. In 1930 he joined the Rampur State Service. For six years (1930-36) he was a Minister and in 1937 became the Chief Minister of the State. He served in that capacity till 1949 when the State acceded to the Union of India. During this period he also attended the Third Round Table Conference in 1933 which had been called by the British Government to hammer out a new Reforms Act for India.

After Independence he was elected to the Constituent Assembly in which capacity he served till 1949. When the constitution of the Union of India was finalised he was made a member of the Provisional Parliament (1949-51) before the new constitution came into force. He was a member of the Indian delegation to the United Nations General Assembly in 1951. From 1952 to 1957 he was a member of the Lok Sabha. When late Dr. Zakir Husain relinquished the charge of Vice-Chancellorship of Aligarh Muslim University to become the Governor of Bihar, Colonel Zaidi succeeded him at Aligarh. He remained at the Aligarh Muslim University till 1962 and on

(Contd: on Page 27)

6. Smt. Sharan Rani
7. Dr. Mrs. Shanno Khaurana
8. Dr. N.H. Ansari
9. Dr. Mohammad Yousuf
10. Shri S.A.Q. Hashemi
11. Smt. Mumtaz Mirza
12. Mr. M. K. Kamran
13. Mr. J. Attarzadeh
14. Shri H.S. Satara
15. Dr. F. Mojtabai (Ex-officio)

Other members of the Committee regretted their inability to be present. The Council elected unanimously the following Executive Committee including the office-bearers

1. Col. B.H. Zaidi — *President*
2. Shri Shankar Prasada — *Vice-President*
3. Shri Malik Ram — *Vice-President*
4. Shri S.H.A. Jaffri — *Hony. Secretary*
5. Shri Maheshwar Dayal — *Hony. Treasurer*
6. Prof. S.A.H. Abidi — *Member*
7. Prof. O.P. Misra — *Member*
8. Dr. N.H. Ansari — *Member*
9. Smt. Sharan Rani — *Member*
10. Dr. Shanno Khurana — *Member*
11. Shri Mehtab Singh Kochar — *Member*
12. Shri M.R.A. Baig — *Member*
13. Dr. A.W. Azhar — *Member*
14. Dr. F. Mojtabai — *Member* (Ex-Officio)

The Governing Council put on record its deep appreciation of the services by Shri Malik Ram during his tenure o office as Hony. Secretary of the Society

Shri Shankar Prasada welcomed th new Cultural Counsellor Prof. F. Mojtabai and admired his keen interest in th development of Indo-Iranian relations The members of the Counciil then welcomed Mr. S.H.A. Jaffri, the new Honorary Secretary of the Society and expressed the hope that under his supervision the society would accelerate its activities in the field of Indo-Iranian relations.

Dr. Tara Chand Gold Medal

This year the Indo-Iran Society instituted a Gold Medal after the name of Dr. Tara Chand the great historian of India and Founder-President of the Indo-Iran Society at the University of Allahabad. The Medal would be given to the M.A. Student of Persian who secures the First Class First in his final Examination.

Death of Mr. M.M. Begg Mourned

The Executive Committee of the Society held on January 19, 1976 expressed its deep sorrow at the sad demise of Mr. M.M. Begg, a noted Urdu writer, educationst, and one of the Founder- members of the Indo-Iran Society who passed away in Delhi on December 15, 1975.

Our Activities

New Electtions of the Society

A meeting of the General Assembly of the Indo-Iran Society was held on April 26, 1975 at 6 *p.m.* in the premises of Iran House, 18 Tilak Marg, New Delhi. Sixty members were present at the meeting including Col. B.H. Zaidi, President of the Society who took the Chair, and Prof. F. Mojtabai, the Cultural Counsellor of the Imperial Embassy of Iran in New Delhi, who was warmly greeted by the members present. The Assembly elected its Governing Council consisting of the following 20 persons :

1 Col. B.H. Zaidi
2. Shri Shankar Prasada
3. Shri Malik Ram
4. Shri S.H.A. Jaffri
5. Shri Maheshwar Dayal
6. Prof. S.A.H. Abidi
7. Shri M.R.A. Baig
8. Dr. A.W. Azhar
9. Smt. Sharan Rani
10. Dr. Mrs. Shanno Khurana
11. Shri Mehtab Singh Kochar
12. Dr. Yusuf Husain Khan
13. Dr. N.H. Ansari
14. Prof. Riaz Umar
15. Dr. Mohammad Yousuf
16. Shri S.A.Q. Hashemi
17. Dr. L.D. Ahuja
18. Shri M.Yunus Dehlavi
19. Dr. Shoaib Azmi
20. Smt. Mumtaz Mirza

Later, the patrons of the Soci nominated the following ten persons the Governing Council:

21. Mr. M.K. Kamran
22. Mr. J. Attarzadeh
23. Mr. S. Khalil Ahmad
24. Prof. Bhagwat Saroop
25. Shri H.S. Satara
26. Prof. O.P. Misra
27. Shri K.S. Duggal
28. Shri G. Naqshband
29. Dr. Daleep Singh
30. Shri Hasan Sani Nizami

The new Governing Council met Saturday, June 14, 1975 at Iran Hou New Delhi. The following fifteen memb were present :

1. Shri Shankar Prasada
2. Shri Malik Ram
3. Shri S.H.A. Jaffri
4. Shri Maheshwar Dayal
5. Dr. A.W. Azhar

a common ground on which the Hindus and the Muslims met, not only with tolerance, but also with understanding.

The vital significance of creating an atmosphere of mutual understanding between the Hindus and the Muslims in India was anticipated by men like al-Biruni, whose pioneer work, the *Indica*, is the earliest serious attempt to introduce Hindu thought and sciences to the Muslim world, followed by Sultan Zayn al-'Abidin of Kashmir (d. 1472 A. D.) who promoted Sanskrit studies and established a 'Bureau' for translating Hindu works. But it was Akbar, the Great, who developed the idea into a social and intellectual movement and gave it a decisive form and direction....

Many people of different ranks and vocations, who were concerned with the Hindu-Muslim problem in India, ought to bridge the gap by emphasising the mystical aspects of Islam and Hinduism and to effect an approximation between the two faiths on this ground. The movement, in its various forms, and inspite of the severe opposition of the "orthodox" leadership, continued to be, at least until the tragic death of Dara Shikuh, successful and productive; though the spirit did not lose all its force in subsequent ages....

Persian translation of Hindu literature and Persian writings on Hindu thought and practice should not be regarded simply as fragments of the past history of Hindu-Muslim relationship. They are of a living significance, and reveal an existing human situation which constitutes a part of the history of our age. These writings are, in fact, the meeting-place of two different world-views, two distinct spheres of language and thought, each trying to know, understand and explain the other. It is here that the dialogue between Islam and Hindusim actually takes place.

These writings are vivid reflections of how the two great religions, with different traditions and backgrounds, with equal potentialities to resist and to survive, but, at the same time, with the wealth of their spiritual and humanistic values, came together, and, without losing their identities, joined hands to build up not only the historical phenomenon which is known as the Medieval Indian Culture and Civilization, but also the great nation which is called India today....

In the course of several centuries of naturalisation, Islam has adapted itself to the Indian environment, has developed its own characterstic quality, and has made immense contribution to the social political and intellectual solidarity of the nation. Islamic legacy of India is as Indian as anything else that exists in this ancient land. It is certainly absurd, or perhaps mischievious, to suggest that Khusrow or Ghalib were less Indian than Kalidas or Tagore, that Taj Mahal is less a national heritage than the Ajanta, or that Azad or Zakir Husain were less motivated by love for their motherland than Gandhi or Nehru.

Persian Hindu Writings and The Hindu Muslim Dialogue*

Prof. F. Mojtabai

The mass of literature written about the Hindu religious thought and practice, in spite of its significance for the students of comparative religion, and for those who are interested in the Hindu-Muslim cultural and religious inter-relations, has not received the attention it deserves....

These studies are, in the main, restricted to the field of literary criticism, and do not touch upon the religious significance of these works or their relevance to the Hindu-Muslim relationship.

The only exception to this general statement is what has been done on Dara Shikuh's works of this *genre*, of which there are critical editions as well as translations and brief or fragmentary studies in western languages.

Thanks to the multilateral personality of this enlightened prince, today we are in possession of several important studies on his life and cultural activities which unfold not only the significance of his efforts in creating an atmosphere of mutual affection and understanding between the Hindus and the Muslims, but a value of his works in demcnstrat community of mind and spirit b the two groups.

These translations may be ina in many cases, and may fail to do to the Hindu faith; but on the they are accurate and faithful in re the attitudes of a number of ec Muslims towards Hinduism, and their understanding of Hindu beli ideals....

This literature, as Dara S Abul-Fadl, Nizamuddin Panipat Bada'uni have acknowledged, was the product of the cooperation of pandits and Muslim scholars.

Considering the fact that in days the knowledge of Sanskrit v privilege accorded to the pandits a brahmins, it is not at all unreas to believe that the number of the ec Hindus who read their *Gita* and *Ra* in Persian, was considerable....

Mysticism had, in fact, alway

---

*Extracts from Prof. Mojtabai's second lecture under the auspices of Dr. Zakir Educatinal & Cultural Foundation.

of Eucledes into Sanskrit verse. He also composed a book in Sanskrit on the art of Astrolabe....

Of all the works composed by Biruni on Indian sciences and philosophy, only two books and one essay have come down to us. Passages of some other books, however, are to be seen in the *India*....

No civilised nation by that time, or even centuries after, did produce on the socio-religious life of an alien people such a work, which is matchless by virtue of the extent of its scope, the diversity of its subjects, the scientific and comparative method adopted in it, and above all the deep and unbiased insight of the author. The *India*, indeed, shall always be regarded as a wonder of the world of learning.

The work consists of a short introduction and eighty long chapters. It begins with a vivid description of the Hindu conceptions of God and the universe, followed by chapters on geography, history and legends of India, methods of time reckoning and different systems of measurement prevalent in the country. Further on, the author takes up the subject of Hindu rituals, festivals, religious ceremonies and the sacred days of the year, and continues to give a resume of Indian prosody and of the fundamentals of the Hindu law, jurisprudence and social practices. He then turns to an extensive discussion of Indian arithmetics and astronomical sciences based on original works and careful observations.

The *India* is not merely a description of the scientific and religious views of the Hindus, their morals and manners, and their social organisation. Biruni has endeavoured to discuss these problems on a universal plane, and though he is fully aware of the differences which exist between the religious and social views of the Hindus and the Muslims, their languages and ways of thinking, his judgements are not influenced by parochial predilections. Throughout the work he tries to compare the Hindu views with the ideas of the Greek thinkers and occasionally with those of the Muslim sufis, stressing the points of similarity between the two. The use of comparative method makes it easier for his readers to understand well the cultural, philosophical and religious problems discussed by the author....

Centuries before the scientific studies of religion lead us to realise that man's religiousness is a universal phenomenon, and that the Truth does not reveal itself in a particular age or for a particular group of people, and long before men like Rudolf Otto, Gerardus Van der Leeuw, Joachim Wach and Mircea Eliade adopt the comparative and phenomenological methods of studying religion and emphasise the adherence to *epoche* in the understanding of other peoples' faiths, Biruni in those early days, had adopted a method which, regardless of the limitations imposed by his local and historical conditions, was in full conformity with modern methods and principles of religious studies. In this, he was guided solely by his own genius.

Al-Biruni and India : The First Attempt to Understand*

Prof. F. Mojtabai

Al-Biruni's acquaintance with India and its cultural and philosophical heritage began from the time when he was brought to the Court of Ghazna by Sultan Mahmud. Before this time Biruni had little knowledge of Indian thought and sciences. Since his early days, Biruni has been waiting for an opportunity to pursue his search for Indian sciences and to acquire direct and reliable knowledge thereof.

In Ghazna, Biruni found the opportunity for which he had been waiting so long. He travelled through the Punjab and Sind, and stayed in Peshawar, Multan and Lahore. During this time he devoted himself to the study of Sanskrit, collected works on Indian sciences, received instructions from Indian masters, engaged himself in discussions with Hindu scholars and thus to the best of his capacity learned about their scientific theories, religious views and social customs and institutions. Biruni passed thirteen years of his life (408-421 A.H.) in the service and company of Mahmud. The King's company gave him a chance to travel through India, a country full of wonders. The rich and highly developed culture of this land at once engaged the attention of our philosopher. As it may be judged from the number of the works that he produced on Hindu sciences, this was the most fruitful period of Biruni's life in view of the extensive knowledge that he acquired through his studies and from the Hindu masters that he could meet in his travels. Al-Biruni's *India*, which is definitely the best manifestation of his scientific mind, is also a product of this period. This great work is an encyclopaedia which contains much valuable information about various aspects of Indian culture and civilization We are amazed at the man's extensive knowledge about Indian sciences, and at his deep insight into Hindu philosophy, theology, and jurisprudence. The scientific method used in the *India* is sound and comprehensive and even today it has much to offer to the students of Indian history and culture....

It may be mentioned here that Biruni was not merely making an effort to introduce Indian sciences and philosophy to the Islamic world. His endeavours to make Greek and Islamic sciences known to Indian scholars are equally admirable. As he tells us, he rendered the *Al-Majest* of Ptolomy and the *Geometry*

*Extracts from Prof. F. Mojtabai's first lecture under the auspices of Dr. Zakir Hussain Educational & Cultural Foundation.

history and civilization of mediaeval Asia. With further increase in institutions of higher learning and learned socities, the publication of literature is rapidly increasing.

With the establishment of various corps of education, health, development etc. the dormant spirit of service in the urban elite is awakened to make them realize their responsibility towards their less privileged brethren and to be up and doing for their advancement with '*Service above Self*' as their motto.

In India, the organization of the Indo-Iran Society has a great role to play in reviving and strengthening the close friendly relations that have existed between the two countries for thousands of years. Both belong to the same Aryan stock, the same old Indo-Iranion brotherhood, and, as such, they should work hand in hand and shoulder to shoulder for peace and prosperity in the world. With love and respect for all and malice for none.

دوستیٔ هند و ایران زنده باد و پاینده باد

Doosti-e-Hind-o Iran Zinda-bad of Payanda-bad

popular in the world and General Reza Khan was acclaimed as president of the Democratic Requblic of Iran. The *Ulamā*, the learned theologians of the country, however, were of the opinion that *Jumhūr* or republican way of government was not in keeping with the traditions of Islam and that it preferred the *Shahanshahi* or monarchial form. There was then no alternative. And, the form of governm-ent was accordingly changed to *Shahanshahi* and Reza Khan became Reza *Shah Pahlavi* of the ancient Iranian tradition. The change was most welcome to the people and, happily the new shahanshah of Iran came up fully to their expectations.

To begin with, Shahanshah Reza Shah undertook an extensive tour of the country to study for himself, on the spot, the problems of the people and to receive snggestions for their solution. The royal visit not only toned up the administrative machinery in various parts of the country, but it also helped implement several meas-ures for the welfare of the people.

It is difficult for me at this distance of time, during which it has not been possi-ble for me to keep in close touch with country, to enter into the details of the various reforms introduced by the Shah. From what I could see during my flying visit to the country in the last days of December 1969, I can say that during this new regime, there has been a tremendo-us change for the better in the life of the people as a whole, both in the urban and rural areas. This was evidently due to the economic prosperity that had come to the people. The days of the twenties when roads were infested by gangs of robbers are now a thing of the distant past. With improved means of transport and better arrangements for watch and ward, the life and property of travellers is now safe.

With the nationalization of the oil industry the drainage of Iran's wealth has come to be stopped, and its distribution in the country itself has greatly enriched both the government and her people, resulting in the enhancement of her political and economic prestige in the world outside.

The present Shah of Iran has proved to be a worthy son of his father and has greatly added to the reputation of his country in different fields, and is now a figure to be reckoned with in the inter-national affairs of Middle-East. As a champion of peace in the Southern Asia. he is often looked up to for help in the establishment and maintenance of friendly relations not only in the Arab and other Islamic countries but also between Pakis-tan, Afghanistan and Inida.

The country has also moved forward with rapid strides in the fields of education and cultural activities. Its centres of advanced studies and ils accademic insti-tutions now attract students and scholars from different foreign countries for post-graduate work, and its libraries are deve-loping into centres of research in the

cottage industry, Mechanical transport had yet to develop and the initiative therein had been taken by Indians, particularly the Punjabi Sikhs, settled in the south and the south-east.

Occasional murmurs against this neglectful state of affairs began being heard in the early twenties in the intellectual circles. It appeared as if there was something in the air for a change in the political set up of the country. The first thing that came to be heard was a low protest among the poeple against the presence of foreign military camps at some places in the south. These had been established there by the British government during the first world war as precautionary measures against their enemies' feared advance into Iran for a move towards India. The war had ended but the British troops were still there. T he people of Iran saw no reason for the maintenance of these troops in their country when the British Government had a strong base depot at Basrah in Iraq for the Mesopotamian Expeditionary Force sent there to suppress the Arab disturbances of 1919-20. But as the British government had, evidently, no ulterior political motive in keeping these troops there permanently, their early and silent withdrawal through the efforts of General Reza Khan came as a great relief to the suspicious minds. At the same time they saw in Reza Khan the coming Man of Iran.

King Ahmad Shah was thenin France as usual. At that time there were two groups of leading people in the country—the Royalists and the patriots. But both stood for a healthy change in the socio-political and economic life of the country. While the Royalists were all support for the king if he were to return to the country immediately and devote his life to the welfare of the people, the patriots felt that it was too late for him to remould his life to meet the changing needs of the country. Messages were at this time sent to him by both the groups. The loyalists requested him to return to the country immediately to soothe the distubred minds of her people and to save it from any turmoil that might engulf it in the near future. The message of the patriots, on the other hand, conveyd to him the fear that his life might be attempted by some desperado if he returned to the country at a time when the minds of people were greatly excited. King Ahmad Shah had not the courage to come back. And, Iran was left to choose its own course.

Appealed to by the patriots of Iran and prevailed upon by his own intense feelings of love for his country, Reza Khan took upon himself to guide the destinies of his countrymen and he was hailed by all sections of people, including the loyalists, who also looked upon him as the best choice under the circumtances.

Republican form of government—the government of the people, for the people and by the people—was then becoming

Transformation of Iran in the Last Fifty Years

Prof. Ganda Singh

I was in Iran for nine years from December 1921 to the end of 1930. Most of this time was spent at Abadan, above the Persian Gulf. It was during this period that the country underwent a great political transformation—a bloodless revolution in the transfer of imperial authority from the hands of Ahmad Shah to those of Reza Shah, the illustrious father of the present Shahanshah of Iran. And the past half a century has proved beyond doubt that it was a very happy change indeed.

The Old Shah — Ahmad Shah — had, as it was then rightly alleged, very little time to be devoted to the governance of the country. He spent a good deal of it in Europe, particularly in France, with very little attention paid to the welfare of his own people. Politically the government was dominated by England with a stronghold over its finances through the exploitation of its oil resources, the export of its crude oil and refined petroleum. The Anglo-Persian Oil Company, with its refinery at Abadan, its local Head Office at Muhammerah, and oil centres in the north, had all its emloyees and skilled labour drawn either from England or from India. The administrative and senior engineering staff was exclusively British. Subordinate engineering employees and clerical esatblishments were either Portugese Goan or Indian. Only the unskilled labour was Iranian with a mixture of Arabs from across the river Shatt-al-Arab. Thus, although the entire financial income came from the Iranian oil, a very small fraction of it went to the people of Iran. The Government of Iran received only its stipulated royalty. This was mostly because there were no training end educational centres established in the country to produce suitable hands for employment in different capacities.

The Government was run practically on contract basis through different foreign governments. In addition to political and financial control being with England, the Post and Telegraph department, at least in the west and the south-west, was run by the Government of India. The Customs department, the Gumrukat, was managed by the Belgians. The foreign language of the country was French, with its predominance in schools. Higher education in Science, Arts and Technology was practically unknown. Carpet industry, though of the highest type, was but a

Prime Minister Smt. Indira Gandhi
at the Naurouz celebrations with
Their Exellencies the Ambassador for Iran & Mrs. Tajbakhsh
at the Iranian Embassy, New Delhi

Nationalization of natural water resources was proclaimed as water has been one of the most pressing problems of the country. In just a decade giant dams were built for irrigation, flood control, urban water supply and power generation.

Reconstruction of the country covering all aspects of life in urban and rural areas, with special emphasis on extensive housing projects, has made life much more comfortable and easier.

Administrative reforms have raised the efficiency of office workers and the nation as a whole to levels never witnessed before. Educational reforms providing for free education have ensured standard curricula in colleges and universities, better coordination and academic activities and research programmes and better facilities for students.

Sustained campaigns for price stabilisation and against undesirable profiteering have not only checked the inflationary trends but have brought down prices also. Provision for free nutrition to and care of all children up to the age of two years has been made and health insurance schemes for the general public in urban and rural areas have been introduced.

In short, the White Revolution, under the wise, benevolent and dynamic leadership of His Imperial Majesty the Shahanshah Aryamehr has ushered in an era of economic progress and prosperity and furthermore, it has paved the way into, what we Iranians call, the Gate of Great Civilization.

Although constructive activities for reinforcing the national foundations had already resulted in remarkable improvement in all spheres and prepared a solid base, the birth of the most advanced and progressive social acts and plans took place in 1962 when the present Monarch His Imperial Majesty Mohammad Reza Pahlavi Aryamehr introduced the " Shah and the People's Revolution " which is popularly known as the " White Revolution ".

The Shahanshah Aryamehr visualised that Iran's problems could not be effectively solved through measures adopted in isolation from time to time. Only a package of plans and their effective implementation could produce the desired results. The White Revolution has not only brought about far reaching changes in every aspect of social, economic and cultural life of Iran but also accorded to the country a new status as an economic and political power in the international arena. Just a single data that Iran's per capita income has, according to the latest estimates, risen to $ 1700 from a mere $ 197 in 1962, can give an appropriate idea of the progress.

Fair distribution of wealth and equal opportunities are the cardinal principles of the White Revolution. The foremost and logical reform, therefore, was the liquidation of the feudal estates and their distribution among the millions of landless peasants. His Imperial Majesty the Shahanshah Aryamehr himself set an example by distributing his estates among the farmers. Within about five years of this reform, agricultural production increased three-fold. The Government-owned factories were sold to private investors to boost individual enterprise and for raising funds for paying compensation to erstwhile landlords whose estates had been distributed to the landless.

For putting a stop to the gap from widening between the more fortunate and the most, urban workers were provided with the right to have shares in the private factories and workshops.

Electoral laws were radically amended with special emphasis to the accordance of equal rights to women and for removal of all barriers to their advancement. Women can vote and are eligible for election to both the Houses of Parliament and Senate.

Nationalization of forests and pastures put an end to the wasteful and ruthless exploitation of these valuable natural resources by the greedy individuals. Next came the formation of Literacy, Health and Development Corps for spreading education, providing medical facilities and for improving the socio-economic conditions in rural areas, respectively.

To minimize the avoidable expenses, time and energy of the rural litigants, equity courts and arbitration councils were established for ensuring availability of justice to the seekers at their doorstep itself.

The Pahlavi Dynasty—Its First Fifty Years

H. E. Dr. Gholam Reza Tajbakhsh

Ambassador of Iran in India.

This publication which coincides with the completion of the first 50 years of the glorious reign of the Pahlavi Dynasty has provided me with a unique opportunity to underline the most significant steps taken during the period to ensure and accelerate the progress and prosperity of the people of Iran.

At the outset, may I say that if one attempts to enumerate just the positive and all-embracing measures taken during the period, it would far exceed the few paragraphs I intend to write. Thus, I shall try to be very brief and concise and leave the magnitude and dimensions of achievements to the comprehension and judgment of the readers.

Decadence had set in earlier which created utterly hopeless conditions when the Pahlavi Dynasty was founded in 1925. Following the First World War, ground had been prepared to divide Iran and its destiny was thought to be doomed by the statesmen of the period but all these sinister designs were nipped in the bud by Reza Shah the Great.

To do away with the maladies the nation was suffering from, radical changes coupled with dynamic moves were set afoot. Right from the very beginning, a new life was injected in the ancient culture of Iran which had greatly influenced world's civilization. The contributions of Iranian intellectuals and thinkers helped uncover Iran's eternal glories. The Iranians were enabled to fully recognize their own true identity and rediscover their grandeur and sublimity. They were made conscious that they should live an honourable life for all time to come. This revival of the spirit is one of the most important characteristics of the Pahlavi Dynasty. Reza Shah heralded an era in which the outsiders had no place and in which Iranians could hold the helm of their own destiny and utilize all their natural resources for their own good. Indeed, the visions of a Great Iran that Reza Shah the Great had, and all through strived for have been fully realized by his wortly son, the present King of Iran, under whose rule it has gained momentum and manifested itself in Iran's National Foreign Policy. Full implementation of this policy has led us to look rather eastward and, in this respect, the Great Republic of India with whom we share many cords of close association, especially cultural, comes in a position of high priority.

Speech of H. E. Dr. Gholam Reza Tajbakhsh

Ambassador of Iran to India, at the ceremony of Presentation of Credentials to His Excellency Mr. Fakhruddin Ali Ahmed, President of the Republic of India, on February 11, 1976.

Mr. President,

It is a great honour and privilege for me to present to Your Excellency, the letters of credence by virtue of which His Imperial Majesty Mohammad Reza Pahlavi Aryamehr, Shahanshah of Iran, has accredited me as his Ambassador Extraordinary and Plenipotentiary to the grea Republic of India, as well as the letter of recall of my esteemed predecessor.

His Imperial Majesty has instructed me to communicate on this occasion, his best wishes, both for the prosperity and welfare of India for the progress and happiness of the Indian people and for the continued good health of Your Excellency. In communicating this message, I am also conveying the good feelings and attachment of the people of Iran to their Indian Brethren.

Your Excellency,

Our historical ties have been founded on friendship and understanding. The cultural affinities between our two nations date back not into centuries, but millennia.

In recent years, Iran-Indian relations in various fields have entered into a new era. And, under the guidance of wise and enlightened leaders of two countries the economic and political associations between us have assumed a dynamic phase and paved the way for further understanding and mutual amity.

In fact, these cooperations not only provide a greater degree of prosperity and improvment for our two peoples, but they will also consolidate the foundation of peace and stability in the Indian Ocean region. On the basis of its national independent policy, Iran, strongly believes in the establishment and preservation of peace and security in this vital region, and is steadfastly seeking to expand and solidify its relations with all the countries of the Indian Ocean.

Mr. President,

I have been instructed by my august Sovereign to do everything in my power to further the existing ties of amity between our two countries. In the course of my mission here in India, I shall undertake this great task with complete assurance that in the discharge of my duties I shall be benefiting from the support of Your Excellency as well as the kind assistance of the Indian Government.

Welcome to H. E. Dr. Gholam Reza Tajbaksh, the Ambassador of Iran.

His Excellency Dr. Gholam Reza Tajbakhsh (b. 1926), the Ambassador of His Imperial Majesty the Shahanshah Aryamehr of Iran in India, is a prominent personality and has played key roles in carrying out the foreign policy of his country. He has held a number of significant posts in Iran and abroad.

In 1956, he was appointed Professo of International Law in the Militar Academy, Tehran. Next year, he was a Adviser to the Office of the Prime Ministe of Iran.

He has been closely associated wit the National Iranian Oil Company an since 1960 has been its Legal Adviser. I 1963-64, he served as the Deputy Head the Enforcement Department of the OPEC Geneva.

The Ministry of Foreign Affairs appoin ted His Excellency Dr. Tajbakhsh as High Adviser in 1964 and in 1971-73 h functioned as its Parliamentary Und Secretary. Before assuming his office the Ambassador of His Imperial Maje the Shahanshah Aryamehr in Kuwa during 1965-71, His Excellency Dr. Ta bakhsh was appointed as the Chairman the Board of Directors and Managin Director of the National Iranian Fisheri Company. In 1973-75, Dr. Tajbakh acted as the Political Under Secretary the Ministry of Foreign Affairs.

The Indo-Iran Society extends a ve hearty welcome to His Excellency Dr. T bakhsh and hope that his fruitful a happy stay in our country will help a in strengthening the cordial bonds exist between India and Iran.

Shri B. D. Jatti, Vice-President of India delivering speech at the Independence Day Celebrations.

We have watched with admiration the rapid strides Iran has been making in recent years in the economic field under wise leadership of His Imperial Majesty Shahanshah Aryamehr. This has been matched by an increase in the political stature of Iran as a major power in the region. It is also an auspicious sign that along with this growth in Iran's power and consciousness of its responsibilities, relations between India and Iran, particularly over the last two years, have become closer and this closeness is reflected by the growing economic cooperation and cultural contacts between our two countries. Iran has shown a constructive interest in the affairs of the Indian subcontinent just as we too are deeply interested in the stability and progress of all countries in West Asia. Last year, our Prime Minister visited Iran and in October, 1974, His Imperial Majesty the Shahanshah Aryamehr visited India, thus further strengthening the close ties between our two Governments, countries and peoples.

I wish you all the best in these collaborations. I trust that the Indo-Iran Society will continue to serve the cause of friendship between our two countries.

Speech of Shri B. D. Jatti

VICE-PRESIDENT OF INDIA

It gives me great pleasure to be associated with the Indo-Iran Society which has been organising our Independence Day Celebrations. It is not particularly easy to say something new about the range and depth of India's relations with Iran since the contacts and interaction of cultural influences are of such great historic significance and continuity that one finds it difficult to isolate just a few episodes or facets of this relationship.

It is well-known that there have been friendly and fruitful contacts between the people of India and Iran from the most ancient times. During the time of the Achamaenian Kings of Iran and during the Mauryan period and, more particularly during the Buddhist period in India, 2000 to 3000 years ago there were vital contacts between the two countries. Iranian ideas entered into India and Indian philosophy and culture entered Iran. It is well-known that Buddhism moved from the north-west of India towards Central Asia and China and to this has left behind in Afghanistan, Iran, Central Asia and China traces of its great contribution.

These contacts have, with occasional intervals and pauses, been continuous throughout history. During Moghul times there were close relations between this dynasty and the Safawids. Particularly in the field of painting and architecture, a great deal of Iranian influence was felt in India though the Indian genius gave expression to these forms in its own unique style. Similarly, Indian modes of perception of reality certainly contributed to the great flowering of Sufism in West Asia and in Sufism the Persian genius was the greatest contributor. During the colonial period when India was under foreign rule, neighbouring countries like Iran, also felt the influence of dominating powers which sought to neutralise the independent growth of India and a number of neighbouring countries. Those days are now happily past and countries in Asia are now seeking to build themselves up and to achieve a bright future for their people.

*At the Indian Independence Day Celebrations on August 28, 1975,

numerous articles on various aspects of Iranian and Indo-Iranian Culture and Literature and has presented papers at a number of International Meetings and Conferences. He is an associate member of the Royal Academy of Iran, member of the Board of Trustees, Mowlavi Foundation, and member of the Board of Directors, World Conference on Religion for Peace.

During the year 1975-76 several cultural functions were held by the Society in which eminent leaders of India, like Mr. B. D. Jatti, Vice-President of India, Dr. Karan Singh, Union Minister for Health and Family Planning, Mr. V. C. Shukla, Union Minister for Information and Broadcasting, Prof. S. Nurul Hasan, Union Minister for Education and Social Welfare were the guests of honour. The success of these programmes was due to the unstinted help and cooperation we have received from Iran House. I am confident that the Society will make a speedy progress with his active interest and support. It was a source of great satisfaction for all of us when my esteemed friend Prof, Mojtabāī very kindly agreed to be the Chief-Editor of the Publications Sub-Committee of the Indo-Iran Society. He is of the firm view that some solid work of permanent value should be published under the auspices of the Society , a view which is shared by us all. I have confidence that the publications of the Indo Iran Society will attain a high standard with him as the Chief-Editor.

Col. B. H. Zaidi
President, Indo-Iran Society.

Foreword

The modern technological development has rendered the world into a small family. The terms like 'neighbouring countries' have lost meaning. In the present age no country can exist in complete isolation. It is more so in the case of developing nations. In the context of India and Iran, the area of collaboration is wide and the leaders of both the nations have already taken steps to enter further into joint ventures for mutual benefit.

The Indo-Iran Society, which was established about 12 years ago with the late Dr. Tara Chand as its first President under the Honorary Patronage of His Imperial Majesty the Shahanshah of Iran and the President of India, is determined to do its bit in furthering the cause of Indo-Iranian friendship through its cultural and literary activities. The cultural relations have always provided the necessary background to trade and technological exchanges and have accelerated the growth of friendship between the nations. The role of the Indo-Iran Society is, therefore, important and essential.

The Society, has been publishing a Journal for six years, but due to some unavoidable reasons it could not be continued. But now, I am confident, our problems in this regard, are over. The new Cultural Counsellor at the Imperial Embassy of Iran, Dr. F. Mojtabāī who joined us in early 1975, is a very well-known Indologist and a distinguished scholar. He has been Head of the Department of Religions, Faculty of Theology and Islamic Culture, University of Tehran. He received his university education at Tehran and Harvard. He has published several works and
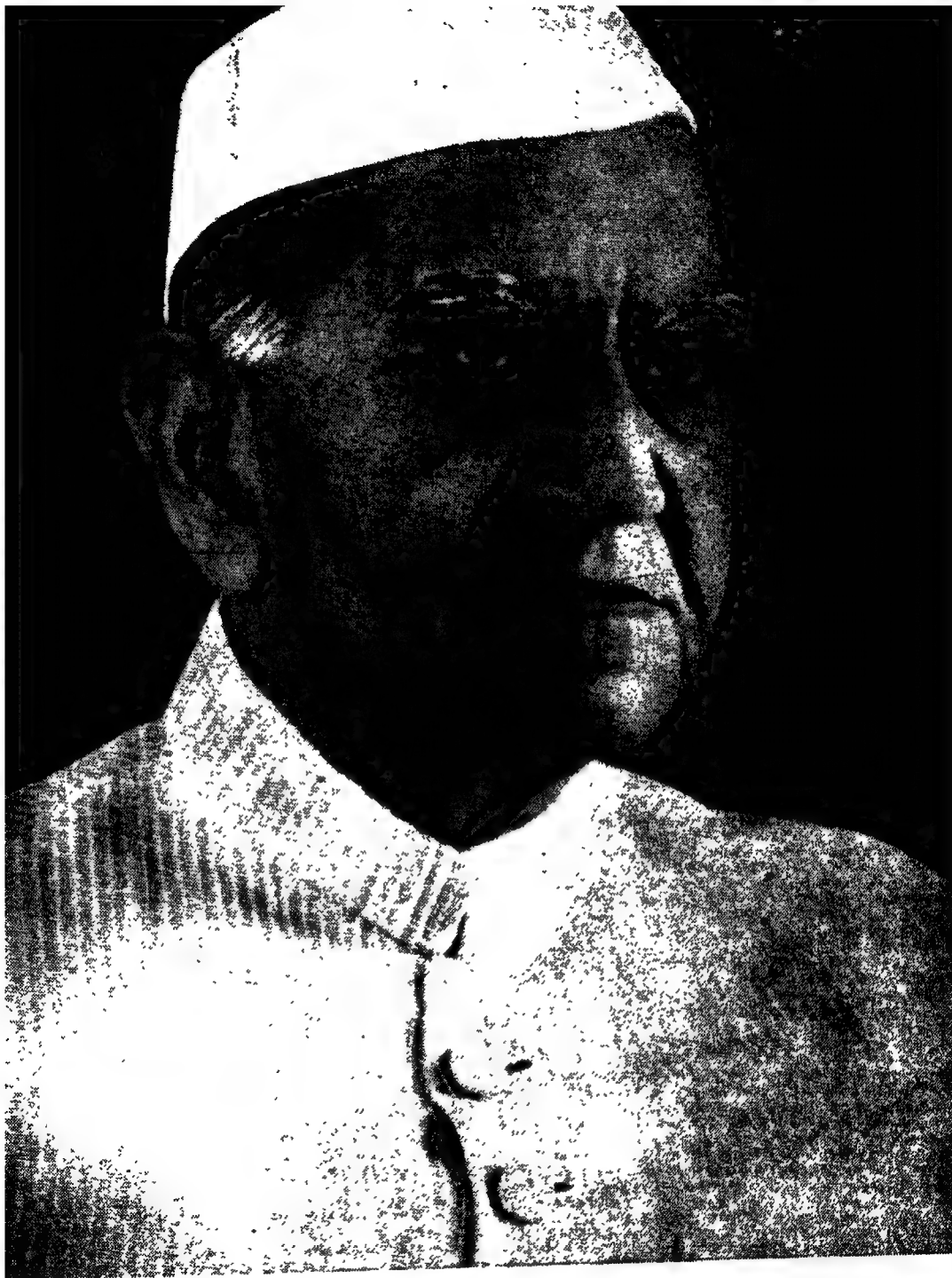
SHRI FAKHRUDDIN ALI AHMED

President of India

Shri Fakhruddin Ali Ahmed

President of the Republic of India

is pleased to be the

Honorary Patron

of the

Indo-Iran Society, New Delhi

By Command of the President of the Republic of India

R. L. Ch[illegible]

Major General,

Military Secretary to the President

President's Secretariat.

28 July 1975

CONTENTS

HIND-O-IRAN

Printed and Published by Mr. S.H.A. Jaffri for Indo-Iran Society, 18 Tilak Marg, New Delhi, at I.M.H. Press, Chandni Chowk, Delhi-110006

INDO-IRAN SOCIETY

NEW DELHI